

برای چه مقصودی بر زمین زندگی می‌کنم؟
امثال سلیمان ۱: ۲۸ و ارمیا ۱۷: ۷-۸

(فصل اول)

همه چیز با خدا شروع می‌شود؟ (کولسیان ۱: ۱۶)

تا وجود خدا را نپذیری مسئله هدف زندگی بی معنا خواهد بود. (برتراند راسل)

هدف زندگی خیلی بالاتر از موفقیت‌های شخصی یا آرامش فکری یا حتی خوشی شما است. خیلی عظیم تر از خانواده تان- موفقیت کاریتان یا آرزوها و خواسته هایتان می باشد. اگر می خواهید بدانید چرا بر زمین قرار دارید باید با خدا شروع کنید. شما با هدف او و برای هدف او متولد شده اید.

برای هزاران سال مسئله هدف انسان از زندگی سؤال بزرگی بوده است و این به خاطر نقطه شروع غلطی بوده که انسان داشته (انسان از خود شروع کرده به جای اینکه از خدا شروع کند). ما سؤالات خودمحوری می کنیم؛ مانند: من چه می خواهم بشوم؟ با زندگی خود چه کنم؟ هدفهای من چیست؟ آرزوهای من چیست؟ رؤیاهای من برای آینده چیست؟ اما با تمرکز بر خودمان هیچگاه هدف زندگی را نخواهیم یافت. کتاب مقدس می فرماید: "جان هر موجود زنده و نفس تمام بشر در دست خداست." (ایوب ۱۲: ۱۰) بر عکس همه فیلمها و آنچه که کتابهای معمول و سمینارها به شما می گویند - با نگاه به خودتان معنای زندگی را نخواهید یافت. شما خود را نیافریده اید و برای همین شما نمی توانید با نگاه به خود بفهمید برای چه آفریده شده اید؟ اگر کشفی جدید را به شما می دادیم شما به خودی خود طرز استفاده از آن را نمی توانستید بفهمید و با سوال از خود آن کشف نیز نمی توانستید طرز استفاده آن را بفهمید. شما می بایست از کاشف آن در مورد طرز استفاده از آن سوال کنید.

شما توسط خدا و برای خدا آفریده شده اید و تا زمانیکه این برایتان روشن نشده - زندگی مفهومی برای شما نخواهد داشت. در خداست که منشاء، هویت، معنا و مفهوم، هدف، اهمیت و سرنوشت خود را کشف می کنیم. بعضی ها از خدا برای با اهمیت نشان دادن خود استفاده می کنند. این نیز محکوم به سقوط است. شما برای خدا آفریده شده اید و نه خدا برای شما. کتاب مقدس می فرماید: "طرز فکر انسان نفسانی، مرگ است، اما طرز فکری که در سیطره روح قرار دارد، حیات و آرامش است." (رومیان ۶: ۸)

کتابهای بسیاری در مورد هدف زندگی نوشته شده ولی همه آنها کتابهای "خودمحور" هستند. حتی کتابهای مسیحی خود محور نیز وجود دارد. آنها پیشنهاداتی از این قبیل به شما می کنند: رؤیاهای خود را جدی بگیرید، ارزشهای خود را مشخص کنید، هدفهایی را تعیین کنید، سعی کنید آنچه را که در آن خوب هستید پیدا کنید، هدفتان والا باشد، برای آن بجنگید! برای آن منضبط باشید. ایمان داشته باشید که به هدفهایتان خواهید رسید. دیگران را در هدفتان شریک سازید. هیچوقت خسته نشوید.

البته که چنین توصیه هایی گاهی اوقات با موفقیت نیز همراه است ولی موفق بودن به هدف زندگی دوجیز کاملاً متفاوت می باشند. شما امکان دارد با تمرکز به هدفهایتان به آنها برسید و با استانداردهای دنیا به موفقیت والایی نائل شوید و هنوز هدف خدا را در زندگیتان گم کرده باشید. کتاب مقدس می فرماید: "زیرا هر که بخواند جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد، اما هر که به خاطر من جان خود را از دست بدهد، آن را باز خواهد یافت." (متی ۱۶: ۲۵)

این درسها برای موفقیت شما در شغلان یا رسیدن به آرزوهایتان یا نقشه کشیدن برای زندگیتان نیست. برعکس امکان دارد چیز کمتری نیز از شما بخواهد تا در زندگیتان انجام دهید.

حال چگونه به هدف زندگی برسیم؟ برای رسیدن به پاسخ این سوال دو راه وجود دارد: ۱) حدس زدن - این همان چیزی است که اکثر مردم انجام می دهند. برای قرنهای فلسفه برجسته در مورد هدف زندگی حدس زده اند. فلسفه موضوع مهمی است و فواید خود را دارد ولی وقتی به مسئله هدف زندگی می رسد، حتی حکیم ترین فیلسوف فقط حدس می زند.

دکتر هوگ مورهد که پروفیسور فلسفه در دانشگاه ایلینویز شمال غربی بود از ۲۵۰ فیلسوف و دانشمند و نویسنده و روشنفکر برجسته در دنیا در نامه ای پرسید: "هدف زندگی چیست؟" و پس از آن او نظر آنها را در کتابی به چاپ رسانید. بعضی ها بهترین حدسهایشان را زدند و بعضی اعتراف کردند که هدفی را برای زندگی ساخته اند و بقیه انقدر صادق بودند که نوشتند در این مورد کاملاً ناموفق می باشند. در حقیقت عده ای از روشنفکران بسیار مشهور از پروفیسور مورهد خواسته بودند که وقتی او هدف زندگی را یافت برای آنها نیز در نامه ای بنویسد.

اما خوشبختانه راه دیگری برای یافتن هدف زندگی وجود دارد: ۲) مکاشفه - ما می توانیم برای درک مفهوم زندگی به کلام خدا رجوع کنیم. بهترین راه برای شناخت هدف اختراعی سوال از مخترع است. برای فهمیدن هدف زندگی نیز یک راه وجود دارد: از خدا بپرسید.

خدا ما را در تاریکی قرار نداده که سرگردان شویم و حدسیات بزنیم. او پنج هدف خود را از زندگی ما در کتاب مقدس آشکار ساخته است. کتاب مقدس همه سؤالاتی که در مورد زندگی می باشد پاسخ گفته است. کتاب مقدس می فرماید: "بلکه از حکمت پنهان خدا سخن می گوئیم که از دیده ها نهان است و خدا آن را پیش از آغاز زمان، برای جلال ما مقرر فرموده است." (اول قرنتیان ۲: ۷)

خدا نه فقط نقطه آغازین زندگی شماست بلکه منشاء است. برای درک هدف زندگیتان شما می باید به کلام خدا رجوع کنید و نه به حکمت دنیا. شما می بایست زندگی خود را بر حقایق ابدی بنیان گذارید. در ترجمه ای از کتاب مقدس افسسیان ۱: ۱۱ اینطور ترجمه شده است: "این در مسیح است که در می یابیم ما که هستیم و برای چه زندگی می کنیم. خیلی پیش از آنکه ما از مسیح بشنویم و به او امیدوار شویم، جisman او بر ما بود و نقشه هایی برای ما داشت، برای زندگی بر جلال که قسمتی از هدف اوست که

در هر چیز و هر کس عمل می کند." (ترجمه انگلیسی کتاب مقدس ام اس جی.)

این آیه سه موضوع را برای ما روشن می سازد:

- ۱- شما هدف و هویت خود را توسط رابطه با عیسی مسیح می یابید. اگر چنین رابطه ای را ندارید در فصلهای بعدی توضیح خواهیم داد چگونه این رابطه را برقرار کنید.
- ۲- خدا خیلی پیش از آنکه شما در مورد او فکر کنید در فکر شما بوده است. او هدف زندگیتان را قبل از آنکه وجود داشته باشید بدون مداخله شما تعیین کرده. شما می توانید شغل و همسر و مشغولیتها و قسمتهای زیاد دیگر زندگیتان را انتخاب کنید. اما هدفتان را شما انتخاب نمی کنید.
- ۳- هدف زندگی شما در هدف وسیعتری قرار دارد که خدا برای ابدیت طرح کرده است. و این درس در باره آن است.

آیه حفظی: کولسیان ۱:۱۶ب

(فصل دوم)

شما تصادفی وجود ندارید

اشعیا ۴۴:۲الف

"خدا با تاس بازی نمی کند." (گفته ای از آلبرت اینشتین)

شما یک تصادف نیستید. تولد شما یک اشتباه یا بدبختی نبوده است. شاید والدین شما نمی خواستند شما بدنیا بیایید ولی خدا می خواست و خدا بهیچوجه با تولد شما سورپریز نشده است. در حقیقت او منتظر آن بود. خیلی پیش از آنکه توسط والدینتان جنین تشکیل شود شما در فکر خدا بودید. او اول در مورد شما فکر کرد. این سرنوشت یا تقدیر یا شانس و اقبال یا تصادفی نیست که شما اکنون در این لحظه نفس می کشید. شما زنده اید چون خدا می خواست شما را بیافریند. کتاب مقدس می فرماید: "خداوند کار مرا به کمال خواهد رسانید." (مزمور ۱۳۸:۸الف) یا در ترجمه ای دیگر می گوید: "خدا هدفش را برای من به کمال خواهد رسانید." خدا جزئی ترین قسمت بدن تو را طراحی کرده. او از پیش نژاد، رنگ پوست، موها و هر قسمت دیگر بدنتان را انتخاب کرده است. او بدنتان را آنطور که خودش می خواسته ساخته است. او همچنین استعدادهای طبیعی تو و بی همتایی شخصیت تو را شکل داده. کتاب مقدس می فرماید: "وقتی استخوانهایم در رحم مادرم بدقت شکل می گرفت و من در نهان نمو می کردم، تواز وجود من آگاه بودی-بلی، حتی پیش از آنکه روزهای زندگی من آغاز شود، تو همه آنها را در دفتر خود ثبت کرده بودی." (مزمور ۱۳۹:۱۵و۱۶)

خدا همچنین نقشه کشیده که کجا باید متولد شوی و کجا باید برای هدف او زندگی کنی. نژاد و ملیت تو یک تصادف نیست. خدا هیچ جایی برای تصادف نگذاشته است. او همه اینها را برای هدفهایش خلق کرده است. کتاب مقدس می فرماید: "او همه اقوام بشری را از یک انسان پدید آورد تا در سرتاسر زمین ساکن شوند، و زمانهای تعیین شده برای ایشان و حدود محل سکونتشان را مقرر فرمود." (اعمال ۱۷:۲۶) هیچ چیز در زندگی شما تصادفی نیست بلکه همه چیز هدفی دارد. خیلی عجیب تر از همه این است که خدا تصمیم گرفته که تو چگونه بدنیا بیایی. نه فقط اینکه موقعیت تولدتان و والدینتان چه بوده بلکه خدا نقشه ای برای آفریدن شما داشت. این مسئله ربطی به این ندارد که پدر و مادرتان خوب یا بد یا بی تفاوت بودند. خدا دقیقاً می دانست که این دو نفر یعنی والدین شما دارای شکل ژنتیکی درستی بودند که دقیقاً شما - بی که در فکر او بود خلق شود. آنها دی ان ای - ای را داشتند که خدا می خواست شما را بسازد. در حالیکه والدین نامشروع وجود دارند ولی فرزند نامشروع وجود ندارد. خیلی از والدین بچه هایشان را نا خواسته به دنیا آورده اند ولی خدا آنها را خواسته بود. هدف خدا حتی از اشتباه انسان و حتی گناه او استفاده می کند.

خدا هیچ چیز را تصادفی انجام نمی دهد و او هیچگاه اشتباه نمی کند. او دلیلی برای هر چه که می آفریند دارد. هر گیاه و حیوان توسط خدا طراحی شده و هر شخص با نقشه ای در فکر خدا طراحی شده. انگیزه خدا برای آفریدن شما محبتش بود. کتاب مقدس می فرماید: "پیش از آنکه او بنیاد زمین را بگذارد، ما را در فکرش داشت و محبت او بر ما متمرکز شده بود." (ترجمه ام اس جی کتاب مقدس) (افسیان ۴:۱)

خدا حتی پیش از آنکه او دنیا را بیافریند در مورد شما فکر می کرد. در حقیقت او دنیا را برای همین خلق کرد. خدا محیط این سیاره را طراحی کرد تا ما بتوانیم در آن زندگی کنیم. تمرکز محبت او بر ما است و ما با ارزشترین تمام خلقت او هستیم. کتاب مقدس می فرماید: "او چنین اراده فرمود که ما را با کلام حق تولید کند تا همچون نویر آفریده های او باشیم." (یعقوب ۱:۱۸) خدا اینقدر شما را دوست دارد و برای شما ارزش قائل است. هر چقدر دانشمندان دنیای ما را بیشتر می شناسند می فهمیم که ما چقدر ارزش داریم.

راستی چرا خدا اینهمه کار را کرد تا ما را بیافریند؟ چون او خدای محبت است. این نوع محبت غیر قابل درک است اما قابل اعتماد است. شما بعنوان هدف مخصوص محبت خدا آفریده شده اید. خدا شما را ساخت تا بتواند شما را محبت کند. این حقیقتی است که باید زندگیتان را روی آن بنا کنید.

کتاب مقدس می فرماید: "خدا محبت است." (اول یوحنا ۴:۸) در اینجا نمی گوید خدا محبت دارد. بلکه او محبت است! محبت جوهر شخصیت خدا است. در مشارکت تثلیث، محبت کامل وجود دارد، پس خدا به آفرینش شما نیازی نداشت. ولی او خواست تا شما را بیافریند تا محبتش را ابراز کند. کتاب مقدس می فرماید: "من شما را آفریده ام و از بدو تولد تاکنون از شما نگه داری کرده ام. من خدای شما هستم و تا وقتی بپوشید و موهایتان سفید شود از شما مراقبت خواهم کرد. من شما را آفریده ام و از شما نگه داری خواهم نمود. شما را با خود خواهم برد و نجات دهنده شما خواهم بود." (اشعیا ۴۶:۳-۴)

اگر خدایی نبود همه ما فقط تصادفی بیش نبودیم و نتیجه اتفاقی بی هدف کهکشانی می بودیم. اگر خدایی نبود، نه نیکی و نه بدی و نه هیچ امیدی برای عمر کوتاهاتان بر روی این زمین می بود.

ولی خبر خوشی داریم که خدایی وجود دارد که تو را برای دلیلی آفریده است و زندگی شما معنای پویایی دارد! و این معنا را زمانی در می یابیم که خدا را مرکز زندگی خود قرار دهیم. در حقیقت معنای رومیان ۲:۱۲ این است که: "دقیق ترین راه برای شناخت خود، با دانستن این است که خدا چیست و او برای ما چه می کند."

(فصل سوم)

چه چیزی زندگی شما را هدایت می کند؟

همچنین متوجه شدم که به سبب حسادت است که مردم تلاش می کنند موفقیت کسب کنند. (جامعه ۴:۴)

کسی که بدون هدف است مانند کشتی ای بدون سکان- شخص بی خانمان می باشد. او در حقیقت هیچ می باشد. (توماس کارلیل)

زندگی هر شخص با چیزی رانده می شود. اکثر فرهنگهای لغات فعل *راندن* را "هدایت کردن، کنترل کردن، یا جهت دادن." معنا کرده اند. چه شما رانندگی کنید یا میخی را بکوبید یا با توپ گلف بازی کنید، شما به هر حال هدایت می کنید، کنترل می کنید و به چیزی در آن لحظه جهت می دهید. نیرویی که زندگی شما را می راند چیست؟ هم اکنون شاید با یک مشکل، فشار یا یک مهلت هدایت می شوید. شاید با یک خاطره دردناک، ترس به یاد ماندنی یا ایمانی ناآگاهانه هدایت می شوید. صدها موقعیت، ارزش و احساسات وجود دارند که می توانند زندگی شما را جهت دهند. در اینجا پنج مورد عام را ذکر می کنیم:

خیلی از مردم با احساس تقصیر هدایت می شوند. آنها تمام زندگی خود را صرف فرار از پشیمانی و افسوس و پنهان شدن از شرم و خجالتشان می کنند. افرادی که با حس تقصیرشان هدایت می شوند، زندگیشان توسط خاطرات جهت می گیرد. آنها به گذشته شان اجازه می دهند تا آینده شان را کنترل کند. آنها گاهی اوقات ناآگاهانه با خراب کردن موفقیت خودشان خود را تنبیه می کنند. وقتی قائل گناه کرد، حس تقصیر او، او را از حضور خدا جدا کرد و خدا فرمود: "تو در جهان آواره و پریشان خواهی بود." (پیدایش ۴:۱۲) این وضعیت بسیاری از مردم امروزی را نشان می دهد، آنها در زندگیشان آواره و پریشان و بدون هدف هستند. ما ثمره گذشته خود هستیم، ولی این به آن معنا نیست که ما باید زندانیان آن نیز باشیم. هدف خدا با گذشته تو محدود نشده. او قاتلی به اسم موسی را به یک رهبر و شخص ترسویی بنام جدعون را تبدیل به قهرمانی شجاع کرد، و او قادر است با بقیه زندگی تو نیز اعمال عجیبی انجام دهد. خدا متخصص اعطای شروعی تازه به افراد است. کتاب مقدس می فرماید: "خوشحال کسی که گناهانش آمرزیده شده و خطاهایش بخشیده شده است!" (مزور ۳۲:۱)

بسیاری از مردم با نفرت و عصبانیت هدایت می شوند. آنها زخمها را نگه می دارند و هیچگاه از آنها آزاد نمی شوند. بجای رها کردن دردشان با بخشیدن، آن را بارها و بارها در فکرشان مرور می کنند. بعضی افراد که با نفرت هدایت می شوند، "سکوت" را اختیار می کنند و خشم خود را به *داخل می ریزند*، در حالیکه دیگران "منفجر می شوند" و روی دیگران خشمشان را می ریزند. هر دو عکس العمل ناسالم و مضر می باشند. نفرت، همیشه شما را بیشتر از آنکسی که از او نفرت دارید، زخمی می سازد. در حالیکه شخص مورد نظر شما موضوع را فراموش کرده و به زندگی خود ادامه می دهد، شما به جوشیدن در دردتان و دنبال کردن گذشته تان ادامه می دهید.

لطفا بشنو: آنانیکه در گذشته تو را زخمی کرده اند نمی توانند اکنون به زخمی کردن تو ادامه دهند، مگر آنکه شما دردتان را با نفرت با خود نگه دارید. گذشته شما گذشته! هیچ چیز آن را عوض نخواهد کرد و تو فقط با تلخی خود، خودت را زخمی می کنی. بخاطر خودت از این مسئله درس یاد بگیر و بعد رهاش کن. کتاب مقدس می فرماید: "زیرا غصه احمق را می کشد و حسد- ابله را می میراند." (ایوب ۵:۲)

بسیاری از مردم با ترس هدایت می شوند. ترس آنها می تواند نتیجه یک تجربه وحشتناک، توقع غیر واقعی، رشد در خانه ای با کنترل شدید یا حتی آمادگی ژنتیکی باشد. بدون در نظر گرفتن علت باید گفت مردمی که با ترس هدایت می شوند فرصتهای عالی را، به خاطر ترس از ریسک کردن، از دست می دهند. در عوض آنها سعی می کنند خود را امن نگه دارند و از ریسک کردن بپرهیزند و با موقعیت موجود بسازند. ترس، زندان خود ساخته ای است که مانع از آنچه خدا در نظر دارد بشوی، می شود. تو باید بر علیه آن با سلاح ایمان و محبت حرکت کنی. کتاب مقدس می فرماید: "محبت خوب شکل گرفته، ترس را از بین می برد چون ترس فلج کننده است." یک زندگی ترس آلود، ترس از مرگ، ترس از داور، زندگی ای است که در محبت شکل نگرفته است." (اول یوحنا ۴:۱۸ ترجمه ام. اس. جی.)

بسیاری مردم با تمایلات مادی (ماده گرایانه) هدایت می شوند. اشتیاق آنها برای اندوختن، تمام هدف زندگیشان می شود. این انگیزه برای بیشتر داشتن، بر اساس برداشتی غلط می باشد که با بیشتر داشتن، خوشحالتتر، مهمترو امن تر خواهم بود. ولی هر سه ایده حقیقت ندارند. مالکیتها فقط شادی موقتی ایجاد خواهند کرد. چون وسائل عوض نمی شوند و بالاخره از آنها خسته می شویم و بعد چیزی از نوع تازه تر، بزرگتر و بهتر را می طلبیم. این نیز افسانه ای بیش نیست که اگر بیشتر بدست آورم شخص مهمتری خواهم بود. ارزش شخصی و ارزش سود با هم یکی نیستند. ارزش تو با چیزهای با ارزش تو تعیین و مشخص نمی شود. و خدا می فرماید با ارزش ترین چیز ها درحقیقت وسائل مادی نیستند!

معمول ترین افسانه در باره پول این است که داشتن بیشتر آن مرا امن تر خواهد کرد. اینطور نیست. ثروت می تواند فوراً با عوامل غیر قابل کنترل متعدد از بین برود. امنیت حقیقی می تواند در چیزی یافت شود که هیچگاه کسی قادر به ربودن آن از شما نخواهد بود و آن رابطه شما با خدا است.

بسیاری از مردم با نیاز مورد تائید قرار گرفتن هدایت می شوند. اینچنین افراد اجازه می دهند که توقعات والدین یا همسر یا فرزندان یا معلمین یا دوستان زندگی آنها را کنترل کند. خیلی از افراد بالغ هنوز بدنیاال مورد تائید قرار گرفتن والدین ناراضی خود هستند. برخی نیز با فشار همطرازان هدایت می شوند و پیوسته نگران هستند که دیگران در موردشان چه فکر خواهند کرد. متأسفانه افرادی که جمعیت را دنبال می کنند، در آن گم می شوند. من همه کلیدهای موفقیت را نمی دانم، ولی یکی از کلیدهای سقوط سعی در راضی کردن همه می باشد. اگر با نظریات دیگران کنترل می شوید هدفهای خدا را در زندگیتان از دست خواهید داد. عیسی مسیح فرمود: "هیچ کس دو ارباب را خدمت نتواند کرد." (متی ۶:۲۴)

نیروهای دیگری نیز وجود دارند که می توانند زندگی شما را هدایت کنند ولی همه آنها به پایان مشترکی راه می یابند: توانایی استفاده نشده، استرس بی مورد، و زندگی تحقق نیافته.

این درسها به شما نشان خواهند داد که چگونه زندگی هدفمندی داشته باشید. زندگی ای که با هدفهای خدا هدایت، کنترل و جهت می یابد. هیچ چیز مهم تر از شناخت هدف خدا برای زندگیتان نیست و هیچ چیز نمی تواند باعث عدم شناخت آن شود، نه موفقیت، نه ثروت، نه شهرت و نه لذت. بدون هدف، زندگی حرکتی بدون معنا، فعالیتی بدون جهت و اتفاقاتی بدون دلیل خواهد بود. بدون یک هدف، زندگی بی اهمیت، پیش پا افتاده و بیهوده می باشد.

فوائد زندگی هدفمند

زندگی هدفمند داشتن، پنج فایده بزرگ دارد:

دانستن هدفتان، به زندگیتان مفهوم می بخشد. ما برای داشتن معنا و مفهوم ساخته شده ایم. به این علت مردم به روشهای نامطمئن مانند طالع بینی و پیشگویی از آینده دست می زنند تا آن را کشف کنند. وقتی زندگی معنا دارد تو می توانی تقریباً هر چیزی را تحمل کنی، اما بدون آن هیچ چیز قابل تحمل نیست.

جوانی در سن بیست سالگی نوشت: "من خود را مانند شخص شکست خورده احساس می کنم، چون تلاش می کنم تا چیزی بشوم که حتی نمی دانم آن چیز چیست. برای انجام دادن کاری، همه آنچه که می دانم این است که باید با آن سر کنم و به نوعی بگذرانم. یک روز، اگر هدفم را کشف کنم، احساس خواهم کرد که شروع به زندگی کرده ام."

بدون خدا زندگی هدفی ندارد، و بدون هدف زندگی مفهومی ندارد و بدون معنا و مفهوم زندگی اهمیت و امیدی ندارد. در کتاب مقدس افراد مختلف بسیاری این ناامیدی را ابراز کرده اند. اشعیا شکایت کرد: "عبث زحمت کشیدم و قوت خود را بی فایده و باطل صرف کردم." (اشعیا ۴۹:۴) ایوب گفت: "روزهای زندگی من بسرعت می گذرد و با نومیدی سیری می شود." (ایوب ۶:۷) و "از زندگی خود بیزارم. در این چند روزی که از عمرم باقی مانده مرا بحال خود رها کن." (ایوب ۱۶:۷) تراژدی بزرگ مرگ نیست، بلکه زندگی بدون هدف.

امید به اندازه هوا و آب برای زندگیتان حیاتی است. امید لازم دارید تا تحمل کنید. دکتر برنی سیجل دریافت که می تواند پیشگویی کند که کدامیک از مریضان او که سرطان داشتند معالجه خواهند شد. او برای یافتن راه حل از آنها این سؤال را می کرد: "آیا می خواهی صد سال زندگی کنی؟" آنانی که هدف عمیق در زندگی داشتند جواب دادند بلی و اینها افرادی بودند که اکثراً به زندگی ادامه دادند. امید از داشتن هدف بوجود می آید.

اگر احساس ناامیدی کرده ای، لحظه ای صبر کن! در زندگی تو، وقتی شروع به یافتن هدف کنی، تغییرات عالی اتفاق خواهد افتاد. خدا می فرماید: "خواست و اراده من، سعادت مندی شماست و نه بدبختی تان، و کسی بجز من از آن آگاه نیست. من می خواهم به شما امید و آینده خوبی ببخشم." (ارمیا ۲۹:۱۱) شاید احساس کنی که با موقعیت غیر ممکنی روبرو هستی، ولی کتاب مقدس می فرماید: "جلال باد بر او که می تواند به وسیله آن نیرو که در ما فعال است، بی نهایت فروتنتر از هر آنچه بخواهیم یا تصور کنیم، عمل کند." (افسیان ۳:۲۰)

دانستن هدف‌تان، زندگیتان را راحت و آسان خواهد کرد. هدف در زندگیتان مشخص خواهد کرد که چه بکنید و چه نکنید. هدف شما معیاری خواهد شد که شما از آن استفاده خواهید کرد تا ارزیابی کنید که کدام فعالیت حیاتی است و کدام حیاتی نیست. شما به آسانی می‌پرسید، "آیا این کار مرا در عملی کردن یکی از هدفهای خدا برای زندگیم کمک خواهد کرد یا خیر؟"

بدون هدفی واضح شما هیچ پایه‌ای که تصمیمات خود را بر آن بنا کنید یا وقت خود را صرف کنید و از استعدادهایتان استفاده کنید ندارید. پس شروع به اتخاذ تصمیم بر اساس موقعیتهای، فشارها یا روحیه‌تان در آن لحظه خواهید کرد. افرادی که هدف خود را نشناخته‌اند سعی می‌کنند کار زیاد انجام دهند و *این کار زیاد* فشار عصبی، خستگی و ناسازگاری را ببار می‌آورد.

این غیر ممکن است که همه آنچه مردم از شما می‌خواهند بتوانید انجام دهید. وقت شما فقط مختص انجام اراده خدا است. اگر نتوانی همه آن را انجام دهی، پس این نشان خواهد داد که تو سعی می‌کنی بیشتر از آنچه خدا در نظر دارد انجام دهی. زندگی هدفمند برای ما روش زندگی آسان تر و برنامه معقول تری به ارمغان می‌آورد. کتاب مقدس می‌فرماید: "زندگی پرتجمل و نمایش دهنده، زندگی توخالی و زندگی ساده و مشخص زندگی پر معنایی می‌باشد" (امثال ۱۳: ۷ ترجمه ام.اس.جی.). این نوع زندگی همچنین ما را به آرامش فکری رهبری می‌کند: "ای خداوند، تو کسانی را که به تو توکل دارند و در عزم خود راسخند در آرامش کامل نگاه خواهی داشت" (اشعیا ۴۶: ۳)

دانستن هدف‌تان، زندگیتان را متمرکز می‌کند و کوشش و انرژی شما را روی آنچه مهم است متمرکز می‌دهد. شما با انتخابهای مشخص، موثر واقع می‌شوید. این طبیعت انسان است که با موضوعات بی ارزش و جزئی خود را آشفته و پریشان می‌سازد. ما با زندگیمان **"تعقیب و گریز"** را بازی می‌کنیم. هنری دیوید ثوریو اظهار داشت مردم زندگی **"یأس آرام"** را می‌کنند ولی امروز بهترین توضیح این است که آنها زندگی **"پرشانی بی هدف"** را می‌کنند. خیلی از مردم مثل ژيروسکوپ در کشتی و هواپیما می‌باشند که با سرعت گیج‌کننده‌ای دور خود می‌چرخند ولی هیچوقت به سوی مقصدی نمی‌روند.

بدون هدفی روشن، شما مرتباً جهت‌های خود را از شغلی به شغل دیگر از رابطه‌ای به رابطه دیگر و از کلیسایی به کلیسای دیگر یا هر چیز ظاهری دیگر تغییر خواهید داد با این امید بر دل که هر تغییری پریشانی شما را آرام خواهد کرد و یا جای خالی را در قلبتان پر خواهد کرد. فکر می‌کنید- **شاید اینبار با دفعه قبل فرق خواهد داشت** ولی در حقیقت این مشکل شما را حل نمی‌کند و آن مشکل این است، ضعف تمرکز و هدف.

کتاب مقدس می‌فرماید: **"پس نادان نباشید، بلکه دریابید که خواست خداوند چیست"** (افسیان ۵: ۱۷). قدرت تمرکز را می‌توان در نور دید. نور پراکنده قدرت و تأثیر کمی دارد ولی می‌توانید انرژی آن را با متمرکز کردن آن جمع کنید. با یک ذره بین اشعه خورشید را می‌توان متمرکز کرد و کاغذ و علف‌ها را سوزاند. وقتی نور متمرکز می‌شود حتی بیشتر از نور لیزر می‌تواند فلزات را ببرد.

هیچ چیز قوی‌تر از یک زندگی متمرکز که بر اساس هدف است وجود ندارد. مردان و زنانی که در تاریخ باعث تغییرات بزرگ شده‌اند دارای بیشترین تمرکز بوده‌اند. برای مثال- پولس رسول تقریباً دست خالی توانست مسیحیت را در تمام امپراتوری روم انتشار دهد. راز این مرد، زندگی متمرکز بود. او گفت: "بلی برادران عزیز، من هنوز آن‌که باید باشم نیستم، اما تمام نیروی خود را صرف یک کار می‌کنم، و آن اینکه گذشته را فراموش کنم و با انتظار و امید به آنچه در پیش است چشم بوزم" (فیلیپیان ۳: ۱۳)

اگر می‌خواهید زندگیتان موثر باشد، آن را **متمرکز** کنید! از دست و پا زدن دست بکشید و سعی نکنید که همه کار بکنید. کمتر کار انجام بده و حتی فعالیت‌های خوب را نیز از زندگیت دور کن و آنچه را که از همه مهمتر است انجام بده. هیچوقت کار یا فعالیت را با بازدهی اشتباه نگیرید. شما می‌توانید بدون هدف مشغول باشید. ولی چه فایده؟ پولس گفت: "بگذارید آنانیکه می‌خواهیم آنچه خدا برای ما اراده کرده انجام دهیم، با یکدیگر بر آن هدف متمرکز باشیم" (فیلیپیان ۳: ۵ ترجمه ام.اس.جی.).

دانستن هدف‌تان، به زندگیتان انگیزه می‌بخشد. هدف همیشه شور و هیجان و اشتیاق ایجاد می‌کند. هیچ چیز نیروبخش‌تر از هدف روشن و واضح نیست. از طرف دیگر شور و هیجان و علاقه با عدم داشتن هدف محو می‌شود. همینکه بتوانیم از تخته‌خواب خود بیرون بیاییم کار بزرگی کرده‌ایم. معمولاً کار بی معنا و بی مقصود و نه کار زیاد است که باعث تضعیف ما و سست شدن ما و از بین رفتن شادیمان می‌شود.

جرج برنارد شاو نوشت: **"این خوشی واقعی زندگی است: که برای هدفی که خودت بعنوان شخصی قوی تشخیص داده‌ای استفاده شوی و نیروی طبیعت باشی، بجای اینکه یک لخته کوچک داغ ناخوشی و شکایت باشی که از اینکه دنیا خود را وقف شاد ساختن تو نمی‌کند گله کنی."**

دانستن هدف‌تان، شما را برای ابدیت آماده می‌کند. خیلی از مردم زندگی خود را صرف می‌کنند تا یادگیری بجای ماندنی روی زمین خلق کنند. آنها می‌خواهند وقتی چشم از جهان فرو بستند به یاد آورده شوند. اما نهایتاً آنچه بیشتر از همه مطرح خواهد بود این نیست که دیگران در باره زندگی تو چه خواهند گفت بلکه **خدا** چه می‌گوید. آنچه مردم در درک آن قاصرند این است که همه موفقیت‌ها جای خود را به موفقیت‌های فراتر می‌دهند و رکوردها بالاخره شکسته می‌شوند، شهرت و آوازه رنگ خود را از دست می‌دهد و احترامها و قدردانی‌ها فراموش می‌شوند. هدف جیمز دابسون در کالج این بود که قهرمان تنیس مدرسه شود. وقتی جام قهرمانی او در قفسه جام‌های قهرمانان مدرسه قرار گرفت او احساس غرور می‌کرد. سالها بعد شخصی این جام را با پست برای او فرستاد. آنها وقتی مدرسه تغییر سازمان می‌داد آن را در سطل آشغال پیدا کرده بودند. جیمز وقتی این را دید گفت: **"با تمام وقتی که صرف می‌کنی، تمام جام‌های قهرمانی تو توسط شخص دیگری در سطل آشغال خواهد افتاد."**

زندگی کردن برای خلق یک یادگار زمینی هدفی تنگ نظرانه است. استفاده حکیمانه تر زمان در خلق **یادگارهای ابدی** است. شما بر زمین قرار نگرفته اید که فقط به یاد آورده شوید بلکه تا برای ابدیت آماده شوید. روزی در برابر خدا خواهید ایستاد و او از زندگی شما حساب خواهد خواست – یک امتحان نهایی قبل از آنکه به ابدیت وارد شوید. کتاب مقدس می‌فرماید: **"زیرا همه ما در برابر مسند داوری خدا حاضر خواهیم شد... پس هر یک از ما حساب خود را به خدا باز خواهد داد."** (رومیان ۱۴: ۱۰ و ۱۲) خوشبختانه خدا می‌خواهد ما در این امتحان موفق شویم، برای همین او سوالات امتحان را از قبل به ما داده است. از کتاب مقدس می‌توانیم حدس بزنیم که خدا دو سؤال حیاتی از ما خواهد کرد:

اول- **"با پسر من عیسی مسیح چه کردی؟"** خدا در مورد زمینه مذهبی یا دیدگاه‌های اعتقادی تو سؤال نخواهد کرد. تنها چیزی که اهمیت خواهد داشت این خواهد بود که – آیا آنچه عیسی مسیح برای تو انجام داد پذیرفتی و آیا یاد گرفتی که او را محبت کنی و به او اعتماد داشته باشی؟ عیسی مسیح فرمود: **"من راه و راستی و حیات هستم؛ هیچ‌کس جز به واسطه من، نزد پدر نمی‌آید."** (یوحنا ۱۴: ۶)

دوم- **"با آنچه به تو دادم چه کردی؟"** با زندگی ات چه کردی؟ همه عطایا، استعدادها، فرصتها، انرژی، رابطه‌ها، و منابعی که خدا به تو داد؟ آیا آنها را برای خودت استفاده کردی یا از آنها برای هدفی که خدا تو را برای آن ساخته بود بهره جستی؟

آماده کردن شما برای این دو سؤال هدف این کتاب است. اولین سؤال مشخص خواهد کرد که ابدیت را در **کجا** به سر خواهید برد. دومین سؤال مشخص خواهد کرد که در ابدیت **چه خواهید کرد**. در پایان این کتاب آماده خواهید بود که به این دو سؤال پاسخ دهید.

(فصل چهارم)

ساخته شده برای ماندن تا ابد

(خدا) ابدیت را در دل‌های ایشان نهاده... (جامعه ۱۱:۳)

من مطمئنم که خدا موجودی مثل انسان را تنها برای یک روز نیافریده. نه، هرگز، انسان برای ابدیت ساخته شده. (آبراهام لینکلن)

زندگی فقط این چند صباح نیست.

زندگی بر زمین فقط پروب لباس است قبل از تولید اصل آن. قسمت اعظم زندگی شما بیشتر آنطرف مرگ- یعنی در ابدیت- سپری خواهد شد تا اینجا بر زمین. زمین منطقه ایفاء نقش و کودکستان و آزمایشی است برای زندگی در ابدیت. اینجا تمرین آمادگی قبل از بازی اصلی و گرم کردن بدن قبل از مسابقه است. این زندگی آمادگی ای است برای زندگی بعدی.

اگر حداقل صد سال نیز بر زمین زندگی کنید، باز هم جاودانگی خود را در ابدیت خواهید گذرانید. همچنانکه آقای توماس براون گفته اند: "زندگی شما یک پرانتز کوچک در ابدیت است." شما برای ماندن تا ابدیت ساخته شده اید. کتاب مقدس می‌فرماید: "خدا ابدیت را در دل انسانها نهاده..." (جامعه ۱۱:۳) شما یک غریزه مادرزادی دارید که همیشه باقی است، چون خدا شما را بصورت خود آفریده تا برای ابدیت زندگی کنید. اگرچه ما می‌دانیم که همه بالاخره می‌میرند، اما مرگ همیشه غیرطبیعی و نامأنوس به نظر می‌آید. دلیل این امر این است که خدا مغزهای ما را با این اشتیاق کوک کرده است!

یک روز قلب شما از کار خواهد افتاد و آن زمان لحظه پایان کار بدن شما و وقت شما بر زمین خواهد بود، اما مسلمانان پایان واقعی شما نخواهد بود. بدن زمینی شما فقط اقامتگاه موقتی روح شما می‌باشد. کتاب مقدس بدن زمینی شما را یک خیمه یا چادر می‌خواند، اما به بدن آینده شما بعنوان یک "خانه" اشاره می‌کند. کتاب مقدس می‌فرماید: "زیرا می‌دانیم وقتی این خیمه که اکنون در آن زندگی می‌کنیم فرو ریزد، یعنی وقتی بمیریم و این بدنهای خاکی را ترک گوئیم، در آسمان خانه‌ها یعنی بدنهایی جاودانی خواهیم داشت که بدست خدا برای ما ساخته شده است، نه بدست انسان." (دوم قرنتیان ۵:۱)

در حالیکه بر زمین امکان انتخابهای گوناگون داریم، ابدیت تنها دو انتخاب به ما عرضه می‌کند: بهشت یا جهنم. رابطه شما با خدا بر زمین تعیین کننده رابطه شما با او در ابدیت خواهد بود. اگر یاد بگیرید که عیسی مسیح، پسر خدا را محبت کنید و به او اعتماد داشته باشید، آنگاه دعوت خواهید شد که ابدیت را با او سپری کنید. از طرف دیگر اگر محبت، بخشش و نجات او را رد کنید، ابدیت را جدا از خدا تا جاودان خواهید گذرانید.

سی.اس.لویس گفت: "دو نوع مردم وجود دارند: آنانی که به خدا می‌گویند: "اراده تو کرده شود." و آنانی که خدا به ایشان می‌گوید: "بسیار خوب هر طور تو می‌خواهی انجام بده." با کمال تأسف باید گفت که بسیاری از مردم ابدیت را بدون خدا خواهند گذرانید چون آنها زندگی بدون خدا را اینجا بر زمین برگزیدند.

هر گاه این را کاملاً درک کنید که زندگی خیلی بیشتر از زمان حاضر است و نیز این را متوجه شوید که زندگی فقط یک آمادگی برای ابدیت است، آنگاه به نوع دیگری زندگی خواهید کرد. شما شروع به روشنایی ابدیت خواهید کرد و این مسئله بر اینکه، با هر رابطه یا وظیفه یا موقعیت چطور باید برخورد کنید، رنگ و بوی خاصی خواهد بخشید. ناگهان بسیاری فعالیتها و هدفها و حتی مشکلات، ناچیز، کم اهمیت و بی ارزش بنظر خواهد آمد. هر چه زندگی شما به خدا نزدیکتر شود، مسائل دیگر، بسیار کوچک جلوه خواهند کرد.

وقتی در نور ابدیت زندگی کنید، ارزشهای شما تغییر خواهند کرد و وقت و پول خود را حکیمانه تر صرف خواهید کرد و ارزش والاتری به روابط و شخصیت خواهید داد تا شهرت یا ثروت یا موفقیت یا حتی تفریح. اولویتهای شما جای خود را عوض خواهند کرد. نگه داشتن گرایشات یا مدها و یا ارزشهای مورد علاقه عموم دیگر به اندازه سابق برایتان مهم نخواهد بود. پولس رسول فرمود: "اما اکنون همه این امتیازات را که روزگاری برایم بسیار با ارزش بود، دور ریخته

ام، تا بتوانم ایمان و امیدم را به مسیح ببندم." (فیلیپیان ۷:۳)

اگر تمام وقت شما بر زمین همه آن چیزی است که الآن در آن بسر می‌برید، پیشنهاد می‌کنم بهتر است فوراً شروع به خوش گذرانی کنید. شما می‌باید خوب بودن و اخلاقی بودن را فراموش کنید و نیز نباید در مورد نتیجه اعمالتان نگران باشید و می‌بایست با زندگی برای خود ارضاء می‌شدید چون اعمالتان عواقب درازمدتی نخواهند داشت. ولی- **تفاوت در اینجا است**- مرگ پایان شما نیست! مرگ کورتاز یا سقط شما نیست، بلکه انتقال شما به ابدیت است و به این علت عواقب و نتایج ابدی از همه آنچه بر زمین انجام می‌دهید، خواهد دید. هر عمل زندگی ما با آکوردهایی برخورد می‌کند که انعکاس و ارتعاش آن در ابدیت خواهد بود.

آسیب رساننده ترین جنبه زندگی موقتی، کوتاه فکری می باشد. برای بیشترین استفاده از زندگیتان می بایست این رؤیای ابدیت را دائماً در فکرتان و ارزش آن را در قلبتان نگه دارید. زندگی مفهومی بیشتر از این چند صباح دارد! امروز قسمت دیدنی کوه یخی را می بینی اما در ابدیت بقیه آن را که زیر سطح آن قرار دارد خواهی دید.

زندگی در ابدیت با خدا چگونه خواهد بود؟ مسلماً "حجم مغز ما قادر به درک عظمت و بزرگی آسمان نخواهد بود. مثل توضیح دادن اینترنت به یک مورچه. این کار کاملاً بی فایده است. هنوز کلماتی یافت نشده که بتواند معنای تجربه ابدیت را بیان کند. کتاب مقدس می فرماید: "آنچه را هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده، و به هیچ اندیشه ای نرسیده، خدا برای دوستان خود مهیا کرده است." (اول قرنثیان ۹:۲)

اما بهر حال، خدا پرتوهایی از ابدیت را در کلامش به ما نشان داده است. ما این را می دانیم که هم اکنون خدا برای ما خانه ای آماده می کند. در آسمان با افرادی که ایماندار و دوستان ما هستند روبرو خواهیم شد و از هر درد و رنج آزاد خواهیم بود و کاری به ما سپرده خواهد شد که ما علاقمند به انجام دادن آن هستیم. ما روی ابرها در گوشه ای دراز خواهیم کشید تا نوازش چنگ قدیسینی که دور سرشان هاله نور است نظاره گر باشیم! بلکه از رابطه دائمی با خدا لذت خواهیم برد و او نیز از حضور ما برای مدتی ابدی و بی پایان لذت خواهد برد. یک روز عیسی خواهد گفت: "بیائید، ای برکت یافتگان از پدر من، و پادشاهی ای را به میراث یابید که از آغاز جهان برای شما آماده شده بود." (متی ۲۵:۳۴)

سی.اس.لوئیس در آخرین صفحه کتاب هفت جلدی اش بنام تواریخ نارنیا این جنبه ابدیت را چنین به تصویر کشیده: "برای ما این پایان هر داستانی است... اما برای آنان این تنها آغاز یک داستان واقعی است. تمام زندگی آنها در این دنیا... صفحه عنوان و جلد کتابی بود که آنان شروع به خواندن فصل اول داستان بزرگ می کردند که هیچکس بر زمین آن را نخوانده و این داستان تا ابدیت ادامه دارد و هر فصل آن زیاتر از فصل قبلی است." (سی.اس. لوئیس- کتاب نبرد آخر) خدا برای زندگی تو بر زمین هدفی دارد و این هدف بر زمین تمام نمی شود. نقشه او بیشتر از چند دهه را که شما بر این سیاره سپری خواهید کرد شامل می شود. این فرصتی بالاتر از مدت زمان زندگی شما است. خدا به شما فرصتی بیشتر از مدت زندگیتان بر زمین می بخشد. کتاب مقدس می فرماید: "مشورت خداوند قائم است تا ابد/آباد. تدبیر قلب او تا دهر/الدهر." (مزمور ۳۳:۱۱)

تنها زمانی که مردم در مورد ابدیت فکر می کنند، موقع تشییع جنازه است و آن اغلب طرز فکری سطحی و احساساتی برپایه عدم آگاهی می باشد. شاید احساس کنید فکر کردن در مورد مرگ ترسناک است، ولی در واقع اگر همیشه در حال انکار مرگ زندگی کنیم این نیز ناسالم است و به چیزی که اجتناب ناپذیر است بی توجهی می کنیم. فقط یک شخص نادان بدون آمادگی وارد زندگی ای خواهد شد که همه ما می دانیم بالاخره اتفاق خواهد افتاد. در حقیقت می بایست در مورد ابدیت بیشتر فکر کرد و نه کمتر.

همانگونه که آن نه ماهی که در رحم مادران سپری کردید، در خود پایانی نداشت بلکه آماده می شدید تا زندگی کنید، این زندگی نیز یک آمادگی برای بعدی است. اگر توسط عیسی مسیح با خدا رابطه دارید، نیازی به ترس از مرگ نیست بلکه مرگ دروازه ای است به سوی ابدیت. درست است که لحظه مرگ آخرین فرصت شما بر زمین است ولی انتهای شما نیست. در حقیقت پایان زندگی شما، جشن تولد شما در ابدیت خواهد بود. کتاب مقدس می فرماید: "این دنیا خانه دائمی ما نیست، و ما انتظار می کشیم تا به خانه ابدی خود در آسمان برسیم." (عبرانیان ۱۳:۱۴)

در مقایسه با ابدیت، زندگی ما بر زمین فقط یک چشم به هم زدن است اما عواقب آن تا ابد باقی خواهد ماند. اعمال این زندگی سرنوشت زندگی بعدی است. ما می باید "بدانیم که هر لحظه از عمرمان که در این بدن خاکی صرف شود، دور از مسیح و خانه ابدی مان، صرف شده است." (دوم قرنثیان ۵:۶) سالها پیش شعار معروفی مردم را تشویق می کرد که: "هر روز را طوری زندگی کنید، که شروع بقیه زندگیتان می باشد." در واقع حکیمانه تر خواهد بود که هر روز را طوری زندگی کنیم که آن روز، آخرین روز زندگیمان می بود. متیو هنری گفت: "مشغولیت هر روز ما، می باید آماده شدن برای روز نهایی باشد."

نکته مورد توجه: زندگی بیشتر از زمان حاضر است.

آیه حفظی: (اول یوحنا ۲:۱۷)

سوالی که باید از خود بکنید: با توجه به اینکه برای ابدیت ساخته شده ام، کاری که باید از انجام آن باز ایستم چیست و کاری که امروز می باید شروع به انجام آن کنم چیست؟

(فصل پنجم)

به زندگی با دید الهی نگاه کردن

زندگی شما چیست؟ (یعقوب ۴: ۴ب)

ما هر چیز را نه چنانکه هستند می بینیم، بلکه چنانکه ما هستیم آنها را نیز به همان صورت می بینیم. (آنائیس نین)

زندگی شما به همانگونه که به آن می نگری شکل می گیرد. اینک زندگی را چگونه تعریف می کنی تعیین کننده سرنوشت شما است. دیدگاه شما از زندگی بر اینک چگونه برای وقتتان سرمایه گذاری کنید یا پولتان را خرج کنید یا استعدادهایتان را بکار ببرید، و یا بر ارزش روابطتان تاثیر می گذارد.

یکی از بهترین روشهای شناخت مردم این است که از آنها بپرسیم: "**زندگیتان را چگونه می بینید؟**" وقتی مردم به این سؤال پاسخ دهند، متوجه خواهید شد که به اندازه تنوع افراد، پاسخها نیز متنوع است. برخی به من پاسخ داده اند که زندگی یک سیرک است، میدان مین گذاری شده است، ترن هوایی در شهر بازی است، معما است، یک سمفونی است، سفری است، و یک رقص است. بعضی نیز گفته اند: "زندگی چرخ و فلک است: بعضی اوقات بالا و گاهی نیز پائین هستی و گاهی اوقات نیز فقط دور خود می چرخي." یا "زندگی دوچرخه ای با ده نوع سرعت است که هیچ وقت از دنده هایش استفاده نمی کنیم." یا "زندگی بازی کارت است. باید آنچه را که دیگری بازی کرده پاسخ دهی."

اگر از شما سوال می کردم که زندگی را چگونه می بینی، چه تصویری جلوی چشمت می آمد؟ آن تصویر، **سمبل** زندگی شما است. این دیدی است که شما آگاهانه یا نا آگاهانه از زندگیتان دارید. این توضیح شما است از اینک زندگی چگونه است و شما چه توقعی از آن دارید. مردم اغلب سمبل زندگی خود را با لباسها، جواهرات، اتوموبیلها، مدلهای مو، یا حتی تاتوها یا خالکوبی ها بیان می کنند.

سمبل ناگفته زندگی شما، بیشتر از آنچه که شما فکر می کنید، بر زندگیتان تاثیر می گذارد. این سمبل، مشخص کننده توقعات، ارزشها، روابط، هدفها، و الویتهای شما است. برای مثال اگر شما فکر می کنید که زندگی یک میهمانی است، ارزش اولیه زندگی شما را **خوش گذرانی** تشکیل خواهد داد. اگر زندگی را همچون مسابقه ای ببانگارید، آنگاه **سرعت** را ارزش خواهید داد و بیشتر اوقات در حال عجله کردن خواهید بود. اگر زندگی را همچون مسابقه دو بنگرید، بر **استقامت** ارزش خواهید گذاشت. اگر زندگی را مبارزه یا بازی ببینید، **بردن** در این مسابقه برای شما خیلی مهم خواهد بود.

دید شما از زندگی چیست؟ شاید زندگی خود را بر پایه تصویر اشتباهی بنا کرده اید. برای اینک هدفهایی را که خدا شما را برای آن ساخته عملی سازید، می باید به مبارزه با حکمت مرسوم و متداول پردازید و تصاویر **کتاب مقدس** از زندگی را جایگزین آنها کنید. کتاب مقدس می فرماید: "**و دیگر همشکل این عصر مشوید، بلکه با نوشدن ذهن خود بگروگون شوید. آنگاه قادر به تشخیص خواست خدا خواهید بود؛ خواست نیکو، پسندیده و کامل او.**" (رومان ۱۲: ۲)

کتاب مقدس سه سمبل یا تصویر به ما معرفی می کند که دیدگاه الهی از زندگی را به ما تعلیم می دهد: زندگی یک **آزمایش**، یک **امانت** و یک **تکلیف موقتی** است. این ایده ها پایه ها و اساس زندگی هدفمند است. در این فصل به دو معنای اولی خواهیم پرداخت و در فصل بعدی به معنای سوم.

زندگی بر زمین یک آزمایش است. این سمبل زندگی، در داستانهای مختلف در کتاب مقدس دیده می شود. خدا دائماً "شخصیت، ایمان، اطاعت، محبت، صداقت و وفاداری مردم را می آزماید. کلماتی مانند **رحمت، وسوسه ها، اصلاح کردن و امتحان کردن** بیش از ۲۰۰ بار در کتاب مقدس بکار رفته است. خدا ابراهیم را با خواستن قربانی کردن اسحق، امتحان کرد. خدا یعقوب را وقتی برای بدست آوردن زنش راحیل، سالهای اضافی کار کرد، آزمایش کرد. آدم و حوا در آزمایش خود در باغ عدن قاصر آمدند و داود در آزمایشهای مختلف از خدا شکست خورد. اما در ضمن کتاب مقدس نمونه های مردمی را نیز بما عرضه می کند که آزمایش بزرگ را با سربلندی بیرون آمدند. افرادی مانند یوسف، روت، استر و دانیال.

شخصیت با آزمایشات، هم توسعه می باید و هم آشکار می شود، و **همه زندگی**، یک آزمایش است. شما **پیوسته** در حال آزمایش شدن هستید. خدا دائماً "نظاره گر عکس العملتان نسبت به مردم، مشکلات، موفقیت، برخورد و درگیری، بیماری، یأس و حتی وضع هوا می باشد! او حتی ساده ترین اعمال شما را، مانند اینک که چه وقت در خانه تان را به روی دیگران باز می کنید، یا آشغالی را از زمین بر می دارید، یا اینک آیا با فروشنده یا پیشخدمت مؤدبانه رفتار می کنید، نظاره گر است.

ما همه آزمایشاتی را که خدا از شما خواهد کرد نمی دانیم، ولی بعضی از آنها را از کتاب مقدس می توانیم پیش بینی کنیم. شما با تغییرات بزرگ، وعده های به تعویق افتاده، مشکلات لاینحل، دعاها و جواب داده نشده، انتقادهای

غیرمنصفانه، یا حتی مصیبت‌های نابجا آزمایش خواهید شد. در زندگی شخصی خود متوجه شده ام که خدا ایمان مرا، با مشکلات و امید مرا، با اینکه چگونه با دارائی ام رفتار می‌کنم و محبت مرا نسبت به مردم می‌آزماید. یکی از آزمایشات بسیار مهم این است که وقتی حضور خدا را در زندگی ات نمی‌توانی احساس کنی، چه می‌کنی. گاهی اوقات خدا از قصد خود را کنار می‌کشد و نزدیکی حضور او را احساس نمی‌کنیم. پادشاهی بنام حزقیا این آزمایش را تجربه کرد. کتاب مقدس می‌فرماید: "خدا حزقیا را بحال خود واگذاشت تا ماهیت خود را نشان دهد و معلوم شود چگونه آدمی است." (دوم تواریخ ۳۲: ۳۱) حزقیا از مصاحبت نزدیک با خدا لذت برده بود، اما در یک لحظه بحرانی در زندگی اش خدا او را بحال خود واگذاشت، تا شخصیت او را بیازماید و ضعف او را به او نشان دهد و او را برای مسئولیت بیشتر آماده سازد.

وقتی متوجه می‌شوید که زندگی یک آزمایش است، درک می‌کنید که هیچ چیز بی اهمیت در زندگی شما وجود ندارد. حتی کوچکترین اتفاق برای توسعه شخصیت شما اهمیت دارد. هر روز، روز مهمی به شمار می‌آید و هر ثانیه یک فرصت رشد برای عمق بخشیدن به شخصیت شما و اظهار محبت یا توکل به خدا است. در حالیکه بعضی آزمایشات چشمگیر است، برخی دیگر نیز به نوعی است که متوجه آن نمی‌شوید. اما باید بدانید که همه آنها دارای مفاهیم ابدی است.

خبر خوش این است که خدا می‌خواهد که شما از آزمایشات زندگی با موفقیت عبور کنید، پس هیچگاه اجازه نمی‌دهد که آزمایشات شما فراتر از فیضی که او به شما می‌بخشد تا با آن روبرو شوید، باشد. کتاب مقدس می‌فرماید: "هیچ آزمایشی بر شما نمی‌آید که مناسب بشر نباشد. و خدا امین است؛ او اجازه نمی‌دهد بیش از توان خود آزموده شوید، بلکه به وقت آزمایش، راه‌گریزی نیز فراهم می‌سازد تا تاب تحملش را داشته باشید." (اول قرنتیان ۱۰: ۱۳) هر گاه از آزمایشی با موفقیت عبور می‌کنید، خدا آن را ثبت می‌کند و نقشه می‌کشد تا پاداش آن را در ابدیت به شما بدهد. یعقوب می‌فرماید: "خوشا به حال آن که در آزمایشها استقامت نشان می‌دهد، زیرا چون از بومه آزمایش سربلند بیرون آید، تاج حیاتی را خواهد یافت که خدا به دوستانان خویش وعده فرموده است." (یعقوب ۱: ۲۰)

زندگی بر زمین یک امانت است. این دومین سبیل کتابمقدسی برای زندگی است. وقت مابر زمین و انرژری، هوش و ذکاوت، فرصتها، روابط، و منابع ما همه هدایایی از خدا می‌باشند که خدا به ما اعتماد کرده تا از آنها مراقبت و سرپرستی کنیم. ما ناظر همه آن چیزهایی هستیم که خدا به ما می‌دهد. این مفهوم نظارت، زمانی آغاز می‌شود که ما مالکیت خدا را بر هر چیز و هر کس بر زمین می‌پذیریم. کتاب مقدس می‌فرماید: "زمین و هر آنچه در آنست، از آن خداوند می‌باشد." (مزمور ۱: ۲۴)

ما واقعا" هرگز در زمان کوتاه اقامتمان بر زمین بر چیزی مالکیت نداریم. خدا در واقع زمین را، تا زمانیکه ما اینجا هستیم، به ما به امانت سپرده است. قبل از آنکه شما وارد آن شوید، خدا مالک آن بود و پس از مرگ شما به کس دیگری به امانت خواهد سپرد. شما فقط برای مدتی از آن لذت می‌برید.

وقتی خدا آدم و حوا را آفرید، او مواظبت از آفرینش خود را به آنها سپرد و آنها را بعنوان معتمدین ملک خود انتخاب کرد. کتاب مقدس می‌فرماید: "(خدا) ایشان را برکت داده، فرمود: بارور و زیاد شوید، زمین را پر سازید، بر آن تسلط یابید، و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیوانات فرمانروایی کنید." (پیدایش ۱: ۲۸)

اولین شغلی که خدا به انسانها داد این بود که سرپرستی و مراقبت از "وسائل" خدا را بر زمین به عهده بگیرند. این نقش انسان هیچگاه لغو نشده. این بخشی از هدف امروزی ما است. با همه آن چیزهایی که از آنها لذت می‌بریم، باید طوری رفتار کنیم که خدا به ما اعتماد کرده و به دستهای ما سپرده است. کتاب مقدس می‌فرماید: "چه داری که به تو بخشیده نشده باشد؟ و اگر به تو بخشیده شده است، پس چرا چنان فخر می‌کنی که گویی چنین نیست؟" (اول قرنتیان ۴: ۷)

سالها پیش، زوجی بودند که خانه ساحلی خود را در هاوایی برای گذراندن تعطیلات، به ما دادند تا از آن استفاده کنیم. این تجربه ای بود که ما هیچگاه نمی‌توانستیم به آن نائل شویم و ما بی اندازه از آن لذت بردیم. به ما اینطور گفته شد که: "از آن طوری استفاده کنید که مال شما است." ما نیز همانطور رفتار کردیم. ما در استخر شنا کردیم، غذای موجود در یخچال را خوردیم، حوله های حمام و ظرفها را استفاده کردیم و حتی برای تفریح در تختخواب جست و خیز کردیم! ولی با وجود این همه، ما می‌دانستیم که اینها به ما واقعا" متعلق نیست، پس توجه خاصی به هر چیز داشتیم. ما از فوائد استفاده از خانه لذت بردیم، بدون آنکه صاحب آن باشیم.

فرهنگ ما می‌گوید: "اگر صاحب چیزی نباشی، از آن مراقبت نخواهی کرد." اما مسیحیان با استاندارد بالاتری زندگی می‌کنند: "چون خدا صاحب آن است، من می‌باید بهترین مراقبتی که در توانم هست، از آن بکنم." کتابمقدس می‌فرماید: "انتظاری که از کارگزار می‌رود این است که امین باشد." (اول قرنتیان ۴: ۲) عیسی مسیح اغلب به زندگی بعنوان چیزی که به امانت سپرده شده اشاره کرد و داستانهای زیادی برای به تصویر کشیدن این مسئولیت در قبال خدا بیان کرد. در داستان قنطارها، یک تاجر، ثروت خود را در حالیکه به جای دوری می‌رفت به غلامانش به امانت سپرد و وقتی از سفر بر می‌گردد، مسئولیت هر غلام را ارزیابی می‌کند و مطابق آن کاری که کرده بودند به آنها پاداش می‌دهد. این ارباب می‌گوید: "آفرین، ای خادم نیکو و امین! در چیزهای کم امین بودی، پس تو را بر چیزهای بسیار خوام گماشت. بیا و در شادی ارباب خود شریک شو!" (متی ۲۵: ۲۱-۲۹)

در پایان زندگی شما بر زمین، از آنچه به شما سپرده شده ارزیابی خواهد شد که چگونه با آن عمل کرده ای. این به آن معنا است که هر چه انجام می دهی، حتی وظایف ساده روزانه، اهمیت ابدی دارد. اگر با هر چیز بعنوان یک امانت رفتار کنی، خدا سه پاداش در ابدیت وعده می دهد. اولاً، "تائید الهی به شما داده خواهد شد: او به شما خواهد گفت: "آفرین! ای خادم نیکو!" ثانیاً، "ارتقاء درجه خواهید یافت و مسئولیت بزرگتر در ابدیت به شما داده خواهد شد: "تو را بر چیزهای بسیار خواهم گماشت." و بالاخره، از شما با یک جشن قدردانی خواهد شد: "در شادی ارباب خود شریک شو."

بسیاری از مردم نمی دانند که پول یک آزمایش و امانت از طرف خدا است. خدا از اموال استفاده می کند تا به ما یاد بدهد به او توکل کنیم، و برای بسیاری از مردم، پول بزرگترین آزمایش است. خدا نگاه می کند که ما از پولمان چگونه استفاده می کنیم تا از ما آزمایش به عمل آورد که چقدر قابل اطمینان هستیم. کتاب مقدس می فرماید: "پس اگر در به کار بردن مال این دنیای فاسد امین نباشید، کیست که مال حقیقی را به شما بسپارد؟" (لوقا ۱۶: ۱۱)

این حقیقت بسیار مهمی است. خدا می فرماید رابطه مستقیمی بین اینکه چگونه از پولم استفاده می کنم و کیفیت زندگی روحانی ام وجود دارد. اینکه چگونه با پولم رفتار می کنم ("مال این دنیای فاسد") تعیین می کند که خدا چقدر می تواند با برکات روحانی اش به من اعتماد کند ("مال حقیقی"). از شما سوالی دارم: آیا طریقی که از پولتان استفاده می کنید مانع خدا، از انجام دادن کار بیشتر در زندگی تان می شود؟ آیا می شود به شما با ثروت روحانی یا مال حقیقی اعتماد کرد؟

عیسی مسیح فرمود: "هر که به او بیشتر داده شود، از او بیشتر نیز مطالبه خواهد شد؛ و هر که مسئولیتش بیشتر باشد، پاسخگویی اش نیز بیشتر خواهد بود." (لوقا ۱۲: ۴۸ ب)

زندگی یک آزمایش و یک امانت است، و هر چه بیشتر خدا به شما می بخشد، انتظار دارد که شما نیز بیشتر خود را مسئول احساس کنید.

نکته مورد توجه: زندگی یک آزمایش و یک امانت است.

آیه حفظی: "آنکه در امور کوچک امین باشد، در امور بزرگ نیز امین خواهد بود." (لوقا ۱۶: ۱۰ الف)

سوالی که باید از خود بکنید: "اخیراً چه چیزی برای من اتفاق افتاده، که اکنون می فهمم آزمایشی از طرف خدا بود؟ بزرگترین موضوعاتی که خدا به من اطمینان کرده و به امانت سپرده چه چیزهایی می باشند؟

(فصل ششم)

زندگی تکلیفی موقتی است

خداوند، پایان عمرم را بر من معلوم ساز و اینکه ایام زندگانی من چقدر است تا بدانم که چقدر فانی هستم! (مزمور ۳۹: ۴)
من در این دنیا غریب هستم. (مزمور ۱۱۹: ۱۹)

زندگی بر زمین یک تکلیف موقتی است.

کتاب مقدس، پر از تصاویری است که در باره طبیعت کوتاه و موقتی و گذرای زندگی بر زمین تعلیم می دهند. زندگی به مه، دوده تند، نفسی، و یا بخار تشبیه شده. کتاب مقدس می فرماید: "چونکه ما دیروزی هستیم ... و روزهای ما سایه ای بر روی زمین است." (ایوب ۸: ۹)

برای اینکه بیشترین استفاده را از زندگی خود بکنید، هرگز نباید دو حقیقت را فراموش کنید: اول، در مقایسه با ابدیت، زندگی خیلی کوتاه است. دوم، زمین اقامتگاه موقتی می باشد. شما در اینجا مدت طولانی نخواهید بود، پس زیاد به آن دل نبندید. از خدا بخواهید زندگی بر زمین را همچنانکه او می نگرد، ببینید. داود دعا کرد: "خداوند، پایان عمرم را بر من معلوم ساز و اینکه ایام زندگانی من چقدر است تا بدانم که چقدر فانی هستم!" (مزمور ۳۹: ۴)

کتاب مقدس مرتباً زندگی بر زمین را با زندگی موقتی در کشوری غریب مقایسه می کند. اینجا خانه دائمی و مقصد نهائی شما نیست. شما فقط از آن گذری می کنید و از زمین ملاقات می کنید. کتاب مقدس از واژه هائی چون **اجنبی، مسافر، غریب، بیگانه، میهمان و مسافر** برای بیان اقامت کوتاه ما بر زمین استفاده می کند. داود گفت: "من در این دنیا غریب هستم" (مزمور ۱۱۹: ۱۹) و پطرس توضیح داد: "اگر او را که بر عمل هر کس بی غرض داور می کند پیر می خوانید، پس دوران غریب خویش را با ترسی آمیخته با احترام بگذرانید." (اول پطرس ۱: ۱۷)

در جائیکه من زندگی می کنم یعنی کالیفرنیا، مردم زیادی از جاهای دیگر دنیا آمده اند تا کار کنند، ولی آنها تابعیت خود از وطن خویش را حفظ می کنند. از آنها خواسته شده که کارت ثبت شده ویزیتور یا میهمان (که "گرین کارت" یا کارت سبز، نام دارد) را با خود به همراه داشته باشند، که به آنها اجازه می دهد با اینکه تابعیت اینجا را ندارند، کار کنند. مسیحیان می باید گرین کارت روحانی با خود حمل کنند که به ما یاد آور می شود که ما تابعیت آسمان را داریم. خدا می فرماید فرزندان او باید از بی ایمانان در طرز تفکرشان نسبت به زندگی فرق داشته باشند. "افکارشان معطوف به امور زمینی است. حال آنکه ما اهل آسمانیم و با اشتیاق تمام انتظار می کشیم که نجات دهنده، یعنی خداوندمان عیسی مسیح، از آنجا ظهور کند." (فیلیپیان ۳: ۱۹-۲۰) ایمانداران واقعی این را درک می کنند که زندگی خیلی بیشتر از چند سال زندگی کردن بر این سیاره است.

هویت شما در ابدیت و وطنتان در آسمان است. وقتی به این حقیقت با تمام وجود بچسبید، از غصه خوردن برای داشتن همه چیز بر زمین دست خواهید کشید. خدا در مورد خطر زندگی برای **حال حاضر و اینجا** و انتخاب ارزشها، اولویتها، و روش زندگی دنیای اطرافمان بسیار رک و پوست کنده صحبت می کند. در حالیکه ما با وسوسه های این دنیا بازی می کنیم، خدا آن را زناى روحانی می نامد. کتاب مقدس می فرماید: "شما همچون همسران بی وفایی هستید که به دشمنان شوهرشان عشق می ورزند. آیا متوجه نیستید که اگر با دشمنان خدا، یعنی لذت های ناپاک این دنیا دوستی نمایید، در واقع با خدا دشمنی می کنید؟ پس هر که می خواهد از خوشی های ناپاک این دنیا لذت بجوید، دیگر نمی تواند دوست خدا باشد." (یعقوب ۴: ۴)

یک لحظه تصور کنید که از شما از طرف کشورتان خواسته شده تا در یک ملت دشمن سفیر باشید. شما احتمالاً می بایست زبان جدیدی را یاد می گرفتید و خود را با بعضی رسوم و تفاوتهای فرهنگی وفق می دادید تا مؤدب و محترم باشید و نیز بتوانید مأموریت خود را انجام دهید. بعنوان سفیر شما نمی بایست خود را از دشمن جدا می کردید. برای اجرای مأموریت خود می بایست با آنها تماس و رابطه برقرار می کردید.

ولی فرض کنید که شما خود را چنان در این کشور غریب، راحت احساس می کردید که عاشق آن می شدید و آن را بر وطن خود ترجیح می دادید. آنگاه وفاداری و تعهد شما عوض می شد و نقش شما بعنوان سفیر، به سازشکاری مبدل می شد. بجای نمایندگی از جانب کشورتان شروع به ایفاء نقش دشمن می کردید و آنگاه شما یک خائن به حساب می آمدید. کتاب مقدس می فرماید: "ما سفیران مسیح هستیم" (دوم قرنتیان ۵: ۲۰) متأسفانه بسیاری مسیحیان نسبت به پادشاه خود و پادشاهی او خیانت کرده اند. آنها با حماقت به این نتیجه رسیده اند که چون بر زمین زندگی می کنند، اینجا وطنشان است. این حقیقت ندارد. کتاب مقدس به روشنی می فرماید: "برادران عزیز، شما در این دنیا رهگیزی بیش نیستید و خانه اصلی شما در آسمان است. از اینرو، خواهش می کنم خود را از لذت های گناه آلود این دنیا دور نگاه دارید. شما برای این قبیل امیال و هوسها ساخته نشده اید؛ به همین دلیل است که آنها با روح و جان شما در جنگ و جدالند" (اول پطرس ۲: ۱۱) خدا به ما اخطار می کند که زیاد به آنچه در اطرافمان است دل نبندیم چون آنها زودگذر می باشند. به ما

اینطور گفته شده: "آنانی که از امکانات مادی دنیا برخوردارند، طوری زندگی کنند که به این دنیا دلبسته نشوند، زیرا شکل کنونی دنیا بزودی از بین خواهد رفت." (اول قرن نهم: ۳۱۰۷)

در مقایسه با قرون پیشین، برای اکثریت دنیای غرب زندگی هیچگاه به این راحتی نبوده است. ما مرتباً لذت می‌بریم، می‌خندیم و ارضاء می‌شویم. با تمام جاذبه‌های جادویی، رسانه‌های گروهی افسونگر و تجربیات لذتبخشی که امروزه در دسترس ما است، خیلی آسان است که فراموش کنیم که زندگی فقط پیروی از خوشی و لذت نیست. فقط آنگاه که بیاد بیاوریم که زندگی یک آزمایش و یک امانت و یک تکلیف موقتی است، خوشایند بودن این جاذبه‌ها رنگ خود را در زندگی ما می‌بازند. ما خود را برای چیزی خیلی بهتر آماده می‌کنیم. "پس نه بر آنچه دیدنی است، بلکه بر آنچه نادیدنی است چشم می‌دوزیم، زیرا دیدنیها گذرا، اما نادیدنیها جاودانی است." (دوم قرن نهم: ۱۸۰۴)

این حقیقت که زمین خانه نهایی ما نیست بیان‌کننده این است که چرا بعنوان پیروان عیسی مشکلات، غم و طرد شدگی را در این دنیا تجربه می‌کنیم (یوحنا ۱۶: ۳۳-۱۶: ۲۰؛ ۱۵: ۱۸-۱۹). این حقیقت همچنین بیان‌کننده این است که چرا بعضی وعده‌های خدا به ظاهر عملی نمی‌شود و برخی دعاها، بی‌پاسخ می‌ماند و بعضی وضعیتها غیرمنصفانه بنظر می‌آیند. اینجا پایان داستان نیست.

خدا برای اینکه ما به این دنیا دلبستگی پیدا نکنیم اجازه می‌دهد تا حد مشخصی، ناخشنودی و نارضایتی را در این زندگی احساس کنیم، علائقی که هیچگاه در این سوی ابدیت به دست نمی‌آیند. ما در اینجا کاملاً خوشحال نیستیم چون نباید هم باشیم! زمین خانه نهایی ما نیست؛ ما برای چیزی والاتر آفریده شده ایم. یک ماهی هیچوقت از زندگی کردن بر زمین خشک شاد نمی‌شود چون برای آن ساخته نشده است. یک عقاب هیچگاه راضی نمی‌شد اگر به او اجازه پرواز نمی‌دادند. شما هیچوقت بر زمین کاملاً خود را راضی احساس نخواهید کرد، چون برای چیزی بیشتر از زمین آفریده شده‌اید. شما مطمئناً اینجا لحظات شادی خواهید داشت، اما هیچکدام با آنچه خدا برای شما تدارک دیده قابل مقایسه نیست.

درک این مطلب که زندگی بر زمین یک تکلیف موقتی است، ارزشهای شما را بطرز افراطی تغییر خواهد داد. این ارزشهای ابدی خواهند بود و نه ارزشهای موقتی که عامل تصمیم‌گیری شما در تصمیماتتان خواهد بود. چنانکه سی. اس. لوئیس اظهار داشته: "ما چشمان خود را نه بر چیزی که دیدنی است دوخته‌ایم، بلکه بر آنچه نادیدنی است. چون آنچه دیدنی است، موقتی است اما آنچه نادیدنی است ابدی است."

این اشتباه فاحشی خواهد بود اگر چنانکه دنیا تعریف می‌کند، فکر کنید که هدف خدا برای زندگی شما رفاه مادی یا موفقیت بین عموم می‌باشد. زندگی وافر و پرثمر ربطی به وفور مادی ندارد و وفاداری نسبت به خدا ضامن موفقیت شما در کار یا حتی خدمتتان نیست. هیچگاه روی تاجهای موقتی دل نبندید. (اول پطرس ۲: ۱۱)

پولس شخصی امین و وفادار بود، اما زندگی او در زندان پایان یافت. یحیی نیز شخصی وفادار بود اما سر او را از تن جدا کردند. میلیونها انسان وفادار شهید شده‌اند، همه چیز را از دست داده‌اند و بدون داشتن چیزی که قابل نشان دادن باشد زندگیشان به پایان رسیده. اما پایان زندگی، پایان واقعی نیست.

از دید خدا، بزرگترین قهرمانان ایمان آنانی نیستند که در زندگیشان رفاه مادی و موفقیت و قدرت داشته‌اند، بلکه آنانی که با زندگی بعنوان یک تکلیف موقتی برخورد کرده‌اند و با وفاداری و امانت خدمت کرده‌اند و انتظار پاداش وعده داده شده در ابدیت را کشیده‌اند. کتاب مقدس در مورد مردان مشهور خدا چنین می‌گوید: "اینان همه در ایمان درگذشتند، در حالی که وعده‌ها را هنوز نیافته بودند، بلکه فقط آنها را از دور دیده و خوشامد گفته بودند. ایشان تصدیق کردند که بر زمین، بیگانه و غریبند... اما مشتاق سرزمینی نیکوتر بودند، مشتاق وطنی آسمانی. از همین رو، خدا عار ندارد خدای ایشان خوانده شود، زیرا شهری برایشان مهیا کرده است." (عبرانیان ۱۱: ۱۳ و ۱۶)

زمانی که بر زمین صرف می‌کنید داستان کامل زندگی شما نیست. می‌باید تا آسمان منتظر باشید تا فصلهای دیگر این کتاب را بخوانید. این ایمان می‌خواهد تا بر زمین به عنوان غریبان زندگی کنید.

داستان قدیمی‌ای در باره یک مبشر بازنشسته شده وجود دارد که بارها تکرار شده. این مبشر، در همان کشتی‌ای که رئیس جمهوری آمریکا در آن بود به طرف آمریکا بازمی‌گشت. جمعیت خوشحال، دسته‌موزیک نظامی، فرش قرمز و پرچمها و رسانه‌های گروهی به رئیس جمهور برای بازگشت به کشور خوش آمد گفتند در حالیکه مبشر بدون هیچ توجهی از جانب کسی از کشتی پیاده شد. پس از آن او با احساس دلسوزی عمیق برای خود و آزرده‌گی از خدا شکایت کرد. آنگاه خدا با ملایمت به او یاد آور شد که: "ولی فرزندانم، تو هنوز به وطن نیامدی."

هنوز دو ثانیه بیشتر در آسمان نخواهید بود که فریاد خواهید زد: "چرا بر چیزهایی که اینقدر موقتی بودند، تا این حد اهمیت دادم؟ چه فکر می‌کردم؟ چرا اینهمه وقت و انرژی و توجه خود را صرف چیزی کردم که تا ابد باقی نمی‌ماند؟" وقتی زندگی سخت است و با شکها پر شده‌ای و یا وقتی که فکر می‌کنی که آیا زندگی ارزش پیروی از مسیح را دارد، بیاد داشته باش که هنوز در وطن نیستی. در زمان مرگ خانه را ترک نخواهید کرد. بلکه به خانه خواهید رفت.

(فصل هفتم)

دلیلی برای هر چیز

هر چه هست از خداست؛ وجود همه چیز به قدرت او وابسته است و همه چیز برای شکوه و جلال اوست. (رومیان ۱۱: ۳۶)
خداوند هر چیزی را برای هدف و منظوری خلق کرده است. (امثال ۱۶: ۴)

همه چیز برای اوست.

هدف نهایی کائنات نشان دادن جلال خدا است. این دلیل هر چیزی است که وجود دارد، حتی وجود شما. خدا همه اینها را برای جلال و شکوه خود آفرید. بدون جلال خدا، چیزی وجود نمی داشت.
جلال و شکوه خدا چیست؟ جلال خدا یعنی آنچه خدا هست، و این جوهر طبیعت او، وزنه اهمیت او، درخشش شکوه او، مظهر قدرت او و جو حضور اوست. جلال خدا بیانگر نیکویی او و کیفیتهای ذاتی و ابدی اوست.
جلال خدا کجا یافت می شود؟ فقط به اطرافت نگاه کن. هر چیزی که توسط خدا آفریده شده، به نوعی منعکس کننده جلال اوست و ما شاهد آن در هر جا هستیم، از کوچکترین فرم زندگی میکروسکوپی تا عظمت راه شیری، از غروبهای آفتاب و ستارگان تا طوفانها و فصلها. خلقت، از جلال خالق سخن می گوید. از طبیعت این را فرا می گیریم که خدا قادر است، از تنوع لذت می برد، زیبایی را دوست دارد، شخصی سازمان یافته است و حکیم و خلاق است. کتاب مقدس می فرماید: "آسمان جلال خدا را بیان می کند." (مزمور ۱۹: ۱)

خدا در طول تاریخ به مردم در موقعیتهای مختلف جلال، شکوه و عظمت خود را آشکار کرده. او برای اولین بار این کار را در باغ عدن کرد، بعد به موسی، بعد در خیمه و معبد، بعد توسط عیسی و اکنون توسط کلیسا. (پیدایش ۳: ۸؛ خروج ۳۳: ۱۸-۲۳؛ ۴۰: ۳۳-۳۸؛ اول پادشاهان ۷: ۵۱؛ ۸: ۱۰-۱۳؛ یوحنا ۱: ۱۴؛ افسسیان ۲: ۲۱-۲۲؛ دوم قرنتیان ۴: ۶-۷)
جلال خدا بصورت آتش سوزان، ابر، رعد و برق، دود و نور درخشان دیده شد. (خروج ۲۴: ۱۷؛ ۳۴: ۴۰؛ مزمور ۲۹: ۱؛ اشعیا ۶: ۳-۴؛ ۶۰: ۱؛ لوقا ۹: ۲۶) جلال خدا تمام روشنایی آسمان را تدارک می بیند. کتاب مقدس می فرماید: "این شهر احتیاجی به نور خورشید و ماه نداشت، چون شکوه و جلال خدا و بره شهر را روشن می ساخت." (مکاشفه ۲۱: ۲۳)

جلال خدا به بهترین نحو آن در عیسی مسیح دیده می شود. او که نور جهان است، روشنی بخش طبیعت خدا است. بخاطر وجود عیسی، ما دیگر در مورد اینکه خدا چگونه است، در گمراهی نیستیم. کتاب مقدس می فرماید: "فرزند خدا، منعکس کننده جلال خداست." (عبرانیان ۱: ۳؛ همچنین دوم قرنتیان ۴: ۶) عیسی مسیح به زمین خاکی ما پا نهاد تا ما جلال خدا را کاملاً درک کنیم "و کلام، انسان خاکی شد و در میان ما مسکن گزید. و ما بر جلال او نگرستیم، جلالی... بر از فیض و راستی." (یوحنا ۱: ۱۴)

جلال ذاتی خدا، چیزی است که او به این علت که خدا است، دارا است. این طبیعت او است. ما نمی توانیم چیزی به جلال او بیافزاییم، همچنانکه نمی توانیم خورشید را درخشانتر از آنچه که هست بسازیم. اما به ما فرمان داده شده که جلال او را تصدیق کنیم، محترم بشماریم، اعلان کنیم، بپرستیم، منعکس کنیم و برای جلال او زندگی کنیم. (اول تواریخ ۱۶: ۲۴؛ مزمور ۲۹: ۱؛ ۶۶: ۲؛ ۹۶: ۷؛ دوم قرنتیان ۳: ۱۸) شاید بگویید چرا؟ چون خدا شایسته آن است! ما مدیون او هستیم که همه احترامی را که در توان داریم، به او بدهیم. چون خدا همه چیز را ساخته، او شایسته همه جلال و شکوه است. کتاب مقدس می فرماید: "ای خداوند خدای ما، تو سزاوار جلال و عزت و قدرتی، زیرا که آفریدگار همه چیز تویی و همه چیز به خواست تو وجود یافت و به خواست تو آفریده شد." (مکاشفه ۴: ۱۱)

در تمام کائنات فقط دو مخلوق خدا او را جلال نمی دهند: فرشتگان سقوط کرده (دیوها) و ما (مردم). همهء گناه در ریشه اش، نمی تواند خدا را جلال دهد. و این گناه، دوست داشتن هر چیز دیگر، بیشتر از خدا است. انکار آوردن جلال به خدا عصیانی ناشی از غرور است و این گناهی بود که باعث سقوط شیطان، و ما نیز شد. به سخنی دیگر، ما همه برای جلال خود زندگی کرده ایم نه برای جلال خدا. کتاب مقدس می فرماید: "زیرا همه گناه کرده اند و از جلال خدا کوتاه می آیند." (رومیان ۳: ۲۳)

هیچیک از ما جلال کاملی را که خدا شایسته آن است، با زندگیمان به او نداده ایم. این بدترین گناه و بزرگترین اشتباهی است که ما می توانیم بکنیم. از طرف دیگر، زندگی برای جلال خدا بزرگترین موفقیتی است که ما با زندگی هابیمان می توانیم بدست بیاوریم. خدا می فرماید: "تمام کسانی که مرا خدای خود می دانند، خواهند آمد، زیرا ایشان را برای جلال خود آفریده ام." (اشعیا ۴۳: ۷) پس نتیجه می گیریم که این می باید والاترین هدف زندگی ما باشد.

چگونه می توانم خدا را جلال دهم؟

عیسی مسیح خطاب به پدر گفت: "من کاری را که به من سپردی، به کمال رساندم، و این گونه تو را بر روی زمین جلال دادم." (یوحنا ۱۷: ۴) عیسی مسیح با به کمال رساندن هدف خدا بر زمین، او را جلال داد. ما نیز به همین صورت

او را جلال می دهیم. وقتی هر چیز در خلقت هدف خود را به کمال می رساند، باعث جلال خدا می شود. پرندگان با پریدن، جیک جیک کردن، لانه درست کردن و انجام دادن فعالیتهای دیگر پرند واران که خدا برای آنها در نظر گرفته خدا را جلال می دهند. حتی یک مورچه ریز، وقتی هدفی را که برای آن آفریده شده به انجام می رساند، خدا را جلال می دهد. خدا مورچه ها را برای اینکه مورچه باشند، آفرید و شما را برای اینکه شما باشید، آفرید. آیرینیوس قدیس گفت: "جلال خدا یعنی، انسانی که کاملاً زنده باشد."

طرق مختلف برای جلال دادن خدا وجود دارد، ولی این طرق می توانند در پنج هدف خدا برای زندگی شما خلاصه شوند. ما در بقیه این کتاب جزء به جزء این اهداف را بررسی خواهیم کرد ولی در اینجا شرح مختصری از آن را خواهیم داد:

ما با پرستیدن خدا او را جلال می دهیم. اولین مسئولیت ما نسبت به خدا، پرستش می باشد. ما با لذت بردن از او، او را می پرستیم. سی. اس. لونیس گفته: "خدا با این فرمان که او را جلال دهیم، ما را دعوت می کند تا از او لذت ببریم." خدا می خواهد انگیزه پرستش ما محبت، شکرگزاری و رضایت باشد و نه وظیفه. جان پایپر در یادداشتی نوشته: "هر قدر که ما بیشتر در خدا رضایت داشته باشیم، آنقدر بیشتر نیز خدا در ما جلال می یابد."

پرستش خیلی بیشتر از عبادت، سرود خواندن و یا دعا کردن به خدا می باشد. پرستش روش زندگی برای لذت بردن از خدا، دوست داشتن او و تقدیم کردن وجود خود برای استفاده شدن برای جلال او می باشد. وقتی زندگی خود را برای جلال خدا استفاده می کنید، هر کاری که بکنید می تواند تبدیل به یک پرستش شود. کتاب مقدس می فرماید: "اعضای بدن خود را به او بسپارید تا ابزار پارسایی باشند". (رومیان ۶: ۱۳ ب)

ما با محبت کردن ایمانداران دیگر خدا را جلال می دهیم. وقتی تولد تازه یافتید،- قسمتی از خانواده خدا شدید. پیروی مسیح فقط مسئله ایمان آوردن نیست بلکه شامل تعلق و یادگیری محبت کردن خانواده خدا است. یوحنا نوشت: "ما می دانیم که از مرگ به زندگی منتقل شده ایم، زیرا برادران را محبت می کنیم." (اول یوحنا ۳: ۱۴) پولس گفت: "همان گونه که مسیح شما را پذیرفت، شما نیز یکدیگر را بپذیرید تا خدا جلال یابد." (رومیان ۷: ۱۵) این مسئولیت شما است که یاد بگیرید چنانکه خدا محبت می کند، محبت کنید، چون خدا محبت است و این کار به او احترام می آورد. عیسی فرمود: "همان گونه که من شما را محبت کردم، شما نیز باید یکدیگر را محبت نمایید. از همین محبت شما به یکدیگر، همه بی خواهند برد که شاگرد من هستید." (یوحنا ۱۳: ۳۴-۳۵)

با شبیه مسیح شدن ما خدا را جلال می دهیم. از لحظه ای که در خانواده خدا متولد شدیم، او از ما می خواهد تا به سوی کمال روحانی رشد کنیم. کمال روحانی چگونه است؟ کمال روحانی یعنی شبیه عیسی شدن در طرز فکر و احساس و عملمان. هر قدر که شخصیت مسیح گونه را در خود توسعه دهید، همانقدر باعث جلال خدا خواهید شد. کتاب مقدس می فرماید: "در اثر کاری که خداوند یعنی روح القدس در وجودمان انجام می دهد، با جلالی روز افرون، بتدریج شبیه او می شویم". (دوم قرنتیان ۳: ۱۸)

وقتی شما مسیح را در زندگیتان پذیرفتید، خدا زندگی و طبیعت تازه ای به شما بخشید. اکنون برای بقیه زندگیتان بر زمین، خدا می خواهد مراحل تغییر شخصیت شما را در شما ادامه دهد. کتاب مقدس می فرماید: "آکنده از ثمرات پارسایی باشید که به واسطه عیسی مسیح به بار می آید و به تجلیل و سپاس خدا می انجامد". (فیلیپیان ۱: ۱۱ همچنین یوحنا ۱۵: ۸ را ببینید).

با خدمت به دیگران با عطایای خود باعث جلال خدا می شویم. هر کدام از ما بطرز بی نظیری با استعدادها، عطایا، مهارت ها و توانایی ها توسط خدا طراحی شده ایم. اینکه اینطور مجهز شده اید، یک تصادف نیست. خدا توانایی هایتان را برای رسیدن به اهداف خودخواهانه به شما نداده است. آنها به شما، برای کمک به دیگران داده شده همانطور که به دیگران، برای کمک به شما داده شده است. کتاب مقدس می فرماید: "خداوند به هر یک از شما عطای خاصی بخشیده است؛ این عطایا را برای کمک به هم بکار گیرید و به این وسیله، یکدیگر را از برکات و مواهب پر تنوع خدا بهره مند سازید... کسی که عطای خدمت دارد، مطابق قدرتی که خدا می بخشد خدمت نماید؛ تا خدا بوسیله عیسی مسیح جلال و تمجید یابد." (اول پطرس ۴: ۱۰-۱۱ همچنین دوم قرنتیان ۹: ۸ ب را ببینید).

با شهادت دادن به دیگران در باره خدا- او را جلال می دهیم. خدا نمی خواهد اهداف و محبت او بصورت راز یا سری باقی بماند. از لحظه ای که حقیقت را شناخته ایم، او از ما انتظار دارد آن را با دیگران در میان بگذاریم. این افتخار بزرگی است که دیگران را با مسیح آشنا سازیم و به آنها کمک کنیم تا هدفشان را کشف کنند و آنها را برای مقصد ابدیشان آماده سازیم. کتاب مقدس می فرماید: "هر چه تعداد کسانی که در اثر تلاش و خدمات ما به مسیح ایمان

می آورند، بیشتر گردد، عده بیشتری نیز خدا را بخاطر لطف و مهربانی اش سپاس خواهند گفت و خداوند نیز بیشتر جلال خواهد یافت." (دوم قرن ۴: ۱۵)

شما برای چه زندگی خواهید کرد؟

اگر بخواهید بقیه زندگیتان را برای جلال خدا زندگی کنید باید بدانید که اولویتها و برنامه ها و روابط و هر چیز دیگر شما دستخوش تغییر خواهد شد. این به آن معنا خواهد بود که گاهی اوقات به جای راه آسان، راه مشکل را انتخاب کنید. حتی عیسی مسیح با این مسئله درگیر شد. با دانش به اینکه بزودی مصلوب خواهد شد، فریاد زد: "اکنون جان من مضطرب است. چه بگویم؟ آیا بگویم، " پدر! مرا از این ساعت رهایی ده؟" اما برای همین منظور به این ساعت رسیده ام. پدر، نام خود را جلال ده!" (یوحنا ۱۲: ۲۷-۲۸)

مسیح سر یک دوراهی ایستاده بود. آیا می بایست هدف خدا را انجام دهد و او را جلال دهد، یا عقب نشینی کند و زندگی راحت و خود محوری را شروع کند؟ شما نیز با این انتخاب روبرو هستید. آیا برای هدفها، راحتی و لذت خود خواهید زیست یا بقیه زندگی خود را برای جلال خدا با دانستن اینکه خدا برایتان پاداش ابدی و عده داده، زندگی خواهید کرد؟ کتاب مقدس می فرماید: "اگر در این دنیا به زندگی خود دل ببندید، آن را بر باد خواهید داد؛ ولی اگر از جان و زندگی خود بگذرید، به جلال و زندگی جاوید خواهید رسید." (یوحنا ۱۲: ۲۵)

وقت آن رسیده که تصمیم خود را با جدیت بگیرید. برای چه کسی زندگی خواهید کرد- خود یا خدا؟ شاید تردید به خود راه دهید چون فکر می کنید که آیا قدرت کافی جهت زندگی برای خدا خواهید داشت یا خیر؟ نگران نباش. خدا آنچه را که احتیاج داری به تو خواهد داد اگر فقط انتخاب کنی که برای او زندگی کنی. کتاب مقدس می فرماید: "او همچنین با قدرت عظیمش، هر چه که برای یک زندگی خدایسندانه نیاز داریم، عطا می کند و حتی ما را در جلال و نیکویی خود سهیم می سازد؛ اما برای این منظور، لازم است که او را بهتر و عمیق تر بشناسیم." (دوم پطرس ۱: ۳)

هم اکنون، خدا از شما دعوت می کند تا با به کمال رساندن اهداف او برای جلال او زندگی کنید، که او شما را برای آن ساخته است. این واقعا تنها راه زندگی کردن است. هر چیز دیگری فقط وجود دارد. زندگی واقعی با تسلیم کامل خود به عیسی مسیح شروع می شود. اگر شما مطمئن نیستید که این کار را کرده اید، تمام کاری که باید بکنید این است که **قبول کنید و ایمان بیاورید**. کتاب مقدس وعده می دهد: "اما به همه کسانی که او را بپذیرفتند، این حق را داد که فرزندان خدا شوند، یعنی هر کس که به نام او ایمان آورد." (یوحنا ۱: ۱۲) آیا هدیه خدا را خواهی پذیرفت؟

اول، ایمان بیاور. ایمان بیاور که خدا تو را دوست دارد و تو را برای هدفهای خود آفریده است. ایمان بیاور که تصادفی وجود نداری. ایمان بیاور که ساخته شده ای که تا به ابد بمانی. ایمان بیاور که خدا تو را انتخاب کرده تا با عیسی مسیح که برای تو بر روی صلیب مرد، رابطه داشته باشی. ایمان داشته باش که فرق ندارد که چه کرده ای، خدا می خواهد تو را ببخشد.

دوم، بپذیر. عیسی مسیح را بعنوان خداوند و نجات دهنده ات در زندگیت بپذیر. بخشش او برای گناهانت را بپذیر. روح او را بپذیر که به تو قدرت کافی خواهد داد تا هدف زندگیت را به انجام برسانی. کتاب مقدس می فرماید: "خدا کسانی را که به فرزند او ایمان آورند، نجات می دهد و زندگی جاوید نصیبشان می سازد." (یوحنا ۳: ۳۶ الف) در هر جایی که این را می خوانی تو را دعوت می کنم که سر خود را خم کنی، و این دعا را، که ابدیت تو را عوض خواهد کرد زمزمه کنی: **"عیسی، من به تو ایمان می آورم و تو را می پذیرم."**

اگر با جدیت این دعا را کردی، به شما تبریک می گویم! به خانواده خدا خوش آمده اید! اکنون شما آماده اید تا برای هدف خدا در زندگیتان شروع به زندگی کنید و آن را کشف کنید. از تو خواهش می کنم در این مورد به اشخاص دیگر نیز بگو.

نکته مورد توجه: همه چیز برای او است.

آیه حفظی: "هر چه هست از خداست؛ وجود همه چیز به قدرت او وابسته است و همه چیز برای شکوه و جلال اوست." (رومیان ۱۱: ۳۶)

سوالی که باید از خود بکنید: در برنامه روزانه خود، چه وقت بیشتر می توانم از جلال خدا آگاه باشم؟

هدف # ۱

شما برای خشنودی خدا طراحی شده اید

آنان همچون درختان بدست خداوند کاشته خواهند شد و آنچه را که راست و درست است انجام داده، باعث سرافرازی و ستایش وی خواهند بود. (اشعیا ۶۱: ۳)

(فصل هشتم)

طراحی شده برای خشنودی خدا

زیرا که آفریدگار همه چیز تویی و همه چیز به خواست تو وجود یافت و به خواست تو آفریده شد. (مکاشفه ۴: ۱۱)

زیرا خداوند از قوم خویش رضامندی دارد. (مزمور ۱۴۹: ۴ الف)

شما برای رضایت و خشنودی خدا طراحی شده اید.

خدا در لحظه ای که در این دنیا متولد شدید شهادی نامرئی بود که برای تولد شما **لیخند** می زد. او می خواست شما زنده باشید، و ورود شما به او رضایت کافی بخشید. خدا شما را به خاطر اینکه به شما نیاز داشت نیافرید بلکه برای خشنودی خود **انتخاب کرد** تا شما را خلق کند. تو برای نفع، جلال، هدف و رضایت او وجود داری.

اولین هدف زندگی شما شاد کردن خدا و زندگی کردن برای خشنودی او است. وقتی این حقیقت را کاملاً بفهمید، دیگر مشکلی با احساس کم اهمیت بودن نخواهید داشت. این مسئله ارزش شما را ثابت می کند. اگر شما به این اندازه برای خدا مهم هستید و او شما را به اندازه کافی با ارزش می داند که شما را با خود تا ابدیت نگه دارد، پس چه اهمیت بزرگتری از این می توانستید داشته باشید؟ شما فرزند خدا هستید و شما خیلی بیشتر از هر چیز دیگری که او تا بحال خلق کرده باعث خشنودی و رضایت خدا می شوید. کتاب مقدس می فرماید: **"بنابر خشنودی اراده خود، ما را از پیش**

تعیین کرد تا به واسطه عیسی مسیح از مقام پسر خواندگی او برخوردار شویم." (افسیسیان ۱: ۵)

یکی از بزرگترین هدایایی که خدا به ما بخشیده، توانایی لذت بردن است. او شما را با پنج حس و احساسات مجهز کرده تا اینرا تجربه کنید. او می خواهد شما از زندگی لذت ببرید، نه اینکه فقط تحملش کنید. علت اینکه شما قادر به لذت بردن هستید این است که خدا شما را به صورت خود آفریده است.

ما گاهی اوقات فراموش می کنیم که خدا نیز مانند ما احساسات دارد. او مسائل را خیلی عمیق احساس می کند. کتاب مقدس به ما می گوید که خدا محزون می شود، غیور است و خشم می گیرد و احساس ترحم و دلسوزی و غم و همدردی می کند و در عین حال خوشحالی و شادی و رضایت و خشنودی را تجربه می کند. خدا محبت می کند، لذت می برد، خشنود و راضی می شود، شاد می شود، کیف می کند و حتی می خندد! (پیدایش ۶: ۶؛ خروج ۵: ۲۰؛ تثنیه ۳۲: ۳۶؛ داوران ۲: ۲۰؛ اول پادشاهان ۹: ۱۰؛ اول تواریخ ۲۷: ۱۶؛ مزمور ۴: ۵؛ ۵: ۵؛ ۱۹: ۱۸؛ ۲۷: ۳۵؛ ۲۳: ۳۷؛ ۱۳: ۱۰۳؛ ۳۱: ۱۰۴؛ حزقیال ۱۳: ۵؛ اول یوحنا ۴: ۱۶)

عمل خشنود کردن خدا، "پرستش" نامیده می شود. کتاب مقدس می فرماید: **"خشنودی او از کسانی**

است که او را گرامی می دارند و به رحمت وی امید بسته اند." (مزمور ۱۴۷: ۱۱)

هر کاری که برای خشنودی خدا انجام دهی یک عمل پرستش می باشد. پرستش مانند الماس **چند لبه** می باشد. چندین جلد کتاب می خواهد، تا تمام آنچه در باره پرستش است فهمیده شود ولی در این بخش به جنبه های ابتدایی پرستش نظری خواهیم افکند.

انسان شناسان متوجه شده اند که پرستش یک اشتیاق و علاقه عالمگیر می باشد که توسط خدا در تار و پود وجود ما شدیداً قرار داده شده است، نیازی ذاتی برای ارتباط با خدا. پرستش و عبادت به اندازه خوردن و نفس کشیدن طبیعی است. اگر از پرستش خدا قاصر آنیم، بالاخره جانشینی برای آن خواهیم یافت، حتی اگر این جانشین خود ما باشیم. علت اینکه خدا ما را اینچنین آفریده، این است که خدا طالب پرستندگان است! عیسی فرمود: **"پدر جویای چنین پرستندگانی**

است." (یوحنا ۴: ۲۳)

شما شاید نسبت به زمینه مذهبی ای که دارید نیازمند وسعت دادن درک خود از "پرستش" باشید. شاید شما با شنیدن کلمه پرستش، فوراً بیاد جلسات کلیسایی، سرودها، دعاکردن و شنیدن به موعظه بیافتید. یا شاید مراسم، شمعها و عشاء ربانی را بیاد بیاورید. یا شاید فوراً در باره شفا، معجزات و تجربیات پرهیجان فکر کنید. شاید پرستش شامل این عناصر باشد، اما پرستش و عبادت خیلی فراتر از این حالتها می باشد. پرستش یک طرز زندگی است.

پرستش خیلی بیشتر از موسیقی می باشد. برای بسیاری از مردم، پرستش مترادف موسیقی است. آنها می گویند: "در کلیسای ما اول پرستش داریم و بعد تعلیم." این یک سوء تفاهم بزرگی است. هر قسمت جلسه کلیسایی شامل یک عمل پرستش می باشد: دعا، مطالعه کتاب مقدس، سرودها، اعتراف، سکوت، آرام ایستادن، به موعظه گوش دادن، یادداشت برداشتن، هدیه دادن، تعمید، عشاء ربانی، امضاء ورقه عضویت، و حتی سلام و احوالپرسی کردن از پرستندگان دیگر.

در واقع پرستش بر موسیقی مقدم است. آدم در باغ عدن پرستید و عبادت کرد در حالیکه به موسیقی تا پیدایش ۲۱:۴ با تولد یوبال اشاره ای نشده است. اگر پرستش فقط موسیقی بود، پس تمام آنانیکه موزیکال نیستند یا استعداد موسیقی ندارند هیچگاه نمی توانند بپرستند. پرستش خیلی والاتر از موسیقی است.

حتی بدتر از اینها، گاهی اوقات از "پرستش"، برای اشاره به سبک موسیقی خاصی سوء استفاده می شود: "اول یک سرود کلیسایی و بعد یک سرود عبادی و پرستشی خواندیم." یا "من از سرودهای پرستشی تند خیلی خوشم می آید ولی از سرودهای پرستشی آرام بیشتر لذت می برم." در این نوع مفاهیم، اگر سرودی تند یا با صدای بلند و یا با سازهای برنجی نواخته شده "پرستش" تلقی می شود. ولی اگر یواش، آرام و عمیق و به همراهی گیتار باشد، این عبادت است. این عدم استفاده صحیح عموم از واژه عبادت است.

عبادت یا پرستش کاری به روش، شدت صدا یا سرعت سرود ندارد. خدا همه نوع موسیقی را دوست دارد، چون خودش همه اینها را اختراع کرده است، تند و آرام، بلند یا ملایم، کهنه و نو همه اینها را خدا اختراع کرده است. شاید شما همه اینها را دوست نداشته باشید، ولی خدا از همه آنها لذت می برد! اگر در روح و راستی به خدا تقدیم شده یک عمل پرستش می باشد.

مسیحیان، اغلب در مورد سبک موسیقی که در پرستش استفاده می شود با هم اختلاف نظر دارند و با شور و حرارت تمام از سبکی که خود ترجیح می دهند بعنوان سبکی کتاب مقدسی که خدا را جلال می دهد دفاع می کنند. ولی هیچ روش کتاب مقدسی وجود ندارد! در کتاب مقدس هیچ نت موسیقی یافت نمی شود؛ ما حتی وسائل موسیقی ای را که در زمان کتاب مقدس از آن استفاده می کردند در دسترس نداریم.

اگر صادقانه بخواهید، سبک موسیقی ای را که شما آنرا بیشتر دوست دارید، بیان کننده زمینه و شخصیت شما است تا اینکه رابطه ای با خدا داشته باشد. یک موسیقی گروه محلی و قومی، می تواند برای گروهی دیگر فقط سر و صدایی بیش نباشد. اما خدا از تنوع خوشش می آید و از همه اینها لذت می برد.

چیزی به اسم موسیقی "مسیحی" وجود ندارد ولی البته اشعار مسیحی وجود دارند. این کلمات است که یک سرود را مقدس می سازد و نه آهنگ یا ملودی. هیچ آهنگ و ملودی روحانی وجود ندارد. اگر من سرودی را بدون کلمات برای شما می نواختم به هیچ وجه نمی توانستید بفهمید که آن مسیحی است یا خیر.

پرستش، برای نفع شخصی نیست. من بعنوان شبان، یادداشتهایی را دریافت می کنم از این قبیل: "پرستش امروز عالی بود و من خیلی از آن برکت یافتم." این نیز یک سوء تفاهم از پرستش می باشد. پرستش برای نفع خودمان نیست! ما به نفع خدا می پرستیم. وقتی ما می پرستیم هدفمان خشنود ساختن خداست و نه خود.

اگر لحظه ای بوده که گفته اید: "من از پرستش امروز برکت نیافتم"، شما با دلیل اشتباهی پرستیده اید. پرستش برای شما نیست بلکه برای خداست. البته بسیاری جلسات پرستشی، عناصری از قبیل مشارکت، بنا، و بشارت را شامل می شوند و پرستش فوایدی نیز دارد ولی ما برای خشنودی خود، خدا را نمی پرستیم. انگیزه ما، جلال دادن و خشنود ساختن خالقمان است.

در اشعیا ۲۹ خدا در مورد پرستشی که قلبی نیست و ریاکارانه است، شکایت می کند. مردم دعاها را کهنه و پرستشهای غیرصادقانه و کلمات تو خالی و مراسمی که ساخته انسانها بود به خدا تقدیم می کردند بدون اینکه حتی به معنای آن فکر کنند. قلب خدا با سنتها در پرستش لمس نمی شود بلکه با شور و اشتیاق و تعهد. کتاب مقدس می فرماید: "چونکه این قوم از دهان خود به من تقرب می جویند و به لبهای خویش مرا تمجید می نمایند، اما دل خود را از من دور کرده اند و ترس ایشان از من صیبتی است که از انسان آموخته اند." (اشعیا ۲۹: ۱۳)

پرستش، قسمتی از زندگی شما نیست بلکه خود زندگی شما است. عبادت و پرستش فقط مختص جلسات کلیسایی نیست. به ما گفته شده: "پیوسته او را طلب کنید." (مزمور ۱۰۵: ۴) و "از طلوع آفتاب تا غروب آن، نام خداوند را ستایش کنید!" (مزمور ۱۱۳: ۳) در کتاب مقدس مردم خدا را در محل کار، در خانه، در زمان جنگ، در زندان و حتی در تختخواب می پرستیدند! پرستش می باید اولین فعالیت شما، و قتیکه چشمانتان را صبح باز کردید، باشد و نیز آخرین فعالیت شما وقتی آنها را در شب می ببندید. (مزمور ۱۱۹: ۱۴۷؛ ۵: ۳؛ ۶۳: ۶؛ ۱۱۹: ۶۲) داود گفت: "بر هر زمانی خداوند را ستایش خواهیم کرد؛ شکر و سپاس او پیوسته بر زبان جاری خواهد بود." (مزمور ۱: ۳۴)

هر فعالیتی می تواند وقتی آن را برای پرستش، جلال و خشنودی خدا انجام می دهید، تبدیل به یک عمل عبادی شود. کتاب مقدس می فرماید: "پس هر چه می کنید، خواه خوردن، خواه نوشیدن و خواه هر کار دیگر، همه را برای جلال خدا بکنید." (اول قرنتیان ۱۰: ۳۱) مارتین لوتر گفت: "یک روستایی با دوشیدن شیر گاو نیز می تواند خدا را جلال دهد." چطور امکان دارد هر کاری را برای جلال خدا کرد؟ با انجام دادن آن کار با این هدف که آن را برای عیسی می کنید و در حالیکه آن کار را انجام می دهید مداوم با او در مکالمه باشید. کتاب مقدس می فرماید: "هر کاری را از جان و دل چنان انجام دهید که گویی برای خداوند کار می کنید، نه برای انسان،" (کولسیان ۳: ۲۳)

این رمز طرز زندگی با پرستش است، انجام دادن هر چیز با این دید که برای عیسی مسیح انجام می دهید. ترجمه ام. اس. جی. رومیان ۱: ۱۲ چنین می گوید: "زندگی روزانه عادی خود یعنی خوابیدن، خوردن، سرکار رفتن، و قدم زدن در زندگی را با خود بردارید و چون قربانی به خدا تقدیم کنید." وقتی که کارتان را به خدا تقدیم کنید و با آگاهی از حضور او انجام دهید تبدیل به عبادت خواهد شد.

وقتی برای اولین بار عاشق خانم شدم، دائما در مورد او فکر می کردم: وقتی صبحانه می خوردم، وقتی به طرف مدرسه رانندگی می کردم، وقتی در کلاس شرکت می کردم، وقتی در صف در بازار منتظر می شدم، وقتی بنزین می زدم. من لحظه ای از فکر کردن به این زن دست نمی کشیدم! اغلب با خود در باره او صحبت می کردم و در باره آن چیزهایی که از او خوشم می آمد فکر می کردم و این به من کمک می کرد که به او خود را نزدیک احساس کنم، اگر چه چندان مایل از هم جدا بودیم و در کالجهای متفاوت شرکت می کردیم. با فکر کردن مداوم در مورد او، در محبت او می ماندم. پرستش واقعی در حقیقت به این معناست که - عاشق عیسی مسیح شویم.

نکته مورد توجه: من برای خشنودی خدا طراحی شده ام.

آیه حفظی: "خداوند از قوم خویش رضامندی دارد." (مزمور ۱۴۹: ۴/الف)

سوالی که باید از خود بکنید: "چه کار معمولی می توانم شروع کنم به انجام دادن با این فکر که آن را برای عیسی می کنم."

(فصل نهم)

چه چیزی لبخند بر چهره خدا می آورد؟

خداوند بر تو لبخند زند... (اعداد ۶: ۲۵) (ترجمه ان ال تی)

بر غلامت لبخند بزن و راه راست زندگی را به من تعلیم ده. (مزمور ۱۱۹: ۱۳۵) (ترجمه ام اس جی)

لبخند خدا هدف زندگی شما می باشد.

با توجه به اینکه خشنود ساختن خدا هدف اول زندگی شما است، مهمترین چیزی که باید بدنialش باشید این است که بدانید چگونه می توانید این کار را بکنید. کتاب مقدس می فرماید: "بکوشید تا دریابید چه چیزهایی خداوند را خشنود می سازد." (افسیان ۱۰: ۵) خوشبختانه کتاب مقدس نمونه واضحی از یک زندگی به ما عرضه می کند که خدا را خشنود می سازد. اسم این شخص نوح بود.

در زمان نوح، تمام دنیا اخلاقاً فاسد شده بود. هر کس برای خشنودی خودش می زیست و نه خدا. خدا نمی توانست کسی را بر زمین بیابد که در جستجوی خشنودی او باشد، پس محزون شده بود و از آفرینش انسان پشیمان شده بود. خدا آنقدر از نسل بشر بیزار شد که تصمیم به نابودی آن گرفت. ولی یک مرد بود که لبخند بر چهره خدا آورد. کتاب مقدس می فرماید: "اما در این میان نوح مورد لطف خداوند قرار گرفت." (پیدایش ۶: ۸)

خدا گفت: "این نوح مرا شاد می سازد. او لبخند بر چهره من می آورد. من از طریق خانواده او دوباره از سر نو شروع خواهم کرد." به خاطر اینکه نوح باعث خشنودی خدا شد، امروز من و شما زنده هستیم. از زندگی او پنج عمل پرستش را یاد می گیریم که لبخند بر چهره خدا می آورد.

خدا از اینکه او را بیشتر از هر چیز دیگر دوست داشته باشیم لبخند می زند. نوح خدا را

بیشتر از هر چیز دیگری در دنیا دوست داشت، حتی زمانی که هیچ کس اینگونه نبود! کتاب مقدس به ما می گوید که نوح در تمام زندگیش: "همیشه می کوشید مطابق خواست خدا زندگی کند." (پیدایش ۶: ۹)

این آن چیزی است که خدا از شما می خواهد: یک رابطه! این تعجب آورترین حقیقت در عالم هستی است که خالق ما دوست دارد با ما مشارکت داشته باشد. خدا تو را ساخته تا تو را محبت کند، و اشتیاق دارد که تو نیز به محبت او پاسخ بگویی. او می گوید: "من از شما محبت می خواهم نه قربانی. من از هدایای شما خشنود نیستم بلکه خواهان آنم که مرا بشناسید." (هوشع ۶: ۶)

آیا متوجه اشتیاق و علاقه خدا برای شما، در این آیه می شوید؟ خدا عمیقاً شما را دوست دارد و مشتاق محبت شما در عوض آن نیز هست. او مشتاقانه منتظر شما است تا او را بشناسید و با او وقت صرف کنید. به این علت است که یادگیری محبت خدا و محبت شدن توسط خدا می بایست بزرگترین هدف زندگی شما شود. هیچ چیز دیگری به این اندازه مهم نیست. عیسی مسیح آن را بزرگترین فرمان یا حکم نامید. او فرمود: "خداوند خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی فکر خود محبت نما. این نخستین و بزرگترین حکم است." (متی ۲۲: ۳۷ و ۳۸)

وقتی ما به خدا کاملاً "توکل می کنیم او لبخند می زند. دومین علتی که نوح خدا را خشنود ساخت این

بود که به خدا اعتماد و توکل داشت، اگر چه به ظاهر معنایی نداشت. کتاب مقدس می فرماید: "نوح، یکی دیگر از کسانی است که به خدا ایمان داشت. وقتی خدا به او فرمود که سرنوشت هولناکی در انتظار مردم بی ایمان است، او سخن خدا را باور کرد. با اینکه هیچ نشانه ای از طوفان نبود... در اثر همین ایمان بود که نوح مقبول خدا گردید." (عبرانیان ۱۱: ۷)

این صحنه را تصور کنید: یک روز خدا پیش نوح می آید و به او می گوید: "من از نسل بشر ناامید شده ام. در تمام دنیا هیچ کس به جز تو به من فکر نمی کند. ولی نوح، این را بدان که وقتی به تو نگاه می کنم شروع به لبخند زدن می کنم. من از طرز زندگی تو خشنود هستم، پس می خواهم با طوفان این دنیا را نابود کنم و با خانواده تو از سر نو شروع کنم. من از تو می خواهم که یک کشتی بزرگ بسازی که تو و حیوانات را از این طوفان نجات خواهد داد." سه مشکل عمده وجود داشت که می توانست در نوح شک ایجاد کند. اولاً، "نوح هیچگاه باران ندیده بود، چون پیش از طوفان، خدا زمین را از منابع زمینی سیراب می ساخت. ثانیاً، نوح صدها کیلومتر دورتر از نزدیکترین اقیانوس زندگی می کرد. حتی اگر یاد می گرفت که کشتی ای بسازد، چگونه می بایست آن را در آب بیاندازد؟ ثالثاً، مشکل جمع آوری تمام حیوانات و تغذیه آنها وجود داشت. ولی نوح شکایت نکرد و بهانه ای نیاورد. او کاملاً به خدا اعتماد و توکل کرد و این باعث خشنودی خدا شد.

توکل کامل به خدا یعنی ایمان داشتن به اینکه او می داند چه چیزی برای زندگی شما بهترین است. شما از او انتظار دارید که وعده هایش را عملی سازد، در مشکلات یاری کند، و وقتی که لازم است غیرممکن را ممکن سازد. کتاب مقدس می فرماید: "خشنودی او از کسانی است که او را گرمی می دارند و به رحمت وی امید بسته اند." (مز مور ۱۴۷: ۱۱)

۱۲۰ سال برای نوح طول کشید تا کشتی را ساخت. من می توانم روزهای زیادی را تصور کنم که در ناامیدی بسر برد. سالها پشت سر هم بدون باران می گذشت و بارها بی رحمانه از او انتقاد می شد که "مردی دیوانه است که فکر می کند خدا با او صحبت کرده است." من می توانم فرزندان نوح را تصور کنم که چگونه خجالت می کشیدند که این کشتی بزرگ در حیات جلوی خانه شان ساخته می شد. ولی با اینهمه نوح به توکل و اعتمادش به خدا ادامه داد. در چه قسمتی از زندگیتان احتیاج دارید به خدا کاملاً؟ توکل کنید؟ توکل یک عمل پرستشی است. همانگونه که والدین بچه ها از اینکه فرزندان شان به محبت و حکمتشان اعتماد می کنند، خشنود می شوند، ایمان شما نیز خدا را خوشحال می سازد. کتاب مقدس می فرماید: "خشنود ساختن خدا بدون ایمان و توکل به او محال است." (عبرانیان ۱: ۶)

خدا وقتی با تمام قلب او را اطاعت می کنیم، لبخند می زند. نجات نسل حیوانات از طوفانی عالمگیر خواهان توجه زیادی به تدارکات و جزئیات بود. همه چیز باید دقیقاً "همانگونه که خدا فرموده بود" انجام می شد. خدا نگفت: "نوح، هر کشتی که ای که می خواهی بساز." او جزئیات دقیق اندازه و شکل و مواد کشتی را به او توصیه کرد و نیز تعداد متفاوت حیواناتی که باید وارد کشتی می شدند به او فرمود. کتاب مقدس عکس العمل نوح را چنین بیان می کند: "پس نوح چنین کرد و به هر چه خدا او را امر فرمود، عمل نمود." (پیدایش ۶: ۲۲)

توجه داشته باشید که نوح کاملاً "اطاعت کرد" (او از هیچ دستوری صرف نظر نکرد)، و اطاعت او دقیق بود (به نوع و زمانی که خدا خواسته بود، انجام شود). این کار را می توان کاری با تمام قلب نامید. یعنی آنچه خدا گفته بدون بی توجهی و غفلت انجام دادن. یعنی پشت گوش نمی اندازی و نمی گویی: "در موردش دعا خواهم کرد." و بدون درنگ و تاخیر انجام می دهی. هر پدر و مادری می داند که اطاعت با تاخیر و درنگ واقعاً ناطاعتی است.

خدا برای هر کاری که از شما می خواهد انجام دهد، مجبور به توضیح و دلیل آوردن نیست. فهمیدن و درک می تواند صبر کند، ولی اطاعت نمی تواند. اطاعت فوری به شما خیلی بیشتر از مباحثات کتاب مقدسی در طول زندگی به شما درس خواهد آموخت. در حقیقت، بعضی از فرامین خدا را، تا زمانی که اول اطاعت نکنید، نمی توانید درک کنید. اطاعت قفلهای شناخت را می شکند.

اغلب ما سعی می کنیم، ناقص از خدا اطاعت کنیم. ما می خواهیم دستوراتی را که می خواهیم اطاعت کنیم انتخاب کنیم. ما لیستی از فرامینی که دوست داریم تهیه می کنیم و اطاعت می کنیم، در حالیکه از آن فرامینی که فکر می کنیم غیرمنطقی، مشکل، گران یا مورد پسند عام نیست، صرف نظر می کنیم. من به کلیسا خواهم رفت ولی ده یک نخواهم داد. من کتاب مقدس را خواهم خواند، ولی کسی را که مرا ناراحت کرده نخواهم بخشید. اما باید بدانید که اطاعت ناقص یعنی ناطاعتی.

اطاعت صمیمانه با خوشی و هیجان انجام می شود. کتاب مقدس می فرماید: "خداوند را با شادی عبادت کنید." (مز مور ۱۰۰: ۲) این خصوصیت داود است: "ای خداوند، راه اجرای احکام خود را به من بیاموز و من همیشه آنها را انجام خواهم داد." (مز مور ۱۱۹: ۳۳)

یعقوب خطاب به مسیحیان فرمود: "با اعمال است که پارسایی انسان ثابت می شود، نه با ایمان تنها." (یعقوب ۲: ۲۴) کلام خدا کاملاً روشن است که شما نمی توانید نجات را با اعمالتان تحصیل کنید. نجات فقط توسط فیض خدا حاصل می شود و نه با تلاشتان. اما بعنوان فرزند خدا شما می توانید با اطاعت از پدر آسمانیتان، او را خشنود سازید. این را نیز در نظر داشته باشید که هر عمل اطاعت یک عمل پرستش می باشد. چرا اطاعت اینقدر خدا را خوشحال می سازد؟ چون ثابت می کند که او را واقعاً دوست دارید. عیسی مسیح فرمود: "اگر مرا دوست بدارید، احکام مرا نگاه خواهید داشت." (یوحنا ۱۴: ۱۵)

خدا، وقتی او را بطور مداوم می پرستیم و شکر می کنیم، لبخند می زند. چیزهای کمی هستند که به اندازه تعریف و تمجید قلبی دیگران ما را شاد سازد. خدا نیز این را دوست دارد. وقتی ما تشکرات و پرستشهای خود را به او ابراز می کنیم، او لبخند رضایت می زند.

زندگی نوح خدا را خشنود می ساخت، چون او با قلبی شکرگزار و پر از پرستش زندگی می کرد. اولین عمل نوح پس از طوفان، بیان شکرگزاری هایش به خدا با تقدیم قربانیها بود. کتاب مقدس می فرماید: "آنگاه نوح قربانگاهی برای خداوند ساخت و از هر حیوان و پرند حلال گوشت بر آن قربانی کرد." (پیدایش ۸: ۲۰)

چون مسیح قربانی شد، امروز دیگر نیازی نیست که ما نیز حیوانات را مانند نوح قربانی کنیم. بجای این قربانیها به ما گفته شده که به خدا: "قربانی تسبیح" (عبرانیان ۱۳: ۱۵) و "قربانیهای تشکر" (مز مور ۱۱۶: ۱۷) را بگذرانیم. ما خدا را برای آنچه هست می پرستیم، و برای آنچه انجام داده شکر می کنیم. داود گفت: "با سرود نام خدا را ستایش خواهم نمود"

و با دعای شکرگزاری عظمت او را خواهیم ستود. خداوند چنین پرستشی را بیش از قربانی حیوانات می پسندد." (مزمور ۶۹: ۳۰ و ۳۱)

وقتی قربانیهای پرستش و شکرگزاری را به خدا تقدیم می کنیم، اتفاق عجیبی می افتد. وقتی خدا را خشنود می سازیم، قلبهای خود ما از خوشی لبریز می شود!

مادر من خیلی دوست داشت برای من غذا بپزد. حتی وقتی با خانمم "کی" ازدواج کردم، وقتی به ملاقات والدینم می رفتم، مادرم غذاهای عالی خانگی درست می کرد. یکی از لذتهای بزرگ زندگی او این بود که بچه هایش را در حال لذت بردن از غذایی که او آماده کرده بود، ببیند. هر قدر ما از غذا لذت می بردیم، او بیشتر شاد می شد. ولی ما نیز وقتی به مادرمان ابراز می کردیم که از غذا لذت برده ایم از خشنودی او لذت می بردیم. در حقیقت این لذت دو طرفه بود. در حالیکه غذا را می خوردم، با سر و صدای زیاد از مادرم تعریف و تمجید می کردم. من نه فقط می خواستم از خوردن غذا لذت ببرم بلکه می خواستم مادرم را نیز خوشحال کنم و همه خوشحال می شدند.

پرستش نیز دوطرفه عمل می کند. ما از آنچه خدا برای ما کرده لذت می بریم، و وقتی قدردانی خود را به او ابراز می کنیم، این امر باعث شادی خدا می شود و نیز خوشی ما را نیز فزونی می بخشد. کتاب مزامیر می گوید: "نیکوکاران شادی کنند و در حضور تو خوشحال باشند، از شادی فریاد بر آورند و خوش باشند." (مزمور ۶۸: ۳)

وقتی ما از توانائیهایمان استفاده می کنیم، خدا لبخند می زند. بعد از طوفان خدا به نوح این دستورات ساده را داد: "بارور و زیاد شوید و زمین را پر سازید. همه حیوانات و خزندگان زمین، پرندگان هوا و ماهیان دریا از شما خواهند ترسید، زیرا همه آنها را زیر سلطه شما قرار داده ام و شما می توانید علاوه بر غلات و سبزیجات، از گوشت آنها نیز برای خوراک استفاده کنید." (پیدایش ۹: ۱ و ۲)

خدا فرمود: "الآن وقت آن است که به زندگی ادامه دهید! آنچه برای انسان مقرر کرده ام انجام دهید. از همسران بچه ها داشته باشید و خانواده ها تشکیل دهید. سبزیجات بکارید و گوشت بخورید. انسان باشید! این آن چیزی است که من شما را برای آن ساخته ام که باشید!"

شاید احساس کنی که تنها زمانی که خدا از تو راضی است زمانی است که فعالیت "روحانی" انجام می دهی. مانند خواندن کتاب مقدس، شرکت در جلسات کلیسایی، دعا و یا بشارت دادن. و شاید فکر کنی که خدا کاری به قسمتهای دیگر زندگی شما ندارد. در واقع، خدا از تماشای هر جزء زندگی شما لذت می برد. چه کار کنید و چه بازی کنید، یا استراحت کنید و یا بخورید. او حتی یک حرکت کوچک شما را از دست نمی دهد. کتاب مقدس به ما می فرماید: "خداوند قدمهای انسان را مستحکم می سازد، و در طریق هایش سرور می دارد." (مزمور ۳۷: ۲۳)

هر فعالیت انسانی، بجز گناه، اگر با حالت پرستش و عبادت انجام دهید، می تواند باعث خشنودی خدا شود. شما می توانید ظرفها را بشوید، یا ماشین را تعمیر کنید، جنس بفروشید، برنامه کامپیوتر بنویسید، سبزیجات برویاند و خانواده ای را برای جلال خدا تربیت کنید.

خدا، مانند پدر و مادری که به فرزندش افتخار می کند، از تماشای اینکه از توانائیها و استعدادهایی که او به شما داده، استفاده می کنید، لذت می برد. خدا عمداً به هر یک از ما هدایای مختلفی را برای خشنودی خودش داده است. او بعضی را ورزشکار و بعضی را تحلیل گرانه ساخته است. شما شاید استعداد مکانیکی یا ریاضیات یا موسیقی یا از هزاران استعداد دیگر داشته باشید. همه این توانائیها می توانند لبخند بر چهره خدا بیاورد. کتاب مقدس می فرماید: "او هر شخص را شکلی بخشیده و اکنون نظاره گر هر چیزی است که ما انجام می دهیم." (مزمور ۱۴۵: ۳ ترجمه ام اس جی)

با مخفی کردن استعدادها و توانائیهایتان یا با سعی داشتن به شبیه دیگران شدن نمی توانید باعث جلال خدا یا خشنودی او شوید. شما فقط زمانی که خودتان هستید، او را خشنود می سازید. هر گاه هر قسمت خود را انکار کنید، حکمت و تسلط خدا را در آفرینش شما منکر می شوید. خدا می فرماید: "وای بر کسی که با خالق خود می جنگد! آیا کوزه با سازنده خود مجادله می کند؟ آیا گل به کوزه گر می گوید: این چیست که تو می سازی؟" یا کوزه سر او فریاد می زند: "چقدر بی مهارت هستی؟" (اشعیا ۴۵: ۹)

در فیلم عرابه های آتشین، اریک لیدل که دهنده المپیک بود می گوید: "من ایمان دارم خدا مرا برای هدفی ساخته، ولی او مرا تند و تیز نیز ساخته، و وقتی من می دوم، رضایت خدا را احساس می کنم." بعداً او می گوید: "ترک دوندگی، بمعنای نگاه داشتن او در سرافکنندگی می باشد." هیچ توانائی غیر روحانی وجود ندارد، مگر توانائی ای که از آن سوء استفاده شده. همین اکنون برای خشنودی خدا شروع کن به استفاده از توانائی های خودت.

خدا همچنین از دیدن اینکه شما از خلقت او لذت می برید، خشنود می شود. او به شما چشمان داده تا از زیباییها لذت ببرید، گوشها داده تا از صداها لذت ببرید. بینی و حس چشایی شما از لذت بردن از بوها و مزه ها جوانه می زند و اعصاب زیر پوست شما از تماس و لمس لذت می برد. هر عمل لذت بخش وقتی برای آن از خدا شکرگزار باشید، تبدیل به یک عمل پرستش می شود. در واقع کتاب مقدس می فرماید: "خدا... همه چیز را به فراوانی برای ما فراهم می سازد تا از آنها لذت ببریم." (اول تیموتائوس ۶: ۱۷)

خدا حتی از تماشای خوابیدن شما لذت می برد! بباد می آورم، وقتی فرزندان من کوچک بودند، از تماشای خواب آنها لذت می بردم. گاهی اوقات روز با مشکلات و ناپااعتی ها پر بوده، ولی وقتی خواب بودند، قانع، امن و آرام به نظر می آمدند و بباد می آوردم که چقدر آنها را دوست دارم.

احتیاج نبود که بچه های من کاری برای من می کردند، که از آنها لذت می بردم. من فقط از اینکه می دیدم نفس می کشند، خوشحال بودم، چون آنها را خیلی دوست داشتم. در حالیکه سینه کوچک آنها بالا می رفت و پایین می آمد، من لبخند می زدم، و گاهی اوقات اشکهای شادی چشمان مرا پر می ساخت. وقتی شما می خوابید، خدا نیز شما را با محبت تماشا می کند، چون شما ایده او بوده اید. او شما را آنچنان دوست دارد که مثل اینکه تنها شخص بر زمین هستید. والدین از فرزندان شان انتظار ندارند که کامل یا بالغ باشند، تا از آنها لذت ببرند. آنها از هر مرحله رشد آنها لذت می برند. بهمین طریق خدا انتظار ندارد، وقتی به رشد رسیدید، شروع به محبت شما کند. او شما را دوست دارد و از وجود شما در هر مرحله از رشد روحانیتان لذت می برد.

شاید وقتی رشد می کردید والدین یا معلمین ناخوشایند داشته اید. خواهش می کنم اینطور فکر نکن که خدا نیز به همانطور در مورد شما احساس می کند. او می داند که شما نمی توانید کامل و بی گناه باشید. کتاب مقدس می فرماید: خداوند از سرشت و فطرت ما آگاه است و می داند که خاک هستیم." (مزمو ۱۰۳: ۱۴)

خدا به حالت قلب شما نگاه می کند: آیا عمیق ترین اشتیاق شما خشنود ساختن اوست؟ این هدف زندگی پولس رسول بود: "پس خواه در بدن منزل داشته باشیم و خواه در غربت از آن به سر بریم، این را هدف قرار داده ایم که او را خشنود سازیم." (دوم قرنتیان ۵: ۹) وقتی در نور ابدیت زندگی می کنید، تمرکز شما از اینکه "چقدر از زندگی لذت می برم؟" به "چقدر خدا از زندگی من لذت می برد؟" تغییر می کند.

خدا در قرن بیست و یکم به دنبال مردمی مانند نوح می باشد- مردمی که می خواهند برای خشنودی خدا زندگی کنند. کتاب مقدس می فرماید: "خداوند از آسمان به انسانها نگاه می کند تا شخص فهمیده ای بیابد که طالب خدا باشد." (مزمو ۱۴: ۲)

آیا شما خشنود ساختن خدا را هدف زندگیتان قرار خواهید داد؟ خدا برای کسی که غرق این هدف است همه کار انجام خواهد داد.

نکته مورد توجه: وقتی به خدا اعتماد می کنم، او لبخند می زند.

آیه حفظی: "خشنودی او از کسانی است که او را گرامی می دارند و به رحمت وی امید بسته اند." (مزمو ۱۴۷: ۱۱)
سوالی که باید از خود بکنید: با توجه به اینکه خدا می داند بهترین چیز چیست، در کدام قسمت از زندگی ام احتیاج دارم به او اعتماد و توکل کنم.

(فصل دهم)

قلب پرستش

خود را تسلیم خدا کنید. و اعضای بدن خود را به او بسپارید تا ابزار پارسایی باشند. (رومیان ۶: ۱۳)

تسلیم شدن، قلب پرستش است.

کلمه **تسلیم** به اندازه کلمه **واگذار کردن** کلمه ای است که عامه مردم نمی پسندند. این کلمه اشاره به شکست می کند، و هیچ کس مایل نیست که **بازنده** باشد. کلمه **تسلیم** تصویر ناخوشایند قبول شکست در نبرد، باختن در بازی یا ملایمت نشان دادن به یک طرف مخالف را تداعی می کند. این کلمه تقریباً در همه موارد، در متون ادبی، بار منفی دارد. خلافکاران دستگیر شده اصولاً خود را به مقامات **تسلیم** می کنند.

در فرهنگ رقابتی امروزی به ما تعلیم داده شده که هیچگاه امید خود را از دست ندهیم و تسلیم نشویم. پس زیاد در مورد تسلیم شدن نمی شنویم. اگر پیروز شدن همه چیز است، پس تسلیم شدن **غیرقابل تصور** است. ما بیشتر مایلیم در مورد برنده شدن، موفق شدن، پیروز شدن و تصرف کردن صحبت کنیم تا در مورد واگذار کردن، تسلیم شدن و اطاعت کردن. اما نباید فراموش کرد که تسلیم شدن به خدا **قلب پرستش** است. این پاسخ طبیعی ما به محبت و رحمت عالی خداست. ما خود را به خدا، نه از روی ترس یا وظیفه بلکه بخاطر محبت تسلیم می کنیم، "زیرا او نخست ما را محبت کرد." (اول یوحنا ۴: ۱۹-۱۰ و ۱۹)

پولس رسول پس از آنکه یازده فصل از کتاب رومیان را به تشریح فیض بی همتای خدا، نسبت به مالاختصاص داده، ما را تشویق می کند که زندگیهای خود را در پرستش به خدا تسلیم کنیم: "پس ای برادران، در پرستشهای خدا، از شما استدعا می کنم که بندهای خود را همچون قربانی زنده و مقدس و پسندیده خدا، به او تقدیم کنید که عبادت معقول شما همین است." (رومیان ۱۲: ۱)

عبادت معقول، یعنی خشنود ساختن خدا زمانی اتفاق می افتد که شما خود را کاملاً به خدا تسلیم می کنید. تقدیم کردن خودتان به خدا معنای حقیقی پرستش است.

این عمل تسلیم شخصی، خیلی چیزها خوانده شده، مانند: تقدیس و وقف، مسیح را خداوندان کنیم، برداشتن صلیبتان، مردن نسبت به نفس، تسلیم شدن به روح. عمل به این مسئله، مهمتر از آن است که آن را چه می نامید. خدا همه زندگی شما را می خواهد. نودوپنج درصد کافی نیست.

سه مانع برای تسلیم شدن ما به خدا وجود دارد: ترس، غرور و آشفتگی یا پریشانی. ما این را درک نمی کنیم که خدا چقدر ما را دوست دارد و می خواهیم خودمان زندگی خود را اداره کنیم و معنای کلمه تسلیم را خوب نمی فهمیم.

آیا می توانم به خدا اعتماد کنم؟ اعتماد کردن از اجزاء اساسی تسلیم شدن است. شما هیچگاه به خدا تسلیم نخواهید شد تا زمانی که به او اعتماد کنید، اما اگر او را بهتر شناسید نمی توانید به او اعتماد نیز بکنید. ترس، ما را از تسلیم شدن جلوگیری می کند، اما **محبت هر ترسی را بیرون می کند**. هر قدر بیشتر این را درک کنید که خدا چقدر شما را دوست دارد، همانقدر تسلیم شدن آسانتر خواهد شد.

چگونه می توانید بدانید که خدا شما را دوست دارد؟ او شواهد زیادی به شما می دهد: خدا خودش می گوید که تو را دوست دارد (مزمور ۹۵: ۱) و هیچگاه از جلوی چشمان او دور نیستی (مزمور ۱۳۹: ۳) برای او هر جزء زندگی تو مهم است (متی ۱۰: ۳۰) او به تو ظرفیت لذت بردن از هر چیز لذت بخش را داده است (اول تیموتاوس ۶: ۱۷ ب) او نقشه های خوب برای زندگی تو دارد (ارمیا ۲۹: ۱۱) او تو را می بخشد (مزمور ۸۶: ۵) و با محبتش تو را تحمل می کند (مزمور ۱۴۵: ۸) خدا بی نهایت زیادتیر از آنچه تصور کنید، شما را دوست دارد.

بزرگترین چیزی که این را نشان می دهد، قربانی پسر خدا برای شما است. "اما خدا محبت خود را به ما این گونه ثابت کرد که وقتی ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح بر راه ما مرد." (رومیان ۵: ۸) اگر می خواهید بدانید چقدر برای خدا مهم هستید، به مسیح با آغوش باز بر روی صلیب نگاه کنید که می گوید: "من تو را اینقدر دوست دارم! من حاضرم بمیرم ولی بدون تو زندگی نکنم." خدا، نگهبان ظالم برده ها یا یک شخص قلدر نیست که از زور حیوانی خود استفاده کند تا ما را مجبور به تسلیم شدن کند. او تلاش نمی کند که اراده ما را بشکند بلکه محبت ما را به خود جلب می کند تا ما خود را آزادانه به او تقدیم کنیم. خدا شخصی عاشق و رهائی بخش است و تسلیم شدن به چنین شخصی آزادی به همراه می آورد و نه اسارت. وقتی خود را کاملاً به عیسی مسیح تسلیم می کنیم در می یابیم که او یک حاکم ستمگر نیست بلکه نجات دهنده، یک رئیس نیست بلکه برادر، یک دیکتاتور نیست بلکه یک دوست.

پذیرفتن محدودیت هایمان. دومین مانع تسلیم کامل، غرور ما است. ما نمی خواهیم بپذیریم که ما در رأس همه چیز نیستیم بلکه فقط مخلوق هستیم. این وسوسه قدیمی است که: "مانند خدا می شویم!" (پیدایش ۳: ۵) این علاقه به داشتن

کنترل کامل علت این همه فشار عصبی در زندگی ما است. زندگی یک مبارزه است، اما آنچه بسیاری مردم آن را درک نکرده اند این است که مبارزه ما، مانند یعقوب، مبارزه ای با خدا است! ما می خواهیم خدا باشیم، و هیچگاه در این مبارزه پیروز نخواهیم شد.

ای دلبلیو توزر گفته: " علت اینکه بسیاری هنوز در زحمت هستند و هنوز در حال جستجو و هنوز خیلی کم پیش روی می کنند این است که آنها هنوز به پایان خود نرسیده اند. ما هنوز می خواهیم دستور بدهیم و در کار خدا در درونمان دخالت می کنیم."

ما خدا نیستیم و هرگز خدا نخواهیم شد. ما انسان هستیم. واقعیت این است که هر گاه می خواهیم سعی کنیم که خدا باشیم به نتیجه کار شیطان دست می یابیم، که اشتیاق همین چیز را داشت.

ما بصورت منطقی انسانی بودن خود را می پذیریم ولی نه از نظر احساسی. وقتی با محدودیتهای خود روبرو می شویم با رنجش، عصبانیت و کینه عکس العمل نشان می دهیم. ما می خواهیم بلندقدتر (یا کوتاه قدتر)، با هوش تر، قویتر، با استعدادتر، زیباتر و ثروتمندتر باشیم. ما می خواهیم همه اینها را داشته باشیم و انجام دهیم و وقتی که اینها اتفاق نمی افتد، خشمگین می شویم. و وقتی متوجه می شویم که خدا به دیگران خصوصیتی را داده که ما آن را دارا نیستیم، با رشک و حسادت و احساس ترحم نسبت به خود پاسخ می دهیم.

معنای تسلیم شدن چیست؟ تسلیم به خدا، رضایت خنثی یا پذیرش جبر و یا بهانه ای برای تنبلی نیست. و نیز به معنای پذیرفتن وضع موجود نیز نیست. حتی می تواند برعکس آن نیز معنا دهد: قربانی کردن زندگیتان یا قربانی کردن به منزله تغییر چیزی که باید تغییر یابد. خدا اغلب افراد تسلیم شده به خود را دعوت به مبارزه از طرف خودش می کند. تسلیم شدن، برای آدمهای ترسو و دست و پاچلفتی نیست. همچنین بمعنای از دست دادن فکر منطقی نیز نیست. خدا فکری که به شما داده تلف نخواهد کرد! خدا آدم مصنوعی برای خود نمی خواهد، که او را خدمت کنند. تسلیم شدن به معنای سرکوب کردن شخصیتتان نیز نیست. خدا می خواهد شخصیت بی نظیر شما را استفاده کند و بجای از بین بردن آن می خواهد آن را اصلاح کند. سی.اس.لونیس اظهار می دارد: " هر قدر به خدا اجازه می دهیم که بر ما سلطه یابد. همانقدر بیشتر خود حقیقتاً می شویم- چون او ما را ساخته است. او همه مردم مختلف را اختراع کرده تا من و تو همانطور که باید، باشیم... زمانیکه به مسیح تسلیم می شوم و خود را کاملاً" به شخصیت او می سپارم، شروع به داشتن شخصیت واقعی خود می کنم."

تسلیم شدن در اطاعت به زیباترین وجهی ظاهر شده است. شما به هر چه خدا از شما خواسته می گوئید: " **بلی خداوند**." و گفتن " **نه، خداوند**" یعنی درست برعکس آن صحبت کردن. شما نمی توانید عیسی را خداوند خود بخوانید وقتی از او اطاعت نکنید. شمعون، پس از یک شب طولانی بدون صید ماهی، وقتی مسیح به او فرمود دوباره تلاش کند، تسلیم خود را نشان داد: " استاد، همه شب را سخت تلاش کردیم و چیزی نگرفتیم. اما چون تو می گویی، تورها را در آب خواهیم افکند" (لوقا: ۵). اشخاص تسلیم شده کلام خدا را حتی وقتی که معقول به نظر نمی آید، اطاعت می کنند.

جنبه دیگر زندگی تسلیم شده کامل، اعتماد است. ابراهیم رهبری خدا را، بدون آنکه بداند به کجا ختم خواهد شد، پیروی کرد. حنا منتظر زمانبندی کامل خدا شد، قبل از آنکه بداند کی اتفاق خواهد افتاد. مریم، معجزه ای را بدون آنکه بداند چگونه خواهد شد، انتظار می کشید. یوسف، به هدف خدا اعتماد کرد، بدون آنکه بداند چرا اینگونه اتفاقات می افتاد. هر کدام از این افراد کاملاً" به خدا تسلیم شده بودند.

آیا می دانید که زمانی که خدا تسلیم شده آید، که به بجای بهره برداری کردن از دیگران و برنامه خود را به زور جا دادن و کنترل وضعیت، به خدا تکیه کنید تا مسائل را حل کند. شما رها می کنید و اجازه می دهید خدا کار کند. احتیاج نیست شما همیشه در رأس امور باشید. کتاب مقدس می فرماید: " در حضور خدا سکوت نما و با صبر و شکیبایی منتظر عمل او باش" (مز ۱۳۷: ۷/الف) به جای تلاش بیشتر، بیشتر اعتماد می کنید. شما همچنین زمانی می توانید بدانید که تسلیم شده هستید که نسبت به انتقادها عکس العمل نشان نمی دهید و در دفاع از خود عجله نمی کنید. قلبهای تسلیم شده، خود را به بهترین نحوی در روابط نشان می دهند. وقتی تسلیم شده هستید، دیگران را از میدان به در نمی کنید و حق خود را طالب نیستید و خود را خدمت نمی کنید.

مشکل ترین قسمتی که برای بسیاری از مردم در تسلیم شدن وجود دارد، پولشان است. بسیاری اینچنین فکر کرده اند که: " من می خواهم برای خدا زندگی کنم ولی می خواهم پول کافی نیز بدست آورم تا زندگی راحت داشته باشم و روزی بازنشسته شوم." بازنشسته شدن هدف یک زندگی تسلیم شده نیست، چون این طرز فکر با خدا در مورد هدف اولیه زندگیمان مخالفت می کند. عیسی مسیح فرمود: " نمی توانید هم بنده خدا باشید، هم بنده پول" (متی ۶: ۲۴) و " هر جا گنج توست، دل تو نیز آنجا خواهد بود" (متی ۶: ۲۱).

بهترین نمونه تسلیم شخصی، عیسی مسیح است. مسیح یک شب قبل از مصلوب شدنش خود را به نقشه خدا تسلیم کرد. او اینچنین دعا کرد: " ای پدر هر کاری نزد تو امکان پذیر است. پس این جام رنج و عذاب را از مقابل من بردار. در عین حال، خواست تو را می خواهم نه میل خود را" (مرقس ۱۴: ۳۶) او قبلاً" تائید کرده که خدا هر کاری را می تواند بکند! با اینهمه دعا کرد: " خدا یا، اگر مایل هستی این عذاب را از من دور کن. ولی اگر این کار هدف تو را عملی می سازد، من نیز همان را می خواهم."

تسلیم صادقانه می گوید: "پدر، اگر این مشکل، درد، بیماری یا موقعیت برای هدف و جلال تو در زندگی من یا دیگران لازم است، لطفاً آن را از من دور نکن." این مرحله رشد به آسانی به دست نمی آید. در مورد مسیح می بینیم که او در مورد نقشه خدا آنقدر تلاش کرد، که خون به جای عرق از پیشانیاش چکید. تسلیم شدن کار سخت می خواهد. در وضعیت ما، تسلیم شدن یک جنگ شدید در مقابل طبیعت خود محور ما است.

برکت تسلیم شدن. در کتاب مقدس مثل روز روشن است که وقتی زندگی خود را کاملاً به خدا تسلیم می کنی، چقدر برکت می یابی. اولاً "آرامش را تجربه می کنی: "از مخالفت با خدا دست بردار و با او صلح کن تا لطف او شامل حال تو شود." (ایوب ۲۲:۲۱) ثانیاً "آزادی را تجربه می کنی: "هر چند که پیشتر بندگان گناه بودید، لیکن به تمامی دل مطیع آن تعلیم گشته اید که بدان سیرده شدید. شما با آزاد شدن از گناه، بندگان یارسانی شده اید." (رومان ۱۷:۶ و ۱۸) ثالثاً "قدرت خدا را در زندگیتان تجربه می کنی. وقتی وسوسه های لجاج و مشکلات فزاینده را به مسیح می سپاریم، او بر آنها پیروز می شود.

وقتی یوشع به بزرگترین نبرد زندگیش نزدیک می شد (یوشع ۵:۱۳-۱۵) او با خدا ملاقات کرد و در پرستش در برابر او افتاد و نقشه هایش را به او تسلیم کرد. و این تسلیم به پیروزی عجیبی در اریحا منتهی شد. در اینجا این تضاد وجود دارد: پیروزی با تسلیم می آید. تسلیم شما را تضعیف نمی کند، بلکه تقویت می کند. وقتی به خدا تسلیم شده ای، دیگر از چیزی ترس نداری و به چیز دیگری تسلیم نمی شوی. ویلیام بوث، بنیانگذار سازمان سپاه نجات، گفته: "بزرگی قدرت انسان، در مقدار تسلیم شدن او است."

افراد تسلیم شده، کسانی هستند که خدا از آنها استفاده می کند. خدا مریم را انتخاب کرد که مادر عیسی مسیح شود، نه بخاطر اینکه او با استعداد یا ثروتمند یا زیبا بود بلکه چون کاملاً به خدا تسلیم بود. وقتی فرشته، نقشه غیرممکن خدا را بیان کرد، او به آرامی اینطور پاسخ داد: "کنیز خداوندم. آنچه در باره من گفتی، بشود." (لوقا ۱:۳۸) هیچ چیز به اندازه زندگی تسلیم شده به دستهای خدا، قوی نیست. "پس تسلیم خدا باشید." (یعقوب ۴:۷/الف)

بهترین طریقه زندگی کردن. هر کس نهایتاً به چیزی یا کسی تسلیم می شود. اگر تسلیم خدا نشوید، تسلیم نظریات و انتظارات دیگران، پول، حسادت، ترس، یا غرور خودتان، شهوات، یا خودخواهی خواهید شد. شما طراحی شده اید که خدا را بپرستید و اگر در پرستش او کوتاهی کنید، چیزهای دیگری را خلق خواهید کرد (بتها) تا زندگیتان را به آن بسپارید. شما کاملاً آزاد هستید که به آنچه می خواهید تسلیم شوید اما از نتایج آن انتخاب آزاد نیستید. ای. استنلی جونز گفته: "اگر تسلیم مسیح نشوید، تسلیم هرج و مرج و آشفتگی خواهید شد."

تسلیم بهترین طریقه زندگی نیست؛ بلکه تنها راه زندگی است. هیچ چیز دیگری مفید نیست. هر برخورد دیگری به شکست، ناامیدی، و خودکشی منتهی خواهد شد. ترجمه کینگ جیمز تسلیم را: "عبادت معقول شما" (رومان ۱:۱۲) می خواند. ترجمه دیگر اینطور می گوید: "پرمفهوم ترین طریق برای خدمت خدا". تسلیم کردن زندگیتان یک حرکت احمقانه احساسی نیست بلکه کاری معقول و عملی هوشمندانه و مسئولانه ترین و با مفهوم ترین است که شما می توانید با زندگیتان بکنید. به این خاطر است که پولس گفت: "این را هدف قرار داده ایم که او را خشنود سازیم." (دوم

قرنتیان ۵:۹) حکیمانه ترین لحظه های شما، زمانی خواهد بود که به خدا بلی بگویند. گاهی اوقات سالها طول می کشد، ولی بالاخره این را کشف می کنی که بزرگترین مانع برکت خدا در زندگیتان، دیگران نیستند، بلکه خود شما. اراده شخصی شما، غرور سرسخت و تمایلات شخصی است. شما نمی توانید تا زمانیکه بر نقشه های خود متمرکز هستید، هدفهای خدا را برای زندگیتان عملی سازید.

عمیق ترین کار خدا با این مسئله شروع می شود. پس همه را به خدا بسپارید: تأسفات گذشته، مشکلات حال، آرزوهای آینده، ترسها، رؤیایها، ضعفها، عادتها، زخمها و چیزهایی که بر آنها تکیه کرده اید. عیسی مسیح را بر صندلی راننده زندگی خود قرار دهید و دستهای خود را از فرمان ماشین بردارید. نترس؛ هیچ چیز تحت کنترل او خارج از کنترل نخواهد بود. وقتی توسط مسیح رهبری شوید، قادر به حل هر چیزی خواهید بود و مانند پولس خواهید بود: "هر چه خدا از من بخواهد، با کمک مسیح می توانم انجام دهم، زیرا مسیح قدرت انجام آن را به من می بخشد." (فیلیپیان ۴:۱۳)

لحظه تسلیم شدن پولس، در راه دمشق بود وقتی توسط نور خیره کننده به زمین خورد. برای دیگران، شاید خدا از چنین روشهای شدیدی استفاده نکند تا توجه ما را به خود جلب کند. اگرچه، نباید فراموش کرد که تسلیم شدن هرگز واقعه ای نیست که فقط یک دفعه اتفاق بیافتد. پولس گفت: "من هر روز به کام مرگ می روم." (اول قرنتیان ۱۵:۳۱) **لحظه تسلیم شدن و عمل تسلیم شدن وجود دارد و این دو در لحظه به لحظه و در تمام طول زندگی ما وجود دارند.** مشکلی که با قربانی زنده وجود دارد این است که می تواند از قربانگاه به پائین بخزد، پس شاید روزی پنجاه بار می بایست خود را دوباره تسلیم کنید. می بایست این کار را عادت روزانه خود قرار دهید. عیسی مسیح فرمود: "اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده، هر روز صلیب خویش برگیرد و از پی من بیاید." (لوقا ۹:۲۳)

می خواهم هشدار می به شما بدهم: وقتی تصمیم به یک زندگی تسلیم شده کامل گرفتی، این تصمیم تو مورد آزمایش قرار خواهد گرفت. گاهی اوقات این بمعنای انجام کاری ناراحت کننده، نامعقول، گرانها یا شاید غیرممکن باشد. اغلب، درست برعکس آنچه احساس می کنی باید انجام دهی، باید اقدام کنی.

یکی از بزرگترین رهبران مسیحی قرن بیستم بیل برایت، بنیانگذار سازمان کمپس کروسید فور کرایست می باشد. توسط افراد این سازمان در تمام دنیا و جزوه چهار اصل معنوی و نمایش فیلم عیسی (که حدود چهار میلیارد نفر آن را تماشا کرده اند) ۱۵۰ میلیون نفر به مسیح ایمان آورده اند و ابدیت را در آسمان خواهند گذرانید. یک روز از بیل برایت پرسیدم: "چرا خدا زندگی تو را اینقدر استفاده کرده و برکت داده؟" او گفت: "وقتی جوانی بیش نبودم، با خدا قراردادی بستم. من عینا" این قرارداد را نوشتم و اسم خود را زیر آن امضاء کردم. در این قرارداد نوشته شده بود: "از این روز به بعد، من یک غلام عیسی مسیح هستم." آیا شما نیز چنین قراردادی با خدا امضاء کرده اید؟ یا با خدا بحث می کنی و مبارزه می کنی که آیا او حق دارد آنچه خودش می خواهد با زندگیت بکند؟ اکنون وقت تو است که تسلیم شوی- به فیض، محبت و حکمت خدا.

نکته مورد توجه: تسلیم شدن، قلب پرستش است.

آیه حفظی: "اعضای بدن خود را به او بسپارید تا ابزار یارسانی باشند." (رومیان ۶: ۱۳ ب)
سوالی که باید از خود بکنید: چه قسمت از زندگی خود را از خدا کنار کشیده ام.

(فصل یازدهم)

بهترین دوستان خدا شدن

" هنگامی که دشمنان خدا بودیم، او بوسیله مرگ فرزندش ما را با خود آشتی داد؛ پس اکنون که دوستان خدا شده ایم و عیسی مسیح هم در قلب ما زندگی می کند، چه برکات عالی و پرشکوهی به ما عطا خواهد کرد." (رومان ۵: ۱۰)

خدا می خواهد بهترین دوست شما باشد.

رابطه شما با خدا جنبه های مختلف بسیاری دارد: خدا آفریننده و خالق شما، خداوند و استاد، داور، رهاننده، پدر، نجات دهنده و خیلی چیزهای دیگر می باشد. (مزمور ۱۳۶: ۳، ۹۵: ۶، یوحنا ۱۳: ۱۳، یهودا ۴: ۱، اول یوحنا ۳: ۱، اشعیا ۲۲: ۳۳، ۴۰: ۴۷، مزمور ۲۶: ۸۹) اما حقیقتی که بیشتر از همه ما را تکان می دهد این است که: خدای قادر مطلق اشتیاق دارد تا دوست شما باشد!

در باغ عدن رابطه ایده آل خدا را با ما می بینیم: آدم و حوا از رابطه ای بسیار نزدیک دوستانه با خدا لذت می بردند. در آنجا هیچ سنت یا مراسم یا مذهبی نبود. بلکه فقط رابطه ای محبتانه و ساده بین خدا و مردمی که آفریده بود وجود داشت. آدم و حوا بدون اینکه با ترس یا احساس تقصیر گرفتار شده باشند در خدا شاد بودند، و خدا نیز از آنها خشنود بود. ما ساخته شده بودیم تا در حضور دائمی خدا باشیم، اما پس از سقوط انسان، رابطه ایده آل از بین رفت. تنها افراد انگشت شماری در زمان عهدعتیق افتخار دوستی با خدا را داشتند. موسی و ابراهیم، "دوستان خدا" نامیده می شدند، داود به عنوان "محبوب خدا" نامیده می شد، و ایوب، خنوخ و نوح رابطه دوستانه نزدیکی با خدا داشتند. (خروج ۳۳: ۱۱ و ۱۷، دوم تواریخ ۷: ۲۰، اشعیا ۸: ۴۱، یعقوب ۲: ۲۳، اعمال رسولان ۱۳: ۲۲، پیدایش ۶: ۸، ۵: ۲۲، ایوب ۴: ۲۹). اما آنچه بیشتر در عهد عتیق به چشم می خورد ترس خدا است، تا دوستی با خدا.

پس از آن عیسی مسیح، وضعیت را عوض کرد. وقتی او بخاطر گناهان ما بر صلیب جرمه را پرداخت، پرده معبد که نشاندهنده جدایی ما از خدا بود از بالا تا پایین، به این معنا که دسترسی مستقیم به خدا بار دیگر بوجود آمده، پاره شد. برعکس کاهنان عهد عتیق، که می بایست ساعتها خود را آماده می کردند تا خدا را ملاقات کنند، ما می توانیم هر وقت که بخواهیم به او نزدیک شویم. کتاب مقدس می فرماید: حال، جقدر از رابطه عالی و جدیدی که با خدا داریم، شادیم! اینها همه از برکت وجود خداوند ما عیسی مسیح است که در راه گناهکاران، جان خود را فدا کرد تا ما را دوستان خدا سازد. (رومان ۵: ۱۰)

دوستی با خدا، تنها بخاطر فیض خدا و قربانی عیسی مسیح امکان پذیر است. "اینها همه از خداست که به واسطه مسیح ما را با خود آشتی داده." (دوم قرنتیان ۵: ۱۸ الف) سرود قدیمی هست که می گوید: "هان چه دوست است ما را عیسی"، اما در حقیقت، خدا از ما دعوت می کند تا از مشارکت و دوستی با هر سه شخصیت تثلیث لذت ببریم: پدر (اول یوحنا ۳: ۱)، پسر (اول قرنتیان ۹: ۱)، و روح القدس (دوم قرنتیان ۱۳: ۱۴).

عیسی فرمود: "دیگر شما را بنده نمی خوانم، زیرا بنده از کارهای اربابش آگاهی ندارد. بلکه شما را دوست خود می خوانم، زیرا هر آنچه از پدر شنیده ام، شما را از آن آگاه ساخته ام." (یوحنا ۱۵: ۱۵) کلمه ای که در اینجا دوست ترجمه شده به معنای آشنایی غیر منتظره نیست، بلکه رابطه ای نزدیک و قابل اعتماد می باشد. همین کلمه برای ساقش در عروسی (یوحنا ۳: ۲۹) و حلقه صمیمی دوستان قابل اعتماد پادشاه، بکار برده شده. در قصرهای سلطنتی، غلامان می بایست فاصله خود را از پادشاه حفظ کنند. اما حلقه داخلی دوستان قابل اعتماد، از تماس نزدیک و دسترسی مستقیم و اطلاعات محرمانه پادشاه برخوردار بوده و لذت می بردند.

درک اینکه خدا از من می خواهد دوست صمیمی او شوم، خیلی مشکل است، اما کتاب مقدس می فرماید: "من خدای غیوری هستم." (خروج ۳۴: ۱۴)

خدا عمیقاً مشتاق این است که ما او را از نزدیک و خیلی صمیمی بشناسیم. در واقع، او عالم را آنچنان طرح ریزی کرده و تاریخ را، همراه جزئیات زندگی ما آنچنان شکل داده تا ما بتوانیم دوستان او شویم. کتاب مقدس می فرماید: "او تمام مردم دنیا را از یکفر بوجود آورد، یعنی از آدم، و قوم ها را در سرتاسر این زمین پراکنده ساخت؛ او زمان به قدرت رسیدن و سقوط هر یک از قوم های جهان و مرزهای آنها را از پیش تعیین کرد. مقصود از تمام این کارها این است که مردم در جستجوی خدا باشند تا شاید به او برسند؛ حال آنکه او حتی از قلب ما نیز به ما نزدیکتر است." (اعمال ۱۷: ۲۶-۲۷)

شناختن و محبت کردن خدا، بزرگترین افتخار ما و شناخته شدن و محبت شدن، بزرگترین لذت خدا است. خدا می فرماید: "بلکه هر که فخر نماید از این فخر بکند که فهم دارد و مرا می شناسد که من بیهوش هستم... زیرا خداوند می گوید در این چیزها مسرور می باشم." (ارمیا ۹: ۲۴)

تصور اینکه چگونه امکان دارد، بین خدای کامل، نادیدنی، قادر مطلق و انسان فانی و گناهکار، دوستی صمیمی باشد، مشکل است. رابطه ارباب و غلام یا رابطه خالق و مخلوق یا حتی پدر و فرزند راحت تر قابل درک است. اما این به چه

معنا است که خدا مرا بعنوان دوستش می خواهد؟ با توجه به زندگی دوستان خدا در کتاب مقدس، شش رمز دوستی با خدا را یاد می گیریم. به دو راز از این رمزها در این فصل خواهیم پرداخت و چهار راز دیگر را در فصل بعدی خواهیم نگریست.

بهترین دوستان خدا شدن

از طریق مصاحبت دائم. با هفته ای یکبار شرکت کردن در کلیسا و حتی داشتن رازگاران روزانه، نمی توانید در رابطه نزدیکان با خدا رشد کنید. دوستی با خدا، با تقسیم کردن همه تجربیات زندگیتان با او میسر است.

البته این مهم است که عادت خوب دادن وقت رازگاران به خدا را داشته باشیم، ولی او بیشتر از یک قرار ملاقات در برنامه تان را می خواهد داشته باشد. او می خواهد در هر فعالیت، مصاحبت، مشکل و هر فکر تو دخیل باشد. شما می توانید به مصاحبت مداوم و باز خود با او در طی روز، ادامه دهید، در حالیکه در باره هر کاری که می کنید یا هر فکری که در آن لحظه می کنید، با او صحبت کنید. "پیوسته دعا کردن" (اول تسالونیکیان ۵: ۱۷) به این معنا است که در حال خرید، رانندگی، کار، یا انجام هر وظیفه روزانه با او مصاحبت داشته باشید.

یکی از اشتباهات معمولی که وجود دارد، این است که "گذرانیدن وقت با خدا" به معنای تنها بودن با خدا است. البته همانگونه که مسیح نمونه ما بود، شما احتیاج به وقت تنها با خدا دارید، اما این تنها ذره ای از ساعات بیداری شما است. هر کاری که می کنید می تواند "گذرانیدن وقت با خدا" باشد، اگر او دعوت شده تا سهمی در آن داشته باشد و شما از حضور او آگاه باشید.

یکی از کتابهای کلاسیک برای یادگیری توسعه مصاحبت دائم با خدا، کتاب "**تمرین حضور خدا**" است. این کتاب توسط برادر لورنس در قرن هفدهم که آشپز فروتن یک صومعه فرانسوی بود، نوشته شده. برادر لورنس می توانست عادی ترین جا و پست ترین وظایف، مانند تهیه غذا و شستن ظرفها را تبدیل به عمل پرستش و مصاحبت با خدا کند. او در کتابش می گوید: کلید دوستی با خدا، عوض کردن کاری که انجام می دهی نیست، بلکه عوض کردن **برخورد** تو با کاری که انجام می دهی، می باشد. آنچه قبلاً برای خود انجام می دادی، الآن برای خدا انجام خواهی داد، چه این کار خوردن یا حمام کردن یا کار کردن یا استراحت کردن یا بردن اشغال خانه به بیرون باشد.

امروزه ما فکر می کنیم که به منظور پرستش خدا، می بایست از برنامه روزانه خود "**کناره جوییم**"، ولی این طرز فکر تنها به این خاطر است که یاد نگرفته ایم حضور او را برای همه وقت تمرین کنیم. برای برادر لورنس این خیلی راحت بود که خدا را در زمان انجام وظایف عادی روزانه بپرستد، او احتیاج نداشت که برای خلوت مخصوص روحانی از کار کناره گیرد.

این آن چیزی است که خدا در نظر دارد. در باغ عدن، پرستش یک واقعه ای نبود که باید شرکت می کردی بلکه یک حالت همیشگی بود و آدم و حوا در مشارکت دائم با خدا قرار داشتند. چون خدا همیشه با تو است و هیچ مکانی نزدیکتر به خدا از جایی که هم اکنون قرار داری، وجود ندارد. کتاب مقدس می فرماید: "یک خدا و پدر همه که فوق همه، از طریق همه، و در همه است." (افسیان ۴: ۶)

یکی دیگر از ایده های مفید برادر لورنس این بود که دعاها کوتاه مکالمه ای دائم در طی روز، بهتر از سعی در دعاها پیچیده طولانی مدت بود. او می گوید: "برای اینکه بتوانید متمرکز باشید و از فکرهای آشفته به دور باشید، به شما توصیه می کنم کلمات غامض گوناگون بکار نبرید، چون اصولاً مکالمات طولانی باعث آشفتگی فکر می شود." در عصری که کمبود توجه وجود دارد، اگر صادق باشیم، این پیشنهاد ۴۵۰ ساله بنظر خیلی مناسب می آید.

کتاب مقدس به ما می فرماید: "پیوسته دعا کنید" (اول تسالونیکیان ۵: ۱۷) چگونه انجام این کار امکان دارد؟ یکی از روشها، بکار بردن "دعاهای تنفسی" در طی روز است، چنانکه بسیاری مسیحیان در طی قرون از آن استفاده کرده اند. شما به سادگی یک جمله کوتاه یا عبارت ساده را انتخاب می کنید که می توانید در یک نفس به عیسی بگویید: "تو با من هستی." "فیض تو را می پذیرم." "من به تو وابسته ام." "می خواهم تو را بشناسم." "من به تو تعلق دارم." "کمکم کن به تو اعتماد کنم." شما همچنین می توانید یک عبارت کوتاه کتابمقدسی استفاده کنید: "مرا زیستن مسیح است." "تو هرگز مرا رها نخواهی کرد." "تو خدای من هستی." هر چند دفعه که می توانید این دعاها را بکنید تا اینکه بالاخره در قلب شما عمیقاً ریشه بدواند. فقط سعی کن انگیزه تو احترام کردن خدا باشد و نه کنترل او.

تمرین حضور خدا مهارت و عادت است که می توانید توسعه دهید. همانگونه که نوازندگان هر روز گامها را تمرین می کنند تا موسیقی زیبایی را به راحتی بنوازند، تو می بایست خود را عادت بدهی که در موقعیتهای مختلف روز خود، در باره خدا فکر کنی. می بایست فکر خود را تمرین بدهی تا خدا را بیاد بیاورد.

در ابتدا شاید خوب باشد که چیزهایی بوجود آوری تا فکر تو را بیدار نگه دارند که خدا در آن لحظه با تو است. می توانید با گذاشتن یادداشتهایی در اطرافتان شروع کنید. می بایست یادداشتهای کوتاهی بنویسد، مانند: "خدا همین اکنون با من و برای من است!" راهب های بندیکتین، هر صدای ناقوس ساعت را، بعنوان زنگ "دعای یک ساعته" استفاده می کنند. اگر ساعتی با آرام دارید، شما نیز می توانید این کار را بکنید. گاهی اوقات حضور خدا را احساس خواهید کرد و گاهی اوقات، خیر.

اگر به دنبال تجربه کردن حضور او توسط همه این کارها هستید، پس متوجه همه این مطالب نشده اید. ما خدا را نمی پرستیم که احساس خوبی داشته باشیم، بلکه کار خوبی بکنیم. هدف شما یک احساس نیست، بلکه بیدار بودن دائمی از اینکه خدا همیشه حاضر است. این روش زندگی پرستشی است.

از طریق تفکر مداوم. دومین راه برای برقراری دوستی با خدا، تفکر کردن در باره کلام او در طی روز است. به این کار تفکر و تعمق در کلام می گویند و کتاب مقدس مرتباً ما را تشویق می کند تا در اینکه خدا کیست، چه کرده و چه گفته، تفکر کنیم. (مزمور ۴:۲۳، ۵:۱۴۳، ۵:۱۴۵، یوشع ۸:۱، مزمور ۲:۱)

غیر ممکن است که بدون آنکه بدانیم خدا چه می گوید، دوستان خدا باشیم. شما تا زمانی که خدا را نشناخته اید، نمی توانید خدا را دوست داشته باشید و بدون دانستن کلام او نیز او را نمی توانید بشناسید. کتاب مقدس می فرماید: "خداوند در شیوه خود را بر سمونیل به کلام خداوند ظاهر ساخت." (اول سمونیل ۲۱:۳) خدا امروز نیز، هنوز از همین روش استفاده می کند.

در حالیکه نمی توانید تمام روز کتاب مقدس را مطالعه کنید ولی می توانید در مورد آن تفکر کنید و آیه هایی را که خوانده اید یا حفظ کرده اید بیاد آورید و بارها در فکر خود آنها را حلّاجی کنید. تفکر و تعمق گاهی اوقات با مراسم سخت عرفانی که توسط راهب ها و عرفای منزوی تکرار می شود، برداشت اشتباه می شود. ولی تفکر یعنی فکر کردن متمرکز و مهارتی که هر کس در هر جا می تواند یاد بگیرد و استفاده کند.

وقتی در باره مشکلی مرتباً در فکر خود تفکر می کنید، آن را غصه می نامیم. و وقتی در مورد کلام خدا مرتباً در فکرتان تعمق می کنید، آن را تفکر می نامیم. اگر می دانی چگونه می توانی غصه بخوری پس خیلی خوب می توانی در کلام خدا تفکر کنی! فقط باید توجه خود را از مشکلات بطرف آیات کتاب مقدس برگردانی. هر قدر بیشتر در کلام خدا تفکر کنی همانقدر غصه هایت محو خواهند شد.

خدا به این علت ایوب و داود را دوستان نزدیک خود نامید، که آنها ارزش کلامش را بیشتر از هر چیز قرار داده بودند و در مورد آن مرتباً در طی روز تفکر می کردند. ایوب اعتراف کرد: "سخنان دهان او را زیاده از رزق خود ذخیره کردم." (ایوب ۱۲:۲۳) داود گفت: "شریعت تو را چقدر دوست می دارم؛ تمامی روز تفکر من است." (مزمور ۱۱۹:۹۷) "در جمیع کارهای تو تأمل خواهم کرد و در صنعت های تو تفکر خواهم نمود." (مزمور ۱۲:۷۷)

دوستان رازهای خود را با یکدیگر تقسیم می کنند، و اگر شما نیز این عادت را در خود وسعت دهید که در مورد کلام او در طی روز تفکر کنید، خدا نیز اسرار و رازهای خود را با شما در میان خواهد گذاشت. خدا رازهای خود را به ابراهیم، دانیال، پولس، شاگردان و دیگر دوستان خود گفت. (پیدایش ۱۷:۱۸، دانیال ۱۹:۲، اول قرنثیان ۲:۷-۱۰)

وقتی کتاب مقدس را می خوانید یا موعظه ای می شنوید یا به نواری گوش می دهید، آن را به راحتی فراموش نکنید و به راه خود ادامه دهید. عمل تجدید آن حقیقت را در فکرتان توسعه دهید و در باره آن بارها فکر کنید. هر قدر بیشتر آنچه را خدا فرموده، بیاد آورید، همانقدر بیشتر "اسرار" زندگی را که بسیاری مردم از آن بی خبرند، در خواهید یافت. کتاب مقدس می فرماید: "سَر خداوند با ترسندگان او است و عهد او تا ایشان را تعلیم دهد." (مزمور ۱۴:۲۵)

در فصل بعدی چهار رمز پرورش دوستی با خدا را خواهیم دید، اما لازم نیست تا فردا صبر کنید. امروز شروع به تمرین مصاحبت با خدا و تفکر مداوم در کلامش بکن. دعا باعث صحبت کردن شما با خدا می شود؛ و تفکر باعث صحبت کردن خدا با شما می شود. هر دوی آنها در دوستان خدا شدن، ضروری است.

نکته مورد توجه: خدا می خواهد بهترین دوست من بشود.

آیه حفظی: "سَر خداوند با ترسندگان او است." (مزمور ۱۴:۲۵ الف)

سوالی که باید از خود بکنید: چه بکنم تا به یاد بیاورم در مورد خدا فکر کنم و با او بیشتر اوقات روز صحبت کنم؟

(فصل دوازدهم)

توسعه دادن دوستی تان با خدا

"خداوند به درستکاران اعتماد می کند." (امثال ۳: ۳۲)
"به خدا نزدیک شوید، که او نیز به شما نزدیک خواهد شد." (یعقوب ۴: ۸)

شما هر قدر که انتخاب کنید، همانقدر به خدا نزدیک خواهید شد. مانند هر دوستی و رفاقت دیگری، شما باید برای توسعه دوستی تان با خدا تلاش کنید. این دوستی اتفاقی بوجود نخواهد آمد، بلکه اشتیاق، زمان و انرژی می طلبد. اگر خواهان رابطه عمیق تر و نزدیک تر با خدا هستید، می باید یاد بگیرید که آنچه احساس می کنید، صادقانه با او در میان بگذارید و وقتی او از شما می خواهد که کاری برایش انجام دهید، به او اعتماد کنید، به آنچه او توجه دارد، شما نیز توجه داشته باشید و بیشتر از هر چیز دیگری مشتاق رفاقت و دوستی با او باشید.

من می باید انتخاب کنم که با خدا صادق و روراست باشم. اولین آجر بنای دوستی عمیق با خدا صداقت کامل در باره قصورات و اشتباهات و احساساتتان می باشد. خدا از شما انتظار ندارد که کامل باشید، ولی البته بر صداقت کامل اصرار می ورزد. هیچ کدام از دوستان خدا در کتاب مقدس کامل نبودند. اگر کاملیت شرط اساسی برای دوستی با خدا بود، ما هیچ وقت نمی توانستیم دوستان او شویم. خوشبختانه بخاطر فیض خدا، عیسی مسیح هنوز "دوست گناهکاران" می باشد. (متی ۱۱: ۱۹)

دوستان خدا در کتاب مقدس در مورد احساس خود صادق بودند و گاهی شکایت می کردند، شک می کردند، خدا را مقصر می شمردند و حتی گاهی اوقات با خالق خویش بحث و مجادله می کردند. با این وصف، خدا از این صراحت و صداقت ناراحت نمی شد و حتی آنرا تشویق می کرد.

خدا به ابراهیم اجازه داد تا از او سؤال کند و او را در مورد خرابی شهر سدوم به چالش بطلبد. ابراهیم خدا را به ستوه آورد در اینکه اگر شهر را نجات دهد چه بدست خواهد آورد و با خدا در مورد پنجاه مرد عادل تا ده مرد عادل به بحث و مذاکره نشست.

خدا همینطور با صبر و تحمل زیاد به ادعاهای داود در مورد بی عدالتیها، بی وفاییها و ترک شدنهای گمشده فرا می داد. خدا ارمیاء را بخاطر اینکه ادعا کرد خدا با او به حيله و مکر رفتار کرده، هلاک نکرد. خدا به ایوب اجازه داد تا در آزمایشهای سختش تلخی خود را خالی کند و در پایان خدا از ایوب بخاطر اینکه صادق و روراست بود، دفاع کرد و دوستان ایوب را بخاطر غیر قابل اطمینان بودن، توبیخ کرد. خدا به آنها فرمود: "سخنان شما در باره من مانند سخنان بنده ام ایوب، درست نبوده است... و بنده من ایوب برای شما دعا خواهد کرد و من دعای او را مستجاب نموده، از مجازات شما در می گزرم." (ایوب ۴۲: ۷ و ۸)

در یکی دیگر از نمونه های عجیب دوستی صادقانه، خدا با صراحت، تنفر و انزجار خود را از ناپااعتی اسرائیل ابراز کرد. او به موسی فرمود که بر قولش که به اسرائیل در مورد بخشیدن سرزمین موعود داده بود، ایستاده است، ولی دیگر حتی حاضر نبود یک قدم بیشتر با آنها در بیابان پیش برود! خدا از دست آنها خسته شده بود، و خواست که موسی آنچه را که او احساس می کند، بداند.

موسی که بعنوان یک "دوست" خدا صحبت می کرد با همان بی ریایی و صداقت خدا، پاسخ داد: "تو به من می گویی این قوم را به سرزمین موعود ببرم، ولی نمی گویی چه کسی را با من خواهی فرستاد. گفته ای: تو را به نام می شناسم و مورد لطف من قرار گرفته ای. پس اگر حقیقت اینطور است مرا به راهی که باید بروم راهنمایی کن تا تو را آنطور که باید بشناسم و به شایستگی در حضورت زندگی کنم. این مردم نیز قوم تو هستند، پس لطف خود را از ایشان دریغ مدار..." اگر با ما نمی آیی ما نیز نگذار که از اینجا جلوتر برویم. اگر تو همراه ما نیایی از کجا معلوم خواهد شد که من و قوم من مورد لطف تو قرار گرفته ایم و با سایر قومهای جهان فرق داریم؟" (خروج ۳۳: ۱۲-۱۷)
خداوند فرمود: "در این مورد هم دعای تو را اجابت می کنم، چون تو مورد لطف من قرار گرفته ای تو را به نام می شناسم." (خروج ۳۳: ۱۷-۱۸)

آیا خدا می تواند چنین صداقت بی ریا را از شما قبول کند؟ مطمئناً. دوستی صمیمی بر اساس مصاحبت دو طرفه می باشد. آنچه به ظاهر **گستاخی** بنظر می آید، خدا آنرا **صراحت** و **بی ریایی** می بیند. خدا به کلمات پرشور و حرارت دوستانش گوش می دهد؛ او از کلیشه ها و قالبهای قدیس و ارانه خسته شده. برای اینکه تبدیل به دوستان خدا شوید، می بایست با او در ابراز احساس واقعی خود صادق باشید و نه در اینکه فکر می کنید چگونه می بایست احساس کنید یا بگویید.

این کاملاً عادی است که شما احتیاج دارید عصبانیت مخفی و رنجش خود را در بعضی از موارد زندگی خود که احساس می کنید فریب خورده اید یا ناامید شده اید به خدا اعتراف کنید. گاهی اوقات تا زمانی که به رشد کافی نرسیده ایم و درک نکرده ایم که خدا **همه چیز** را برای خیریت زندگی ما بکار می برد، رنجش خود نسبت به خدا را در باره ظاهر،

زمینه، دعا‌های پاسخ داده نشده، جراحات گذشته خود و چیزهای دیگر که اگر به جای خدا بودیم تغییر می دادیم را مخفی نگه می داریم. مردم اغلب خدا را در مورد زخمهایی که توسط دیگران ایجاد شده، مقصر می شمارند. این مسئله همان "شکاف مخفی شما با خدا" را چنانکه ویلیام بکاس آن رانامیده، بوجود می آورد.

تلخی، بزرگترین مانع دوستی با خدا است: چرا می بایست بخواهم دوست خدا باشم، وقتی او این را اجازه داد؟ البته، پادزهر این تلخی، درک این مسئله است که خدا همیشه برای بهترین تو عمل می کند، حتی وقتی آن دردناک می باشد و تو آن را نمی توانی بفهمی. اما آزاد کردن رنجش خود و آشکار کردن احساسات، اولین قدم برای بهبود است. به خدا دقیقاً آنچه را احساس می کنی بگو، این کاری بود که بسیاری مردم در کتاب مقدس انجام دادند.

خدا برای اینکه به ما صداقت صمیمانه و بی ریا را یاد بدهد، کتاب مزامیر را داد. یک راهنمای پرستش، پر از داد و هوار کردن، تعریف و تمجید، شکها، ترسها، رنجشها و هیجانات عمیق، آمیخته با شکرگزاری، پرستش و اعتراف ایمان. فهرست هر احساس ممکن را در مزامیر می بینیم. وقتی اعترافات پر از احساس داود و دیگران را می خوانید، این را متوجه شوید که خدا چقدر می خواهد شما او را بپرستید و احساس خود را از او مخفی نگه ندارید. شما می توانید مانند داود دعا کنید: "تمام شکایات خود را به حضور او می آورم و مشکلات خود را برای او بازگو می کنم. وقتی جانم به لب می رسد..." (مزمو ۱۴۲: ۲ و ۳/الف)

دانستن اینکه نزدیکترین دوستان خدا، مانند موسی، داود، ابراهیم، ایوب و دیگران دورانهای شک داشته اند، برای ما دلگرم کننده است. اما بجای پوشاندن تردیدهای خود با کلیشه های قدیس و ارانه، آنها رک و راست به این احساسات خیلی باز و در عموم اعتراف کردند. گاهی اوقات، ابراز شک، اولین قدم به سوی مرحله بالاتر نزدیک شدن به خدا است.

من می باید اطاعت از خدا در ایمان را انتخاب کنم. هر بار که به حکمت خدا اعتماد می کنید و سخنان او را حتی اگر درک نمی کنید، انجام می دهید، به دوستی خود با خدا عمق می بخشید. ما اصولاً در مورد اطاعت بعنوان خصوصیتی از دوستی، فکر نمی کنیم؛ بلکه در رابطه با والدین یا رئیس یا ماموری بالاتر به آن را در نظر می گیریم و نه دوست. با وجود این، عیسی مسیح این را به روشنی نشان داد که اطاعت شرط صمیمت با خدا است. او فرمود: "دوستان من شما باید اگر آنچه به شما حکم می کنم، انجام دهید." (یوحنا ۱۴: ۱۵)

در فصل پیشین اشاره کردم که کلمه ای که عیسی مسیح برای ما بکار برد وقتی ما را "دوستان" خود نامید، می توانست اشاره به "دوستان پادشاه" در قصر سلطنتی بکند. در حالیکه این افراد نزدیک امتیازات خاصی داشتند، با این حال آنها از پادشاه فرمان می بردند و دستورات او را اطاعت می کردند. ما دوستان خدا هستیم، اما با او برابر نیستیم. او رهبر محبوب ما است، و ما از او پیروی می کنیم.

ما از خدا نه از روی وظیفه یا ترس یا اجبار، بلکه چون او را دوست داریم، اطاعت می کنیم و اعتماد داریم که او می داند بهترین برای ما چیست. ما به عنوان تشکر از همه آنچه مسیح برای ما انجام داده، می خواهیم از او پیروی نماییم، و هر قدر نزدیکتر او را دنبال می کنیم، همانقدر دوستی ما عمیق تر می شود.

بی ایمانان اغلب فکر می کنند که مسیحیان از روی وظیفه شرعی یا حس تقصیر و ترس از تنبیه اطاعت می کنند، اما برعکس آن صادق است. ما بخاطر اینکه بخشیده شدیم و آزاد گشته ایم، از روی محبت، اطاعت می کنیم. و اطاعت ما موجب شادی عظیمی است! عیسی فرمود: "همان گونه که پدر مرا دوست داشته است، من نیز شما را دوست داشته ام؛ در محبت من بمانید. اگر احکام مرا نگاه دارید، در محبت من خواهید ماند؛ چنانکه من احکام پدر خود را نگاه داشته ام و در محبت او می مانم. این سخنان را به شما گفتم تا شادی من در شما نیز باشد و شادی شما کامل شود." (یوحنا ۱۵: ۹-۱۱)

توجه داشته باشید که عیسی مسیح از ما انتظار دارد، آنچه را او با پدر انجام داد، انجام دهیم. رابطه او با پدرش، الگویی است برای دوستی ما با او. هر چه پدر از مسیح خواسته بود، او از روی محبت انجام داد.

دوستی حقیقی بصورت خنثی نیست؛ بلکه عمل می کند. وقتی عیسی مسیح از ما می خواهد که دیگران را محبت کنیم، به محتاجان کمک کنیم، دارایی خود را تقسیم کنیم، زندگیمان را پاک نگه داریم، ببخشیم و او را به دیگران معرفی کنیم، محبت انگیزه ما است تا این فرامین را فوراً اطاعت کنیم.

گاهی اوقات ما دوست داریم "چیزهای بزرگ" برای خدا انجام دهیم. در واقع، خدا از چیزهای کوچکی که برای او از روی اطاعت محبتانه انجام می دهیم، بیشتر راضی و خشنود است. شاید این کارها را دیگران متوجه نشوند، اما خدا به آنها توجه می کند و به آنها بعنوان عمل پرستش نگاه می کند.

شاید فرصتهای بزرگ، یکبار در طول زندگی سراغ ما بیاید، اما فرصتهای کوچک هر روزه ما را احاطه کرده اند. حتی بوسیله اعمالی ساده مانند گفتن حقیقت، مهربان بودن و تشویق دیگران، ما لیخنه بر چهره خدا می آوریم. خدا اعمال ساده مطیعانه را بیشتر از دعاها، پرستشها و هدایای ما گرامی می دارد. کتاب مقدس به ما می فرماید: "آیا خداوند به قربانی ها خشنود است یا به اطاعت از کلامش؟ اطاعت بهتر از قربانی است. اگر او را اطاعت می کردی، خشنودتر می شد تا اینکه برایش گوسفندهای فربه قربانی کنی." (اول سموئیل ۱۵: ۲۲)

عیسی، خدمت عمومی خود را در سن سی سالگی با تعمید گرفتن از دست یحیی، شروع کرد. در آن واقعه خدا از آسمان فرمود: "این است پسر حبیب من، که از او خشنودم." (متی ۳: ۱۷) در طی این سی سال، عیسی مسیح چه کرده بود، که

خدا را خشنود کرده بود؟ کتاب مقدس در باره آن سالهای پوشیده، چیزی جز یک عبارت در لوقا ۵۱:۲ نمی گوید: آنگاه عیسی به همراه یوسف و مریم به ناصره بازگشت و همواره مطیع ایشان بود. سی سال که خدا را خشنود کرده بود در چند کلمه خلاصه می شد: "همواره مطیع ایشان بود!"

من باید آنچه را خدا ارزش قائل است انتخاب کنم که با ارزش بدانم. این آن کاری است که دوستان می کنند- آنها در باره آنچه برای دیگری مهم است، اهمیت قائل می شوند. هر قدر بیشتر تبدیل به دوست خدا می شوید، آنچه برای خدا مهم است، برای شما نیز مهم می شود، آنچه خدا را غمگین می سازد، شما را نیز غمگین می سازد و آنچه خدا را خشنود می سازد، شما را نیز شاد می سازد.

پولس رسول بهترین نمونه این مسئله است. برنامه خدا، برنامه او بود و شوق و اشتیاق خدا، اشتیاق او نیز بود: همان غیرت و علاقه ای را که خدا نسبت به شما دارد، من نیز در دل خود احساس می کنم. (دوم قرنتیان ۱:۱۲) داود نیز به همین گونه احساس می کرد: زیرا غیرت خانه تو مرا خورده است و ملامت های ملامت کنندگان تو بر من طاری گردیده. (زمزمور ۶۹:۹)

برای خدا چه چیزی مهمترین است؟ رهایی قومش. او می خواهد تمام فرزندان گمشده اش یافت شوند! و این تمام دلیلی بود که عیسی مسیح به زمین خاکی ما پا نهاد. عزیزترین چیز برای قلب خدا، مرگ پسرش است. دومین چیز عزیز و با ارزش، زمانی است که فرزندان او این خبر را با دیگران در میان می گذارند. برای دوست خدا شدن، می باید برای تمام مردم اطرافت که خدا برای آنها فکر می کند، شما نیز فکر کنید. دوستان خدا، با دوستانشان در مورد خدا صحبت می کنند.

من باید بیشتر از هر چیز دیگری، مشتاق دوستی با خدا باشم. مزامیر از نمونه های این اشتیاق پر هستند. داود با غیرت و اشتیاق فراوان، مایل بود خدا را بیشتر از هر کس دیگری بشناسد، او کلماتی مانند اشتیاق شدید، آرزو کردن، تشنه بودن و گرسنه بودن را بکار برد. او محتاج خدا بود. او گفت: تنها خواهش من از خداوند این است که اجازه دهد تمام روزهای عمرم در حضور او زیست کنم و در خانه او به او تفکر نمایم و جمال او را مشاهده کنم. (زمزمور ۲۷:۴) در زمزمور دیگری او گفت: محبت تو برابم شیرینتر از زندگی است. (زمزمور ۶۳:۳)

غیرت یعقوب برای برکت خدا در زندگیش آنقدر شدید بود که او در گرد و خاک در تمام طول شب با خدا کشتی گرفته می گفت: تا مرا برکت ندهی نمی گذارم از اینجا بروی. (پیدایش ۲۶:۳۲) چیز عجیب در این داستان این است که، خدایی که تمام قدرت را دارد، به یعقوب اجازه می دهد پیروز شود! خدا از اینکه با او "کشتی" می گیریم ناراحت نمی شود، چون لازمه کشتی گرفتن، تماس شخصی است و این تماس ما را به خدا نزدیک می کند! در ضمن این کار فعالیتی پر از اشتیاق است و خدا این را دوست دارد وقتی عطش شدید برای او داریم.

پولس شخص دیگری بود که خیلی برای دوستی با خدا اشتیاق داشت. هیچ چیز بیشتر از این برای او مهم نبود. این مسئله اولین ارجحیت، تمرکز کامل و هدف نهایی زندگی او بود. به این علت است که خدا پولس را به چنین طریق عظیمی بکار برد. این آیه اشتیاق شدید پولس را بیان می کند: می خواهم مسیح و نیروی رستائیش را بشناسم و در رنجهای او سهیم شده، با مرگش همشکل گردم. (فیلیپیان ۱:۰۳)

حقیقت این است که- شما هر قدر که انتخاب کنید، می توانید به خدا نزدیک باشید.

دوستی صمیمی با خدا یک انتخاب است و نه یک تصادف. شما می توانید با آگاهی کامل در جستجوی آن باشید. آیا واقعاً این را - بیشتر از هر چیز دیگر - می خواهید؟ این برای تو چقدر ارزش دارد؟ آیا به اندازه فدا کردن چیزهای دیگر برای تو ارزش دارد؟ آیا ارزش این را برای تو دارد که برای دستیابی به آن، عادات و فنون لازم را در خود توسعه دهی.

شاید در گذشته اشتیاق شدید برای خدا داشته اید ولی اکنون این میل را از دست داده اید. این مشکل مسیحیان افسوس بود- آنها محبت نخستین خود را ترک کرده بودند. آنها همه کارهای درست را، نه از روی محبت بلکه از روی وظیفه انجام می دادند. اگر از نظر روحانی شروع به تظاهر کرده ای، تعجب نکن که خدا اجازه می دهد دردها در زندگیت باشد.

درد، بنزین اشتیاق است- درد آنچنان ما را با جدیت خاص نیرو می بخشد که در حالت طبیعی چنین نیرویی را نداشتیم تا عوض شویم. سی. اس. لونیس گفت: "درد، بلندگوی خدا است." این روش خدا است که ما را از خواب عمیق بیدار سازد. مشکلات شما یک تنبیه نیست، بلکه دعوت بیدارباش، از طرف خدای با محبت است. خدا از دست تو عصبانی نیست، بلکه دیوانه تو است و هر کاری را خواهد کرد تا شما را به مشارکت با خودش برگرداند. اما راه حل آسانتری برای تحریک اشتیاقان برای خدا وجود دارد: شروع کنید به درخواست از خدا برای اینکه آن را به شما بدهد و آنقدر به این درخواست اصرار بورزید، تا آن را به شما بدهد. این را در تمام طول روز دعا کنید: "عیسی عزیز، بیش از هر چیز دیگری، می خواهم تو را از نزدیک بشناسم." خدا به اسیران بابل فرمود: اگر با تمام وجود مرا بطلبید مرا خواهید یافت. (ارمیا ۲۹:۱۳)

مهمترین رابطه شما

هیچ چیز- مسلماً" هیچ چیز- به اندازه گسترش یک دوستی با خدا اهمیت ندارد. این رابطه ای است که تا ابد باقی است. پولس به تیموتاؤس گفت: "بعضی از این قبیل افراد، در اثر همین بحث ها، ایمانشان را از دست داده اند." (اول تیموتاؤس ۶: ۲۱) آیا مهمترین چیز زندگی را از دست داده اید؟ شما می توانید هم اکنون با شروع آن، دست به کار شوید. بیاد داشته باش، این انتخاب تو است. همانقدر که انتخاب می کنی می توانی به خدا نزدیک باشی.

نکته مورد توجه: من همانقدر که انتخاب می کنم، می توانم به خدا نزدیک باشم.
آیه حفظی: "به خدا نزدیک شوید، که او نیز به شما نزدیک خواهد شد." (یعقوب ۴: ۸)
سوالی که باید از خود بکنید: امروز چه انتخابهای عملی خواهم کرد تا به خدا نزدیک تر شوم؟

(فصل سیزدهم)

پرستشی که خدا را خشنود می سازد

" خداوند خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی فکر و با تمامی قوت خود محبت نما." (مرقس ۱۲: ۳۰)

خدا تمامیت شما را می خواهد.

خدا قسمتی از زندگی شما را نمی خواهد. او از شما تمامی دل و تمامی جان و تمامی فکر و تمامی قوت شما را می خواهد. تسلیم با بی میلی، اطاعت ناقص و وقت و پول اضافی شما، توجه خدا را جلب نمی کند. او مشتاق وقف کامل شما است و نه قسمتهایی از زندگی شما.

یک بار، زنی سامری خواست با عیسی در مورد بهترین وقت، مکان و روش برای پرستش بحث کند. عیسی در پاسخ فرمود که این موضوعات ظاهری مهم نیستند. اینکه کجا خدا را می پرستی به اندازه اینکه چرا خدا را می پرستی و چقدر از وجود خود را در پرستش به خدا تقدیم می کنی، مهم نیست. طریقه درست و اشتباه پرستش وجود دارد. کتاب مقدس می فرماید: "بیابید شکرگزار باشیم و خدا را با ترس و هیبت عبادتی پسندیده نماییم." (عبرانیان ۱۲: ۲۸) پرستشی که خدا را خشنود می سازد، چهار خصوصیت دارد:

خدا زمانی از پرستش ما خشنود است که پرستشی صحیح باشد. مردم گاهی اوقات می گویند: "من دوست دارم خدا را به عنوان..... در نظر بگیرم." و بعد آنها ایده خود را از نوع خدایی که دوست دارند بپرستند، را بیان می کنند. ولی ما نمی توانیم تصویر راحت یا سیاستمدارانه خود از خدا را خلق کنیم و آن را بپرستیم. این یعنی بت پرستی. پرستش باید بر اساس کلام خدا باشد و نه بر اساس نظریات ما در مورد خدا. عیسی مسیح به زن سامری فرمود: "پرستندگان راستین، پدر را در روح و راستی پرستش خواهند کرد، زیرا پدر جویای چنین پرستندگانی است." (یوحنا ۴: ۲۳)

"پرستیدن در راستی" به معنای این است که خدا را آنچنانکه او حقیقتاً در کتاب مقدس آشکار شده، بپرستیم.

خدا زمانی از پرستش ما خشنود است که پرستشی قابل اعتماد باشد. وقتی مسیح فرمود شما می باید " در روح بپرستید"، او اشاره به روح القدس نمی کرد، بلکه به روح شما. شما که شبیه خدا آفریده شده اید، روحی هستید که در بدن زندگی می کنید، و خدا روح شما را طراحی کرده تا با او ارتباط داشته باشد. پرستش یعنی پاسخ گفتن روح شما به روح خدا.

وقتی مسیح فرمود: **"خدا را با تمامی دل و با تمامی جان محبت نما"**، منظورش این بود که پرستش باید صادقانه و قلباً باشد. موضوع فقط گفتن کلمات درست نیست بلکه باید منظورتان همان باشد که می گوئید. پرستش بدون قلب، اصلاً پرستش نیست! این نوع پرستش بی ارزش و حتی اهانت به خدا است. وقتی ما می پرستیم، خدا از کلمات ما می گذرد تا به وضعیت قلب ما نگاه کند. کتاب مقدس می فرماید: "انسان به ظاهر نگاه می کند، اما من به دل." (اول سموئیل ۱۶: ۷)

با توجه به اینکه پرستش شامل لذت بردن در خدا نیز می شود، پس این مسئله احساسات شما را نیز درگیر می کند. خدا به شما احساسات داده تا شما بتوانید با احساس عمیق او را بپرستید. اما این احساسات می باید صادقانه باشد و نه تقلبی. خدا از ریاکاری نفرت دارد. او هنرپیشگی یا تظاهر یا تصنعی بودن را در پرستش نمی خواهد. او محبت صادق و واقعی شما را می خواهد. ما می توانیم خدا را با نقص بپرستیم، ولی نمی توانیم او را با ریاکاری بپرستیم. البته صداقت به تنهایی کافی نیست، شما می توانید صادقانه اشتباه باشید. برای همین است که هم روح و هم راستی خواسته شده. پرستش باید دارای هر دوی این خصوصیات باشد، یعنی صحیح و قابل اعتماد باشد. پرستش راضی کننده خدا، عمیقاً احساسی و عمیقاً آموزه ای است. ما هم قلب و هم فکرمان را بکار می بریم.

امروزه بسیاری، احساساتی شدن با موسیقی را با لمس شدن از روح القدس برابر می دانند، اما اینها یکی نیستند. پرستش حقیقی زمانی اتفاق می افتد که روح شما به خدا پاسخ می دهد و نه به تن های موسیقی. در واقع، بعضی سرودهای پرشور و درون نگرانه، مانع پرستش می شوند، چون توجه را از خدا برداشته و معطوف احساساتمان می کند. بزرگترین دردر شما در پرستش، خود شما هستید. علاقه و غصه های شما در مورد اینکه دیگران در مورد شما چه فکر می کنند.

مسیحیان اغلب در مورد مناسبترین و قابل اعتمادترین طریقه ابراز پرستش به خدا، با هم اختلاف نظر دارند، اما این بحثها معمولاً فقط تفاوت شخصیتها و زمینه ها را منعکس می سازد. در کتاب مقدس، به انواع مختلف پرستشها اشاره شده، که در میان آنها، اعتراف کردن، سرود خواندن، فریاد زدن، ایستادن در احترام، زانوزدن، رقصیدن، بانگ شادی بر آوردن، شهادت دادن، نواختن آلات موسیقی و برافراشتن دستها می باشند. (عبرانیان ۱۳: ۱۵، مزمو ۷: ۱۷،

عزرا ۳:۱۱، مزمو ۳:۱۴۹ و ۳:۱۵۰، نحیا ۶:۸) بهترین روش پرستش آن نوع است که محبت شما به خدا را، بر اساس زمینه و شخصیتی که خدا به شما بخشیده، بصورت خیلی مؤثر نشان دهد.

دوست من، گری توماس متوجه شد که بسیاری مسیحیان پرستش ملالت باری را دارند- پرستش برای آنها به جای یک دوستی پر شور، بخاطر استفاده از روشهای پرستشی یا مدهای عبادتی که به هیچوجه با طریقی که خدایه شخصیت آنها به طرز بی نظیری شکل بخشیده، تطبیق نمی کند، تبدیل به یک کار روزمره ناخوشایند شده.

گری با تعجب پرسید: "اگر خدا از قصد هر یک از ما را متفاوت ساخته، چرا باید هر کس انتظار داشته باشد خدا را به همان طریق یکسان پرستد؟" در حالیکه او ادبیات کلاسیک مسیحی را خواند و با ایمانداران بالغ مصاحبه کرد، گری متوجه شد که مسیحیان در طی ۲۰۰۰ سال از راههای مختلف برای لذت بردن از صمیمیت با خدا، استفاده کرده اند: در فضای باز بودن، در حال مطالعه، سرودخوانان، در حال خواندن، رقصان، در حال خلق هنری، خدمت به دیگران، داشتن خلوت، در حال لذت بردن از مشارکت و شرکت در دهها فعالیت دیگر.

گری در کتابش با عنوان، "کوره راه مقدس"، نه طریق را نام برده که مردم به خدا نزدیک می شدند: طبیعت گرایان بیشتر برایشان در فضای باز و در بطن طبیعت بودن، برای محبت کردن خدا الهام بخش بود. اهل احساس، با حواسشان خدا را محبت می کردند و برای آنها جلسات پرستشی ای جالب است که شامل دید، مزه، بو و لمس آنها می شود و نه فقط گوش آنها. سنت گراها، از طریق مراسم، آئین و تشریفات، سمبلها و ساختارهای غیر قابل تغییر به خدا نزدیک می شوند. زاهدان، ترجیح می دهند درانزوا و سادگی خدا را محبت کنند. عمل گرایان، با مقابله با شرارت، مبارزه با بی عدالتی و تلاش برای اینکه دنیا را جایی بهتر بسازند، خدا را محبت می کنند. مددکاران، خدا را با محبت کردن به دیگران و رفع نیازهای آنها محبت می کنند. افراد با شور و هیجان، خدا را با جشن محبت می کنند. اهل تعمق، خدا را از طریق ستودن محبت می کنند. اندیشمندان، خدا را با مطالعه در فکرشان محبت می کنند.

در پرستش و دوستی با خدا به هیچ وجه نمی توانید روش "یک اندازه، برای همه" را دنبال کنید. یک چیز مسلم است: شما با تلاش برای اینکه کسی باشید که هیچوقت خدا در نظر نداشته، نمی توانید باعث جلال خدا شوید. "پرستندگان راستین، پدر را در روح و راستی پرستش خواهند کرد، زیرا پدر جویای چنین پرستندگانی است." (یوحنا ۴:۲۳)

خدا زمانی از پرستش ما خشنود است که پرستشی متفکرانه است. این حکم مسیح که "خدا را با تمامی فکر خود محبت نما"، چهار بار در عهدجدید تکرار شده. خدا از خواندن سرودهای بی تفکرانه، دعاهای قالبی سطحی، یا اعلام "خدا را شکر" های بی توجهانه به خاطر اینکه در آن لحظه چیز دیگری نیست که بتوانیم فکر کنیم که بگوئیم، راضی نیست. اگر پرستش بدون فکر است پس بی معنی نیز می باشد. شما می بایست فکر خود را درگیر پرستش کنید. عیسی مسیح پرستش بدون فکر را "تکرار باطل" (متی ۷:۶) نامید. حتی واژه های کتاب مقدسی می تواند با استفاده زیاد از حد تبدیل به قالبهای خسته کننده شوند و از فکر کردن در مورد معنای آن باز ایستیم. خیلی آسانتر است که بجای سعی در احترام خدا با کلمات و راههای تازه، قالبهایی را در پرستش ایجاد کنیم. به این علت است که شما را تشویق می کنم که ترجمه های مختلف کتاب مقدس را بخوانید. این مسئله باعث خواهد شد تا بیان پرستشی شما توسعه یابد.

سعی کنید خدا را بدون کلماتی مانند شکر، هلولیاه، جلال، یا آمین پرستید. بجای اینکه بگوئید: "می خواهیم تو را ببرستیم" لیستی از کلمات مترادف و تازه مانند، تحسین، احترام، ارزش، گرامی داشتن، عزت و قدردانی استفاده کنید. همچنین دقیق و مشخص باشید. اگر کسی به شما نزدیک می شد و ده دفعه می گفت: تو را می پرستم، شما احتمالاً فکر می کردید، برای چه؟ شما ترجیح می دادید دو تعریف و تمجید مشخص دریافت می کردید تا بیست کلیات مبهم. خدا نیز همچنین.

ایده دیگر این است که فهرستی از اسامی مختلف خدا تهیه کنید و بر آنها متمرکز شوید. اسامی خدا، من در آوردی نیست؛ آنها در مورد جنبه های مختلف شخصیت او به ما توضیح می دهند. در عهد عتیق خدا به تدریج خود را با معرفی نامهای جدید، به اسرائیل آشکار ساخت، و به آنها فرمود تا نام او را ببرستند.

خدا می خواهد که جلسات پرستشی گروهی ما نیز متفکرانه باشد. پولس تمام فصل اول قرننیا ۱۴ را به این مسئله تخصیص داد و نتیجه گیری کرد: "همه چیز باید به شایستگی و با نظم و ترتیب انجام شود." (اول قرننیا ۱۴:۴۰)

در رابطه با این مسئله، خدا اصرار می ورزد که جلسات پرستشی ما برای بی ایمانانی که در گردهم آیی عبادتی ما شرکت کرده اند، قابل درک باشد. پولس اظهار داشت: "اگر تو در روح به شکرگزاری مشغول باشی، چگونه کسی که زبان را نمی فهمد به شکرگزاری تو آمین بگوید؟ چرا که نمی داند چه می گویی! زیرا تو بر راستی نیکو شکر می کنی، اما شکر تو باعث بنای دیگری نمی شود." (اول قرننیا ۱۴:۱۶ و ۱۷)

حساس بودن نسبت به بی ایمانانی که جلسات پرستشی شما را ملاقات می کنند، یک امر کتاب مقدسی است. نادیده گرفتن این فرمان، هم نشاندهنده بی محبتی و هم ناطاعتی ما است. برای توضیح کامل این مطلب به فصلی که در کتاب "کلیسای هدفمند" در مورد "پرستش می تواند شهادتی باشد" توجه کنید.

خدا زمانی از پرستش ما خشنود است، که پرستشی عملی است. کتاب مقدس می فرماید: "بدنهای خود را همچون قربانی زنده و مقدس و پسندیده خدا، به او تقدیم کنید که عبادت روحانی شما همین است." (رومان ۱۲:۱) چرا

خدا بدن تو را می خواهد؟ چرا او نمی گوید: "روح خود را تقدیم کنید؟" چون بدون بدنت، هیچ کاری بر روی این سیاره نمی توانی انجام دهی. در ابدیت شما بدنی تازه، کامل و ارتقاء یافته دریافت خواهید کرد، ولی تا زمانیکه بر زمین هستید، خدا می فرماید: "آنچه داری به من بده!" او کاملاً در مورد پرستش، عمل گرا می باشد.

شاید شما نیز از مردم شنیده اید که می گویند: "من امشب به جلسه نمی توانم بیایم، اما در روح با شما خواهم بود." آیا می دانید این به چه معناست؟ هیچ. کاملاً بی معنا و بی ارزش است! تا زمانیکه شما بر زمین هستید، روح شما می تواند جایی باشد که بدن شما است. اگر بدن شما جایی نیست، شما نیز آنجا نیستید.

در پرستش می باید بدنهای خود را همچون قربانی زنده تقدیم کنیم. "ما معمولاً" مفهوم "قربانی" را با چیزی مرده همراه می دانیم، اما خدا از شما می خواهد قربانی زنده باشید. او از شما می خواهد برای او زندگی کنید! هر چند مشکل با قربانی زنده این است که می تواند از قربانگاه به پائین بخزد، و ما گاهی این کار را می کنیم. ما در روز یکشنبه سرود: "به پیش، سربازان مسیح" می خوانیم و روز دوشنبه **مرخصی بدون اجازه** می گیریم.

در عهد عتیق، خدا از قربانیهای بسیار پرستشی خشنود می شد، چون آنها از قربانی مسیح برای ما بر صلیب پیشگویی می کردند. اما خدا از قربانیهای پرستشی مختلف خشنود است: شکرگزاری، پرستش، فروتنی، توبه، هدایای پولی، دعا، خدمت دیگران، و در احتیاجات دیگران شریک شدن. (مزمور ۱۴:۵۰، عبرانیان ۱۳:۱۵، مزمور ۵۱:۱۷، ۶:۵۴، فیلیپیان ۴:۱۸، مزمور ۱۴۱:۲، عبرانیان ۱۳:۱۶، مرقس ۱۲:۳۳، رومیان ۱۲:۱)

پرستش واقعی بها دارد. داود این را می دانست و گفت: "نمی خواهم برای خداوند، خدای خود چیزی قربانی کنم که برایم مفت تمام شده باشد." (دوم سموئیل ۲۴:۲۴)

یک بها که باید در پرستش پرداخت کنیم، خود محوری ما است. شما نمی توانید خود و خدا را همزمان برافرازید. شما نمی پرستید برای اینکه دیگران ببینند یا خود را راضی کنید. در حقیقت شما عمداً تمرکز را از خود بر می دارید.

وقتی مسیح فرمود: **"خدا را با تمامی قوت خود محبت نما"**، او به این اشاره کرد که پرستش انرژی و زحمت می خواهد. این کار همیشه آسان و راحت نیست، و گاهی اوقات پرستش یک عمل ارادی محض است. قربانی ارادی. پرستش خنثی، استفاده از کلمات مرکب ضد و نقیض می باشد.

وقتی که حال پرستش را ندارید ولی آن را با اینحال انجام می دهید، وقتی خسته هستید ولی با اینهمه از تختهواب بیرون می آید تا بپرستید، یا وقتی درب و داغون هستید باز هم دیگران را کمک می کنید، شما قربانی پرستش را به خدا تقدیم می کنید. این آن چیزی است که خدا را خشنود می سازد.

مت ردمان، که یک رهبر پرستش در انگلستان است، می گوید که شبان او معنای واقعی پرستش را چگونه به کلیسایش تعلیم می داد. او برای اینکه نشان دهد، پرستش خیلی بیشتر از موسیقی است، تمام سرود خواندن را، برای مدتی، در جلسات ممنوع کرد و این زمانی بود که آنها یاد گرفتند به طرق دیگر خدا را بپرستند. در پایان این مدت، مت یک سرود کلاسیک نوشت که تیتراژ آن این بود: "قلب پرستش":

من برای تو بیش از یک سرود خواهم آورد
چون سرود، به خودی خود، آن چیزی نیست که تو از من خواسته ای.
تو خیلی عمیق تر از آن چیزهایی که دیده می شوند، جستجو می کنی
تو به قلب من نگاه می کنی.

قلب مسئله، مسئله قلب است.

نکته مورد توجه: خدا تمامیت مرا می خواهد.

آیه حفظی: "خداوند خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی فکر و با تمامی قوت خود محبت نما" (مرقس ۱۲:۳۰)

سوالی که باید از خود بکنید: چه چیزی همین اکنون خدا را خشنود می سازد. پرستش من در عموم یا پرستش شخصی من؟ در این مورد چه خواهم کرد؟

(فصل چهاردهم)

وقتی خدا دور بنظر می رسد

"من منتظرم تا خداوند ما را یاری کند، هر چند اکنون خود را از قوم خویش پنهان کرده است. تنها امید من اوست." (اشعیا ۸: ۱۷)

برخلاف آنچه احساس می کنید، خدا واقعی است. وقتی مسائل در زندگی شما به خوبی پیش می روند، خدا را پرستیدن خیلی راحت است. وقتی او غذا، دوستان، خانواده، سلامتی و موقعیتهای شاد شما را تدارک دیده باشد. اما موقعیتهای همیشه باب طبع ما نیستند. در چنین لحظاتی چگونه خدا را می پرستید؟ وقتی خدا میلیونها کیلومتر دور بنظر می رسد، چه می کنید؟

عمیق ترین مرحله پرستش، عبادت خدا با وجود درد، و شکر کردن خدا در زمان زحمت و اعتماد به او وقتی وسوسه شده اید، تسلیم شدن وقتی رنج می برید و دوست داشتن او وقتی به نظر دور می رسد، می باشد.

دوستیها اغلب با جدا بودن و سکوت آزموده می شوند، زمانی که از نظر فاصله فیزیکی جدا شده اید یا قادر به صحبت با طرف مقابل نیستید. در دوستی خود با خدا، همیشه احساس نزدیکی به او نخواهید کرد. فیلیپ یانسی زیبا نوشته که: "هر رابطه ای شامل زمانهای نزدیکی و زمانهای جدایی می شود، و در یک رابطه بین ما و خدا، هر قدر هم که نزدیک و صمیمی باشد، حرکت آونگ از یک سو به سوی دیگر خواهد بود." این زمانی است که پرستش مشکل می شود.

خدا برای اینکه دوستی شما با او رشد کند، آن را با دورانیهای به نظر جدایی آزمایش خواهد کرد. زمانهایی که به نظر احساس خواهد شد که او شما را ترک و فراموش کرده و خدا میلیونها کیلومتر دور احساس می شود. قدیس یوحنا صلیب به این روزهای خشکی روحانی، شک، و دوری از خدا به عنوان "شب تاریک نفس" اشاره می کند. هنری ناون آنها را "خدمت غیاب" نامید. ای. دبلیو. توزر آنها را "خدمت شب" نامید و دیگران به "زمستان قلب" اشاره می کنند.

پس از عیسی مسیح، احتمالاً داود بیشتر از هر کس دیگری نزدیکترین دوستی را با خدا داشت. خدا در اینکه او را "مردی موافق دل من" (اول سموئیل ۱۳: ۱۴؛ اعمال رسولان ۲۲: ۱۳) بنامد، لذت می برد. با این همه داود بارها از غیبت آشکار او شکایت کرد: "ای خداوند چرا دور ایستاده ای؟ چرا به هنگام سختی ها خود را پنهان می کنی؟ (زمزم ۱۰: ۱)"

ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده ای؟ چرا دور ایستاده ای و ناله ام را نمی شنوی و به نجاتم نمی شتابی؟" (زمزم ۲۲: ۱) "چرا مرا طرد کرده ای؟" (زمزم ۲۳: ۲) همچنین زمزم ۲۳: ۲۴، ۱۱: ۱۷۴، ۱۴: ۸۸، ۴۹: ۸۹

البته که خدا داود را واقعاً ترک نکرده بود، و او شما را نیز هرگز رها نمی کند. او مرتباً وعده داده: "او تو را تنها نخواهد گذاشت و ترک نخواهد کرد." (تثنیه ۳۱: ۸، زمزم ۳۷: ۲۸، یوحنا ۱۶: ۱۸، عبرانیان ۵: ۱۳) اما خدا وعده نداده که "شما همیشه حضور مرا احساس خواهید کرد." برعکس، خدا اعتراف می کند که گاهی اوقات او چهره اش را از ما مخفی نگه می دارد (اشعیا ۴۵: ۱۵). زمانهایی هست که او در زندگی ما غایب است و خود را پنهان می کند.

فلوید مک کلانگ این را چنین بیان می کند: "یک صبح بیدار می شوی و تمام احساسات روحانی ات محو شده. دعا می کنی ولی چیزی اتفاق نمی افتد. شریر را نهیب می دهی، ولی هیچ چیز عوض نمی شود. تمام تمرینات روحانی را می کنی... دوستانت برایت دعا می کنند... هر گناهی که می توانی بیاد بیاوری اعتراف می کنی، و از هر کس که می شناسی طلب بخشش می کنی. روزه می گیری... باز هم هیچ چیز اتفاق نمی افتد. و در تعجب قرار می گیری که این تاریکی روحانی تا کی ادامه خواهد داشت. روزها؟ هفته ها؟ ماهها؟ آیا روزی تمام خواهد شد؟... اینطور احساس می شود که دعاها تو به سادگی به سقف می خورد و برمی گردد. اینجاست که در ناامیدی مطلق فریاد می زنی: "بر سر من چه می گذرد؟"

حقیقت این است که مشکلی در شما نیست! این قسمت عادی آزمودن و رشد دادن دوستی شما با خداست. هر مسیحی حداقل یک بار این را تجربه می کند و معمولاً چندین بار. این احساسی دردناک و آزاردهنده است، اما برای رشد ایمان شما مسلماً حیاتی است.

با دانش به این مسئله ایوب وقتی نمی توانست حضور خدا را در زندگی اش احساس کند امید می بخشد: "به شرق می روم، او آنجا نیست. به غرب می روم او را نمی یابم. هنگامی که به شمال می روم، اعمال او را می بینم، ولی او را در آنجا پیدا نمی کنم. به جنوب می روم، اما در آنجا نیز نشانی از او نیست. او از تمام کارهای من آگاه است و اگر مرا در بوته آزمایش بگذارد مثل طلای خالص، پاک بیرون می آیم." (ایوب ۲۳: ۹ و ۱۰)

وقتی خدا به نظر دور می رسد، شاید شما احساس کنید که او بر شما خشم دارد یا بخاطر گناهی شما را تنبیه می کند. در واقع، گناه مشارکت صمیمی ما با خدا را قطع می کند. ما با گناه، روح خدا را محزون می سازیم و با ناطاعتی و نزاع و دعوا با دیگران، مشغولیت، دوستی با دنیا و گناهان دیگر، شعله مشارکت خود را با او خاموش می کنیم.

ولی اغلب این احساس طرد شدگی و غربت از خدا، ربطی به گناه ندارد، بلکه آزمایش ایمان است. آزمایشی که همه ما باید با آن روبرو شویم: آیا به محبت، اعتماد، اطاعت و پرستش خدا، حتی وقتی حضور او را به هیچ وجه احساس نمی کنی یا گواهی قابل رؤیت از کار او در زندگی ات نمی بینی، ادامه خواهی داد؟

یکی از اشتباهات معمول که اکثر مسیحیان امروزه مرتکب می شوند این است که آنها در پی تجربه ای هستند، تا اینکه در جستجوی خدا باشند. آنها دنبال احساس هستند و وقتی این احساس روی می دهد، اینطور نتیجه گیری می کنند که پرستش داشته اند. کاملاً اشتباه است! در واقع، خدا اغلب احساسات ما را کناری می زند، تا ما به آنها وابسته نباشیم. دنبال احساس بودن، حتی احساس نزدیکی به مسیح، پرستش نیست.

وقتی طفل مسیحی هستی، خدا به تو احساساتی می بخشد که پرستش تو را تأیید کند و اغلب خیلی از دعاهای خود محورانه و بسیار ناقص را پاسخ می دهد، تا تو بدانی که او وجود دارد. ولی در حالیکه در ایمان رشد می کنی، او تو را از این وابستگی ها، مانند از شیر باز داشتن جدا می کند. حضور مطلق خدا و ظهور حضور او، دو چیز متفاوت هستند. اولی واقعیت است و دیگری اغلب احساسی بیش نیست. خدا، حتی وقتی شما از حضور او آگاه نیستید، حاضر است و حضور او آنقدر عمیق است که قابل اندازه گیری با احساس محض نیست.

بلی، این درست است که او می خواهد حضور او را احساس کنید. ولی برای او این مسئله بیشتر مهم است که به او اعتماد و توکل کنید تا اینکه او را احساس کنید. این ایمان است و نه احساسات که خدا را خشنود می سازد. موقعیتهایی که ایمان شما را رشد خواهد داد، بیشتر آن زمانهایی خواهد بود که زندگی شما از هم می گسلد و خدا را نمی شود در هیچ جا پیدا کرد. این مسئله برای ایوب اتفاق افتاد. او در یک روز همه چیز را از دست داد- خانواده اش، تجارتش، سلامتی اش، و هر چه که داشت. دلسرد کننده تر و مأیوس کننده تر از همه اینکه در طی سی و هفت فصل کتابش، خدا چیزی نگفت!

وقتی نمی توانی بفهمی در زندگی ات چه اتفاق می افتد و خدا ساکت است، چگونه خدا را می پرستی؟ چگونه در حین بحران، بدون هیچ ارتباطی می توانی رابطه ات را حفظ کنی؟ چگونه چشمانت را به عیسی مسیح می دوزی، وقتی آنها پر از اشک است؟ تو آن کاری را که ایوب انجام داد، می کنی. "در حضور خدا به خاک افتاده، گفت: "از شکم مادر برهنه به دنیا آمدم و برهنه هم از این دنیا خواهم رفت. خداوند داد و خداوند گرفت. نام خداوند متبارک باد." (ایوب ۱: ۲۰)"

(۲۱)

به خدا آنچه را که دقیقاً احساس می کنی بگو. دل خود را نزد خدا خالی کن. هر احساسی را که می کنی در حضور او بریز. ایوب این کار را وقتی که گفت: "بگذارید غم و غصه ام را بیان کنم؛ بگذارید از تلخی جانم سخن بگویم." (ایوب ۷: ۱۱) انجام داد. او وقتی خدا به نظر دور می رسید فریاد زد: "چنانکه در روزهای کامرانی خود می بودم، هنگامی که سر خدا بر خیمه من می ماند." (ایوب ۲۹: ۴) خدا می تواند مسئله شک، عصبانیت، ترس، غم، پریشانی و سوالات تو را حل کند.

آیا می دانستید اعتراف ناامیدی و یأس شما به خدا، می تواند یک نوع اظهار ایمان باشد؟ داود در عین حال که به خدا توکل داشت و احساس ناامیدی می کرد، نوشت: "ایمان آوردم پس سخن گفتم. من بسیار مستمند شدم." (مزمو ۱۱۶: ۱۰) این بنظر یک تضاد می باشد: من به خدا اعتماد دارم، اما مستمند هستم! صداقت داود، در واقع ایمان عمیقی را نشان می دهد: اول، او به خدا ایمان آورد. دوم، او ایمان داشت خدا به دعای او گوش فرا خواهد داد. سوم، او ایمان داشت خدا به او اجازه خواهد داد تا آنچه را احساس می کند ابراز کند و هنوز هم او را دوست داشته باشد.

به طبیعت غیر قابل تغییر خدا و اینکه خدا کیست متمرکز شو. بدون توجه به موقعیت و اینکه چگونه احساس می کنی به شخصیت غیر قابل تغییر خدا بچسب. آنچه در باره خدا حقیقت ابدی است و می دانی به خود یاد آوری کن: او نیکو است، او مرا دوست دارد، او با من است، او می داند من از چه چیزی می گذرم، او مواظبت می کند، و او نقشه خوبی برای زندگی من دارد. و. ریموند گفته: "هیچوقت در تاریکی آنچه را خدا در روشنایی به تو گفته فراموش نکن." وقتی زندگی ایوب از هم پاشید، و خدا ساکت بود، ایوب هنوز می توانست چیزهایی را بباید که خدا را برای آن پرستند:

- اینکه او نیکوست و با محبت است. (ایوب ۱۰: ۱۲)
- اینکه او قادر مطلق است. (ایوب ۴۲: ۲؛ ۳۷: ۵ و ۲۳)
- اینکه او به هر جزء زندگی من توجه دارد. (ایوب ۲۳: ۱۰؛ ۳۱: ۴)
- اینکه او کاملاً بر اوضاع مسلط است. (ایوب ۳۴: ۱۳)
- اینکه او برای زندگی من نقشه ای دارد. (ایوب ۲۳: ۱۴)
- اینکه او مرا نجات خواهد داد. (ایوب ۱۹: ۲۵)

به اینکه خدا وعده اش را عملی خواهد کرد، توکل کن. در طی دوران قحطی روحانی می باید با صبر و تحمل به وعده های خدا تکیه کنید، و نه بر احساسات خود، و این را درک کنید که او شما را به یک مرحله عمیق تر رشد سوق می دهد. دوستی بر اساس احساسات واقعاً سطحی و کم عمق می باشد.

پس با مشکل، وارد مشکلات نشو. موقعیتهای نمی توانند شخصیت خدا را عوض کنند. فیض خدا به همان قوت خود باقی است؛ او هنوز حتی با اینکه احساس نمی کنی، **طرفدار** تو است. ایوب در عدم وجود موقعیتهایی که او را تأیید کنند، همچنان بر کلام خدا ایستاده بود. او گفت: "از فرامین او سرپیچی نکرده ام و کلمات او را در سینه ام حفظ نموده ام." (ایوب ۲۳: ۱۲)

این اعتماد به کلام خدا در حالیکه هیچ چیز برای ایوب معنایی نداشت، باعث شد که او وفادار بماند. ایمان او در حین تمام این دردها، استوار بود: "اگر خدا برای این کار مرا بکشد، باز به او امیدوار خواهم بود." (ایوب ۱۳: ۱۵) وقتی احساس طرد شدگی از طرف خدا می کنی، و به اعتماد خود نسبت به خدا بدون توجه به احساسات ادامه می دهی، او را به عمیق ترین نوع می پرستید.

بیاد آور که خدا قبلاً برای تو چه کرده است. اگر خدا هیچ کاری هم هرگز برای تو نکرده باشد، هنوز بخاطر آنچه عیسی مسیح بر صلیب برای تو انجام داد، شایسته است که در باقی عمرت دائماً او را پرستی. **پسر خدا برای تو جان داد!** این بزرگترین دلیل برای پرستش است. متأسفانه، ما جزئیات وحشتناک عذابی را که خدا در قربانی خود به جای ما کشید، فراموش می کنیم. عادی شدن حقیقی، خودبینی را پرورش می دهد.

پسر خدا حتی قبل از مصلوب شدنش، در حالت برهنه شلاق خورد، آنقدر ضربه خورد که او را نمی شد شناخت، تازیانه خورده، تحقیر شده، مسخره شده، تاج خار بر سرش گذاشته و با حالت اهانت باری، آب دهان بر او انداخته شده، به او فحش داده شد و مردان بی رحم او را تمسخر کردند و با او بدتر از یک حیوان رفتار کردند.

پس از آن در حالیکه بخاطر از دست دادن خون زیاد تقریباً بی هوش بود، او را مجبور کردند که صلیب سنگین را کشان کشان به بالای تپه ببرد و بعد او را بر آن میخکوب کردند و در آنجا او را به حال خود رها کردند تا آرام، آرام عذاب مرگ جانکاه بر صلیب را بمیرد. در حالیکه خون بدن او تمام می شد، هوچی ها کنار صلیب ایستادند و با فریاد به او اهانت می کردند و دردهای او را به مسخره می گرفتند و ادعای او مبنی بر خدا بودن را به چالش می طلبیدند. به غیر از این، چون مسیح تمام گناه و قصورات بشریت را بر خود گرفت، خدا نگاهش را از آن منظره زشت برداشت، و عیسی مسیح در نومیدی و یأس تمام فریاد زد: "خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کردی؟" عیسی مسیح می توانست خود را نجات دهد. اما در آنصورت نمی توانست شما را نجات دهد.

کلمات، تاریکی آن لحظه را نمی تواند بیان کند. چرا خدا چنین سوء رفتار شریرانه و شوم را اجازه داد و تحمل کرد؟ چرا؟ تا شما از هلاکت ابدی در جهنم رهایی یابید و در جلال و شکوه او تا ابد شریک باشید! کتاب مقدس می فرماید: "زیرا خدا بار گناهان ما را بر دوش مسیح بی گناه گذاشت، تا ما بعنوان پیروان او، آنطور که مورد پسند خداست، نیک و عادل شویم." (دوم قرنتیان ۵: ۲۱)

عیسی مسیح همه چیز را ترک کرد تا تو بتوانی همه چیز داشته باشی. او مرد تا تو تا ابد زندگی کنی. و این تنها می تواند دلیلی شایسته باشد بر اینکه شما می باید شکرگزار باشید و او را پرستید. دیگر هرگز نباید این فکر به مغز شما خطور کند، که برای چه باید شکرگزار باشید.

نکته مورد توجه: برخلاف آنچه احساس می کنم، خدا واقعی است.

آیه حفظی: "شما را هرگز تنها نخواهم گذاشت و ترک نخواهم کرد." (عبرانیان ۱۳: ۵)

سوالی که باید از خود بکنید: مخصوصاً وقتی که خدا به نظر دور می رسد، چگونه می توانم بر حضور خدا متمرکز بمانم.

هدف # ۲

شما برای خانواده الهی شکل گرفته اید

"من تاک هستم و شما شاخه های آن." (یوحنا ۱۵: ۵)

"هر یک از ما عضوی از بدن او (مسیح) هستیم و... همه متعلق به یکدیگریم و به هم نیاز داریم." (رومان ۱۲: ۵)

(فصل پانزدهم)

شکل گرفته برای خانواده الهی

"و این درست و بجا بود که خدا، همان خدایی که همه چیز را برای جلال خود آفرید،... بسیاری از فرزندان خدا را به سوی جلال آسمان هدایت می نماید." (عبرانیان ۲: ۱۰ الف)

"ببینید پدر چه محبتی به ما ارزانی داشته است تا فرزندان خدا خوانده شویم! و چنین نیز هستیم!" (اول یوحنا ۳: ۱)

شما برای خانواده خدا شکل گرفته اید.

خدا خانواده ای می خواهد و شما را آفریده تا قسمتی از این خانواده باشید. این دومین هدف خدا برای زندگی شما است که قبل از آنکه بدنیا بیایید طراحی کرده است. تمام کتاب مقدس داستان خدایی است که خانواده را تشکیل می دهد که او را دوست داشته باشند، احترام کنند و با او تا ابد سلطنت کنند. کتاب مقدس چنین می فرماید: "نقشه غیر قابل تغییر خدا همواره این بوده است که ما را در خانواده الهی خود به فرزندی بپذیرد؛ و برای این منظور، عیسی مسیح را فرستاد تا جانش را در راه ما فدا کند. علت این تصمیم فقط این بود که خدا اراده کرده بود که این لطف را در حق ما بکند!" (افسیان ۵: ۱)

چون خدا محبت است، پس او برای روابط ارزش قائل است. طبیعت خود او بر اساس رابطه است و خود را با واژه های خانوادگی می شناساند: پدر، پسر و روح القدس. تثلیث رابطه خدا نسبت به خود است. تثلیث الگوی کاملی از هماهنگی رابطه ای است، و ما می باید مفاهیم آن را مطالعه کنیم.

خدا همیشه در رابطه ای محبتانه نسبت به خود وجود داشته، پس او هیچگاه تنها نبوده است. او نیازی به خانواده نداشت. بلکه او میل به ایجاد یک خانواده داشت، پس نقشه ای را طراحی کرد تا ما را خلق کند، و وارد خانواده خود کند و آنچه را که او صاحب است، با ما تقسیم کند. و این به خدا لذت زیاد می دهد. کتاب مقدس می فرماید: "او چنین اراده فرمود که ما را بوسیله پیام انجیل، زندگی تازه ببخشد تا ما نخستین فرزندان خانواده الهی او باشیم" (یعقوب ۱: ۱۸)

وقتی به عیسی مسیح ایمان می آوریم، خدا پدر ما و ما فرزندان او می شویم، ایمانداران دیگر، برادران و خواهران ما و کلیسا خانواده روحانی ما می شود. خانواده خدا، شامل همه ایمانداران در گذشته، حال و آینده می شود.

هر انسانی توسط خدا آفریده شده، ولی همه فرزندان خدا نیستند. تنها راه برای ورود به خانواده خدا توسط تولد دوباره تان می باشد. خدا "به سبب لطف بی پایان و عظیم خود، ما را از سر نو مولود ساخت و عضو خانواده خود گرداند." (اول پطرس ۱: ۳؛ همچنین رومیان ۸: ۱۵-۱۶ را نیز ببینید).

خدا از تمام دنیا دعوت کرده تا قسمتی از خانواده خدا باشند (مرقس ۸: ۳۴؛ اعمال رسولان ۲: ۲۱؛ رومیان ۱۰: ۱۳؛ دوم پطرس ۹: ۳) اما یک شرط وجود دارد: ایمان به عیسی مسیح. کتاب مقدس می فرماید: "همگی ما در اثر ایمان به عیسی مسیح فرزندان خدا می باشیم" (غلاطیان ۳: ۲۶)

خانواده روحانی شما حتی از خانواده فیزیکی شما بسیار مهم تر می باشد، چون تا ابد باقی می ماند. خانواده های ما بر زمین، هدایای عالی خدا می باشند، اما بی ثبات و موقتی می باشند و گاهی اوقات با طلاق یا فاصله افتادن و یا پیری و احتمالاً مرگ از هم گسیخته می شود. از طرف دیگر، خانواده روحانی ما- رابطه ما با دیگر ایمانداران- تا ابدیت ادامه خواهد داشت. خانواده الهی، اتحادی قویتر و وابستگی دائمی تر از رابطه خونی می باشد. هر گاه پولس برای دقت به هدف ابدی خدا برای همگی ما می ایستاد، لحظه ای را به شکرگزاری می پرداخت: "بنابر این، وقتی به حکمت و عظمت نقشه خدا فکر می کنم، به زانو در می آیم و به درگاه خدایی که پدر این خانواده الهی است دعا می کنم، خانواده ای که بعضی از اعضای آن در آسمان و بعضی دیگر هنوز بر روی زمین هستند." (افسیان ۳: ۱۴-۱۵)

فواید بودن در خانواده خدا

از لحظه ای که از لحاظ روحانی در خانواده خدا متولد شدید، هدایای تولد حیرت انگیزی به شما تقدیم شد: اسم خانوادگی، شباهت خانوادگی، امتیازات خانوادگی، دسترسی صمیمی به خانواده و ارث خانوادگی! (اول یوحنا ۱:۳؛ رومیان ۸:۲۹؛ غلاطیان ۴:۶-۷؛ رومیان ۵:۲؛ اول قرنتیان ۳:۲۳؛ افسسیان ۱۲:۳؛ اول پطرس ۱:۳-۵؛ رومیان ۸:۱۷) کتاب مقدس می فرماید: "فرزندان خدا می باشیم، و به همین علت وارث نیز هستیم و هر چه از آن خداست، به ما نیز تعلق دارد" (غلاطیان ۴:۷)

عهد جدید تأکید بزرگی به "ارث" ثروتمند ما می کند. در آنجا می خوانیم: "خدا می خواهد همه احتیاجات شما را بر حسب بولت خود در جلال در مسیح عیسی رفع خواهد نمود" (فیلیپیان ۴:۱۹) به عنوان فرزندان خدا، ما در ثروت خانواده سهمیم هستیم. اینجا بر زمین به ما "غنا فیض او... مهربانی... صبر... جلال و شکوه... حکمت... قدرت... و رحمت" (افسسیان ۱:۷؛ رومیان ۲:۴؛ ۲۳:۹؛ ۳۳:۱۱؛ افسسیان ۳:۱۶؛ ۴:۲) بخشیده شده است، اما در ابدیت خیلی بیشتر از این را به ارث خواهیم برد.

پولس گفت: "به این حقیقت پی ببرید که ارثی که خدا برای مؤمنین تدارک دیده، چقدر پرشکوه و غنی است" (افسسیان ۱:۸-۱۰) این ارث دقیقاً چه چیزهایی را شامل می شود؟ اول از همه، می توانیم تا ابد با خدا باشیم (اول تسالونیکیان ۵:۱۰؛ ۱۷:۴)، ثانیاً، ما کاملاً به شباهت مسیح مبدل خواهیم شد (اول یوحنا ۳:۲؛ دوم قرنتیان ۳:۱۸)، ثالثاً، ما از تمام دردها، مرگ و عذاب آزاد خواهیم شد (مکاشفه ۴:۲)، رابعاً، به ما پاداش داده خواهد شد و مقامات خدمتی به ما سپرده خواهد شد (مرقس ۹:۴۱؛ ۱۰:۳۰؛ اول قرنتیان ۳:۸؛ عبرانیان ۱۰:۳۵؛ متی ۲۵:۲۱ و ۲۳)، خامساً، ما در جلال و شکوه مسیح شریک خواهیم بود (رومیان ۸:۱۷؛ کولسیان ۳:۴؛ دوم تسالونیکیان ۲:۱۴؛ دوم تیموتاؤس ۲:۱۲؛ اول پطرس ۵:۱) چه ارثی عالی! شما خیلی بیشتر از آنکه متوجه باشید ثروتمند هستید.

کتاب مقدس می فرماید: "میراثی فسادناپذیر و بی آلایش و ناپذیر مردنی که برای شما در آسمان نگاه داشته شده است" (اول پطرس ۱:۴) این به آن معناست که ارث ابدی شما، پرازش، پاک، دائمی و محفوظ می باشد. هیچکس نمی تواند آن را از شما بگیرد، و نمی تواند با جنگ یا فقر اقتصادی، با فاجعه طبیعی نابود شود. در حقیقت شما می باید برای این میراث ابدی و نه برای بازنشستگی، تلاش و کار کنید. پولس می گوید: "هر کاری را از جان و دل انجام دهید، درست مانند اینکه برای مسیح کار می کنید، نه برای اربابان. فراموش نکنید که شما پاداشتان را از مسیح خداوند دریافت خواهید کرد، یعنی همان میراثی را که برای شما نگاه داشته است" (کولسیان ۳:۲-۴؛ الف) بازنشستگی، هدف کوتاه نظرانه ای می باشد. شما می باید در روشنایی ابدیت زندگی کنید.

تعمید آب: یکی شدن با خانواده خدا

خانواده های سالم، افتخار خانوادگی دارند و اعضای آن از اینکه به عنوان عضوی از آن خانواده شمرده شوند خجالت نمی کشند و عار ندارند. متأسفانه ایمانداران زیادی را ملاقات کرده ام که حاضر نبوده اند چنانکه مسیح حکم داده، تعمید بگیرند و خود را در جمع، با خانواده روحانی یک ندانسته اند.

تعمید یک مراسم انتخابی نیست، که آن را به تأخیر بیندازیم. این مراسم حکایت از ورود شما به خانواده خدا می کند. توسط این مراسم به دنیا اعلام می شود که: "من از اینکه قسمتی از خانواده خدا باشم عار ندارم". آیا شما تعمید در آب گرفته اید؟ عیسی مسیح این عمل زیبا را به همه اعضای خانواده اش حکم کرده. او به ما فرمود که: "بروید و همه قومها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر، پسر و روح القدس تعمید دهید" (متی ۲۸:۱۹)

برای سالها، من از اینکه مأموریت بزرگ عیسی مسیح، به تعمید آب به اندازه بشارت و بنای ایمانداران اهمیت قائل شده، تعجب می کردم. راستی چرا تعمید آب اینقدر مهم است؟ بعدها متوجه شدم، چون این نشاندهنده دومین هدف خدا برای زندگی است: سهم شدن در مشارکت با خانواده ابدی خدا.

تعمید مفهوم عمیقی دارد. تعمید شما ایمانتان را اعلان می کند، و شراکت در دفن و قیام مسیح است، و نشان دهنده مرگ شما نسبت به زندگی کهنه می باشد و زندگی تازه شما در مسیح را بیان می کند. اما تعمید همچنین جشن ورود شما به خانواده خدا است.

تعمید شما، تصویر فیزیکی یک حقیقت روحانی است. تعمید نشان می دهد که وقتی خدا شما را وارد خانواده اش کرد، چه اتفاقی افتاد: "هر یک از ما عضوی از بدن مسیح می باشیم، بعضی از ما یهودی هستیم و بعضی غیر یهودی، بعضی غلام هستیم و بعضی آزاد... در واقع ما بوسیله یک روح، یعنی روح القدس، در بدن مسیح تعمید گرفته ایم و خدا به همه ما، از همان روح عطا کرده است" (اول قرنتیان ۱۲:۱۳)

تعمید آب شما را عضوی از خانواده خدا نمی کند، بلکه فقط ایمان به عیسی مسیح است که این کار را می کند. در حقیقت تعمید این حقیقت را که شما قسمتی از خانواده خدا هستید را نشان می دهد. مانند حلقه عروسی، تعمید آب یک یادآوری مرئی، از یک تسلیم درونی در قلب می باشد. در حقیقت این یک عمل شروع است و نه چیزی که به کناری می گذارید تا زمانیکه از لحاظ روحانی رشد کرده اید. تنها شرط کتاب مقدس برای این عمل این است که ایمان آورید (اعمال رسولان ۲:۴۱؛ ۸:۱۲-۱۳، ۳۵-۳۸).

در عهد جدید مردم همان لحظه که ایمان می آوردند، تعمید می گرفتند. در روز پنطیکاست، ۳۰۰۰ نفر در همان روزی که مسیح را پذیرفتند تعمید گرفتند. در جای دیگر، یک رهبر حبشی، درست همان لحظه ای که توبه کرد، درجا تعمید گرفت، و پولس و سیلاس زندانبان فیلیپی و خانواده اش را در نیمه شب تعمید دادند. در عهد جدید، هیچ تعمید به تعویق افتاده، وجود ندارد. اگر به منظور اظهار و بیان ایمان خود به مسیح هنوز تعمید نگرفته اید، به حکم مسیح، در اسرع وقت، تعمید بگیرید.

بزرگترین امتیاز زندگی

کتاب مقدس می فرماید: "زیرا او که مقدس می سازد و آنان که مقدس می شوند، همه از یک تبارند. از همین رو، عیسی عار ندارد ایشان را برادر بخواند." (عبرانیان ۲: ۱۱) بگذارید این حقیقت عالی در وجود شما نقش ببندد. شما قسمتی از خانواده خدا هستید و چون عیسی شما را مقدس می گرداند، خدا به شما افتخار می کند! این کلمات عیسی مسیح بی نقص می باشند: "سپس با دست خود به سوی شاگردانش اشاره کرد و گفت: "اینانند مادر و برادران من! زیرا هر که خواست پدر مرا که در آسمان است به جای آورد، برادر و خواهر و مادر من است." (متی ۱۲: ۴۹) بزرگترین امتیاز و احترامی که شما در تمام عمرتان دریافت خواهید کرد این است که قسمتی از خانواده خدا باشید. هیچ چیز دیگر با آن قابل مقایسه نیست. هر گاه احساس می کنید که نالایق، طرد شده یا ناامن هستید، بیاد بیاورید که به چه کسی تعلق دارید.

نکته مورد توجه: من برای خانواده خدا شکل گرفته ام.

آیه حفظی: "نقشه غیر قابل تغییر خدا همواره این بوده است که ما را در خانواده الهی خود به فرزند بیپذیرد؛ و برای این منظور، عیسی مسیح را فرستاد تا جانش را در راه ما فدا کند. علت این تصمیم فقط این بود که خدا اراده کرده بود که این لطف را در حق ما بکند!" (افسیان ۱: ۵)

سوالی که باید از خود بکنید: برای شروع، چگونه می توانم با دیگر ایمانداران، مثل یکی از اعضای خانواده خود، رفتار کنم.

(فصل شانزدهم)

آنچه بیشتر از همه اهمیت دارد

"اگر تمام اموال خود را به فقرا ببخشم و بخاطر اعلام پیغام انجیل، زنده زنده در میان شعله های آتش سوزانده شوم، اما نسبت به انسانها محبتی نداشته باشم، تمام فداکاریهایم بیهوده خواهد بود." (اول قرنتیان ۱۳: ۳)

"و محبت این است که بنابر احکام او سلوک نماییم. آری، همان گونه که از آغاز شنیده اید، حکم او این است که در محبت سلوک کنید." (دوم یوحنا ۱: ۶)

معنای زندگی، در محبت است.

مهمترین درسی که خدا می خواهد شما بر زمین یاد بگیرید، این است که چگونه محبت کنید، چون خدا محبت است. در محبت کردن است که بیشترین شباهت را به او داریم، پس محبت، اساس هر حکم دیگری است که او به ما داده است. زیرا تمام دستورهای خدا، در این دستور خلاصه می شود که: "دیگران را دوست بدار، به همان اندازه که خود را دوست می داری." (غلاطیان ۵: ۱۴)

یادگیری محبت کردن بدون خود خواهی، کار آسانی نیست. این عمل، درست بر عکس طبیعت خود محورانه ما است و به این علت است که خدا تمام مدت زندگیمان را به ما فرصت داده تا آن را یاد بگیریم. این کاملاً صحیح است که خدا از ما خواسته که همه را محبت کنیم، اما نباید فراموش کنیم که او بطور اخص مایل است که ما یاد بگیریم دیگران را در خانواده اش محبت کنیم. همانگونه که قبلاً مشاهده کردیم، این دومین هدف برای زندگی شما است. پطرس به ما می گوید: "ایمانداران را دوست بدارید." (اول پطرس ۲: ۱۷ ب) پولس این مقصود را اینچنین منعکس می کند: "پس تا فرصت داریم به همه نیکی کنیم، به ویژه به اهل بیت ایمان." (غلاطیان ۶: ۱۰)

چرا خدا اصرار می ورزد که ما نسبت به ایمانداران دیگر، محبت و توجه خاص داشته باشیم؟ چرا آنها در محبت شدن ارجحیت دارند؟ چون خدا می خواهد خانواده اش، بیشتر توسط محبتشان شناخته شوند، تا هر چیز دیگر. عیسی مسیح فرمود که محبت ما نسبت به یکدیگر، بزرگترین شهادت ما به دنیا است و نه اعتقادات آموزه ای ما. او فرمود: "محبت شما به یکدیگر، به جهان ثابت خواهد کرد که شما شاگردان من می باشید." (یوحنا ۱۳: ۳۵) پیش از آنکه در آسمان از بودن با خانواده خدا تا ابد لذت ببریم، کار بسیار سختی بر این زمین داریم تا خود را برای محبت در ابدیت آماده سازیم. خدا ما را با دادن "مسئولیت های خانوادگی" تربیت می کند، و مهمتر از همه اینها، تمرین محبت یکدیگر می باشد. خدا از شما می خواهد که شما در مشارکت نزدیک و دائم با دیگر ایمانداران باشید، تا استعداد محبت کردن را در خود توسعه دهید. محبت در انزوا یاد گرفته نخواهد شد. شما می باید دور و بر مردم باشید- دور و بر مردمی آزار دهنده، قاصر و مأیوس. توسط مشارکت با دیگران سه حقیقت مهم را یاد می گیریم:

محبت، بهترین بهره گیری از زندگی است.

محبت، می باید در رأس ارجحیتها و هدف اصلی و بزرگترین آرزوی شما باشد. محبت فقط یک قسمت خوب زندگی شما نیست، بلکه مهمترین قسمت آن است. کتاب مقدس می فرماید: "محبت را مهم ترین هدف زندگی خود بسازید." (اول قرنتیان ۱۴: ۱ الف)

این گفته کافی نیست که: "یکی از چیزهایی که من در زندگی می خواهم این است که با محبت باشم." مثل اینکه محبت جزو فهرست ده چیز مهم زندگی شما باشد. روابط می باید بیشتر از هر چیز دیگر در زندگی شما ارجحیت داشته باشد. چرا؟

زندگی بدون محبت واقعا بی ارزش است. پولس اینچنین اظهار می دارد: "اگر همه دارایی خود را بین فقیران تقسیم کنم و تن خویش به شعله های آتش بسپارم، اما محبت نداشته باشم، هیچ سود نمی برم." (اول قرنتیان ۱۳: ۳ ب)

اغلب ما اینطور عمل می کنیم که، روابط چیزی است که باید بزور در برنامه روزانه مان جای دهیم و در باره پیدا کردن وقت برای فرزندانمان یا مردم دیگر در زندگیمان صحبت می کنیم. و این مسئله به ما این احساس را می دهد که روابط، فقط قسمتی از زندگی ما در کنار بسیاری وظایف دیگر را اشغال می کند. اما خدا می گوید معنای زندگی ما در روابط نهفته است.

چهار فرمان از ده فرمان در باره رابطه ما با خدا صحبت می کند، در حالیکه شش حکم یا فرمان دیگر، در مورد رابطه ما با مردم سخن می گوید. اما فراموش نکنید که تمام این ده فرمان در باره رابطه است! بعداً، عیسی مسیح آمد و آنچه را که برای خدا بسیار اهمیت دارد، در دو جمله خلاصه کرد: خدا و مردم را محبت کنید. او فرمود: "خداوند خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی فکر خود محبت نما این نخستین و بزرگترین حکم است. دومین حکم نیز

همچون حکم نخستین، مهم است: "همسایه ات را همچون خوشتن محبت نما." این دو حکم، اساس تمامی شریعت موسی و نوشته های پیامبران است. (متی ۲۲: ۳۷-۴۰) پس از یادگیری محبت کردن خدا (پرستش)، فراگرفتن محبت کردن دیگران، دومین هدف زندگی شما است.

مهمترین چیز در زندگی نه کسب موفقیت و نه مالکیت چیزها، بلکه روابط می باشد. پس چرا روابط ما اینقدر فرصت کوتاه دارد؟ وقتی برنامه روزانه ما زیاده پر می شود، روابط ما سطحی می شود و در دادن وقت، انرژی و توجهی که مستلزم روابط محبتانه است، کوتاهی می ورزیم. آنچه اضطراری است، جای آنچه را که برای خدا مهم ترین است، گرفته است.

مشغولیت، بزرگترین دشمن روابط است. ما با پول در آوردن، انجام دادن کارمان، پرداختن صورتحسابها و رسیدن به هدفهای دیگر از پیش وقتمان پر می شود و طوری رفتار می کنیم، مثل اینکه این وظایف هدف زندگی می باشند. حقیقت این است که اینچنین نیست. هدف زندگی، یادگیری محبت کردن خدا و مردم است. زندگی منهای محبت مساوی است با صفر.

محبت تا ابد برقرار است. یکی دیگر از دلایلی که خدا به ما می گوید به محبت بالاترین اولویت را بدهیم این است که محبت ابدی است: "و حال این سه چیز باقی می ماند: ایمان، امید و محبت. اما بزرگترینشان محبت است." (اول قرنتیان ۱۳: ۱۳)

محبت، میراثی را بجای می گذارد. اینکه چگونه با مردم دیگر رفتار کردید، بیشترین تأثیر ماندنی خواهد بود که شما بر زمین بجا خواهید گذاشت و نه ثروت یا موفقیتها. همانطور که مادر ترزا گفت: "آنچه می کنی مهم نیست بلکه اینکه چقدر آن را با محبت انجام می دهی مهم است." محبت راز میراث بجا ماندنی است.

من در کنار تخت بسیاری از مردم بوده ام که در لحظات پایانی زندگیشان به سر می بردند، در حالیکه آنها در مرز ابدیت قرار داشتند، و بیاد ندارم که یکی از آنها اینچنین بگوید: "دیپلمهای مرا بیاور! می خواهم یکبار دیگر به آنها نگاه کنم. جوایز و مدالهایم و آن ساعت طلایی که به من داده شد را به من نشان بده." وقتی زندگی بر زمین پایان می پذیرد، آنچه توجه مردم را جلب می کند، اشیاء نیستند. آنچه بیشتر از همه دور و بر خود می خواهیم، مردم می باشند. مردمی که آنها را دوست داریم و با آنها رابطه داریم.

این در آخرین لحظات زندگی ما است که متوجه می شویم که معنای زندگی در روابط است. شخص حکیم این حقیقت را زودتر یاد می گیرد، قبل از آنکه دیر شود. منتظر نشوید که به بستر مرگ برسید تا درک کنید که هیچ چیز به این اندازه مهم نیست.

ما بر اساس محبتمان ارزیابی خواهیم شد. سومین دلیل اینکه یادگیری محبت کردن را هدف زندگی خود قرار دهید این است که، از ما بخاطر این در ابدیت ارزیابی خواهد شد. یکی از طریقههایی که خدا رشد روحانی را اندازه گیری می کند، توسط کیفیت روابط شما است. خدا در آسمان نخواهد گفت: "در مورد شغل به من بگو، در باره حساب بانکی ات و مشغولیتها برای من تعریف کن." بلکه اینکه با دیگر مردم، مخصوصاً افرادی که محتاج بودند، چطور رفتار کردی. (متی ۲۵: ۳۴-۴۶) عیسی مسیح فرمود، طریقه محبت کردن او، محبت کردن خانواده او و توجه به احتیاجات عملی آنها می باشد: "آنچه برای یکی از کوچکترین برادران من کردید، در واقع برای من کردید." (متی ۲۵: ۴۰)

وقتی شما به ابدیت منتقل شوید، آنچه که پشت سر بود، ترک خواهید کرد. تنها چیزی که با خود خواهید برد، کاراکتر یا شخصیت شما است. به همین منظور است که کتاب مقدس می فرماید: "مهم ایمانی است که از راه محبت عمل می کند." (غلاطیان ۵: ۶)

با دانش به این مسئله، پیشنهاد می کنم که هر صبح که بیدار می شوید، کنار تخت خود زانو بزنید یا بنشینید و اینطور دعا کنید: "خدایا، در حالیکه مشغول انجام کارها در طی روز هستم، می خواهم مطمئن باشم که وقت خود را صرف محبت کردن تو و دیگر مردم می کنم. چون معنای زندگی در این است. من نمی خواهم این روز خود را تلف کنم." چرا باید خدا روز دیگری را به تو بدهد، اگر تو می خواهی آن را تلف کنی؟

بهترین تجلی محبت در وقت است.

یکی از چیزهایی که تعیین کننده اهمیت مسائل است، مدت زمانی است که ما حاضریم برای آنها صرف کنیم. هر قدر وقت صرف چیزی بکنید، نشاندهنده این است که آن چیز به چه اندازه برای شما مهم و با ارزش است. اگر می خواهید اولویتهای یک شخص را بدانید، کافیت نگاه کنید که وقت خود را چگونه صرف می کند.

زمان گرانبهاترین هدیه شما است، چون مقدار مشخصی از آن در اختیار شما است. شما می توانید پول بیشتر بدست بیاورید، ولی نمی توانید وقت بیشتر داشته باشید. وقتی را که به یک شخص می دهید، قسمتی از زندگی شما است که آن را دیگر بدست نخواهید آورد. وقت شما، زندگی شما است. به این علت بزرگترین هدیه ای که می توانید به کسی بدهید وقت شما است.

کافی نیست که فقط بگوئیم رابطه ها مهم است، بلکه باید با وقتی که برای آنها صرف می کنیم، اینرا ثابت کنیم. کلمات محض، بی ارزش می باشند. "فرزندان، بیایید محبت کنیم، نه به زبان و در گفتار، بلکه به راستی و در کردار!" (اول یوحنا ۳: ۱۸) رابطه ها وقت و انرژی می خواهند و بهترین روش هجی کردن محبت، "ز - م - ا - ن" می باشد.

جوهر محبت در این نیست که برای دیگران چه فکر می کنیم، یا انجام می دهیم، یا تهیه می کنیم، بلکه چقدر از خود فدا می کنیم. مخصوصاً مردان، اغلب این را درک نمی کنند. بسیاری به من گفته اند: "من نمی فهمم زن و بچه هایم از من چه می خواهند. من هر چه آنها احتیاج دارند، برایشان تهیه می کنم. بیشتر از این چه می خواهند؟" آنها شما را می خواهند! چشمان شما، گوشهای شما، وقت شما، توجه شما، حضور شما، تمرکز شما. وقت شما. هیچ چیز جای آن را نمی گیرد.

بیشترین هدیه خواسته شده از محبت، مرواریدها یا گل سرخ ها یا شکلاتها نیستند، بلکه توجه متمرکز شده می باشد. محبت آنچنان مصمم بر روی دیگری متمرکز می شود، که شما خود را در آن لحظه فراموش می کنید. توجه می گوید: "من به اندازه کافی به تو ارزش قائلم که گرانبهاترین سرمایه ام، یعنی وقتم را به تو می دهم." هر دفعه که وقت خود را می دهید، یک قربانی می کنید و قربانی جوهر محبت است. عیسی مسیح این را اینچنین نمونه قرار داد: "نسبت به دیگران، پر از محبت باشید. در این زمینه مسیح الگوی شما باشد، که آنقدر ما را دوست داشت که خود را مانند بره قربانی، به خدا تقدیم کرد تا گناهانمان را پاک سازد." (افسیان ۵: ۲)

شما می توانید بدون محبت، چیزی را قربانی کنید ولی نمی توانید بدون قربانی، محبت کنید. "خدا جهان را آنقدر محبت کرد که... داد" (یوحنا ۳: ۱۶ الف) محبت یعنی رها کردن. تسلیم کردن اولویتها، آسایش، هدفها، امنیت، پول، انرژی، یا وقت، برای منفعت رساندن به یک شخص دیگر.

بهترین وقت محبت کردن، همین حالا است.

گاهی اوقات به تعویق انداختن، پاسخ شرعی ما به کار ناچیز می باشد. اما با توجه به اینکه محبت مهمترین چیز است، پس والاترین اولویت را دارا است. کتاب مقدس بارها بر این امر تأکید می ورزد: "پس تا فرصت داریم به همه نیکی کنیم." (غلاطیان ۶: ۱۰) "از هر فرصتی سود بجوئید تا اعمال نیک بجا آورید." (افسیان ۵: ۱۶) "اگر می توانی به داد کسی که محتاج است برسی، کمک خود را از او دریغ مدار. هرگز به همسایه ات مگو: برو فردا بیا"، اگر همان موقع می توانی به او کمک کنی." (امثال سلیمان ۳: ۲۷ و ۲۸)

چرا همین حالا بهترین وقت برای اظهار محبت است؟ چون شما نمی دانید که چقدر فرصت خواهید داشت. شرایط محیط عوض می شوند. مردم می میرند. فرزندان بالغ می شوند و هیچ ضمانتی برای فردا نیست. اگر می خواهی محبتت را ابراز کنی، بهتر است همین اکنون این کار را انجام دهی.

با دانش به اینکه روزی در برابر خدا خواهید ایستاد، چند سؤال است که باید از خود بکنید: در باره آن وقتی که پروژه ها یا چیزها، بیشتر از مردم، برای تو اهمیت داشته اند چه توضیحی خواهی داشت؟ با چه کسی احتیاج داری وقت بیشتری صرف کنی؟ چه چیزی از برنامه ات را باید حذف کنی تا این امر را ممکن سازی؟ چه قربانیهایی باید بکنی؟

بهترین نوع استفاده از زندگی، محبت کردن است. بهترین تجلی محبت، وقت است و بهترین وقت محبت کردن، همین حالا است.

نکته مورد توجه: محبت معنای زندگی است.

آیه حفظی: "تمام شریعت در یک حکم خلاصه می شود و آن اینکه" همسایه ات را همچون خوشتن محبت نما" (غلاطیان ۵: ۱۴)

سؤالی که باید از خود بکنید: با خود صادق باشم، آیا روابط اولین اولویت من است؟ چطور می توانم مطمئن باشم که همینطور است؟

(فصل هفدهم)

مکانی برای تعلق

" شما... همراه با مقدسین، اهل وطن الهی می باشید و با سایر ایمانداران عضو خانواده خدا هستید." (افسیان ۲: ۱۹ ب)

" خانه خدا که کلیسای زنده و ستون و بنیان حقیقت است..." (اول تیموتاؤس ۳: ۵ ب)

از شما دعوت به عمل آمده، تا نه فقط ایمان داشته باشید، بلکه تعلق نیز داشته باشید. حتی در محیط کامل و پاک باغ عدن، خدا فرمود: "خوب نیست که آدم تنها باشد" (پیدایش ۲: ۱۸) ما برای اجتماع آفریده شدیم، برای مشارکت ساخته شدیم، و برای خانواده شکل گرفته ایم، و هیچ کدام از ما به تنهایی قادر به تحقق اهداف خدا نیست.

در کتاب مقدس چیزی از قبیل مقدسین منزوی، یا زاهدان گوشه نشینی که از دیگر ایمانداران جدا شده اند و از مشارکت محروم هستند، یافت نمی شود. کتاب مقدس می فرماید که ما در کنار هم قرار گرفته ایم، به هم وصل شده ایم، با یکدیگر بنا شده ایم، با یکدیگر عضو هستیم، با هم وارث هستیم، با هم تطبیق داده شده ایم، و با هم نگهداری شده ایم و با یکدیگر نیز به آسمان رفته خواهیم شد. (اول قرنتیان ۱۲: ۱۲؛ افسسیان ۲: ۲۱ و ۲۲؛ ۳: ۶؛ ۴: ۱۶؛ کولسیان ۲: ۱۹؛ اول تسالونیکیان ۴: ۱۷) شما دیگر، خودتان به تنهایی نیستید.

در حالیکه رابطه شما با مسیح شخصی است، نباید فراموش کنید که خدا نمی خواهد خصوصی باشد. در خانواده خدا، شما به هر ایماندار دیگر مربوط می شوید و برای ابدیت به یکدیگر تعلق خواهیم داشت.

کتاب مقدس می فرماید: "ما نیز که بسیاریم، در مسیح یک بدن را تشکیل می دهیم و هر یک، اعضای یکدیگریم" (رومان ۱۲: ۵)

در پیروی از مسیح نه فقط ایمان داشتن، بلکه تعلق داشتن نیز شامل می شود. ما عضو بدن او یعنی کلیسا هستیم. اس. لوتیس متوجه شد که کلمه عضویت منشاء مسیحی دارد، ولی دنیا آن را از معنای اولیه آن خالی کرده است. مغازه ها اغلب به اعضای خود تخفیف می دهند و تبلیغ کنندگان تجاری از اسم اعضای خود برای ساختن فهرست پستی خود استفاده می کنند. در کلیساها، اغلب معنای عضویت فقط به سطح اضافه کردن اسم شما به دفتر عضویت بدون هیچ تقاضا و انتظار کاهش داده شده است.

برای پولس رسول، عضو کلیسا بودن، به معنای عضو فعالی در بدن زنده معنا می داد، که قسمت ضروری و به هم پیوسته بدن مسیح می باشد. (رومان ۱۲: ۴-۵؛ اول قرنتیان ۶: ۱۵؛ ۱۲: ۱۲-۲۷) ما احتیاج داریم که معنای کتاب مقدسی عضویت را ترمیم بخشیده و به آن عمل کنیم. کلیسا یک بدن است و نه یک ساختمان، یک ارگانیسم است و نه یک سازمان.

اعضای بدن شما برای انجام اهداف خود می باید به بدن مربوط باشند. و همین اصل برای شما بعنوان عضو بدن مسیح نیز صدق می کند. شما برای یک وظیفه بخصوصی خلق شده اید، اما اگر به یک کلیسای محلی و زنده مرتبط نیستید، دومین هدف زندگی خود را از دست خواهید داد. شما نقش خود را در زندگی توسط روابطتان با دیگران کشف می کنید. کتاب مقدس به ما می فرماید: "درست همانطور که بدن انسان اعضای مختلف دارد، بدن مسیح یعنی کلیسا نیز اعضای گوناگون دارد؛ هر یک از ما عضوی از بدن او هستیم و برای تکمیل آن لازم می باشیم و مسئولیت و وظیفه ای مشخص بر آن داریم. اما در کل، همه متعلق به یکدیگریم و به هم نیاز داریم" (رومان ۱۲: ۴-۵)

اگر عضوی از بدن جدا شود، خشک شده و خواهد مرد. هیچ عضو بدن به تنهایی نمی تواند وجود داشته باشد، پس شما نیز نمی توانید. اگر از بدن محلی و نیروی حیاتی آن قطع رابطه کنید و بریده شوید، زندگی روحانی شما پژمرده و به تدریج نابود خواهد شد. (افسیان ۴: ۱۶) به همین علت است که اولین نشانه انحطاط روحانی معمولاً "شرکت نامرتب در جلسات پرستش و دیگر گردهم آئی های ایمانداران می باشد. هر گاه نسبت به مشارکت شروع به بی توجهی می کنیم، هر چیز دیگر نیز شروع به فروپاشیدن می کند.

عضویت در خانواده خدا بی اهمیت نیست و چیزی نیست که بدون جدیت از آن چشم پوشی کنیم. کلیسا برنامه کار خدا برای دنیا است. عیسی مسیح فرمود: "من... کلیسای خود را بنا می کنم و قدرت مرگ بر آن استیلا نخواهد یافت" (متی ۱۶: ۱۸) کلیسا فناپذیر است و تا ابد وجود خواهد داشت. کلیسا بیشتر از این جهان کنونی زنده خواهد ماند و نقش شما در آن نیز همچنین. شخصی که می گوید: "من به کلیسا احتیاجی ندارم"، یا مغرور است و یا نادان. کلیسا آنقدر مهم بود که مسیح برای آن بر صلیب جان داد. "مسیح نیز کلیسا را محبت کرد و جان خویش را فدای آن نمود" (افسیان ۵: ۲۵)

کتاب مقدس، کلیسا را "عروس مسیح" و "بدن مسیح" می نامد. (دوم قرنتیان ۱۱: ۲؛ افسسیان ۵: ۲۷؛ مکاشفه ۱۹: ۷) من نمی توانم تصور کنم که به عیسی مسیح بگویم: "من تو را دوست دارم ولی زن تو را دوست ندارم." یا اینکه: "من تو را

قبول می کنم ولی بدن تو را نمی پذیرم. " ولی هر گاه کلیسا را ترک می کنیم یا خوار می شماریم و در مورد آن شکایت می کنیم، همین کار را می کنیم. بجای این کار، خدا به ما فرمان می دهد که کلیسا را به همان اندازه که مسیح آن را دوست دارد، محبت کنیم. کتاب مقدس می فرماید: "ایمانداران را دوست بدارید." (اول پطرس ۱۷:۲ ب) متأسفانه، بسیاری مسیحیان از کلیسا استفاده می کنند ولی آن را محبت نمی کنند.

مشارکت محلی شما

به جز چند استثنای مهم که به ایمانداران کل تاریخ اشاره شده، تقریباً هر دفعه که کلمه کلیسا در کتاب مقدس به کار رفته، اشاره به جماعت محلی و قابل رؤیت کرده است. عهدجدید عضویت در جماعت محلی را حتمی می داند. تنها مسیحیانی که عضو مشارکت محلی نبودند، آنانی بودند که تحت انضباط کلیسایی بودند، که از مشارکت، به علت گناه شرم آوری در عموم محروم شده بودند. (اول قرنیتیان ۵: ۱-۱۳؛ غلاطیان ۵: ۱-۶)

کتاب مقدس می فرماید که یک مسیحی بدون خانه کلیسایی، مانند عضوی بدون بدن، گوسفندی بدون گله، یا فرزندی بدون خانواده می باشد. این یک حالت کاملاً غیرطبیعی است. کتاب مقدس می فرماید: "با سایر ایمانداران عضو خانواده خدا هستید." (افسیسیان ۲: ۱۹ ب)

فرهنگ امروزی فردگرایی مستقل، باعث بوجود آمدن یتیمان روحانی زیادی شده است. "ایمانداران خرگوش وار" که بدون هیچ هویت، پاسخگویی، یا تعهد از کلیسایی به کلیسای دیگر می جهند. بسیاری اعتقاد دارند که شخص می تواند بدون تعلق (یا حتی شرکت) در کلیسای محلی، "مسیحی خوبی" باشد، اما خدا شدیداً مخالف این ایده است. کتاب مقدس دلایل قانع کننده بسیاری ارائه می دهد تا در یک مشارکت محلی، متعهد و فعال باشیم.

چرا به خانواده کلیسایی نیاز دارید

خانواده کلیسایی شما را بعنوان ایماندار اصیل هویت می بخشد. من نمی توانم ادعا کنم که مسیح را پیروی می کنم، اگر به هیچ گروه مشخص شاگردان متعهد نیستم. عیسی مسیح فرمود: "از همین محبت شما به یکدیگر، همه بی خواهند برد که شاگرد من هستید." (یوحنا ۱۳: ۳۵)

وقتی بعنوان خانواده کلیسایی در محبت، از زمینه ها، نژادها و مقامهای اجتماعی متفاوت، با یکدیگر جمع می شویم، شهادتی قوی برای دنیا است. (غلاطیان ۳: ۲۸؛ همچنین یوحنا ۱۷: ۲۱ را نیز ببینید). شما به تنهایی، بدن مسیح نیستید بلکه احتیاج به دیگران دارید تا این را نشان دهید. با یکدیگر و نه جدا از هم، بدن مسیح را تشکیل می دهیم. (اول قرنیتیان ۱۲: ۲۷)

خانواده کلیسایی شما را از انزوای خود محورانه بیرون می آورد. کلیسای محلی، کلاس درسی است که یاد می گیریم چگونه با خانواده خدا بسازیم و تا کنیم. کلیسا آزمایشگاهی است برای آزمایش محبت متواضعانه و دلسوزانه. شما بعنوان عضو شرکت کننده یاد می گیرید که برای دیگران فکر کنید و در تجربیات دیگران سهیم شوید: "اگر یک عضو دردمند گردد، همه اعضا با او همدرد باشند؛ و اگر یک عضو سرافراز شود، همه در خوشی او شریک گردند." (اول قرنیتیان ۱۲: ۲۶) تنها توسط تماس دائم با ایمانداران عادی و ناکامل است، که ما می توانیم مشارکت واقعی را یاد بگیریم و حقیقت عهدجدیدی مربوط بودن و متعلق بودن به یکدیگر را تجربه کنیم. (افسیسیان ۴: ۱۶؛ رومیان ۱۲: ۴-۵؛ کولسیان ۲: ۱۹؛ اول قرنیتیان ۲۵: ۱۲)

مشارکت کتاب مقدسی بمعنای این است که همانقدر که به مسیح سرسپرده و تسلیم هستیم، نسبت به یکدیگر نیز باشیم. خدا انتظار دارد که ما جان خود را برای هم فدا کنیم. خیلی از مسیحیان که با یوحنا ۱۶: ۳ آشنا هستند با اول یوحنا ۱۶: ۳ آشنا نیستند که می گوید: "محبت را از آنجا شناخته ایم که او جان خود را در راه ما نهاد، و ما نیز باید جان خود را در راه برادران بنهیم." این، آن نوع محبت فداکارانه است که خدا از شما انتظار دارد نسبت به دیگر ایمانداران نشان دهید. یعنی خواستن اینکه آنها را به همان صورت که مسیح شما را محبت کرد، دوست داشته باشید.

خانواده کلیسایی شما را در رشد ماهیچه روحانی کمک می کند. شما فقط با شرکت در جلسات پرستشی و تماشای خنثی بودن، نمی توانید رشد کنید. تنها شرکت در زندگی کامل یک کلیسای محلی، ماهیچه یا عضله روحانی را تقویت می کند. کتاب مقدس می فرماید: "بنی که به وسیله همه مفاصل نگاهدارنده خود، به هم پیوند و اتصال می یابد و بر اثر عمل متناسب هر عضو رشد می کند و خود را در محبت بنا می نماید." (افسیسیان ۴: ۱۶ ب)

در عهد جدید عبارت "یا هم" یا "یکدیگر" بیش از پنجاه بار استفاده شده است. به ما دستور داده شده تا یکدیگر را محبت کنیم، برای هم دعا کنیم، یکدیگر را تشویق کنیم، یکدیگر را نصیحت کنیم، به یکدیگر سلام بگوییم یا یکدیگر را تحیت کنیم، یکدیگر را خدمت کنیم، تعلیم دهیم، بپذیریم، احترام کنیم، بارهای یکدیگر را تحمل کنیم، یکدیگر را ببخشیم، تسلیم یکدیگر شویم، فدای یکدیگر شویم، و خیلی تکالیف دوجانبه دیگر. این است عضویت کتاب مقدسی! اینها "

مسئولیت‌های خانوادگی " شما هستید که خدا از شما انتظار دارد توسط مشارکت محلی آن را به عمل آورید. شما اینها را با چه کسی انجام می‌دهید؟

بنظر خیلی ساده تر خواهد بود که، وقتی کسی دیگر دور و بر شما نیست تا سلیقه شما را باطل کند، مقدس باشید، اما این قدوسیت اشتباه و آزموده نشده می‌باشد. انزوا، فریب را می‌پروراند؛ و این خیلی راحت است که خود را با این فکر که ما زمانی که هیچکس ما را به چالش نمی‌طلبد، بالغ هستیم، فریب دهیم. رشد و بلوغ واقعی، خود را در روابط نشان می‌دهد.

ما برای رشد کردن خیلی بیشتر از کتاب مقدس، یعنی ایمانداران را نیز نیاز داریم. ما با یاد گرفتن و پاسخگو بودن نسبت به یکدیگر، سریعتر و قویتر رشد می‌کنیم. وقتی دیگران آنچه را خدا به آنها تعلیم می‌دهد، با من تقسیم می‌کنند، من نیز یاد می‌گیرم و رشد می‌کنم.

بدن مسیح به شما نیاز دارد. خدا نقش بی نظیری برای شما دارد که در خانواده ایفاء کنید و این " خدمت " شما خوانده می‌شود و خدا برای این تکلیف به شما عطا بخشیده: " در واقع، روح القدس بوسیله هر یک از ما قدرت خدا را جلوه گر می‌سازد، تا از این راه کلیسا را تقویت نماید. " (اول قرن‌تین ۱۲: ۷)

مشارکت محلی شما، مکانی است که خدا برای شما طراحی کرده تا عطایای خود را کشف، توسعه و بکار برید. ممکن است خدمت وسیع تری نیز داشته باشید، ولی این خدمت شما، اضافه بر خدمت شما در بدن محلی می‌باشد. مسیح وعده نداده که خدمت شما را بنا کند، بلکه وعده داده که کلیسایش را بنا خواهد کرد.

شما در مأموریت مسیح در دنیا، سهیم خواهید بود. وقتی مسیح بر زمین قدم می‌زد، خدا توسط بدن فیزیکی او کار می‌کرد و امروز، او بدن روحانی اش را بکار می‌برد. کلیسا، وسیله خدا بر زمین است. ما فقط از محبت خدا برای محبت نسبت به یکدیگر، سرمشق نمی‌گیریم بلکه با یکدیگر، آن را به تمام دنیا منتقل می‌کنیم. این امتیازی باورنکردنی است که به ما، با یکدیگر سپرده شده است. بعنوان اعضای بدن مسیح، ما دستها، پاها، چشمان، و قلب او هستیم. او توسط ما در دنیا کار می‌کند. هر یک از ما در آن سهمی داریم. پولس به ما می‌گوید: " این خداست که ما را از نو آفریده و این زندگی جدید را از فیض وجود عیسی مسیح به ما داده است؛ و از زمانهای دور دست، نقشه خدا این بوده که ما این زندگی جدید را صرف خدمت به دیگران نماییم. " (افسیان ۲: ۱۰)

خانواده کلیسایی شما را از لغزش محفوظ نگه خواهد داشت. هیچکدام از ما از وسوسه مصون نیستیم. من و شما به حق، قادر به مرتکب شدن هر گناهی هستیم (اول قرن‌تین ۱۰: ۱۲؛ ارمیاء ۱۷: ۹؛ اول تیموتاؤس ۱: ۱۹) خدا این را می‌داند و برای همین او به هر یک از ما بصورت انفرادی مسئولیت داده تا یکدیگر را در راه حفظ کنیم. کتاب مقدس می‌فرماید: " بلکه هر روز، تا آن زمان که هنوز "امروز" خوانده می‌شود، یکدیگر را بند دهید تا کسی از شما در اثر فریب گناه، سختدل نشود. " (عبرانیان ۳: ۱۳) این عبارت که "سرت در کار خودت باشد"، عبارت مسیحی نیست. ما دعوت شده ایم و به ما دستور داده شده تا در زندگی یکدیگر درگیر باشیم. اگر کسی را در حال حاضر می‌شناسی که از نظر روحانی متزلزل می‌شود، این مسئولیت شما است که به دنبال او بروید و او را به مشارکت کلیسایی بازگردانید. یعقوب به ما می‌گوید: " اگر کسی از راه راست منحرف شده و ایمان خود را از دست داده باشد، اما شخصی به او کمک کند تا بسوی حقیقت بازگردد، این شخص که باعث بازگشت او بسوی خدا شده، بداند که جان گمشده ای را از جنگال هلاکت ابدی نجات داده و موجب آمرزش گناهان زیاد او شده است. " (یعقوب ۵: ۱۹ و ۲۰) یکی از فوائد دیگر کلیسای محلی این است که توسط رهبران خداترس، حفاظت روحانی را برای ما تدارک می‌بیند. خدا به رهبران شبان، مسئولیت نگهداری، حفاظت، دفاع، و مواظبت و توجه از بهبود وضع روحانی گله شان را داده است (اعمال رسولان ۲۰: ۲۸-۲۹؛ اول پطرس ۵: ۱-۴؛ عبرانیان ۱۳: ۷ و ۱۷). به ما گفته شده است: " ایشان بر جانهای شما دیده بانی می‌کنند و باید حساب بدهند. " (عبرانیان ۱۳: ۱۷)

شیطان، ایمانداران جدا شده و قطع شده از زندگی بدن را، دوست دارد، که از خانواده خدا و پاسخگویی به رهبران روحانی منزوی هستند، چون می‌داند که آنها در برابر فنون جنگی او بی دفاع و ضعیف هستند.

همه اینها در کلیسا است

در کتاب " کلیسای هدفمند " خود، من شرح داده ام که چگونه قسمتی از کلیسای سالم بودن، برای زندگی سالم، حیاتی است. امیدوارم این کتاب را نیز خواهید خواند، چون این کتاب به شما کمک خواهد کرد تا درک کنید که چگونه خدا کلیسایش را بطور اخص طراحی کرده تا شما را کمک کند تا پنج هدفی که او برای زندگی شما دارد، عملی سازید. او کلیسا را آفریده تا پنج نیاز عمیق شما را بر آورده سازد: برای هدفی زندگی کردن، مردمی برای مدارا کردن، قواعدی برای اعتقاد داشتن، حرفه ای برای ادامه زندگی، و قدرتی که با آن زندگی کنید. در دنیا هیچ جای دیگری بجز کلیسا نیست که بتوانید همه این پنج فواید را در آن پیدا کنید.

هدفهای خدا برای کلیسایش، با پنج هدفش برای شما یکسان است. پرستش، به شما کمک می کند تا بر خدا متمرکز شوید؛ مشارکت، شما را کمک می کند تا با مشکلات زندگی دست و پنجه نرم کنید؛ شاگردسازی، شما را کمک می کند تا ایمانتان را تقویت کنید؛ خدمت، کمک می کند تا استعدادها و عطایاتان را کشف کنید؛ بشارت، کمک می کند تا مأموریت خود را انجام دهید. همتای کلیسا بر زمین وجود ندارد!

انتخاب شما

وقتی طفلی متولد می شود، او به طور اتوماتیک وار، قسمتی از خانواده جهانی بشریت می شود. اما این طفل همچنین احتیاج دارد که عضو یک خانواده مشخص شود، تا تغذیه و مواظبت شود و سالم و قوی رشد کند. این از نظر روحانی نیز صدق می کند. وقتی شما تولد دوباره یافتید، شما بطور اتوماتیک وار قسمتی از خانواده جهانی خدا شدید، اما شما احتیاج دارید که عضو سیمای محلی خانواده خدا نیز بشوید.

تفاوت بین شرکت کننده در کلیسا و عضو کلیسا، در تعهد می باشد. شرکت کنندگان تماشاچیان کنار خط هستند؛ در حالیکه اعضا در خدمت درگیر هستند. شرکت کنندگان، مصرف کننده هستند؛ اما اعضا شریک هستند. شرکت کنندگان طالب سود کلیسا، بدون مسئولیت پذیری هستند. آنها مانند زوجهای هستند که می خواهند با یکدیگر زندگی کنند، اما بدون تعهد در ازدواج.

چرا اینقدر مهم است که به خانواده کلیسایی محلی ملحق شویم؟ چون این مسئله ثابت می کند که شما به برادران و خواهران روحانی خود عملاً متعهد هستید و نه فقط از نظر تئوری. خدا از شما می خواهد که مردمی که واقعی هستند محبت کنید و نه مردمی که ایده آل هستند. شما می توانید تمام عمر خود را صرف جستجو برای یافتن کلیسای کامل بکنید، اما هرگز آن را نخواهید یافت. شما خوانده شده اید تا گناهکاران ناکامل را، همانطور که خدا دوست دارد، محبت کنید.

در کتاب اعمال رسولان، مسیحیان در اورشلیم در تعهدشان نسبت به یکدیگر، خیلی مشخص بودند. آنها وقف مشارکت بودند. کتاب مقدس می فرماید: "آنان خود را وقف تعلیم یافتن از رسولان و رفاقت(مصاحبت و مشارکت) و یاره کردن نان و دعا کردند." (اعمال رسولان ۲:۴۲) خدا از شما نیز توقع دارد که به همین چیزها خود را وقف کنید. زندگی مسیحی بیش از تسلیم شدن به مسیح است؛ و شامل تسلیم به مسیحیان دیگر نیز می شود. مسیحیان مکادونیه این را درک کردند. پولس گفت: "ایشان... نخست خویشان را به خداوند تقدیم داشتند، و سپس به ما نیز، بر طبق اراده خدا." (بوم قرننیان ۵:۸) پیوستن به عضویت یک کلیسای محلی، پس از اینکه فرزند خدا شدید، قدم بعدی طبیعی می باشد. شما با تسلیم خود به مسیح، مسیحی می شوید، اما با تسلیم خود به گروه خاص ایمانداران، عضو کلیسا می شوید. اولین تسلیم باعث نجات می شود؛ و دومی باعث مشارکت می شود.

نکته مورد توجه: من خوانده شده ام، نه فقط ایمان داشته باشم بلکه تعلق داشته باشم.

آیه حفظی: "ما نیز که بسیاریم، در مسیح یک بدن را تشکیل می دهیم و هر یک، اعضای یکدیگریم." (رومیان ۱۲:۵)
سوالی که باید از خود بکنید: آیا سطح درگیری من در کلیسای محلی، نشاندهنده این است که من خانواده خدا را دوست دارم و تسلیم آنها می باشم؟

(فصل هجدهم)

تجربه زندگی با یکدیگر

" همه ما باید مانند اعضای یک بدن، در هماهنگی و صفا زندگی کنیم." (کولسیان ۱۵:۳)
" چه خوشایند و چه دلپسند است که قوم خدا به یکدلی با هم زندگی کنند!" (مزمور ۱۳۳:۱)

زندگی برای تقسیم کردن بوجود آمده.

خدا می خواهد که ما زندگی را با یکدیگر تجربه کنیم. کتاب مقدس این تجربه تقسیم شدنی را، **مشارکت** می نامد. هر چند، امروزه این کلمه اکثر معنای کتاب مقدسی خود را از دست داده. با بیان " مشارکت"، امروزه معمولاً به مکالمات غیرمهم، کارهای اجتماعی کردن، غذا و تفریح اشاره می شود. این سؤال که: " کجا مشارکت دارید؟" بیشتر به معنای " کدام کلیسا شرکت می کنید؟" می باشد و جمله " بعد از جلسه برای مشارکت بمانید" معمولاً بمعنای " منتظر نوشیدنی باشید" می باشد.

مشارکت واقعی، خیلی بیشتر از صرفاً، خود نشان دادن در جلسه است و بمعنای **تجربه کردن زندگی با یکدیگر است** و شامل محبت متواضعانه، تقسیم کردن صادقانه، خدمت عملی، بخشش فداکارانه، تسلی دلسوزانه، و همه فرمانهای " با یکدیگر" که در عهد جدید یافت می شود، می باشد.

در مشارکت، اندازه گروه مهم است: **هر قدر گروه کوچکتر باشد، بهتر است.** شاید برای شما راحت باشد که در یک جمعیت عظیم، پرسنید ولی نمی توانید در این جمعیت عظیم مشارکت داشته باشید. همینکه گروه به بیش از ده نفر می رسد، یک نفر از گروه غایب می شود- و آن یک نفر معمولاً ساکت ترین اشخاص می باشند- و افراد کمی شروع به تسلط به گروه می کنند.

مسیح در یک گروه کوچک شاگردان خدمت کرد. او می توانست تعداد بیشتری شاگرد انتخاب کند ولی او خوب می دانست که تعداد ۱۲ نفر، حداکثر اندازه ای است که در یک گروه کوچک می توانید داشته باشید، به شرطی که بخواهید همه در گروه سهیم باشند.

بدن مسیح، مانند بدن شما، مجموعه ای است از سلولهای کوچک. حیات بدن مسیح، مانند بدن شما در سلولها، شامل می شود. به این علت، هر مسیحی احتیاج دارد که در یک گروه کوچک در درون کلیسایش مشغول باشد، چه این گروه، گروه مشارکتی خانگی باشد، و چه کلاس کانون شادی و یا گروه مطالعه کتاب مقدس باشد. در این گروه هاست، و نه در جلسات بزرگ که اجتماعات واقعی شکل می گیرند. اگر به کلیسا به عنوان یک کشتی بزرگ نگاه کنیم، گروه های کوچک، قایقهای نجات این کشتی می باشند.

خدا برای گروه های کوچک ایمانداران وعده عالی ای داده است: "زیرا جایی که دو یا سه نفر به نام من جمع شوند، من آنجا در میان ایشان حاضرم." (متی ۱۸: ۲۰) متأسفانه باید بگوئیم که، حتی بودن در گروه کوچک، ضامن این نخواهد بود که شما جامعه ای واقعی را تجربه خواهید کرد. خیلی از کلاسهای کانون شادی و گروه های کوچک در سطحی بودن شکست خورده اند و هیچ اثری از تجربه مشارکت حقیقی در آنها دیده نمی شود. بین یک مشارکت حقیقی و کاذب چه تفاوتی وجود دارند؟

در مشارکت واقعی، مردم اعتبار را تجربه می کنند. مشارکت معتبر، سطحی، مصنوعی و غیبت کردن نیست بلکه تقسیم صادقانه، از دل به دل و نیز با محتوا می باشد و این زمانی اتفاق می افتد که مردم در مورد آنکه هستند و آنچه در زندگیشان اتفاق می افتد صادق می شوند. آنها دردهای خود را با یکدیگر تقسیم می کنند و احساسات خود را برای یکدیگر باز می کنند، اشتباهاتشان را اعتراف می کنند، شکهایشان را آشکار می سازند، ترسهایشان را ابراز می کنند، ضعفهای خود را می پذیرند، و برای کمک و دعا درخواست می کنند.

اعتبار، درست برعکس آن چیزی است که در بعضی کلیساها پیدا می کنید. بجای فضای صداقت و فروتنی، آنجا تظاهر و بازی کردن رل، سیاست بافی کردن، و مؤدب بودن مصنوعی و مکالمات سطحی وجود دارند. مردم ماسک می گذارند و از خود دفاع می کنند و طوری وانمود می کنند که همه چیز در زندگیشان عالی است. این نوع رفتارها، یعنی مرگ مشارکت واقعی.

تنها زمانی مشارکت واقعی را تجربه می کنیم که در باره زندگیمان، با دیگران باز هستیم. کتاب مقدس می فرماید: "اما اگر در نور گام بر می داریم، چنانکه او در نور است، با یکدیگر رفاقت داریم ... اگر بگوییم بی گناهییم، خود را فریب داده ایم و راستی در ما نیست." (اول یوحنا ۱: ۷) دنیا فکر می کند که صمیمیت باید در تاریکی باشد، اما خدا می فرماید که در نور اتفاق می افتد. از تاریکی استفاده شده تا دردها، اشتباهات، ترسها، قصورات و عیبهایمان، پوشیده بماند. اما این در نور است که، همه این چیزها را ظاهر می کنیم و به آن کسی که واقعا هستیم، معترف می شویم.

البته نباید فراموش کرد که معتبر بودن، خواهان شجاعت و فروتنی با یکدیگر می باشد. یعنی با ترسمن از افشاء، طرد شدن و دوباره زخمی شدن مقابله کنیم. چرا باید کسی چنین، خود را به مخاطره بیاندازد؟ چون این تنها راه برای رشد روحانی و سالم بودن از نظر احساسی می باشد. کتاب مقدس می فرماید: "نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف نمایید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید." (یعقوب ۵: ۱۶) ما تنها زمانی رشد می کنیم که خود را به مخاطره بیاندازیم و مشکل ترین خطری که آن را می پذیریم، صادق بودن با خود و با دیگران است.

در مشارکت واقعی، مردم دوطرفه بودن را تجربه می کنند. دو طرفه بودن، یعنی هنر دادن و دریافت کردن و به یکدیگر مربوط بودن، می باشد. کتاب مقدس می فرماید: "تا به این ترتیب در میان اعضای بدن هم آهنگی ایجاد شود و هر عضو همان قدر که به خود علاقه و توجه دارد، به اعضای دیگر نیز علاقمند باشد." (اول قرنتیان ۱۲: ۲۵) دو طرفه بودن، قلب مشارکت است: ساختن روابط دوجانبه، تقسیم مسئولیتها، و کمک به یکدیگر. پولس گفت: "من خود نیز نیاز به کمک شما دارم تا بوسیله ایمانتان تقویت شوم. به این ترتیب، هر یک از ما باعث تقویت ایمان یکدیگر می گردیم." (رومیان ۱: ۱۲)

همه ما، زمانی در ایمانمان ثابت قدم تر می شویم که دیگران نیز با ما همراه شوند و ما را تشویق کنند. کتاب مقدس پاسخگویی متقابل، تشویق دوطرفه، خدمت دوجانبه و نیز احترام متقابل را، به ما دستور می دهد. (رومیان ۱۰: ۱۲) در عهد جدید بیش از پنجاه بار به ما دستور داده شده تا وظایف مختلف، "نسبت به هم" و "با یکدیگر" انجام دهیم. کتاب مقدس می فرماید: "پس بیایید آنچه را که موجب برقراری صلح و صفا و بنای یکدیگر می شود، دنبال کنیم." (رومیان ۱۴: ۱۹)

شما برای هر شخص در بدن مسیح مسئول نیستید، ولی نسبت به آنها، مسئول هستید. خدا از شما انتظار دارد که آنچه در توان شما است، برای کمک به آنها انجام دهید.

در مشارکت واقعی، مردم همدردی را تجربه می کنند. همدردی، بمعنای نصیحت کردن یا ارائه کمک سریع و ظاهری نیست؛ بلکه ورود به درد دیگران و شریک شدن با آن است. همدردی می گوید: "من آنچه را که از آن می گذری، درک می کنم، و آنچه را که احساس می کنی، نه عجیب است و نه احمقانه." امروزه بسیاری این را یکدلی می نامند، اما کلمه کتاب مقدسی آن "شفقت یا همدردی" است. کتاب مقدس می فرماید: "پس همچون قوم برگزیده خدا که مقدس و بسیار محبوب است، خویشان را به شفقت، مهربانی، فروتنی، ملایمت و صبر ملبیس سازید." (کولسیان ۳: ۱۲) شفقت و دلسوزی یا همدردی دو نیاز اساسی انسان را بر آورده می سازد: نیاز درک شدن و نیاز تأیید شدن احساسات. شما با هر دفعه که احساس کسی را درک می کنید و آن را تأیید می کنید، مشارکتی را بنا می کنید. مشکل اینجاست، که ما اغلب، آنقدر در حل مسائلمان عجله می کنیم، که وقتی برای همدردی با مردم نداریم و یا قبلاً با دردهای خودمان مشغول هستیم. دلسوزی و ترحم به خود، باعث خشک شدن همدردی با دیگران می شود.

سطوح مختلفی از مشارکت وجود دارد، که هر کدام مناسب زمانهای متفاوت است. ساده ترین سطوح مشارکت، **مشارکت در تقسیم کردن یا سهیم شدن و مشارکت در مطالعه کلام خدا** با یکدیگر است. سطح عمیق تر آن، **مشارکت در خدمت کردن** است، مانند خدمت کردن با یکدیگر در مسافرتها بشارتی و پروژه های کمک رسانی. عمیق ترین سطح قوی آن **مشارکت در دردها است** (فیلیپیان ۳: ۱۰؛ عبرانیان ۱۰: ۳۳-۳۴) جایی که ما در دردهای غمهای یکدیگر وارد می شویم و بارهای یکدیگر را حمل می کنیم. مسیحیانی که این سطح را خوب می فهمند، آنهایی هستند که دور و بر دنیایی هستند که جفا می ببینند، تحقیر می شوند و گاهی نیز بخاطر ایمانشان شهید می شوند.

کتاب مقدس می فرماید: "بارهای سنگین یکدیگر را حمل کنید که این گونه شریعت مسیح را به جا خواهید آورد." (غلاطیان ۲: ۶) واقعاً این در زمان بحران عمیق، غم و شک است، که ما بیشتر از هر وقت دیگر، به یکدیگر نیازمندیم. وقتی شرایط و اوضاع و احوال ما را به جایی سوق می دهند که ایمان ما متزلزل می شود، آنگاه زمانی است که ما دوستان با ایمانمان را، بیشتر از هر وقت دیگر نیاز داریم. ما به گروه کوچکی از دوستان احتیاج داریم که برای ما، به خدا ایمان داشته باشند و ما را به جلو بکشانند. بدن مسیح در گروه کوچک، حتی زمانی که خدا دور بنظر می آید، ملموس تر است. این آن چیزی بود، که ایوب در زمان سختی هایش، به آن شدیداً احتیاج داشت. او فریاد زد: "انسان باید نسبت به دوست عاجز خود مهربان باشد، حتی اگر او خدای قادر مطلق را ترک گفته باشد." (ایوب ۶: ۱۴)

در مشارکت واقعی، مردم بخشش و رحمت را تجربه می کنند. مشارکت محل فیض است، جایی که اشتباهات مالیده نمی شود بلکه پاک می شود. مشارکت زمانی اتفاق می افتد که رحمت بر عدالت پیروز می شود. همه ما به رحمت و بخشش نیازمندیم، چون همه ما می لغزیم و سقوط می کنیم و احتیاج به کمک داریم تا دوباره به طریق اصلی برگردیم. ما احتیاج داریم که نسبت به هم رحیم باشیم و از یکدیگر، رحمت را دریافت نیز بکنیم. خدا می فرماید: اگر کسی گناه می کند، "باید او را ببخشید و تسلی دهید، و گرنه ممکن است فشار یأس و اندوه، او را از پای در آورد." (دوم قرنتیان ۲: ۷)

شما نمی توانید بدون بخشیدن، مشارکت داشته باشید. خدا هشدار می دهد: "هرگز از یکدیگر کینه به دل نگیرید." (کولسیان ۳: ۱۳) چون تلخی و غیظ، همیشه مشارکت را نابود می کنند. ما بخاطر اینکه انسانهایی ناکامل و گناهکار هستیم، ناگزیر وقتی برای مدت طولانی با یکدیگر به سر می بریم، یکدیگر را زخمی می کنیم. گاهی اوقات آگاهانه و گاهی اوقات ناآگاهانه یکدیگر را ناراحت می کنیم ولی در هر دو صورت، مقدار زیادی رحمت و فیض می خواهد تا مشارکت را خلق و حفظ کنیم. کتاب مقدس می فرماید: "نسبت به یکدیگر بردبار باشید و چنانچه کسی نسبت به دیگری کدورتی دارد، او را ببخشاید. چنانکه خداوند شما را بخشود، شما نیز یکدیگر را ببخشاید." (کولسیان ۳: ۱۳)

انگیزه ما برای نشان دادن رحمت و بخشش به دیگران، رحمت خدا نسبت به ما است. این را به یاد داشته باشید، که از شما خواسته نخواهد شد که، بیشتر از آنچه خدا قبلاً شما را بخشیده، کس دیگری را ببخشید. هر وقت که توسط کسی زخمی شده اید، می باید انتخابی را بکنید: آیا انرژی و احساسات خود را برای تلافی یا برای رفع مشکل بکار خواهم برد؟ این دو را با هم نمی توانید انجام دهید.

بسیاری از مردم برای نشان دادن بخشش و رحمت، بی میل هستند، چون تفاوت میان اعتماد و بخشش را متوجه نمی شوند. بخشیدن یعنی رها کردن گذشته و اعتماد با رفتار آینده ما سر و کار دارد.

بخشش باید فوری باشد، چه شخص مقابل، آن را بخواهد یا نه. اعتماد، زمان می خواهد که دوباره ساخته شود. برای اعتماد، سابقه لازم است. اگر کسی بطور مداوم به شما صدمه می زند، خدا به شما فرمان داده که فوراً او را ببخشید، اما از شما انتظار نمی رود که به همین صورت فوراً نیز به او اعتماد کنید و نیز از شما انتظار نمی رود که اجازه دهید، آنها به صدمه دادنشان ادامه دهند. آنها به مرور زمان، باید ثابت کنند که عوض شده اند. بهترین مکان برای ترمیم اعتماد در یک گروه کوچک حمایت کننده می باشد که تشویق و پاسخگویی را به شما ارائه می دهند.

فواید زیاد دیگری نیز وجود دارد که، شما با بودن در گروه کوچکی که به مشارکت واقعی متعهد هستند، تجربه خواهید کرد. این مسئله قسمت لازم و اساسی زندگی مسیحی شما است که نمی توانید آن را نادیده بگیرید. برای مدت ۲۰۰۰ سال مسیحیان مرتباً در گروههای کوچک، به منظور مشارکت، گرد هم آمده اند. اگر شما هرگز قسمتی از یک گروه یا کلاسی مانند این نبوده اید، واقعاً نمی دانید چه چیزی را از دست داده اید.

در فصل بعدی، به این مسئله نظر خواهیم انداخت که برای ایجاد این نوع اجتماعات با دیگر ایمانداران، چه بهایی لازم است پرداخته شود، ولی امیدوارم که این فصل شما را به اندازه کافی، گرسنه تجربه اعتبار، دوطرفه بودن، همدردی و شفقت، و رحمت در مشارکت واقعی کرده باشد. شما برای جامعه آفریده شده اید.

نکته مورد توجه: من به دیگران در زندگی ام احتیاج دارم.

آیه حفظی: "بارهای سنگین یکدیگر را حمل کنید که این گونه شریعت مسیح را به جا خواهید آورد." (غلاطیان ۶: ۲)

سوالاتی که باید از خود بکنید: کدام یک قدم را امروز می توانم بردارم تا با ایماندار دیگر خالصانه تر و در سطح دل به دل ارتباط برقرار کنم.

(فصل نوزدهم)

ترویج جامعه

" آنانی که صلح جو هستند، بذر صلح می کارند و نیکی و خیر درو می کنند." (یعقوب ۱۸:۳)

" و در تعلیمی که رسولان می دادند و در آئین شام خداوند و دعا، با سایر ایمانداران مرتب شرکت می کردند." (اعمال رسولان ۲:۴۲)

برای ایجاد یک جامعه، تعهد لازم است.

تنها روح القدس می تواند مشارکت واقعی را در میان ایمانداران ایجاد کند، و این روح القدس است که با انتخابها و تعهداتی که می کنیم، آن را ترویج می دهد. پولس رسول به این مسئولیت دوجانبه در افسسیان ۳:۴، اشاره می کند، وقتی می گوید: " به سعی تمام بکوشید تا آن یگانگی را که از روح است، به مدد رشته صلح حفظ کنید." برای ایجاد جامعه محبتانه مسیحی هم قدرت خدا لازم است و هم سهم ما.

متأسفانه، بسیاری از مردم، در خانواده هایی با روابط ناسالم، رشد می کنند و به این علت استعداد آنها برای مشارکت واقعی ضعیف است و به آنها می باید تعلیم داده شود که چگونه با دیگران برخورد کنند و در خانواده خدا رابطه برقرار کنند. خوشبختانه، عهد جدید از راهنمایی های زیاد برای اینکه چگونه زندگی را با دیگران سهیم شویم، پر است. پولس نوشت: " اینها را به تو می نویسم... تا ... بدانی که در خانه خدا که کلیسای خدای زنده و ستون و بنیان حقیقت است، چگونه باید رفتار کرد." (اول تیموتاؤس ۳:۱۴ و ۱۵)

اگر از مشارکت های مصنوعی خسته شده اید و دوست دارید مشارکتی واقعی و جامعه ای پر از محبت را در گروه کوچکتان، یا کانون شادی و کلیسا گسترش دهید، می بایست انتخابهای سخت و چندین ریسک بکنید.

گسترش جامعه، صداقت می خواهد. می باید خیلی مواظب باشید که حقیقت را با محبت بیان کنید، حتی وقتی که ترجیح می دهید، مشکلی را ببوشانید یا موضوعی را نادیده بگیرید. اگر چه راحت تر است وقتی اطرافیان ما، با رفتار گناه آلودشان به خود و دیگران آسیب می رسانند، ساکت بمانیم، اما نباید فراموش کنیم که عملی محبتانه نیست. اکثر مردم، کسی را که واقعا آنها را به اندازه کافی دوست داشته باشد تا حقیقت را به آنها بگوید، ندارند (حتی اگر این مسئله دردناک باشد)، پس به راهها و روشهای خراب کننده خود ادامه می دهند. اغلب ما می دانیم چه چیزی باید به شخص مقابل گفته شود، اما ترس ما، مانع از بیان چیزی می شود. بسیاری از مشارکتهای باخطر ترس، از هم پاشیده، چون هیچ کس این شجاعت را نداشته که وقتی زندگی یک عضو از هم می پاشید، در گروه چیزی ابراز کند.

کتاب مقدس به ما می فرماید که: " با بیان محبت آمیز حقیقت، از هر حیث تا به حد او که سر است، یعنی مسیح، رشد خواهیم کرد." (افسسیان ۴:۱۵) چون بدون رک گوئی نمی توانیم جامعه ای داشته باشیم. سلیمان گفت: " جواب صادقانه مانند بوسه دوست دلچسب است." (امثال ۲۶:۲۴) گاهی اوقات این به آن معناست که به اندازه کافی از کسی که گناه می کند یا وسوسه می شود که گناه کند مواظبت کنیم، و با او برخورد با محبت داشته باشیم. پولس می گوید: " ای برادران، اگر کسی به گناهی گرفتار شود، شما که روحانی هستید او را با ملایمت به راه راست بازگردانید." (غلاطیان ۶:۱)

بسیاری از مشارکتهای کلیسایی و گروههای کوچک سطحی باقی می مانند، چون از کشمکش، واهمه دارند. هر گاه موضوعی بالا می آید که امکان ایجاد تنش یا ناراحتی کند، به منظور نگهداری حس کاذب آرامش، فوراً از آن چشم پوشی می شود. اینجاست که آقایی به اسم **" اوضاع را بهم نزنید"**، به وسط می پرد و پره های به هم خورده هر کس را صاف می کند، و موضوع هیچوقت حل نمی شود و همه در یک یأس سرپوش گذاشته شده، به سر می برند. همه مشکل را می دانند ولی هیچ کس جرأت نمی کند آشکارا در مورد آن صحبت کند و این مسئله باعث ایجاد یک محیط مریض اسرارآمیز و پر از راز می شود، که غیبت را رونق می دهد. راه حل پولس رسول خیلی بی پرده و سراسر است بود: " دیگر به هم دروغ نگوئید، بلکه گفتار تان همیشه راست باشد، زیرا ما اعضای یکدیگریم و اگر به یکدیگر دروغ بگوییم،

در واقع، به خودمان لطمه می زنیم." (افسسیان ۴:۲۵)

مشارکت واقعی، چه در ازدواج یا دوستی و چه در کلیسا کاملاً وابسته به روراستی می باشد. در واقع، تونل کشمکش در هر رابطه ای، گذرگاه صمیمیت می باشد. تا زمانیکه با موانع اساسی برخورد نکنید و حل نکنید، هرگز نمی توانید با یکدیگر صمیمی شوید.

هرگاه کشمکش به درستی رفع می شود، و با وجوه اختلاف یکدیگر روبرو می شویم و آن را حل می کنیم، در رابطه با یکدیگر رشد می کنیم. کتاب مقدس می فرماید: " اگر اشتباه کسی را به او گوشزد کنی، در آخر از تو بیشتر قدر دانی

خواهد کرد تا از کسی که پیش او چایلوسی کرده است." (امثال ۲۸:۲۳)

البته نباید فکر کنیم که روراستی، جوازی است برای اینکه هر چه دلمان می‌خواهد، در هر جا و هر وقت بگوییم. روراستی، بی ادبی نیست. کتاب مقدس به ما می‌فرماید که برای انجام دادن هر کاری، وقت و راه مناسبی وجود دارد. (جامعه ۸: ۶)

کلماتی که از پیش در مورد آن فکر نشده، زخمهای بجای ماندنی ایجاد می‌کنند. خدا به ما می‌فرماید که، در کلیسا با یکدیگر بعنوان اعضای با محبت خانواده، سخن گوییم: "مرد سالخورده را هرگز با خشونت سرزنش نکن، بلکه او را همچون پدر خود با احترام نصیحت نما. با جوانان مثل برادران خود، با محبت سخن بگو. با زنان پیر مانند مادر خود و با دختران جوان همچون خواهران خود رفتار کن..." (اول تیموتاؤس ۵: ۱ و ۲)

واقعا غم انگیز است وقتی می‌بینیم که هزاران مشارکت، به علت ضعف صداقت نابود شده اند. پولس می‌بایست کلیسای قرن‌تس را بخاطر سکوت خنثی خود، در اجازه دادن به فساد در مشارکتشان، توبیخ کند، چون هیچ کس این شجاعت را نداشت که با آن برخورد کند، پولس رسول فرمود: "نخست، اعضای کلیسا را گرد آورید... سپس این مرد را از کلیسا اخراج کنید و بدست شیطان بسپارید تا به سزای عمل خود برسد... چگونه می‌توانید به یاکي و روحانیت خود بیالید، در حالیکه اجازه می‌دهید یک چنین رسوایی در میانتان رخ دهد؟ مگر نمی‌دانید که اندکی خمیر مایه، در تمام خمیر اثر می‌کند و باعث برآمدن آن می‌شود؟ پس این خمیر مایه گناه، یعنی این شخص فاسد را که چنین رسوایی ببار آورده است، از میان خود بیرون کنید، تا خمیری تازه و فطیر باشید، که البته می‌دانم همینطور هستید... البته منظورم از اشخاص فاسد بی‌ایمانان نیستند که در زناکاری، طمع، فریب مردم و بت پرستی زندگی می‌کنند. زیرا نمی‌توانید در این دنیا زندگی کنید و با چنین کسانی برخورد نکنید. بلکه منظورم این بود که اگر کسی از بین خودتان، ادعا می‌کند که برادر مسیحی شماست اما در عین حال زناکار، طمعکار، بدزبان، بت پرست، مشروب خوار و یا فریبکار است، با او معاشرت نکنید. با چنین کسی حتی بر سر یک سفره هم ننشینید!

وظیفه ما این نیست که افراد خارج از کلیسا را مورد قضاوت و داوری قرار دهیم. اما وظیفه داریم با آنانی که در کلیسا هستند و زندگی گناه آلودی دارند، با شدت برخورد کنیم و بر آنان داوری کنیم." (اول قرنتیان ۵: ۳-۱۲)

توسعه و رواج جامعه، فروتنی می‌خواهد. خودبزرگ بینی، تکبر و غرور خودسری، سریع تر از هر چیز دیگری، مشارکت را نابود می‌سازد. در حالیکه غرور، در میان مردم دیوار بنا می‌کند، فروتنی در میان مردم پل می‌سازد. فروتنی روغنی است که روابط را نرم می‌کند و تسکین می‌بخشد. به همین علت کتاب مقدس می‌فرماید: "همگی در رفتارتان با یکدیگر فروتنی را بر کمر بندید..." (اول پطرس ۵: ۵ ب) لباس مناسب برای مشارکت، رفتار متواضعانه است.

بقیه این آیه می‌گوید: "خدا در برابر متکبران می‌ایستد، اما فروتنان را فیض می‌بخشد" (اول پطرس ۵: ۵ ج) این دلیل دیگری است که می‌بایست هر یک از ما فروتن باشیم: غرور، فیض خدا را که ما می‌بایست برای رشد، عوض شدن، شفا، و کمک به دیگران داشته باشیم، در زندگی ما مسدود می‌کند. زمانی می‌توانیم فیض خدا را دریافت کنیم، که با فروتنی اعتراف کنیم که به آن نیاز داریم. کتاب مقدس می‌فرماید که هر گاه پر از تکبر و غرور هستیم، در نقطه مقابل خدا قرار داریم! و این طریقه زندگی احمقانه و خطرناک می‌باشد.

برای رشد دادن فروتنی راه های عملی زیادی وجود دارند: با اعتراف به ضعفان، با تحمل ضعفهای دیگران، با پذیرش انتقاد و با نگه داشتن نور افکن بر دیگران. پولس نصیحت کرد: "برای یکدیگر ارزش برابر قائل باشید! مغرور نباشید، بلکه با کسانی که از طبقات محرومند، معاشرت کنید. خود را برتر از دیگران میندارید." (رومان ۱۲: ۱۶) او به مسیحیان ساکن فیلیپی نوشت: "خودخواه نباشید و برای خودنمایی زندگی نکنید. فروتن باشید و دیگران را از خود بهتر بدانید. فقط به فکر خودتان نباشید، بلکه به کار و مسایل دیگران هم توجه کنید." (فیلیپیان ۲: ۳-۴)

فروتنی و تواضع به این معنا نیست که خود را کم به حساب آورید، بلکه کمتر به فکر خودتان باشید. فروتنی یعنی بیشتر برای دیگران فکر کردن. افراد فروتن بر خدمت بر دیگران متمرکزند و برای خود فکر نمی‌کنند.

گسترش جامعه، ادب می‌خواهد. ادب یعنی احترام گذاشتن به تفاوتهايمان و ملاحظه احساسات یکدیگر را کردن و صبور بودن با مردمی که ما را می‌رنجانند. کتاب مقدس می‌فرماید: "باید رعایت حال کسانی را بکنیم که ممکن است کار ما را اشتباه تصور کنند. ما نباید فقط به فکر خشنودی خودمان باشیم، بلکه وظیفه داریم این زحمت را به خود بدهیم که شک ها و نگرانیهای دیگران را نیز در نظر بگیریم." (رومان ۱۵: ۲) پولس به تیطس گفت: "به ایشان بگو که در باره هیچ کس بدگویی نکنند، و از نزاع و دشمنی پرهیزند و نسبت به همه بی‌آزار و مؤدب باشند." (تیطس ۳: ۲)

در هر کلیسا و در هر گروه کوچک، همیشه، یک نفر شخص "مشکل"، حداقل وجود دارد و معمولاً بیش از یک نفر. اینگونه افراد ممکن است نیازهای احساسی خاصی یا ناامنی عمیق، اطوار و اخلاق آزاردهنده، و استعداد های اجتماعی فقیر داشته باشند. شما می‌توانید آنها را گروه "طفا" یعنی "طالب فیض اضافی" بنامید.

خدا اینگونه افراد را در میان ما قرار می‌دهد، تا هم باعث بنای آنها و هم، ما شود. آنها فرصتی برای رشد و آزمایشی برای مشارکت، می‌باشند: آیا حاضریم آنها را بعنوان برادر و خواهرمان دوست داشته باشیم و با آنها با وقار رفتار کنیم؟

پذیرش در یک خانواده، بستگی به این ندارد که چقدر باهوش یا زیبا یا با استعداد هستید، بلکه بر این حقیقت استوار است که، ما به یکدیگر تعلق داریم. ما از خانواده دفاع می کنیم و از آن محافظت می کنیم. عضو خانواده شاید کمی احمق یا کودن باشد، اما بهر حال یکی از ما به حساب می آید. به همین ترتیب، کتاب مقدس می فرماید: "با محبت برادرانه سرسریده هم باشید. در احترام گذاشتن به یکدیگر، از هم پیشی بگیرید." (رومیان ۱۲: ۱۰)

حقیقت این است که، همه ما تغییرات ناگهانی و ویژگیهای آزار دهنده داریم ولی داشتن جامعه کاری با توافق ندارد. پایه و اساس مشارکت ما، رابطه ما با خدا است: ما خانواده هستیم.

یکی از کلیدهای با ادب بودن، درک این مسئله است که مردم از چه زمینه هایی می آیند. تاریخ آنها را کشف کن. وقتی می فهمی که آنها از چه چیزهایی گذشته اند، بیشتر آنها را درک خواهی کرد. بجای فکر کردن در مورد اینکه، چقدر راه دارند که طی کنند تا به رشد برسند، در مورد این فکر کن که با تمام دردها و رنجهایی که داشته اند، چقدر رشد کرده اند.

طرف دیگر ادب، بی ارزش حساب نکردن شکهای مردم است. فقط به این خاطر که شما از چیزی نمی ترسی، این احساس را بی ارزش نمی کند. جامعه واقعی زمانی اتفاق می افتد که مردم می دانند که آنجا جای امنی است برای تقسیم شکها و ترسهایشان، بدون آنکه بر آنها حکم شود.

گسترش جامعه، محرم راز بودن می خواهد. تنها در یک محیط امن پذیرش گرم و اعتماد به محرمانه بودن، مردم برای ابراز دردها، نیازها و اشتباهات عمیقشان باز خواهند بود. محرم راز بودن به این معنا نیست که وقتی برادر یا خواهرتان در گناه است، شما ساکت باشید بلکه به این معناست که آنچه در گروهتان گفته شده، باید در گروهتان نیز بماند و این گروه باید با آن مسئله برخورد کند و نه اینکه در مورد آن با دیگران غیبت کند.

خدا، از غیبت کردن نفرت دارد، مخصوصاً "وقتی که بعنوان "موضوع دعا" برای کسی دیگر، با زیرکی سرپوش گذاشته می شود. خدا می فرماید: "شخص بداندیش نزاع به یا می کند و آدم سخن جبین بهترین دوستان را از هم جدا می نماید." (امثال ۲۸: ۱۶) غیبت همیشه باعث درد و جدایی می شود و مشارکت را از بین می برد و خدا بطور واضح در مورد افرادی که در میان مسیحیان تفرقه ها ایجاد می کنند، صحبت کرده است. (تیتوس ۳: ۱۰) شاید این افرادی که باعث تفرقه در کلیسا می شوند وقتی با این عمل آنها برخورد کنید، خشمگین شده و گروه یا کلیسایتان را ترک کنند، اما نباید فراموش کنید که مشارکت کلیسا خیلی مهمتر از هر فردی است.

توسعه جامعه، تکرار می خواهد. شما به منظور ایجاد مشارکت درست، باید تماس مکرر و دائم با گروهتان داشته باشید. روابط، زمان می برد. کتاب مقدس به ما می فرماید: "و از گرد آمدن با یکدیگر دست نکشیم، چنانکه بعضی را عادت شده است، بلکه یکدیگر را بیشتر تشویق کنیم- بخصوص اکنون که شاهد نزدیکتر شدن آن روز هستیم." (عبرانیان ۱۰: ۲۵) ما باید این عادت جمع شدن با یکدیگر را رشد دهیم و عادت، زمانی بوجود می آید که، عملی مرتباً تکرار شود و نه اینکه گاهی اوقات انجام شود. شما برای ایجاد روابط عمیق، احتیاج دارید وقت زیادی را با مردم صرف کنید. به این خاطر مشارکت در بسیاری از کلیساها کم عمق و سطحی است، چون وقت کافی با یکدیگر صرف نمی کنیم و وقتی نیز که با یکدیگر می گذرانیم معمولاً "در شنیدن سخنان یک نفر مشخص است.

ایجاد جامعه، بر راحتی بنا نشده ("هر وقت حال داشتم با دیگران جمع خواهم شد.") بلکه بر این اعتقاد بنا شده که من به آن، برای سلامت روحانی ام، نیازمندم. اگر می خواهید جامعه ای واقعی را رشد و توسعه دهید، می باید وقتیکه احساس و شور و حال آن را نیز ندارید باز هم با یکدیگر جمع شوید، چون اعتقاد به اهمیت این مسئله دارید. مسیحیان اولیه هر روز با یکدیگر جمع می شدند! "و هر روز مرتب در خانه خدا با هم عبادت می کردند، در خانه ها برای شام خداوند جمع می شدند، و با خوشحالی و شکرگزاری هر چه داشتند با هم می خوردند." (اعمال رسولان ۲: ۴۶) مشارکت، گذاشتن وقت کافی از ما می خواهد.

اگر عضو گروه یا کلاس کوچکی هستید، شما را تشویق می کنم که یک پیمان گروهی امضاء کنید که در آن نه خصوصیات مشارکت کتاب مقدسی قید شده باشند: ما احساسات واقعی خود را ابراز خواهیم کرد (اعتبار)، یکدیگر را تشویق می کنیم (دوطرفه بودن)، از یکدیگر حمایت می کنیم (همدردی)، یکدیگر را می بخشیم (بخشش و رحمت)، راستی را با محبت بیان می کنیم (صداقت)، به ضعف خود اعتراف می کنیم (فروتنی)، به تفاوتهای یکدیگر احترام می گذاریم (ادب)، غیبت نمی کنیم (محرم راز بودن)، و بودن در گروه را ارجحیت می دهیم (تکرار).

وقتی به فهرست خصوصیات نگاه می کنید، معلوم می شود که چرا مشارکت درست، اینقدر کمیاب است. این نوع مشارکت یعنی ترک خود محوریمان و وابسته بودن به این معنا که لازم و ملزوم یکدیگریم. اما فوائد در میان گذاشتن زندگیمان با یکدیگر خیلی مهمتر از بهای آن است و این آن چیزی است که ما را برای آسمان مهیا می سازد.

نکته مورد توجه: ایجاد جامعه خواهان تعهد است.

آیه حفظی: "محبت را از آنجا شناخته ایم که او جان خود را در راه ما نهاد، و ما نیز باید جان خود را در راه برادران بنهیم." (اول یوحنا ۳: ۱۶)

سوالی که باید از خود بکنید: چطور می توانم خصوصیات جامعه واقعی را در گروه کوچک یا کلیسایم، توسعه دهم؟

(فصل بیستم) اصلاح رابطه شکسته

" اینها همه از خداست که به واسطه مسیح ما را با خود آشتی داده و خدمت آشتی را به ما سپرده است." (دوم قرنتیان 18:5)

رابطه ها، همیشه ارزش اصلاح شدن را دارند. چون تمام معنای زندگی این است که، یاد بگیریم چگونه محبت کنیم، خدا از ما می خواهد قدر روابط را بدانیم و تمام نیروی خود را بکار ببریم تا به جای اینکه هر گاه شکاف، آزرده گی یا کشمکش بوجود می آید، آن رابطه را دور بیندازیم، برعکس، آن را حفظ کنیم. در واقع کتاب مقدس به ما می فرماید که خدا به ما خدمت اصلاح روابط را بخشیده است (دوم قرنتیان 18:5) و به این علت است که قسمت مهمی از عهدجدید به تعلیم ما، برای اینکه چگونه با یکدیگر تفاهم داشته باشیم، صرف شده است. پولس رسول نوشت: " ای مسیحیان، آیا یکدیگر را تشویق و دلگرم می کنید؟ آیا آنقدر یکدیگر را دوست دارید که به هم کمک کنید؟ آیا احساس می کنید که ما همه با هم برادریم و از یک روح برخورداریم؟ آیا دلسوز و همدرد هستید؟ اگر چنین است، یکدیگر را محبت نموده، قلباً با هم توافق داشته و همدل و همفکر باشید، تا مرا واقعاً شاد سازید." (فیلیپیان 2:1 و 2) پولس این را تعلیم می داد که یکی از نشانه های رشد روحانی، توانایی ما در تفاهم با دیگران است (رومان 5:15)

با توجه به اینکه مسیح از خانواده اش می خواهد که از محبتان نسبت به یکدیگر شناخته شویم (یوحنا 13:35)، مشارکت شکسته ما، شهادت رسوائی آور و ننگینی برای بی ایمانان خواهد بود. به این علت، پولس رسول از اینکه اعضای کلیسا در قرننس در نفاق، گروههای جدایی تشکیل داده بودند و حتی یکدیگر را به دادگاه می سپردند، خجالت می کشید. او نوشت: " این را می گویم تا خجالت بکشید: آیا در تمام کلیسای شما، حتی یک شخص دانا پیدا نمی شود که به این اختلافات رسیدگی کند؟" (اول قرنتیان 5:6) این امر که هیچکس در میان آنها به اندازه کافی بالغ نبود، تا کشمکش را در صلح و آرامش حل کند، برای او تکان دهنده بود. در همین رساله یا نامه او گفت: " خواهش می کنم که در فکر و هدف متحد باشید." (اول قرنتیان 10:1)

اگر برکات خدا را در زندگیتان خواهانید و می خواهید به عنوان فرزند خدا شناخته شوید، می باید یاد بگیرید که مصلح یا ایجاد کننده صلح باشید. عیسی مسیح فرمود: " خوشابه حال صلح جویان، زیرا آنان فرزندان خدا خوانده خواهند شد." (متی 9:5)، توجه داشته باشید که مسیح نگفت: " خوشابه حال آنانیکه صلح را دوست دارند." چون همه صلح را دوست دارند. او همچنین نگفت: " خوشا به حال اشخاص آرام" که هرگز چیزی اذیتشان نمی کند و مزاحشان نیست. بلکه مسیح فرمود: " خوشابه حال صلح جویان" - یعنی آنانیکه فعالانه در جستجوی حل اختلافات هستند. صلح جویان یا صلح دهندگان کمباب هستند، چون این کار، کار سختی است.

صلح دادن یکی از استعدادهای بسیار مهم است که می توانید در خود رشد دهید، چون شما برای همین مسئله شکل گرفته اید که قسمتی از خانواده خدا باشید و نیز دومین هدف زندگی شما بر زمین این است که یاد بگیرید چگونه دیگران را دوست داشته باشید و با آنها رابطه برقرار کنید. متأسفانه بسیاری از ما، هرگز یاد نگرفته ایم که چگونه اختلافات را حل کنیم.

صلح دادن به معنای نادیده گرفتن اختلاف نیست. فرار از مشکل و اینطور وانمود کردن که مشکل وجود ندارد یا ترس از صحبت در مورد آن، در واقع عملی بزدلانه می باشد. عیسی مسیح پادشاه صلح و سلامتی، هرگز از اختلافات و کشمکش ها هراسی نداشت. او حتی در یک موقعیت، به کشمکش، به خاطر خیر و ثواب همه، دامن زد. بعضی اوقات می باید از ایجاد اختلاف دوری گزینیم، گاهی نیز می باید آن را ایجاد کنیم و نیز گاهی نیز باید آن را حل کنیم. به این علت می باید برای هدایت و رهبری دائم روح القدس، دعا کنیم.

صلح دادن، دلجویی و فرونشاندن دعوا نیز، نیست. همیشه تسلیم شدن، و مانند فرش جلوی در (یا کفش پاک کن) عمل کردن، و اجازه دادن به دیگران که از شما سوء استفاده کنند، آن چیزی نبود، که مد نظر مسیح بود. او در بسیاری موارد کوتاه نیامد، و در برابر مقاومت شریران، ایستادگی نشان داد.

چگونه رابطه ای را به حال اول برگردانیم

به عنوان ایمانداران، خدا " خدمت آشتی را به ما سپرده است." (دوم قرنتیان 18:5) در اینجا هفت قدم کتابمقدسی برای برگرداندن مشارکت، به حال اول خود، ارائه می دهیم:

مشکل را قبل از صحبت با شخص مقابل، با خدا در میان بگذار. با خدا در مورد مشکل بحث کن. اگر بجای غیبت، نزد یک دوست در باره مشکل و ناراحتی دعا کنید، اغلب خواهید دید که، خدا قلب شما را و یا شخص مقابل را، بدون دخالت شما عوض خواهد کرد. اگر در مورد همه روابطتان بیشتر دعا می کردید، آنها ملایم تر می شدند. از دعا بعنوان **تهویه عمودی** استفاده کنید، همانطور که داود با مزامیرش کرد. به خدا در مورد ناامیدیهایتان بگویید. نزد او فریاد بر آورید. او هرگز از خشم، ناراحتی، ناامنی، یا هر احساس دیگر شما، غافلگیر نمی شود. پس دقیقاً "همانطور که احساس می کنید، به او بازگو کنید.

بسیاری از کشمکشها، در احتیاجات برآورده نشده، ریشه دارد و بعضی از این نیازها، تنها توسط خدا برآورده می شود. وقتی نیازی دارید که فقط خدا می تواند حل کند و از دوست، همسر، رئیس، یا عضو خانواده انتظار رفع این احتیاج را دارید، خود را برای دل شکستگی و تلخی آماده می سازید. **هیچ کس** نمی تواند همه احتیاجات شما را رفع کند، جز خدا. یعقوب رسول به این مسئله توجه کرد که بسیاری از کشمکشهای ما بخاطر عدم وجود دعا خلق می شود: "از کجا در میان شما جنگ و جدال پدید می آید؟ ... حسرت چیزی را می خورید، اما آن را به کف نمی آرید... از آن رو که درخواست نمی کنید!" (یعقوب 4:21) بجای توجه به خدا، از دیگران انتظار داریم، ما را شاد سازند و وقتی آنها نمی توانند آرزوی ما را عملی سازند، عصبانی می شویم. خدا می گوید: "چرا اول پیش من نمی آیی؟"

همیشه قدم اول را خودت بردار. مسئله این نیست که شما صدمه زدی یا صدمه خوردی: خدا از تو انتظار دارد که حرکت اول را بکنی. منتظر طرف مقابل نشو. اول خودت نزد آنها برو. برقراری مشارکت شکسته، آنقدر مهم است که عیسی مسیح فرمود این مسئله حتی از پرستش گروهی واجب تر است. او فرمود: "پس اگر نذری داری و می خواهی گوسفندی در خانه خدا قربانی کنی، و همان لحظه بیادت آید که دوستت از تو رنجیده است، گوسفند را همانجا نزد قربانگاه رها کن و اول برو و از دوستت عذرخواهی نما و با او آشتی کن؛ آنگاه بیا و نذرت را به خدا تقدیم کن." (متی 5:23 و 24)

وقتی مشارکت آسیب دیده یا شکسته شده، یک کنفرانس صلح را ترتیب بده. آن را به تعویق نینداز، بهانه نیاور و این وعده را نده که: "یک روز آن را حل خواهم کرد." یک ملاقات رو در رو را هر چه زودتر ترتیب بده. تأخیر، رنجش را عمق می بخشد و مسائل را بدتر می کند. گذر وقت، هیچ چیز از ناراحتی و کشمکش را حل نمی کند، بلکه زخم را چرکین می سازد.

اقدام فوری، خسارت روحانی را نیز کمتر می کند. کتاب مقدس می فرماید گناه، که دعوای حل نشده نیز آن را شامل می شود، مشارکت ما با خدا را مسدود می سازد و باعث می شود که دعاهايمان بی جواب بماند (اول پطرس 3:7، امثال 9:28) و در کنار همه اینها خود را تیره بخت احساس می کنیم. دوستان ایوب به یاد او آوردند که: "زیرا غصه، احمق را می کشد و حسد، ابله را می میراند." و "چرا بی جهت عصبانی می شوی و به خود صدمه می زنی؟" (ایوب 2:5 و 4:18)

موقفیت کنفرانس صلح، اغلب بستگی به انتخاب زمان و مکان درست، برای ملاقات می باشد. وقتی یکی از شما دو نفر خسته هستید یا عجله دارید و یا باعث مزاحمت یکدیگر خواهید شد، بهتر است با هم در آن موقع ملاقات نکنید. بهترین زمان، وقتی است که هر دوی شما در بهترین وضعیت خود قرار دارید.

با احساسات آنها همدردی کنید. از گوشه‌ایان بیشتر از دهانتان استفاده کنید. پیش از هر گونه اقدام برای حل هر نوع اختلاف، می باید اول از همه به احساسات مردم گوش فرا دهید. پولس نصیحت کرد: "فقط به فکر خودتان نباشید، بلکه به کار و مسایل دیگران هم توجه نمایید." (فیلیپیان 2:4) عبارت "توجه نمایید" از کلمه یونانی "اسکوپوس" می آید، که کلمه **تلسکوپ** و **میکروسکوپ** ما، از آن گرفته شده است و به این معناست که "به دقت توجه نمایید!" توجه خود را متمرکز احساسات آنها کنید و نه به واقعیتها. با همدردی شروع کنید و نه با راه حلها.

در مرحله اول، از آنچه مردم احساس می کنند، برداشتی برای حل مسئله نکنید، بلکه بدون اینکه از خود دفاع کنید، به آنها گوش فرا دهید و اجازه دهید آنها خود را از نظر احساسی خالی کنند. حتی وقتی موافق نیستی، سر خود را به علامت اینکه او را درک می کنی تکان بده. احساسات همیشه حقیقی و منطقی نیستند. در واقع خشم و رنجش باعث می شوند که ما به طرق احمقانه، عمل کنیم و فکر کنیم. داود اعتراف کرد: "لیکن دل من تلخ شده بود و در اندرون خود، دل ریش شده بودم. و من وحشی بودم و معرفت نداشتم و مثل بهایم نزد تو گردیدم." (زمور 21:73 و 22) همه ما وقتی رنجیده می شویم، وحشیانه عمل می کنیم.

در مقابل آن، کتاب مقدس می فرماید: "کسی که خشم خود را فرو می نشاند عاقل است و آنکه از تقصیرات دیگران چشم پوشی می کند سرافراز خواهد شد." (امثال 11:19) صبر نتیجه حکمت است و حکمت از شنیدن نقطه نظرات دیگران بدست می آید. در حقیقت وقتی گوش فرا می دهیم، به طرف مقابل می گوییم: "من به نظر تو ارزش قائلم، و

برای من روابط ما مهم است، و تو نیز برای من مهم هستی. " این جمله که همیشه تکرار می شود، حقیقت دارد: " مردم علاقمند نیستند که ما چه می دانیم تا زمانی که آنها می دانند که ما به آنها علاقمندیم. " برای برقراری مشارکت " ما نباید فقط به فکر خشنودی خودمان باشیم، بلکه وظیفه داریم این زحمت را به خود بدهیم که شک ها و نگرانیهای دیگران را نیز در نظر بگیریم، پس بهتر است به فکر خشنودی دیگران هم باشیم و فقط به خود نیندیشیم. " (رومیان 2:15) واقعا " این یک قربانی است که با صبر و تحمل، عصبانیت و خشم دیگران را قورت دهیم، مخصوصا " وقتی بی اساس می باشد. ولی بیاد آورید که این همان کاری است که مسیح برای شما کرد. او، خشمی را که بی اساس و از روی بدخواهی بود تحمل کرد، تا شما را نجات دهد: " زیرا مسیح نیز در پی خشنودی خود نبود، چنانکه نوشته شده است: " توهینهای توهین کنندگان به تو، بر من فرو افتاد. " (رومیان 3:15)

خطایی که شما در اختلافات داشته اید، اعتراف کنید. اگر در برقراری رابطه جدی هستید، می باید شروع به اعتراف در مورد اشتباهات و گناه خود بکنید. عیسی مسیح فرمود که این باعث می شود که مسائل را واضح تر ببینیم: " ای ریاکار، نخست جوب را از چشم خود به در آر، آنگاه بهتر خواهی دید تا بر کاه را از چشم برادرت بیرون کنی. " (متی 5:7)

با توجه به اینکه همه ما نقاط کوری داریم، شاید احتیاج داشته باشید که شخص سومی شما را کمک کند تا اعمال خودتان را قبل از ملاقات با شخصی که با او اختلاف داشته اید، ارزیابی کنید. همچنین از خدا بخواهید به شما نشان دهد که چقدر از مشکل، تقصیر شما بوده است. اینطور بپرسید: " آیا من مشکل اساسی هستم؟ آیا من غیر واقعی بوده ام، یا حساس نبوده ام یا شاید بر عکس، خیلی حساس بوده ام؟ " کتاب مقدس می فرماید: " اگر بگوییم بی گناهییم، خود را فریب داده ایم و راستی در ما نیست. " (اول یوحنا 8:1)

اعتراف به خطا، وسیله ای قوی برای آشتی است. اغلب روشی که ما از آن استفاده می کنیم تا اختلاف را حل کنیم، سبب رنجش بزرگتری می شود تا خود مشکل اولیه. وقتی شروع به اعتراف اشتباه خود، با فروتنی می کنید، این عمل شما باعث آرام شدن عصبانیت طرف مقابل می شود و آنها را خلع سلاح می کند، چون آنها به احتمال قوی انتظار داشتند با دفاع از خود، حاضر شوید. بهانه نیاورید و تقصیر را به کسی ندهید بلکه با صداقت آن قسمتی را که در کشمکش نقش داشته اید، پذیرا شوید. مسئولیت اشتباه خود را بپذیرید و طلب بخشش کنید.

به مشکل حمله کنید و نه به شخص. هرگز نمی توانید مشکل را حل کنید، اگر هدفتان پیدا کردن مقصر است. می باید بین این دو، یکی را انتخاب کنید. کتاب مقدس می فرماید: " جواب ملایم خشم را فرو می نشاند، اما جواب تند آن را بر می انگیزاند. " (امثال 1:15) هیچوقت مسئله شما، با برخورد شدید حل نخواهد شد، پس کلماتتان را با حکمت انتخاب کنید. جواب ملایم همیشه بهتر از جواب نیشدار است.

در حل اختلافات و کشمکشها، اینکه چگونه چیزی را بیان می کنید به همان اندازه که چه چیزی را می گوید، اهمیت دارد. اگر آن را با حالت تهاجمی بگویید، با حالت دفاعی، دریافت خواهد شد. خدا به ما می گوید: " دانا را از فهمش می شناسند و عالم را از سخنان دلنشینی. " (امثال 21:16) نق زدن و عیبجویی کردن، هرگز مؤثر نیست. شما وقتی می سوزانید یا می سایید، شخص متقاعد کننده ای نیستید.

در دوران جنگ سرد، هر دو طرف موافقت کردند که بعضی از سلاحها آنقدر هولناک و تخریب کننده بودند، که هرگز نمی بایست از آنها استفاده کنند. امروزه سلاحهای شیمیایی و بیولوژیکی تحریم شده اند و ذخیره سلاحهای هسته ای کاهش داده می شوند و نابود می شوند. به خاطر مشارکت، باید زرادخانه سلاحهای هسته ای روابط را که شامل محکوم کردن دیگران، تحقیر کردن، مقایسه کردن، برچسب گذاری، توهین کردن، خوار شمردن و نیشدار بودن است، نابود کنید. پولس رسول این مسئله را اینطور خلاصه می کند: " هیچگاه سخنان بد و زشت بر زبان نیاورید، بلکه گفتارتان نیکو و مفید باشد تا به شنوندگان خیر و برکت رساند. " (افسیان 29:4)

تا آنجا که ممکن است، همکاری کنید. پولس گفت: " اگر امکان دارد، تا آنجا که به شما مربوط می شود، با همه در صلح و صفا زندگی کنید. " (رومیان 18:12) صلح و صفا و آرامش همیشه، برچسب قیمت دارد. گاهی اوقات به بهای غرور ما تمام می شود و اغلب نیز به قیمت خودمحوری ما تمام می شود. به منظور مشارکت، سعی خود را در سازش و تطبیق با دیگران و نشان دادن حق تقدم به آنچه آنها نیاز دارند، بکنید. ترجمه ازاد هفت خوشابحال مسیح می گوید: " خوشابحال شما وقتی می توانی به مردم نشان بدهی چگونه بجای رقابت و نزاع، همکاری کنند. آنگاه کشف خواهی کرد که تو واقعا " چه کسی هستی و جای خود را در خانواده خدا پیدا خواهی کرد. " (متی 9:5)

بر آشتی تأکید کن و نه بر راه حل. توقع داشتن از هر کس، برای موافقت با همه چیز، عملی واهی و خیالی می باشد. در حالیکه راه حل بر مشکل متمرکز است، آشتی، بر روابط توجه دارد. وقتی به آشتی متمرکز می شویم، مشکل، اهمیت خود را از دست می دهد و اغلب بی ربط می شود.

ما همیشه می توانیم رابطه ای را، حتی اگر نتوانیم تفاوت هایمان را حل کنیم، دوباره برقرار کنیم. مسیحیان اغلب اختلافات صادقانه و مشروعی دارند و نظرات متفاوت با یکدیگر دارند، اما ما می توانیم با یکدیگر موافق نباشیم، بدون اینکه با هم ناسازگار باشیم. یک الماس از زوایای مختلف، به نظر متفاوت می آید. خدا از ما اتحاد را توقع دارد و نه یک شکلی را. ما می توانیم بدون وحدت نظر داشتن، در مورد هر موضوعی، دست در دست هم، قدم بزنیم. البته این به آن معنا نیست که شما از یافتن راه حل دست بکشید. شاید احتیاج داشته باشید به بحث و حتی مناظره ادامه دهید. اما این را در یک روح هماهنگی انجام می دهید. آشتی به این معناست که تیرتان را دفن می کنید و نه الزاما مسئله را.

در نتیجه این فصل کتاب، شما با چه کسی باید تماس بگیرید؟ با چه کسی باید رابطه تان را دوباره برقرار کنید؟ حتی یک ثانیه نیز تأخیر نکنید. همین اکنون توقف کن و در مورد آن شخص با خدا صحبت کن و بعد تلفن را بردار و مراحل را شروع کن. این هفت قدم خیلی ساده هستند، اما مسلماً راحت نیستند. زحمت زیاد لازم است تا رابطه ای، دوباره برقرار شود. به همین علت پطرس تشویق می کند که مسیحی باید: "بر پی صلح باشد و آرام بجوید." (اول پطرس 3:11) اما وقتی برای صلح می کوشید، کاری را انجام می دهید که خدا انجام می دهد. به این علت خدا صلح دهندگان را فرزندان خود می خواند (متی 9:5)

نکته مورد توجه: رابطه ها، همیشه ارزش اصلاح شدن را دارند.
آیه حفظی: "اگر امکان دارد، تا آنجا که به شما مربوط می شود، با همه در صلح و صفا زندگی کنید." (رومیان 12:18)
سوالی که باید از خود بکنید: امروز با چه کسی باید رابطه ام را اصلاح کنم؟

(فصل بیست و یکم)

حفاظت کلیسایتان

" برای حفظ آن وحدتی که روح القدس بوجود می آورد و با رشته های صلح و صفا به هم پیوسته می شود نهایت کوشش خود را بکنید. "(افسیان 3:4 ترجمه انجیل شریف)
" مهم تر از همه، بگذارید محبت هادی زندگی شما باشد، زیرا محبت عامل همبستگی کامل مسیحیان است. "(کولسیان 14:3)

وظیفه شما، حفظ اتحاد و یگانگی کلیسایتان می باشد.
در عهد جدید، موضوع یگانگی در کلیسا به اندازه ای مهم است که به آن، بیشتر از بهشت و جهنم، توجه شده است. خدا عمیقاً مشتاق این است که ماهمانگی و اتحاد را با یکدیگر تجربه کنیم.
یگانگی، جان مشارکت است. اگر آن را خراب کردی، قلب بدن مسیح را خواهی شکافت. اتحاد و یگانگی جوهر و مغز نقشه خداست که، چگونه زندگی را با یکدیگر، در کلیسایش بجشیم. عالی ترین سرمشق ما برای اتحاد، تثلیث اقدس می باشد. پدر، پسر و روح القدس مانند یک شخص با یکدیگر کاملاً متحد هستند. خدا، خودش، نمونه محبت فداکارانه، به فکر دیگران در فروتنی و هماهنگی کامل می باشد.
مانند هر پدر و مادری، پدر آسمانی ما از تماشای اینکه فرزندان با یکدیگر تفاهم دارند، لذت می برد. عیسی مسیح، در آخرین لحظات زندگی خود، قبل از دستگیری اش، با شور و حرارت زیاد، برای اتحاد ما دعا کرد (یوحنا 17:20-23). در طول آن ساعات عذاب آور، اتحاد و یگانگی ما بالاترین چیزی بود، که در فکرش قرار داشت و این نشاندهنده اهمیت موضوع می باشد.

هیچ چیز بر زمین، به اندازه کلیسا برای خدا با ارزش نیست. او گرانتترین بها را برای آن پرداخت و می خواهد آن را مخصوصاً از خرابی ویران کننده ای که با جدایی، ناسازگاری و عدم هم آهنگی بوجود می آید، حفظ کند. اگر شما در خانواده خدا هستید، این مسئولیت شما است که در هر جایی که مشارکت دارید، اتحاد و یگانگی آن را حفظ کنید. عیسی مسیح به شما مأموریت داده تا آنچه در توانتان دارید برای حفظ اتحاد و نگهداری مشارکت و رواج دادن هماهنگی، در خانواده کلیسایتان و نیز در میان همه ایمانداران، انجام دهید. کتاب مقدس می فرماید: "به سعی تمام بکوشید تا آن یگانگی را که از روح است، به مدد رشته صلح حفظ کنید." (افسیان 3:4) ما چگونه می توانیم این کار را عملی سازیم؟ برای پاسخ به این سؤال کتاب مقدس به ما مشورت عملی می دهد.

به آنچه در همه ما مشترک است متمرکز شو و نه بر تفاوتها. پولس به ما می گوید: "پس هدف شما این باشد که با سایر ایمانداران در صلح و صفا بسر ببرید تا باعث تقویت ایمانشان گردید." (رومیان 14:19) ما بعنوان ایمانداران، یک خداوند، یک بدن، یک هدف، یک پدر، یک روح، یک امید، یک ایمان، یک تعמיד و یک محبت را دنبال می کنیم (رومیان 12:10؛ 12:12؛ 5:4-5؛ اول قرنتیان 10:1؛ 6:8؛ 13:12؛ افسسیان 4:4؛ 5:5؛ فیلیپیان 2:2). ما یک نجات و یک زندگی و یک آینده را با یکدیگر تجربه می کنیم- عواملی که خیلی بیشتر از هر تفاوتی که می توانیم به شمار آوریم، مهم هستند. اینها و نه اختلافات شخصی ما، می باید نقطه تمرکز ما باشند.

ما می باید به یاد داشته باشیم که این خود خدا بود که تصمیم گرفت به هر یک از ما شخصیتها، زمینه ها، نژادها و سلیقه های متفاوت ببخشد تا ما به این تفاوت ها ارزش بدهیم و از آنها لذت ببریم و نه این که فقط تحمل کنیم. خدا اتحاد می خواهد و نه یک شکلی. اما بخاطر اتحاد، نباید بگذاریم که تفاوتها، ما را از یکدیگر جدا سازند. ما باید روی آن چیزی که بیشتر اهمیت دارد تأکید بگذاریم و آن این است که یکدیگر را چنانکه مسیح ما را محبت نمود، دوست داشته باشیم و پنج هدفی را که خدا برای هر یک از ما و کلیسایش دارد، جامه عمل بپوشانیم.

دعوا و کشمکش معمولاً نشانه این است که نگاه ما به مسائل کم اهمیت دوخته شده است، چیزهایی که کتاب مقدس آن را "**مسائل بیهوده**" (دوم تیموتاؤس 2:23) می نامد. وقتی نگاهمان را به سوی شخصیتها، سلیقه ها، تعبیرها و تفسیرها، سبک ها و روشها بر می گردانیم، جدایی اجتناب ناپذیر است. اما اگر بر محبت یکدیگر و عملی ساختن اهداف خدا متمرکز شویم، نتیجه هماهنگی و یکدلی می شود. پولس برای این مسئله التماس کرد که: "اما ای برادران عزیز، به نام خداوند ما عیسی مسیح به شما التماس می کنم که از بحث و جدل دست برداشته، بکوشید با یکدیگر یکدل و یک زبان باشید

تا در میان شما جدایی و شکاف پیش نیاید. خواهش می کنم که در فکر و هدف متحد باشید." (اول قرنتیان 10:1)

در توقعات خود، واقع بین باشید. از زمانی که قصد خدا را از اینکه یک مشارکت واقعی چه چیزی باید باشد، کشف می کنید، به راحتی می توانید با مشاهده شکاف بین ایده آل و واقعیت در کلیسایتان، مأیوس و ناامید شوید. با وجود تمام نقص های کلیسا می باید با غیرت آن را دوست داشته باشیم. در آرزوی ایده آل بودن در حالیکه واقعیت را سرزنش

می کنیم، نشانه عدم رشد است. از طرف دیگر در جا زدن در واقعیت بدون تلاش برای ایده آل از خود راضی بودن را نشان می دهد. رشد یعنی زندگی با تنش و بحران.

شاید ایمانداران دیگر شما را ناراحت کنند یا مأیوستان کنند، ولی این هیچ بهانه خوبی برای توقف دادن به مشارکت با آنها نیست. آنها حتی وقتی که مثل یک خانواده با شما رفتار نمی کنند، باز خانواده شما هستند و نباید آنها را رها کنی. بجای این عمل، خدا به ما می فرماید: "فروتن و مهربان باشید. نسبت به یکدیگر بر دبار باشید و بسبب محبتی که به هم دارید، از خطاها و اشتباهات یکدیگر چشم پوشی نمایید." (افسیان 2:4) مردم بخاطر دلایل قابل درک بسیاری از کلیسا سرخورده می شوند. فهرست این دلایل می تواند طولانی باشد: دعوا و کشمکش، ناراحتی، ریاکاری، غفلت، کوتاه فکری و تنگ نظری، افراط در مراعات قانون، و گناهان دیگر. بجای شگفت زده شدن و سراسیمه شدن، می باید به یاد داشته باشیم که کلیسا از گناهکاران واقعی تشکیل شده، که ما یکی از آنها هستیم. ما چون گناهکاریم، گاهی عمدی و گاهی غیر عمد به یکدیگر صدمه می زنیم. اما بجای ترک کلیسا، ما می باید در کلیسا بمانیم و اگر ممکن است آن را حل کنیم. راه بوجود آمدن شخصیت قویتر و مشارکت عمیق تر آشتی و برقراری ارتباط دوباره است و نه فرار.

طلاق از کلیسایان با اولین نشانه یأس یا سرخوردگی، نشانه ای از عدم بلوغ است. خدا چیزهای زیادی دارد که می خواهد به شما و دیگران یاد دهد. به علاوه این همه، کلیسای کاملی وجود ندارد که به طرف آن فرار کنید. هر کلیسایی فهرست ضعفها و مشکلات خودش را دارد و به زودی یک بار دیگر ناامید خواهید شد. گروهی مارکس بخاطر این گفته خود که، نمی خواهد به باشگاهی متعلق باشد که به او اجازه ورود می دهد، معروف بود. اگر کلیسایی به اندازه ای کامل است که بتواند شما را راضی نگه دارد، همان کاملیت شما را از عضویت اخراج خواهد کرد، چون شما کامل نیستید!

دیتریش بونهوفر، کشیش آلمانی که به علت مقاومت با نازیها شهید شد، کتابی کلاسیک در باره مشارکت به اسم "زندگی با یکدیگر"، نوشت. در این کتاب او می نویسد بریدن امید ما از کلیسای محلی چیز خوبی است، چون این مسئله توقعات اشتباه ما از کاملیت را از بین می برد. هر چه زودتر این فریب را ترک کنیم که، یک کلیسا باید کامل باشد تا آن را دوست داشت، از ریاکاری دست خواهیم کشید و اعتراف خواهیم کرد که همه ما ناکامل و نیازمند فیض و رحمت خدا هستیم و این آغاز یک جامعه واقعی است.

هر کلیسایی باید این تابلو را جلوی درش بزند که: "احتیاج به مردم کامل نداریم. اینجا محلی است فقط برای آنانی که اعتراف می کنند گناهکارند، به رحمت نیازمند می باشند و می خواهند رشد کنند."

بونهوفر گفت: "هر کس که رؤیای خود را از جامعه بیش از خود جامعه مسیحی دوست داشته باشد، قاتل کلیسا می شود... اگر هر روز برای کلیسایی که در آن قرار گرفته ایم، حتی وقتی تجربه بسیار شگفت انگیزی وجود ندارد، ثروتهای کشف شده ندارد، بلکه ضعفها، ایمان کوچک، و مشکلات دارد، شکر نکنیم بلکه بالعکس به شکایت ادامه دهیم که هر چیز ناچیز و بیخود است، آنگاه مانع این می شویم که خدا مشارکت ما را رشد دهد."

تصمیم بگیرد بجای انتقاد، تشویق کنید. این کار همیشه راحت تر است که از آنانی که خدمت می کنند ایراد بگیریم تا اینکه در کار آنها شریک شویم و سهمی داشته باشیم. خدا بارها از ما می خواهد که از یکدیگر ایراد نگیریم، یکدیگر را مقایسه و داورى نکنیم (رومیان 13:14؛ یعقوب 11:4؛ افسسیان 29:4؛ متی 9:5؛ یعقوب 9:5) وقتی از کاری که یک ایماندار از روی ایمان جدی و یقین انجام می دهد، انتقاد می کنی، در حقیقت در کار خدا دخالت می کنی: "تو کیستی که بر خدمتکار شخصی دیگر حکم می کنی؟ استوار ماندن یا فرو افتادن او به آفتابش مربوط است." (رومیان 4:14)

پولس همچنین اضافه می کند که ما نباید ایمانداران دیگری را که از نظر اعتقادی با ما فرق می کنند تحقیر کنیم یا مورد قضاوت قرار دهیم: "شما به هیچ وجه حق ندارید از برادر خود ایراد بگیرید و یا با نظر تحقیر به او نگاه کنید. به یاد داشته باشید که هر یک از ما باید به تنهایی در مقابل تخت داورى خدا بایستیم تا او ما را داورى کند." (رومیان 10:14) هر گاه ایماندار دیگر را داورى می کنم، چهار چیز یکجا اتفاق می افتند: رابطه ام با خدا قطع می شود، غرور و ناامنی خود را به نمایش می گذارم، خود را در معرض داورى خدا قرار می دهم و به مشارکت کلیسا ضربه می زنم. روح ایراد گیری عیبی است که باید بهای زیادی بپردازد.

کتاب مقدس شیطان را "مدعی برادران ما" (مکاشفه 10:12) می نامد. این کار شیطان است که مقصر بداند، شکایت کند، و از اعضای خانواده خدا ایراد بگیرد. هر وقت که ما هم این کار را می کنیم، در انجام دادن کار شیطان گول خورده ایم. به یاد داشته باشید که مسیحیان دیگر، هر قدر هم که شما با آنها مخالف باشید، دشمن واقعی نیستند. هر وقتی که برای مقایسه یا ایرادگیری از دیگر ایمانداران سپری می کنیم، وقتی است که باید در بنای اتحاد و یگانگی مشارکتمان، صرف شود. کتاب مقدس می فرماید: "پس هدف شما این باشد که با سایر ایمانداران در صلح و صفا بسر ببرید تا باعث تقویت ایمانشان گردید." (رومیان 19:14)

از شنیدن غیبت، دوری کن. غیبت یعنی انتقال اطلاعاتی که شما نه قسمتی از مشکل هستید و نه قسمتی از راه حل. شما خوب می دانید که غیبت کردن کار اشتباهی است، اما اگر می خواهید از کلیسایان محافظت کنید، نباید به آن گوش دهید. شنیدن غیبت مثل قبول مال دزدی شده است و شما را به اندازه خود جرم، مقصر می سازد.

وقتی کسی شروع به غیبت نزد شما می کند، این شجاعت را داشته باشید که به او بگویید: "لطفا" دست نگهدار. من احتیاجی به دانستن این مسئله ندارم. آیا با آن شخص مستقیماً صحبت کرده ای؟" کسانی که نزد شما غیبت می کنند، از شما نیز غیبت خواهند کرد. آنها افراد مورد اطمینان نیستند. اگر به غیبت گوش فرا دهید، خدا می فرماید که شما شخص بدکار و بداندیش هستید (امثال 17:4؛ 28:16؛ 20:26؛ 9:25؛ 19:20) "آدم بدکار از همنشینی با آدمهای بد لذت می برد." (امثال 17:4) همین اشخاصند که بین شما تفرقه و جدایی ایجاد می کنند. آنان فقط بدنبال هوسهای خود هستند و روح خدا در وجود ایشان ساکن نیست." (یهودا 19)

واقعا غم انگیز است که بزرگترین زخمها در گله خدا، از گوسفندان دیگر بوجود می آید و نه از گرگها. پولس رسول در مورد "مسیحیان آدمخوار" -ی که "یکدیگر را می گزند و می درند" و مشارکت را نابود می سازند، هشدار داد (غلاطیان 5:15). کتاب مقدس می گوید از چنین اشخاص بدکار و بداندیش دوری گزینید. "آدم سخن چین رازها را فاش می کند، پس با چنین شخصی معاشرت نکن." (امثال 19:20) سریع ترین راه پایان دادن به یک کشمکش کلیسایی یا گروه کوچک، برخورد محبتانه با آنهاست که غیبت می کنند و پافشاری در اینکه باید از این کار بازایستند، می باشد. سلیمان به این مسئله چنین اشاره می کند: "هیزم که نباشد آتش خاموش می شود، سخن چین که نباشد نزاع فرو می نشیند." (امثال 20:26)

به روش خدا در حل اختلافات، عمل کن. به علاوه قواعدی که در فصل قبلی به آن اشاره کردیم، عیسی مسیح روند سه قدمی ساده ای را به کلیسا توصیه کرد: "اگر برادری به تو بدی کند، برو و خصوصی با او گفتگو کن و او را متوجه خطایش بساز. اگر سخن تو را گوش گرفت و به تقصیرش اعتراف کرد، برادری را باز یافته ای. ولی اگر قبول نکرد، این بار با دو یا سه نفر دیگر پیش او برو تا این اشخاص شاهد سخنان تو باشند. ولی اگر باز هم به گفته های شما گوش نداد، آنگاه موضوع را با کلیسا در میان بگذار." (متی 18:15-17 الف)

در زمان دعوا و کشمکش، این امر وسوسه انگیز است که همیشه به شخص سومی این مسئله را بگوئید، بدون آنکه با شجاعت حقیقت را آمیخته به محبت به آن شخصی که از او ناراحت هستید، بگویید. و این کار مسئله را بدتر می کند. بجای این کار شما باید مستقیماً با کسی که برخورد داشته اید، روبرو شوید. همیشه، اولین قدم، رو در رویی خصوصی است، و این کار را هر چه زودتر باید انجام دهید. اگر نتوانستید بین خودتان این مسئله را حل کنید، قدم بعدی، بردن یک یا دو شاهد برای تأیید مشکل و آشتی دادن رابطه می باشد. اگر شخص مقابل لجوجانه سرسختی می کند، چه باید بکنید؟ عیسی مسیح می گوید با کلیسا در میان بگذار. اگر آن شخص هنوز بعد از این همه حاضر به شنیدن نیست، می باید با او همچون یک شخص بی ایمان رفتار کرد (متی 18:17؛ اول قرننیا 5:5).

از شبان و رهبران اتان حمایت کنید. رهبران کامل وجود ندارند، اما خدا به رهبران مسئولیت و اقتدار می بخشد تا اتحاد و یگانگی کلیسا را حفظ کنند. و آنها این کار سخت را در طول کشمکشهای بین افراد بدون هیچگونه قدردانی انجام می دهند. شبانان، اغلب وظیفه ناخوشایند خدمت به عنوان واسطه بین اعضای صدمه دیده، دعوا کرده یا نابالغ را دارند. آنها همچنین وظیفه غیر ممکن سعی کردن در خوشنود کردن همه را دارند، که حتی خود عیسی مسیح هم نمی توانست انجام دهد!

کتاب مقدس در مورد اینکه با افرادی که ما را خدمت می کنند، چگونه باید رفتار کنیم، به وضوح صحبت کرده: "از رهبران روحانی خود اطاعت کنید، و هر آنچه می گویند با کمال میل انجام دهید، زیرا کار ایشان، مراقبت از جانهای شماست و از این لحاظ در برابر خدا پاسخگو می باشند. پس، به گونه ای رفتار کنید که ایشان از خدمت خود لذت ببرند، نه اینکه با درد و رنج آن را انجام دهند، زیرا در اینصورت شما نیز رنج خواهید برد." (عبرانیان 13:17)

شبانان باید روزی در برابر خدا بایستند و باید به او در مورد اینکه چگونه از شما مواظبت کرده اند، جواب دهند. "زیرا ایشان بر جانهای شما دیده بانی می کنند و باید حساب بدهند." (عبرانیان 13:17) اما فراموش نکنید که شما نیز جوابگو هستید. شما می باید به خدا جواب بدهید که به چه نحو از رهبران اتان پیروی کردید.

کتاب مقدس به شبانان راهنمایی های مشخصی داده که چطور با افرادی که در مشارکت تفرقه انداز هستند، رفتار کنند. آنها باید از بحث و مشاجره دوری گزینند، و با آرامی در حالیکه برای تغییر آنانیکه مخالفند دعا می کنند، به آنها تعلیم دهند، و به آنانیکه اهل بحث و جدل هستند اخطار کنند، برای هماهنگی و اتحاد التماس کنند، آنانی را که نسبت به رهبری بی احترامی می کنند، توبیخ کنند، و افراد تفرقه انداز را پس از آنکه دو اخطار قبلی را رد کرده اند، از کلیسا اخراج کنند (دوم تیموتاؤس 2:14، 23-26؛ فیلیپیان 2:4؛ تیطس 2:15-3:2 و 10-11)

ما با احترام گذاشتن به آنانیکه با رهبری، ما را خدمت می کنند، مشارکت را محافظت می کنیم. شبانان و مشایخ احتیاج به دعاها، تشویق ها، قدردانی و محبت ما دارند. به ما دستور داده شده: "برادران عزیز، خواهش می کنم به کشیشان و خادمینی که در کلیسایان زحمت می کشند و شما را راهنمایی می نمایند، احترام بگذارید. بسبب زحماتی که برای شما می کشند، ایشان را با تمام وجود احترام و محبت نمایید." (اول تسالونیکیان 5:12 و 13 الف)

من شما را به چالش دعوت می کنم که مسئولیت محافظت و ترویج، اتحاد و یگانگی کلیسایان را بپذیرید. تمام نیروی خود را برای آن بکار ببرید و آنگاه خدا خشنود خواهد شد. مسلماً این کار همیشه راحت نخواهد بود. گاهی اوقات می باید کاری را که برای بدن مسیح بهترین است انجام دهید و نه برای خودتان تا اهمیت دادن به دیگران را نشان دهید. یکی از علت هایی که خدا ما را در خانواده کلیسایی قرار می دهد این است که از خودگذشتگی را یاد بگیریم. در جامعه یاد

می گیریم به جای گفتن "من" بگوییم "ما" و "مال ما" به جای "مال من". خدا می فرماید: "نباید فقط به فکر خودتان باشید؛ به فکر دیگران هم باشید و نفع دیگران را نیز در نظر بگیرید." (اول قرنتیان 24:10)

خدا کلیساهایی را که متحد هستند برکت می دهد. هر عضوی در کلیسای سدلبک (Saddleback Church)، پیمانی را امضاء می کند که شامل وعده ای است که از اتحاد مشارکت ما محافظت کند. در نتیجه این کار، کلیسا هرگز اختلافی نداشته که مشارکت را به جدایی بکشاند. و به علت اینکه این کلیسا، مشارکتی با محبت و متحد است، مردم زیادی می خواهند قسمتی از آن باشند! در هفت سال گذشته، کلیسا 9100 نفر ایماندار جدید را تعمید داده. وقتی خدا گروهی از اطفال ایماندار دارد که می خواهند زاییده شوند، به دنبال کلیسایی می گردد که گرم ترین دستگاه پرورش طفل می باشد. برای اینکه خانواده کلیسایی تان را گرم تر و با محبت تر سازید، چه نقشی دارید؟ در جامعه شما مردم زیادی هستند که بدنبال محبت و مکانی هستند که به آن تعلق داشته باشند. حقیقت این است که هر کس احتیاج دارد و می خواهد که مورد محبت واقع شود، و وقتی مردم کلیسایی را می یابند که اعضای آن خالصانه محبت می کنند و از یکدیگر مواظبت می کنند، تنها راه دور کردن آنها، قفل کردن درها خواهد بود.

نکته مورد توجه: مسئولیت من حفاظت از اتحاد کلیسایم می باشد.
آیه حفظی: "پس بیایید آنچه را که موجب برقراری صلح و صفا و بنای یکدیگر می شود، دنبال کنیم." (رومیان 14:19)
سوالی که باید از خود بکنید: در حال حاضر، شخصا "چه کاری می کنم تا اتحاد و یگانگی را در خانواده کلیسایی ام حفظ کنم.

هدف # 3

شما آفریده شده اید تا شبیه مسیح شوید

"در او ریشه بدوانید تا از او قوت بگیرید. بکوشید که همواره در او رشد کنید و در حقایقی که آموخته اید، قوی و نیرومند گردید." (کولسیان 7:2)

(فصل بیست و دوم)

آفریده شده برای شباهت به مسیح

"زیرا خدا که از ابتدا می دانست چه کسانی به سوی او خواهند آمد، چنین اراده فرمود که اینان به شباهت فرزندش در آیند، تا مسیح فرزند ارشد باشد و آنان، برادران او." (رومیان 8:29)

"مسیح چهره دیدنی خدای نادیده است. او فرزند خداست و بر تمام موجودات برتری دارد." (کولسیان 1:15)

شما آفریده شده اید تا شبیه مسیح شوید. از همان ابتدا، نقشه خدا این بوده که شما را شبیه پسرش، عیسی مسیح بسازد. این سرنوشت و هدف سوم زندگی شما است. خدا این انگیزه خود را در ابتدای خلقت اعلان کرد: "سرانجام خدا فرمود: "انسان را شبیه خود بسازیم..." (پیدایش 26:1)

در تمامی خلقت، تنها انسانها به "شباهت خدا" ساخته شده اند و این امتیاز بزرگی است که به ما ارج و مقام می بخشد. ما تمام معانی ای را که این عبارت می پوشاند، نمی دانیم، اما بعضی از جنبه هایی را که این عبارت شامل می شود، می شناسیم: ما، همانند خدا، **موجودات روحانی** هستیم؛ روح ما ابدی است و بیشتر از بدن زمینی ما زندگی خواهد کرد. ما **خردمند** هستیم و می توانیم فکر کنیم، دلیل و برهان بیاوریم و مشکلات را حل کنیم؛ همچنین ما مانند خدا **ارتباط** برقرار می کنیم. می توانیم محبت واقعی را بدهیم و دریافت کنیم؛ در ضمن، ما دارای **آگاهی اخلاقی** هستیم و توانایی تمیز خوب و بد را داریم، که این مسئله ما را در برابر خدا پاسخگو می سازد.

کتاب مقدس می فرماید که همه مردم و نه فقط ایمانداران، قسمتی از شباهت خدا را در خود دارند؛ به این خاطر قتل و سقط جنین کار اشتباهی است (پیدایش 9:6؛ مزمور 139:13-16؛ یعقوب 9:3). اما این شباهت ناقص است و بخاطر گناه از حالت طبیعی بیرون آمده و خراب شده است. پس خدا، عیسی مسیح را مأموریت داد تا به زمین خاکی ما بیاید و شباهت کاملی را که از دست داده بودیم، دوباره از نو بسازد.

"صورت و شباهت" کامل خدا را به چه چیزی می توان تشبیه کرد؟ به شکل عیسی مسیح! کتاب مقدس می فرماید: عیسی مسیح "تصویر خدا" (دوم قرنتیان 4:4) و "صورت خدای نادیده" (کولسیان 1:15) و "مظهر کامل ذات او" (عبرانیان 3:1) می باشد.

مردم اغلب عبارت "پسر را دیدی، پدرش را دیدی" را استفاده می کنند تا به شباهت خانوادگی اشاره کنند. وقتی مردم شباهت مرا در فرزندانش می بینند، من لذت می برم. خدا نیز می خواهد فرزندانش به صورت و شباهت او باشند. کتاب مقدس می فرماید: "شما باید شخص جدید و متفاوتی شوید، شخصی مقدس و درستکار؛ و این طبیعت نور را که به صورت خداست، بیوشید." (افسیسیان 4:24)

بگذارید خیلی روشن صحبت کنم: شما هیچگاه خدا یا حتی یک نوع خدا نخواهید شد. این دروغ تکبرآمیز، و سوسه قدیمی شیطان است. شیطان به آدم و حوا قول داد که اگر به نصیحت او گوش فرا دهند "مانند خدا می شوید" (پیدایش 3:5). خیلی مذاهب و فلسفه های عصر جدید (New Age) هنوز این دروغ کهنه را رواج می دهند که ما الهی هستیم و می توانیم خدایان شویم.

این علاقه که ما می خواهیم خدا باشیم، هر وقت که می خواهیم موقعیتمان، آینده مان و یا مردم اطرافمان را کنترل کنیم، خود را نشان می دهد. اما بعنوان آفریدگان ما هیچگاه **آفریدگار** نخواهیم شد. خدا از شما نمی خواهد که یک خدا شوید؛ بلکه می خواهد با قبول ارزشها، رفتارها و شخصیت او، شخصی **خدا ترس** شوید. کتاب مقدس می فرماید: "فکر و ذهن شما باید روز بروز تغییر کند و بسوی کمال پیش رود." (افسیسیان 4:23)

هدف نهایی خدا برای زندگی شما بر زمین راحتی و آسایش نیست، بلکه رشد شخصیت می باشد. او از شما می خواهد که از نظر روحانی رشد کنید و شبیه مسیح شوید. شبیه مسیح شدن به هیچ وجه به معنای از دست دادن شخصیت خود و یا تولید مثل نامعقول نیست. خدا شما را بی نظیر آفریده و مسلمان نمی خواهد که آن را از بین ببرد. شباهت مسیح گونه به معنای تبدیل شخصیت شماست و نه شخص شما.

خدا از شما می خواهد شخصیتی را که در خوشابحالهای مسیح (متی 5: 1-12) میوه روح (غلاطیان 22: 5-23) باب زیبایی محبت پولس رسول (اول قرنتیان 13) و لیست خصوصیات زندگی مؤثر و ثمربخش پطرس رسول (دوم پطرس 1: 5-8) ذکر شده در خود رشد دهید.

هر دفعه که فراموش کنید سیرت و شخصیت شما یکی از اهداف خدا برای زندگی شما است، با قرار گرفتن در شرایط خاص محیط خود، ناامید خواهید شد. شما با تعجب خواهید گفت: "چرا این اتفاقات بر سر من می آید؟ چرا من اینچنین اوقات سختی را سپری می کنم؟" و یکی از جوابها این است که زندگی برای سخت بودن آن وجود دارد! این آن چیزی است که ما را رشد می دهد. به یاد داشته باشید: زمین، آسمان نیست!

بسیاری از مسیحیان از این وعده مسیح که "من آمده ام تا ایشان حیات داشته باشند و از آن به فراوانی بهره مند شوند" (یوحنا 10: 10) سوء تعبیر کرده اند که به معنای سلامتی کامل، زندگی راحت و آسوده، خوشحالی دائم، رسیدن به رؤیایا و آزادی فوری از مشکلات توسط ایمان و دعا می باشد. به کلامی دیگر، آنها انتظار دارند که زندگی مسیحی خیلی راحت باشد. آنها انتظار دارند آسمان بر زمین باشد.

این دید خودخواهانه، خدا را جنّ علاءالدینی مصور می کند که وجود او برای این است که شما را در جستجوی خودخواهانه تان برای عملی شدن آرزوها و تمایلات شخصی تان خدمت کند. اما خدا غلام شما نیست، و اگر در این فکر غلط باشید که زندگی می باید راحت باشد، یا شدیداً سرخورده خواهید شد و یا در حال انکار واقعیتها زندگی خواهید کرد.

هیچوقت فراموش نکنید که زندگی پیرامون شما نمی چرخد! شما برای اهداف خدا وجود دارید و نه خدا برای اهداف شما. چرا در حالیکه خدا چیز اصلی را برای شما در ابدیت نقشه کشیده، می بایست آسمان را برای شما بر زمین تدارک ببیند؟ خدا این فرصت را به ما بر زمین می بخشد تا شخصیت خود را برای آسمان بسازیم و تقویت کنیم.

کار روح خدا در شما

برای ایجاد شخصیت مسیح گونه، کار روح القدس لازم است. کتاب مقدس می فرماید: "بر اثر کاری که خداوند یعنی روح القدس در وجودمان انجام می دهد، با جلالی روز افزون، به تدریج شبیه او می شویم." (دوم قرنتیان 3: 18 ب) این روند تبدیل هر چه بیشتر ما بصورت مسیح، تقدیس نامیده شده و سومین هدف زندگی شما بر زمین است.

شما هیچوقت نمی توانید با توانایی و قدرت خود شخصیت مسیح را در خود تولید کنید. تصمیماتی که هنگام سال نو می گیرید، نیروی اراده و بهترین انگیزه ها، کافی نیستند. تنها روح القدس این قدرت را دارد که تغییراتی را که خدا می خواهد، در زندگی ما بوجود آورد. کتاب مقدس می فرماید: "زیرا خدا خودش در وجود شما کار می کند تا بتوانید با میل و رغبت او را اطاعت نمایید و اعمالی را بجا آورید که مورد پسند اوست." (فیلیپیان 2: 13)

هر گاه به "قدرت روح القدس" اشاره می شود، بسیاری از مردم به مظاهر معجز آسا و احساسات شدید آن فکر می کنند؛ اما اکثر اوقات قدرت روح القدس با روشهای غیرظاهری و در سکوت در زندگی شما عمل می کند، که حتی از آن آگاه نیستید و احساس هم نمی کنید. او خیلی از اوقات با "صدایی ملایم" (اول پادشاهان 12: 19) به پهلوی ما می زند.

شباهت به مسیح، با تقلید به وجود نمی آید، بلکه با سکونت مسیح در ما ایجاد می شود. در حقیقت ما به مسیح اجازه می دهیم که از طریق ما زندگی کند. "راز خدا اینست: مسیح در وجود شما، تنها امید پر شکوه شماست!" (کولسیان 1: 27) این مسئله در زندگی واقعی چگونه اتفاق می افتد؟ توسط انتخابهایی که ما می کنیم. ما در موقعیتهای مختلف انتخاب می کنیم که کار درست را انجام دهیم و بعد به روح خدا اعتماد می کنیم تا به ما قوت، محبت، ایمان و حکمتش را بدهد تا آن را انجام دهیم. با توجه به اینکه روح خدا در درون ما زندگی می کند، این چیزها همیشه برای کسی که بطلب در دسترس است.

ما می باید با کار روح القدس همکاری کنیم. در طول کتاب مقدس به حقیقت مهمی برخورد می کنیم که به تصویر کشیده شده: روح القدس قدرتش را، لحظه ای که شما یک قدم ایمان بر می دارید، می ریزد. وقتی یوشع با یک مانع غیرممکن روبرو شده بود، آبهای طوفانی رود اردن، پس از قدم گذاشتن رهبران با اطاعت و ایمان بود که به کنار رفتند. (یوشع 3: 13-17) اطاعت، کلیدی است که قدرت خدا را آزاد می کند.

خدا اول منتظر تو است که عمل کنی. منتظر این نباشید که احساس قدرت و اطمینان کنید. بدون در نظر گرفتن ترسها و احساساتتان، با وجود ضعفها به پیش بروید و عمل درست را انجام بدهید. به این صورت با روح القدس همکاری می کنید و این طریقی است که می تواند شخصیت شما رشد دهد.

کتاب مقدس رشد روحانی را به یک دانه، ساختمان و کودکی که رشد می کند، تشبیه کرده است. هر یک از این تشبیهات از ما حضور فعالانه انتظار دارند: دانه ها باید کاشته شوند و از آنها مراقبت شود، ساختمانها باید ساخته شوند؛ آنها یکدفعه سر از زمین بیرون نمی آورند؛ و کودکان باید بخورند و ورزش کنند تا رشد کنند.

در حالیکه در نجات ما، فعالیت ما هیچ نقشی ندارد، اما در رشد روحانی ما خیلی مؤثر است. حداقل هشت مرتبه در عهد جدید به ما گفته شده که: در رشتدمان به سوی شبیه مسیح شدن، " سخت بکوشید" (لوقا 13:24؛ رومیان 14:19؛ افسسیان 4:3؛ دوم تیموتاؤس 15:2؛ عبرانیان 11:4؛ 14:12؛ دوم پطرس 1:5؛ دوم پطرس 14:3) شما گوشه ای نمی نشینید تا این رشد برای شما اتفاق بیفتد.

پولس در افسسیان 22:4-24 توضیح می دهد که سه مسئولیت ما در شبیه مسیح شدن چیست: 1- می باید انتخاب کنیم که اعمال کهنه را از خود دور کنیم. " پس اکنون باید طبیعت کهنه و گناه آلود خود را که بر اثر شهوات فریبده فاسد و فاسدتر می شود، از خود بیرون نمایید" (افسسیان 22:4)

2- طرز فکرمان را باید عوض کنیم. " باید طرز فکر شما نو شود" (افسسیان 23:4) کتاب مقدس می گوید که ما با نو شدن ذهن خود " دگرگون" می شویم. (رومیان 12:2) کلمه یونانی دگرگون شده، متامورفوسیس (metamorphosis) است (که در رومیان 2:12 و دوم قرنتیان 3:18 بکار برده شده). از این کلمه امروزه برای توضیح تغییر خارق العاده ای که کرم ابریشم از آن عبور می کند تا تبدیل به پروانه بشود استفاده می شود. این تصویر زیبایی است که نشان می دهد وقتی ما به خدا اجازه می دهیم تا فکرهایمان را هدایت کند، از نظر روحانی به ما چه می گذرد: ما دگرگون شده، بسیار زیباتر می شویم و آزاد می شویم تا به طرف بلندیهایی جدیدی اوج بگیریم.

3- ما باید شخصیت مسیح را، با رشد دادن عاداتهای خداپسندانه، " بپوشیم". در واقع شخصیت شما خلاصه ای از عاداتهای شماست و نشان دهنده این است که همیشه چطور عمل می کنید. کتاب مقدس می فرماید: " انسان جدید را در بر کنید، که آفریده شده است تا در یارسانی و قدوسیت حقیقی، شبیه خدا باشد" (افسسیان 24:4)

خدا از کلام خود، مردم و رویدادها استفاده می کند تا ما را شکل دهد. هر سه اینها، برای رشد شخصیت، ضروری است. کلام خدا، حقیقتی را که برای رشد نیاز داریم فراهم می سازد؛ قوم خدا، حمایتی را که برای رشد نیاز داریم تدارک می بیند و رویدادها، محیطی را برای ما آماده می سازند، که ما برای تمرین شبیه مسیح شدن، لازم داریم. من تضمین می کنم که اگر کلام خدا را مطالعه کنید، آن را اجرا کرده و با ایمانداران دیگر در ارتباط دائم باشید، همچنین یاد بگیرید که به خدا در اوضاع و احوال مشکل، اعتماد کنید، هر چه بیشتر شبیه مسیح خواهید شد. در فصلهای آینده، تمام این عوامل رشد را بررسی خواهیم کرد.

بسیاری از مردم اینچنین می پندارند که برای رشد روحانی، تنها چیزی که لازم است دعا و مطالعه کتاب مقدس است. اما بعضی مسائل در زندگی هستند که هرگز با مطالعه کتاب مقدس و دعا عوض نخواهند شد. خدا از مردم استفاده می کند. او معمولاً " ترجیح می دهد بجای معجزه کردن، از طریق مردم کار کند، تا ما به یکدیگر برای مشارکت نیاز داشته باشیم. او از ما می خواهد که با یکدیگر رشد کنیم.

در خیلی از مذاهب، مردمی که خود را از دیگران منزوی می کنند و در صومعه های بالای کوه زندگی می کنند و از تماس با مردم دیگر آلوده نمی شوند، مقدس و بالغ از نظر روحانی قلمداد می شوند. ولی این سوء تفاهم بزرگی است. رشد روحانی یک فعالیت منزوی و انفرادی نیست! شما در تنهایی خود نمی توانید به شباهت مسیح رشد کنید. شما باید در اطراف مردم دیگر باشید و با آنها همکاری متقابل داشته باشید. می باید قسمتی از جامعه و کلیسایی باشید. چرا؟ چون رشد روحانی حقیقی به معنای یادگیری محبت کردن مانند مسیح می باشد و بدون داشتن رابطه با مردم دیگر، نمی توانید شبیه مسیح عمل کنید. به یاد داشته باشید، که همه این مسائل پیرامون محبت؛ یعنی محبت به خدا و دیگران می چرخد.

شبیه مسیح شدن فرآیند طولانی و آرام رشد را دارد. رشد روحانی نه فوری است و نه اتوماتیک، بلکه توسعه تدریجی و پیش رونده می باشد، که در طول تمام زندگیتان ادامه خواهد داشت. پولس رسول با اشاره به این روند و فرآیند گفت: " تا زمانی که همه به یگانگی ایمان و شناخت پسر خدا دست یابیم و بالغ شده، به بلندی کامل قامت مسیح برسیم" (افسسیان 13:4)

شما، در حال رشد هستید و تبدیل روحانی شما، برای رشد در شخصیت مسیح تا پایان عمرتان ادامه خواهد داشت و حتی در پایان زندگیتان نیز این کار بر زمین به کمال نخواهد رسید. این کار زمانی تمام خواهد شد که به آسمان بروید و یا مسیح رجوع کند. در این نقطه از زمان است که هر کاری که در شخصیت شما ناقص مانده، محو خواهد شد. کتاب مقدس می فرماید، وقتی نهایتاً " بتوانیم مسیح را آنچنانکه هست ببینیم، آنگاه کاملاً" شبیه او خواهیم شد: " گرچه هنوز نمی دانیم که در آینده چگونه خواهیم بود، اما این را به یقین می دانیم که وقتی مسیح بازگردد، مانند او خواهیم شد، چون او را همانگونه که هست خواهیم دید" (اول یوحنا 2:3)

بیشترین سردرگمی در زندگی مسیحی از نادیده گرفتن این حقیقت ساده بوجود می آید که خدا خیلی بیشتر برای ساختن شخصیت شما اهمیت قائل است، تا برای هر چیز دیگری. وقتی خدا برای مسائل مشخصی مانند " چه شغلی را باید انتخاب کنم؟" ساکت می ماند، ما غصه می خوریم. حقیقت این است که شغلای زیاد و مختلفی وجود دارند که می توانند

در اراده خدا برای زندگی شما باشند. آنچه برای خدا مهم است این است که آنچه می‌کنی، مسیح گونه باشد. (اول قرن‌تین 10:31؛ 14:16؛ کولسیان 3:17 و 23)

برای خدا اینکه شما چی هستید خیلی بیشتر اهمیت دارد تا اینکه چه می‌کنید. ما **موجودات** زمینی هستیم و نه انسانهای **در حال کار**. برای خدا شخصیت شما، بیشتر از شغل شما مهم است، چون شخصیت خود را با خود به ابدیت خواهید برد ولی حرفه و شغل خود را هرگز.

کتاب مقدس هشدار می‌دهد: "**رفتار و کردار و شیوه زندگی مردم دنیا را تقلید نکنید، بلکه بگذارید خدا افکار و طرز فکر تان را دگرگون کند تا به انسانی جدید تبدیل شوید.**" (رومیان 2:12) برای شباهت به مسیح می‌باید تصمیم راسخ برای مقابله با فرهنگ اطرافتان بگیرید، در غیر اینصورت، نیروهای دیگر مانند همسران، والدین، همکاران و فرهنگ سعی خواهند کرد تا شما را بصورت خود در آورند.

باعث تأسف بسیار است که در یک بررسی سریع کتابهای مسیحی اینطور دیده شده که بسیاری از ایمانداران، زندگی برای اهداف بزرگ خدا را کنار گذاشته‌اند و موفقیت‌های شخصی و ثبات احساسات خود را انتخاب کرده‌اند. این شاگردی نیست، بلکه خودپرستی است. عیسی مسیح بر روی صلیب فقط برای این نمرد که ما زندگی راحت و آسوده و متعادلی داشته باشیم. هدف او خیلی عمیق‌تر است: او می‌خواهد قبل از آنکه ما را با خود به آسمان ببرد، شبیه خود بسازد. این بزرگترین امتیاز، مسئولیت فعلی و سرنوشت نهایی ما است.

نکته مورد توجه: من آفریده شده‌ام تا شبیه مسیح شوم.

آیه حفظی: "**در اثر کاری که خداوند یعنی روح القدس در وجودمان انجام می‌دهد، با جلالی روز افزون، به تدریج شبیه او می‌شویم.**" (دوم قرن‌تین 3:18 ب)

سوالی که باید از خود بکنید: امروز در کدام قسمت از زندگی مان، نیاز داریم برای شبیه مسیح شدن، قدرت روح القدس را طلب کنیم؟

(فصل بیست و سوم) چگونه رشد می کنیم

"ما باید در هر مورد در مسیح که سر است رشد کنیم." (افسیان 4:15 الف ترجمه انجیل شریف)
"در آنصورت، دیگر مانند اطفال نخواهیم بود." (افسیان 4:14 الف)

خدا از شما انتظار دارد که رشد کنید.
هدف پدر آسمانی شما برایتان اینست که خصوصیات عیسی مسیح را در خود رشد و توسعه دهید. متأسفانه، میلیونها مسیحی پیر می شوند ولی هرگز رشد نمی کنند. آنها در طفولیت روحانی همیشگی، باقی مانده اند و هنوز پوشک به تن دارند. دلیل آن اینست که آنها هیچوقت خیال رشد کردن نداشته اند.
رشد روحانی بصورت اتوماتیک اتفاق نمی افتد. این رشد سرسپردگی آگاهانه می خواهد. شما باید **بخواهید** که رشد کنید، **تصمیم بگیرید** که رشد کنید، برای رشد تلاش کنید و در رشد **ایستادگی و استقامت** داشته باشید.
شاگردسازی- یعنی روند شبیه مسیح شدن- همیشه با یک تصمیم شروع می شود. عیسی مسیح ما را دعوت می کند و ما در پاسخ می گوئیم: "عیسی به وی گفت: "از بی من بیا!" او برخاست و از بی وی روان شد." (متی 9:9)
وقتی اولین شاگردان تصمیم گرفتند مسیح را پیروی کنند، آنها تمام مفاهیم تصمیمشان را نمی دانستند بلکه به سادگی به دعوت عیسی مسیح، آری گفتند. این تمام آن چیزی است که برای شروع نیاز دارید: تصمیم بگیرید که یک شاگرد بشوید. هیچ چیز به اندازه تعهداتی که انتخاب می کنید، زندگی شما را شکل نمی بخشد. تعهدات شما می تواند یا شما را رشد دهند و یا نابود سازند ولی در هر دو صورت آنها معرف شما خواهند بود. وقتی بگوئید که به چه چیز متعهد هستید، من به شما خواهم گفت که پس از بیست سال چه خواهید شد. ما به هر چه که سرسپرده هستیم، به همان شکل نیز در می آئیم.

در همین نقطه تسلیم است که بسیاری از مردم هدف خدا را برای زندگیشان نمی دانند. بسیاری از مردم از تسلیم شدن به چیزی می ترسند و در جریان زندگی شناورند و عده ای دیگر نسبت به ارزشهای رقابتی تعهدات ناقصی دارند که آنها را به سوی یأس و پیش پا افتادگی سوق می دهد و برخی دیگر تعهد کامل به اهداف دنیوی، مانند ثروتمند یا مشهور شدن دارند، که به تخریب و ناامیدی ختم می شود. هر انتخابی، نتایج ابدی دارد، پس بهتر است حکیمانه انتخاب خود را انجام دهید. پطرس هشدار می دهد: "پس حال که نابودی اینها همه بدین صورت مقرر است، شما چگونه مردمانی باید باشید؟ بر شماست که زندگی مقدس و خدایسندانه ای داشته باشید." (دوم پطرس 3:11)

سهم خدا و سهم شما. مسیح گونه شدن، نتیجه انتخابهای مسیح گونه و وابستگی کامل به روح او برای کمک به شما برای عملی ساختن آن انتخابها می باشد. از همان لحظه ای که تصمیم می گیرید برای شبیه مسیح شدن جدی باشید، باید شروع به عمل کردن به طرق جدید کنید. شما شروع به حذف کردن برنامه های کهنه خواهید کرد و عاداتهای تازه ای را در خود رشد خواهید داد و آگاهانه، طرز فکرتان را عوض خواهید کرد. مطمئن باشید که روح القدس شما را با این تغییرات و دگرگونی ها کمک خواهد کرد. کتاب مقدس می فرماید: "نجات خود را ترسان و لرزان به عمل آورید؛ زیرا خداست که با عمل نیرومند خود، هم تصمیم و هم قدرت انجام آنچه را که خشنودش می سازد، در شما پدید می آورد." (فیلیپیان 2:12-13)

این آیه دو طرف رشد روحانی را نشان می دهد: **"به عمل آورید"** و **"پدید آورد"**. قسمت **"به عمل آورید"** مسئولیت شما است و قسمت **"پدید آوردن"** کار خدا است. رشد روحانی عملی است با همکاری بین شما و روح القدس. روح خدا نه فقط در ما بلکه **همراه** ما نیز کار می کند.

این آیه که خطاب به ایمانداران نوشته شده، در مورد این نیست که چگونه نجات یابیم، بلکه در مورد این است که چگونه رشد کنیم. این آیه به ما نمی گوید که برای نجات خود کار کنید، چون شما هیچگاه به آنچه عیسی مسیح قبلاً انجام داده نمی توانید چیزی بیافزایید. در طول "ورزش" بدنی، شما تمرین می کنید که بدننات را رشد دهید نه اینکه بتوانید بدنی بدست آورید.

وقتی پازلی را "حل می کنید"، قبلاً تمام قطعات آن را در اختیار دارید و وظیفه شما فقط این است که آنها را در کنار هم قرار دهید. کشاورزان بر زمین کار می کنند و چیزی را که از قبل داشته اند، رشد و توسعه می دهند نه اینکه می خواهند زمین را بدست آورند. خدا به شما زندگی جدیدی را بخشیده است و اکنون مسئولیت شما است که آن را با **"ترس و لرز"** توسعه دهید و این به آن معناست که رشد روحانی خود را جدی بگیرید! وقتی رشد روحانی برای مردم مهم نیست، نشاندهنده این است که آنها مفاهیم ابدی آن را (چنانکه در فصل چهار و پنج دیدیم) درک نکرده اند.

عوض کردن هدایت گر خودکارتان. برای تغییر زندگیتان، باید طرز فکرتان را عوض کنید. پشت هر کاری که انجام می دهید تفکری مخفی شده است. هر رفتاری با اعتقاد و ایمانی تحریک و برانگیخته شده و هر عملی با گرایشی بوجود آمده است. خدا این را هزاران سال پیش، قبل از آنکه روانشناسان آن را دریابند مکشوف ساخته: "مواظب افکارت باش، زیرا زندگی انسان از افکارش شکل می گیرد." (امثال 4:23)

تصور کنید قایق تند رویی را در دریاچه ای با یک هدایت گر خودکار که برای رفتن به طرف شرق تنظیم شده، می رانید. اگر تصمیم بگیرید که مسیرتان را عوض کنید و به طرف غرب برانید، دو امکان برای شما وجود دارد تا مسیر قایق را تغییر دهید: یکی از راهها این است که فرمان را به دست بگیرید و به زور بازو آن را به مسیر برعکس آنچه هدایت گر خودکار تنظیم شده، برگردانید. شاید با قدرت ارادی محض بر هدایت گر غلبه کنید، اما مرتباً نیروی مقاومت کننده ای را احساس خواهید کرد. بالاخره بازوهایتان از فشار زیاد خسته خواهند شد و فرمان را به حال خود رها خواهید کرد و قایق دوباره راه خود را بطرف شرق یعنی به طرف مسیری که برنامه ریزی شده پیش خواهد گرفت. این آن چیزی است که وقتی شما سعی می کنید با قدرت اراده زندگیتان را عوض کنید، اتفاق می افتد: شما به خود می گوئید: "من خود را مجبور خواهم کرد که کمتر بخورم... بیشتر ورزش کنم... و از بی برنامهگی و دیر سر کار رفتن جلوگیری خواهم کرد." بلی، قدرت ارادی، می تواند تغییرات کوتاه مدتی بوجود آورد، اما فشار دائم درونی در شما ایجاد می کند، چون با علت اصلی برخورد نکرده اید. تغییری که انجام داده اید طبیعی به نظر نمی آید و بالاخره خسته می شوید و رژیم غذایی تان را ترک می کنید و ورزش کردن را رها می کنید و سریعاً به همان حالت کهنه و قدیمی خود بر می گردید.

راه بهتر و راحت تری وجود دارد: هدایت گر خود را عوض کنید، یعنی طرز فکرتان را. کتاب مقدس می فرماید: "بگذارید خدا افکار و طرز فکرتان را دگرگون کند تا به انسانی جدید تبدیل شوید." (رومان 12:2) اولین قدمی که در رشد روحانیتان باید بردارید این است که شروع کنید به عوض کردن طرز فکرتان. تغییر و تبدیل همیشه از فکرتان شروع می شود. شما طوری احساس خواهید کرد که فکر می کنید، و همانطور که احساس می کنید، بر طرز عملتان مؤثر است. پولس گفت: "فکر و ذهن شما باید روز بروز تغییر کند و بسوی کمال پیش رود." (افسیسیان 4:23) برای شبیه مسیح شدن می باید فکر مسیح را داشته باشید. عهدجدید این تغییر جهت فکری را، توبه می نامد که در زبان یونانی معنای اصلی آن "تغییر فکر" می باشد. شما زمانی توبه می کنید که طرز فکرتان را به نوعی که خدا فکر می کند تغییر می دهید، یعنی آنچه خدا در مورد شما، گناه، خودش، مردم دیگر، زندگی، آینده تان و هر چیز دیگر فکر می کند. در حقیقت شما دیدگاه و چشم انداز مسیح را بر خود می گیرید.

به ما دستور داده شده که: "همان طرز فکر را داشته باشید که مسیح عیسی داشت." (فیلیپیان 2:5) دو طرف برای انجام این کار وجود دارند. اولین نیمه این تغییر جهت فکری، متوقف کردن فکرهای **کودکانه** است، که افکار خودمحورانه و خودخواهانه است. کتاب مقدس می فرماید: "ای برادران، در برک و فهم کودک نباشید، بلکه در بدی کردن کودک باشید. برعکس، در برک و فهم بالغ باشید." (اول قرنتیان 14:20) کودکان، طبیعتاً خودخواه هستند. آنها فقط برای خود و نیازهای خود فکر می کنند. آنها دوست ندارند تقسیم کنند، بلکه فقط دوست دارند بگیرند و این طرز فکر کودکانه است. متأسفانه بسیاری از مردم از این طرز فکر فراتر رشد نمی کنند. کتاب مقدس می فرماید که تفکر خودخواهانه منشأ رفتار گناه آلود است: "آنانی که عنان زندگی خود را بدست طبیعت کهنه شان می دهند، چیزی جز ارضای شهوات خود نمی جویند." (رومان 8:5)

نیمه دوم فکر کردن مانند عیسی مسیح، این است که شروع به فکر **بالغانه** کردن کنیم که بر دیگران متمرکز است و نه بر خودتان. در این باب بزرگ محبت، پولس می گوید که فکر کردن در باره دیگران نشانه رشد است: "آنگاه که کودکی بیش نبودم، چون کودکان سخن می گفتم و چون کودکان می اندیشیدم و نیز چون کودکان استدلال می کردم. اما چون مرد شدم، رفتارهای کودکان را ترک گفتم." (اول قرنتیان 14:20)

امروزه بسیاری اینگونه نتیجه گیری می کنند که رشد روحانی با مقدار اطلاعات کتاب مقدسی و تعالیم اساسی ای که می دانیم اندازه گیری می شود. در حالیکه شناخت، یکی از واحدهای اندازه گیری رشد می باشد، اما تمام آن نیست. زندگی مسیحی خیلی بیشتر از اعتقادات و باورها است و شامل رفتار و شخصیت ما نیز می شود. اعمال ما باید به موازات ایمان ما پیش بروند و باورهای ما می باید با رفتارهای مسیح گونه پشتیبانی شوند. مسیحیت یک مذهب یا یک فلسفه نیست بلکه یک رابطه و طرز زندگی است. هسته این طرز زندگی، همانگونه که مسیح انجام داد، فکر کردن برای دیگران است و نه برای خود. کتاب مقدس می فرماید: "هر یک از ما باید همسایه خود را خشنود سازد، در آنچه برای او نیکو باشد و باعث بنایش شود. زیرا مسیح نیز در پی خشنودی خود نبود." (رومان 15:2 و 3/الف)

فکر کردن برای دیگران، قلب مسیح گونه بودن است و بهترین گواه رشد روحانی است. این نوع طرز فکر، غیرطبیعی، ضد فرهنگ، نادر و کمیاب و در ضمن مشکل است. خوشبختانه کمکی در دسترس ما است: "ولی ما نه روح این دنیا، بلکه روحی را یافته ایم که از خداست تا آنچه را خدا به ما عطا کرده است، بدانیم." (رومان 12:2) در چند فصل آینده به ابزاری که روح القدس از آنها استفاده می کند تا به ما کمک کند تا رشد کنیم نظر خواهیم افکند.

نکته مورد توجه: هیچوقت برای رشد کردن دیر نیست.

آیه حفظی: "با نوازشدن ذهن خود دگرگون شوید. آنگاه قادر به تشخیص خواست خدا خواهید بود؛ خواست نیکو، پسندیده و کامل او." (رومیان 2:12)

سوالی که باید از خود بکنید: در چه جاهایی از زندگی ام احتیاج دارم از طرز فکر خود دست بکشم و چنانکه خدا فکر می کند، فکر کنم؟

(فصل بیست و چهارم)

تبدیل شده با حقیقت

"زندگی انسان فقط بسته به نان نیست بلکه به هر کلمه ای که خدا میفرماید." (متی 4:4 ترجمه انجیل شریف)

"و حال شما را به دست خدا و کلام پر قدرت او می سپارم که قادر است ایمان شما را بنا کند و تمام برکاتی را که مخصوص برگزیدگان اوست، به شما بدهد." (اعمال رسولان 32:20)

حقیقت ما را عوض می کند.

رشد روحانی، روندی است که در آن حقیقت را جایگزین دروغ می کنیم. عیسی مسیح اینچنین دعا کرد: "آنان را در

حقیقت تقدیس کن؛ کلام تو حقیقت است." (یوحنا 17:17)

تقدیس به مکاشفه نیازمند است. روح خدا از کلام خدا استفاده می کند تا ما را شبیه پسر خدا سازد. برای شبیه مسیح شدن، می باید زندگیمان را از کلام خدا پر سازیم. کتاب مقدس می فرماید: "خدا بوسیله کلامش ما را از هر جهت آماده

و مجهز می سازد تا به همه نیکی نماییم." (دوم تیموتائوس 3:17)

هیچ کلامی قابل قیاس با کلام خدا نیست. این کلام زنده است (عبرانیان 12:4؛ اعمال رسولان 38:7؛ اول پطرس 1:23). عیسی مسیح فرمود: "سخنانی که من به شما گفتم، روح و حیات است." (یوحنا 6:63) وقتی خدا سخن می گوید، مسائل عوض می شوند.

تمام خلقت و آنچه در اطراف شماست بخاطر اینکه **"خدا گفت"** بوجود آمد. او با کلام خود آنها را خلق کرد. بدون کلام خدا، شما حتی نمی توانید زنده باشید. یعقوب اشاره می کند که: "او چنین اراده فرمود که ما را با کلام حق تولید کند تا

همچون نویر آفریده های او باشیم." (یعقوب 1:18)

کتاب مقدس خیلی فراتر از یک راهنمای تعلیمی است. کلام خدا زندگی بخش است، باعث ایمان شده، باعث تغییر و تحول می شود، شیطان را به وحشت می اندازد، معجزات می کند، زخمها را شفا می دهد، شخصیت را شکل می بخشد، شادی عطا می کند، بر مصیبت و بدبختی پیروز می شود، وسوسه را شکست می دهد، امید را برمی انگیزاند، قوت جاری می سازد، افکار ما را پاک می کند، و نیستیها را به هستی تبدیل می کند، و ضامن آینده ما برای ابدیت می شود!

ما بدون کلام خدا نمی توانیم زندگی کنیم! **هرگز** وجود آن را بی اهمیت نشمارید. می باید آن را به اندازه خوراک روزانه برای زندگی، اساسی بدانید. ایوب گفت: "از فرمان لبهای وی برگزیدم و سخنان دهان او را زیاده از رزق خود نخیره

کردم." (ایوب 12:23)

کلام خدا خوراک روحانی ای است که برای تحقق هدف خود، باید داشته باشید. کتاب مقدس شیر، نان، غذای مقوی و دسر شیرین ما نامیده شده است. (اول پطرس 2:2؛ متی 4:4؛ اول قرنتیان 3:2؛ مزمور 103:119) این چهار نوع وعده غذا، فهرست خوراک روح ما برای رشد و تقویت روحانی است. پطرس به ما نصیحت می کند که: "همچون نوزادگان،

مشتاق شیر خالص روحانی باشید تا به مدد آن در نجات خود نمو کنید." (اول پطرس 2:2)

ماندن در کلام خدا

امروزه بیش از هر عصری کتاب مقدس به چاپ می رسد، اما کتاب مقدسی که در طاقچه بماند، بی ارزش است. میلیونها ایماندار با بی اشتیاهی روحانی دچار طاعون شده اند و به علت سوء تغذیه روحانی می میرند. برای اینکه شاگرد سالم مسیح باشید، می بایست تغذیه توسط کلام خدا، اولین اولویت شما باشد. عیسی مسیح این کار را **"ماندن"** نامید. او فرمود: "اگر در کلام من بمانید، برآستی شاگرد من خواهید بود." (یوحنا 8:31)

ماندن در کلام خدا شامل سه فعالیت در زندگی روزانه می شود:

اول: باید اقتدار کلام خدا را بپذیریم. کتاب مقدس باید تبدیل به معیاری معتبر برای زندگی ما بشود: قطب نمایی که من به آن برای یافتن مقصد تکیه می کنیم، مشورتی که ما به آن برای تصمیم گیریهای حکیمانه گوش می دهیم و محکی که از آن برای ارزیابی همه چیز استفاده می کنیم. کتاب مقدس باید همیشه اولین و آخرین حرف را در زندگی مان بزند. علت بسیاری از مشکلات ما این بوده که، بر اساس تکیه بر قدرتهای توخالی که ذکر می گردد، انتخابهای خود را کرده ایم: فرهنگ (هر کسی این کار را می کند)، سنت (همیشه این کار را می کنیم)، منطق (به نظر منطقی آمد) یا احساس (احساس کردم کار درستی است). همه این چهار انتخابها محکوم به سقوط هستند. آنچه به آن احتیاج داریم معیاری کامل است که ما را به مقصد اشتباهی رهبری نخواهد کرد و تنها کلام خداست که این احتیاج را برآورده می سازد. سلیمان به

ما یادآور می شود: "سخنان خدا تمام پاک و میراست" (امثال سلیمان 5:30) و پولس توضیح می دهد که: "در واقع تمام قسمت های کتاب مقدس را خدا الهام فرموده است. از این جهت، برای ما بسیار مفید می باشد، زیرا کارهای راست را به ما می آموزد، اعمال نادرست را مورد سرزنش قرار می دهد و اصلاح می کند، و ما را بسوی زندگی خدایسندانه هدایت می نماید." (نوم تیموتاؤس 16:3)

بیلی گراهام، در اولین سالهای خدمت خود، دورانی را طی کرد که با شک در مورد صحت و درستی و اقتدار کتاب مقدس، در مبارزه بود. یک شب مهتابی او با گریه به زانو در آمد و این شک خود را به خدا اعتراف کرد. از آن پس با وجود عباراتی پیچیده و غامض که نمی توانست بفهمد، او به کتاب مقدس بعنوان تنها معیار معتبر در زندگی و خدمتش کاملاً اعتماد کرد. از آن روز به بعد، زندگی بیلی گراهام با قدرتی غیرمعمول و مؤثر برکت یافت. مهمترین تصمیمی که امروز می توانید بگیرید این است که معیار نهائی برای زندگی شما چه خواهد بود. امروز تصمیم بگیرید که بدون در نظر گرفتن فرهنگ، سنت، منطق و احساساتتان، کتاب مقدس را بعنوان معیار نهائی انتخاب کنید. وقتی می خواهید تصمیم بگیرید، اول از خود بپرسید: "کتاب مقدس چه می گوید؟" این را برای خود تعیین کنید که وقتی خدا چیزی را به شما می گوید انجام دهید. این کار را بدون در نظر گرفتن اینکه آیا منطقی بنظر می رسد یا نسبت به آن احساس خوبی دارید یا نه انجام دهید، حتماً به کلام خدا اعتماد خواهید کرد. این جمله پولس را برای خود بعنوان تأیید شخصی ایمانتان اقتباس کنید: "به هر آنچه نیز که در تورات و کتب پیامبران نوشته شده، اعتقاد دارم." (اعمال رسولان 14:24)

دوم: من باید حقیقت آن را جذب کنم. تنها ایمان داشتن به کتاب مقدس کافی نیست؛ بلکه بایستی فکر خود را با آن پر کنیم تا روح القدس بتواند ما را توسط حقیقت و راستی، عوض کند. پنج راه برای انجام این کار وجود دارد: 1- می توانی آن را دریافت کنی، 2- بخوانی، 3- تحقیق کنی، 4- به یاد بیاوری و 5- در مورد آن فکر کنی. اول، زمانی کلام خدا را دریافت می کنید که آن را می شنوید و با حالتی پذیرا و باز قبول می کنید. مثال برزگر، این را به زیبایی به تصویر می کشد که چگونه پذیرش ما، تعیین کننده این است که کلام خدا در زندگی ما ریشه بدواند و میوه بیاورد یا بر عکس. مسیح سه حالت غیرپذیرا را مشخص کرد: فکر بسته (زمین سخت)، فکر سطحی (زمین کم عمق)، و فکر پریشان (زمین خاردار) - و پس از آن فرمود: "پس دقت کنید چگونه می شنوید." (لوقا 8:18) هر بار که احساس می کنید چیزی از موعظه یا معلم کتاب مقدس یاد نمی گیرید، می بایست حالت خود را مخصوصاً در رابطه با غرور بازنگری کنید، چون وقتی شما فروتن و پذیرا هستید، خدا می تواند حتی توسط خسته کننده ترین معلم با قلب شما صحبت کند. یعقوب نصیحت می کند: "با فروتنی کلام خدا را که در دلتان کاشته شده است، ببینید، زیرا این کلام قدرت دارد جانهای شما را نجات بخشد." (یعقوب 21:1)

دوم، در قسمت اعظم تاریخ دو هزارساله کلیسا، فقط کشیشان اجازه داشتند شخصاً کتاب مقدس را بخوانند، اما امروزه میلیاردها نفر به آن دسترسی دارند. ولی با این وجود، بسیاری از ایمانداران بیشتر در خواندن روزنامه های روز وفاداری نشان می دهند تا کتاب مقدس، و به این علت تعجب ندارد که رشد نمی کنیم. ما نمی توانیم انتظار داشته باشیم که با سه ساعت تلویزیون نگاه کردن و پس از آن سه دقیقه کتاب مقدس خواندن، رشد کنیم. بسیاری از افراد که ادعا می کنند به کتاب مقدس از اول تا آخر ایمان دارند، هرگز آن را از اول تا آخر نخوانده اند. ولی اگر کتاب مقدس را هر روز برای 15 دقیقه بخوانید، هر سال یکبار تمام کتاب مقدس را خواهید خواند. اگر نیم ساعت از تماشای برنامه تلویزیون را از برنامه روزانه تان حذف کنید و بجای آن کتاب مقدس را بخوانید، آنگاه می توانید آن را دو بار در طی سال بخوانید.

خواندن روزانه کتاب مقدس شما را در دسترس صدای خدا قرار خواهد داد و به این علت خدا به پادشاهان اسرائیل تعلیم داد که همیشه نسخه ای از کلام خدا را در کنارشان داشته باشند: "او باید این رونوشت قوانین را نزد خود نگهدارد و در تمام روزهای عمرش آن را مطالعه کند تا یاد بگیرد خداوند، خدایش را احترام کند و دستورات و قوانین او را اطاعت نماید." (تثنیه 19:17) ولی بیاد داشته باشید که کتاب مقدس را فقط کنار خود نگه ندارید، بلکه مرتباً آن را بخوانید! یک وسیله ساده که برای نیل به این هدف مفید است، یک برنامه روزانه خواندن کتاب مقدس است. این از جست و خیز کردن شما در اطراف کتاب مقدس و چشم پوشی از بعضی قسمتهای آن بطور دلخواه جلوگیری خواهد کرد. اگر نسخه ای از برنامه خواندن کتاب مقدس شخصی مرا بخواهید می توانید ضمیمه 2 را ببینید.

سوم، تحقیق، یا مطالعه کتاب مقدس روش عملی دیگری است برای ماندن در کلام خدا. تفاوت بین خواندن و مطالعه کلام خدا شامل دو فعالیت است که به خواندن اضافه می شود: سوالاتی از متن کردن و برداشت خود را نوشتن. بدون نوشتن افکارتان بر کاغذ یا در رایانه نمی توانید واقعاً مطالعه ای انجام داده باشید.

نداشتن فضای کافی در این کتاب به من اجازه این را نمی دهد که روشهای متفاوت مطالعه کتاب مقدس را برای شما تشریح کنم. کتابهای مفید زیادی برای روشهای مطالعه کتاب مقدس در دسترس است که یکی از آنها را من بیست سال پیش نوشته ام. راز مطالعه خوب کتاب مقدس در این است که یاد بگیریم سوالات درستی بکنیم. روشهای متفاوت، از سؤالاتی مختلفی استفاده می کنند. با سوالاتی ساده از قبیل چه کسی؟ چه چیز؟ کی؟ کجا؟ چرا؟ و چطور؟ می توانید خیلی چیزها را کشف کنید. کتاب مقدس می فرماید: "اما کسی که به کلام خدا که قانون کامل آزادی بشر است، توجه

داشته باشد، نه تنها آن را همیشه بخاطر خواهد داشت، بلکه به دستور ازش نیز عمل خواهد کرد، و خدا عمل او را برکت خواهد داد." (یعقوب 1:25)

چهارمین راه برای ماندن در کلام خدا، **حفظ کردن** آن است. ظرفیتی که شما برای حفظ کردن دارید، یک هدیه خدادادی است. شاید فکر کنید که حافظه ضعیفی دارید، اما حقیقت این است که، شما میلیونها نظریه، حقیقت، واقعه و شکل را حفظ کرده اید. آنچه برای شما **مهم** است آن را از بر می کنید و در خاطر خود نگه می دارید. اگر کلام خدا برای شما مهم است، همین کافی خواهد بود تا آن را حفظ کنید.

فوایدی عالی در حفظ کردن آیات کتاب مقدس وجود دارد. این کار به شما کمک خواهد کرد تا در برابر وسوسه ها ایستادگی کنید، تصمیمات حکیمانه بگیرید، از نگرانی و اضطراب بکاهید، اعتماد شما بنا شده، مشورت های خوب خواهید داد و بخوبی ایمانتان را با دیگران در میان خواهید گذاشت. (مزمور 119:11؛ 105:119؛ 49:50؛ 16:15؛ امثال 18:22؛ اول پطرس 3:15)

حافظه شما مثل یک ماهیچه است. هر چه بیشتر از آن استفاده کنید، قویتر شده و حفظ آیه های کتاب مقدس برایتان آسانتر خواهد شد. شما می توانید چند آیه کلام خدا را از این کتاب، که شما را لمس کرده انتخاب کنید و روی یک کارت کوچک بنویسید و همراه خود داشته باشید. بعد از آن، شروع کنید به مرور کردن آن با **صدای بلند** در طی روز. آیات کتاب مقدس را می توانید در هر جایی حفظ کنید: موقع کار، ورزش، رانندگی، در صف یا موقع آماده شدن برای خوابیدن. سه کلید حفظ کردن آیه ها عبارتند از: تکرار، تکرار، تکرار! کتاب مقدس می فرماید: **"کلام و تعالیم مسیح را به یاد آورید و بگذارید سخنان او زندگی تان را بارور سازد و شما را حکمت آموزد."** (کولسیان 3:16 الف)

پنجمین راه ماندن در کلام خدا، **فکر کردن** در مورد آن است که کتاب مقدس آن را "تفکر" می نامد. ایده تفکر این تصویر را برای بسیاری زنده می کند که فکر خود را در حالت خنثی قرار دهی و بگذاری سرگردان شود. این دقیقاً بر عکس تفکر کتاب مقدسی است. تفکر یعنی فکر کردن **متمرکز**، و این کار تلاش جدی می خواهد. آیه ای را انتخاب می کنید و در مورد آن در فکرتان بارها و بارها تفکر می کنید.

همانطور که در فصل یازده اشاره کردم، اگر می دانید چطور غصه بخورید پس می دانید که چطور تفکر نیز بکنید. غصه فکر متمرکز بر روی مسئله ای منفی است. تفکر همان کار را انجام می دهد، اما بجای مشکلناتن بر کلام خدا متمرکز است.

هیچ عادت دیگری به اندازه تفکر روزانه در کلام نمی تواند زندگی شما را تبدیل کند و شما را بیشتر شبیه مسیح بسازد. در حالیکه به اندیشیدن در مورد حقیقت خدا وقت می دهیم و با جدیت بر نمونه مسیح تفکر می کنیم: **"به صورت همان تصویر، از جلال به جلالی فزونتر دگرگون می شویم."** (دوم قرنتیان 3:18)

اگر به همه دفاعاتی که خدا در مورد تفکر در کتاب مقدس سخن می گوید توجه کنید، در مورد فوایدی که او به کسانی که وقت خود را صرف تفکر در کلام خدا در طی روز می کنند، وعده داده در عجب خواهید ماند.

یکی از دلالتی که خدا داود را **"دلخواه خویش"** (اعمال رسولان 22:13) نامید این است که داود دوست داشت در کلام خدا تفکر کند. او گفت: **"خداوند، کلام تو را جقدر دوست دارم! تمام روز در آن تفکر می کنم."** (مزمور 97:119) تفکر جدی در حقیقت خدا کلید دعای جواب داده شده و رمز زندگی موفق است (یوحنا 7:15؛ یوشع 8:1؛ مزمور 1:3-2).

سوم: من باید به قواعد آن عمل کنم. اگر به کلام خدا عمل نکنیم؛ دریافت، خواندن، تحقیق، از بر کردن، و تفکر در کلام بی فایده خواهد بود. ما باید تبدیل به **"کنندگان کلام"** (یعقوب 1:22) شویم و این سخت ترین قدم است، چون شیطان شدیداً با آن مبارزه می کند. تا زمانی که به آنچه یاد می گیرید عمل نمی کنید، شیطان کاری با مطالعه کتاب مقدس شما ندارد. با این برداشت که فقط بخاطر اینکه کلام خدا را خوانده ایم یا حقیقتی را مطالعه کرده ایم، آن را جذب کرده ایم خود را گول می زنیم. در واقع می توانید آنقدر خود را مشغول رفتن به کلاس یا سمینار بعدی یا کنفرانس کتاب مقدس بکنید که وقتی برای پیاده کردن و به اجراء در آوردن آنچه یاد گرفته اید، نداشته باشید. در راه حرکت به طرف مطالعه بعدیتان آن را فراموش می کنید. بدون عمل به کلام خدا، تمام مطالعات کتاب مقدسی ما بی ارزش است. عیسی مسیح فرمود: **"پس هر که این سخنان مرا بشنود و به آنها عمل کند، همچون مرد دانایی است که خانه خود را بر سنگ بنا کرد."** (متی 24:7) عیسی مسیح همچنین اشاره کرد که برکت خدا با اطاعت از راستی می آید و نه فقط دانستن آن. او فرمود: **"اکنون که اینها را می دانید، خوشا به حالتان اگر بدانها عمل کنید."** (یوحنا 13:17)

دلیل دیگری که از بکارگیری شخصی کلام خدا باز می ایستیم این است که شاید مشکل یا حتی دردناک باشد. حقیقت شما را آزاد خواهد کرد، اما ممکن است قبل از آن، احساس بیچارگی و تیره روزی کنید! کلام خدا انگیزه های ما را افشاء می کند، به اشتباهات ما اشاره کرده، گناه ما را توبیخ می کند، و از ما انتظار دارد عوض شویم. این طبیعت انسان است که با تغییر و تبدیل مقاومت کند و به این علت عمل به کلام خدا کار طاقت فرسایی است. به این علت خیلی مهم است که بکارگیری شخصی خودتان از کلام خدا را با دیگر مردم مطرح کنید.

اگر از اهمیت غیر قابل وصف بودن در گروه کوچک مطالعه کتاب مقدس سخن گویم، گزافه گویی نکرده ام. ما از دیگران حقایقی را یاد می گیریم که در تنهایی هرگز نمی توانستیم یاد بگیریم. دیگران به شما کمک خواهند کرد تا ببینشی

بدست آورید که امکان داشت از نبودن با آنها از دست می دادید و آنها کمکتان می کنند تا حقیقت خدا را به طریقی عملی بکار گیرید.

بهترین راه "کننده کلام" شدن این است که همیشه یک قدم عملی پس از خواندن یا مطالعه یا تفکر در کلام را، یادداشت کنید. این عادت نوشتن آنچه را که دقیقاً تصمیم گرفته اید انجام دهید را، در خود توسعه دهید. این قدم عملی می باید شخصی (یعنی مربوط به شما)، عملی (کاری که می توانید انجام دهید)، و قابل اثبات (با ضرب العجل یا فرجه ای برای انجام دادن آن) باشد. هر کاربرد عملی، مربوط به رابطه شما با خدا یا رابطه تان با دیگران و یا شخصیت شما خواهد بود.

قبل از اینکه فصل آینده را بخوانید، زمانی را به تفکر در مورد این سؤال بگذرانید: چه چیزی را خدا قبلاً" به شما در کلامش گفته تا انجام دهید و شما هنوز شروع به انجام دادن آن نکرده اید؟ بعد چند جمله عملی بنویسید که به شما کمک خواهد کرد تا آنچه را که می دانید، عمل کنید. شاید بخواهید به دوستی در این باره بگویید تا شما نسبت به او پاسخگو باشید. همانطور که دی ال مودی گفت: "کتاب مقدس به ما داده نشده که دانش ما را افزایش دهد، بلکه زندگیهای ما را عوض کند."

نکته مورد توجه: حقیقت مرا تبدیل می کند.

آیه حفظی: "اگر شما در کلام من بمانید، فی الحقیقه شاگرد من خواهید شد، و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد." (یوحنا 8: 31-32)

سوالی که باید از خود بکنید: خدا چه چیزی را قبلاً" در کلامش به من گفته که من هنوز شروع به عمل کردن به آن نکرده ام؟

(فصل بیست و پنجم)

تبدیل شده توسط زحمات

" زیرا رنجهای جزئی و گذرای ما جلالی ابدی برایمان به ارمغان می آورد که با آن رنجا قیاس پذیر نیست." (دوم قرن ۴: ۱۷)

" این آتش زحمات است که طلای مرغوب خدا ترسی را بوجود می آورد." مادام گویون

خدا، در پس هر مشکلی، هدفی را دنبال می کند. او از رویدادها برای توسعه شخصیت ما استفاده می کند. در واقع خدا، بیشتر از رویدادها و پیشامدها برای شکل دادن ما به شباهت مسیح استفاده می کند تا از مطالعه کتاب مقدس توسط ما. دلیل آن روشن است: شما بیست و چهار ساعت در روز با رویدادها روبرو می شوید.

عیسی مسیح به ما هشدار داد که برای ما در دنیا مشکلات خواهد بود (یوحنا ۱۶: ۳۳). هیچ کس در برابر رنج مصون نبوده و از زحمات جدا نیست، همچنین هیچ کس در زندگی فارغ از مشکلات نیست. زندگی مشکلات پیاپی دارد. هر گاه یک مشکل را حل می کنید، مشکل بعدی منتظر است که جای اولی را بگیرد. البته همه این مشکلات بزرگ نیستند ولی در جریان رشدی که خدا برای شما در نظر دارد، همه آنها مهم هستند. پطرس با این گفته خود، به ما اطمینان می دهد که مشکلات، کاملاً "طبیعی هستند": "ای عزیزان، از آزمایشها و زحماتی که گریبانگیر شماست، متعجب و حیران نباشید و فکر نکنید که امری غریب بر شما واقع شده است، زیرا این مصائب برای آزمایش ایمان شماست." (اول پطرس ۱: ۲۰)

خدا از مشکلات استفاده می کند تا شما را به خود نزدیکتر کند. کتاب مقدس می فرماید: "خداوند نزدیک شکسته دلان است و روح کوفتهگان را نجات خواهد داد." (مزمور ۳۴: ۱۸) عمیق ترین و صمیمی ترین تجربیات شما از پرستش، به احتمال قوی در تاریکترین روزهایتان بوده است؛ وقتی قلبتان شکسته و خود را تنها احساس کرده اید و هیچ راه حلی به نظرتان نیامده و درد و رنج عظیم دارید و در آن لحظه به سوی خدا برگشته اید. درحین زحمات است که ما یاد می گیریم صحیح ترین، صمیمی ترین و صادق ترین دعا را خطاب به خدا بکنیم. وقتی ما در درد و رنج هستیم، دیگر انرژی کافی برای دعاها سطحی و ظاهری نداریم.

جونای ایرکسون ندا نوشته: "وقتی زندگی سرخ فام و گلگون است شاید در شناخت عیسی مسیح یا در تقلید از او و یا نقل قول کردن از او و صحبت در باره او، بلغزیم و باز ایستیم. اما فقط در زحمات است که می توانیم مسیح را بطور واقعی بشناسیم."

ما در زحمات چیزهایی را در رابطه با خدا یاد می گیریم که از هیچ طریق دیگری امکان آن وجود ندارد. خدا می توانست یوسف را از زندان آزاد کند (پیدایش ۲۰: ۲۲-۲۳)، یا دانیال را از چاه شیران بیرون آورد (دانیال ۶: ۱۶-۲۳) یا از ارمیاء محافظت کند که در سیاه چال لجن آلود پرتاب نشود (ارمیاء ۳۸: ۶) یا پولس را از اینکه سه بار شکسته کشتی شود حفظ می کرد (دوم قرنتیان ۱۱: ۲۵) یا آن سه جوان عبرانی را از افتادن در تون آتش مشتعل ننگه می داشت (دانیال ۳: ۱-۲۶) اما او این کار را نکرد. او اجازه داد که این مشکلات اتفاق بیافتند و در نتیجه این اتفاقات هر کدام از این اشخاص به خدا نزدیکتر شدند.

مشکلات ما را مجبور می کنند که به خدا نگاه کنیم و به جای خودمان به او بچسبیم. پولس رسول در مورد این منفعت شهادت می دهد: "و احساس می کردیم که محکوم به مرگ هستیم، چون برای نجات خود، کاری از دستان بر نمی آمد. اما این زحمات درس خوبی به ما داد تا دیگر به خودمان متکی نباشیم، بلکه به خدایی توکل کنیم که می تواند حتی مرده ها را زنده کند. پس همه چیز را به دست خدا سپردیم." (دوم قرنتیان ۱: ۹) شما تا زمانی که خدا، همه دارایی شما نباشد، نخواهید دانست که تنها احتیاج شما فقط خدا است.

صرفنظر از علت مشکلات، باید بدانید که هیچکدام از آنها بدون اجازه خدا نمی توانند اتفاق بیافتند. هر چه بر فرزندان خدا می گذرد، حتی وقتی شیطان و دیگران به منظور بدی رساندن به فرزند خدا عمل می کنند، از فیلتر پدرانه خدا گذشته و او از آنها به نفع ما استفاده می کند.

تصادفات، وقایعی هستند که در نقشه نیک خدا برای شما اتفاق می افتند، چون خدا مقتدرانه کنترل همه چیز را در دست دارد. چون هر روز زندگی شما، قبل از آنکه به دنیا بیایید، در تقویم خدا نوشته شده است (مزمور ۱۳۹: ۱۶). هر آنچه بر شما می گذرد، دارای اهمیت روحانی است. همه چیز! رومیان ۸: ۲۸-۲۹ علت آن را شرح می دهد: "ما می دانیم که خدا همه چیزها را برای خیریت کسانی بکار می برد که او را دوست دارند و فرا خوانده شده اند تا خواست او را انجام دهند. زیرا خدا که از ابتدا می دانست چه کسانی به سوی او خواهند آمد، چنین اراده فرمود که اینان به شباهت فرزندش در آیند، تا مسیح فرزند ارشد باشد و آنان، برادران او."

درک رومیان ۸: ۲۸-۲۹

این آیه بیش از هر عبارت دیگری در کتاب مقدس اشتباه نقل و درک شده. این آیه نمی گوید: "خدا هر پیشامدی را آنطور که من می خواهم برایم عملی می سازد." مسلماً این حقیقت ندارد. این آیه همچنین نمی گوید: "خدا از هر چیز استفاده می کند تا به پایان خوشی برسد." این نیز حقیقت ندارد. بر زمین پایانه‌های درناک زیادی وجود دارند.

ما در دنیای سقوط کرده زندگی می کنیم. تنها در آسمان، آنجائیکه خدا در نظر دارد، همه چیز بطور کامل اتفاق می افتد و برای همین به ما گفته شده تا دعا کنیم: "اراده تو چنانکه در آسمان است، بر زمین نیز کرده شود." (متی ۶: ۱۰) برای اینکه رومیان ۸: ۲۸-۲۹ را بخوبی درک کنید می باید به همه عبارات آن توجه کنید.

"ما می دانیم": امید ما در مراحل سخت بر اساس تفکر مثبت، افکار امیدوار کننده یا خوش بینی طبیعی نیست. امید ما بر این حقایق استوار است که خدا تسلط کامل جهان ما را دارد و نیز اینکه او ما را دوست دارد.

"خدا": پشت سر هر چیزی، طراح بزرگی وجود دارد. زندگی شما نتیجه یک اتفاق تصادفی، سرنوشت، یا بخت و اقبال نیست. یک نقشه اساسی وجود دارد. تاریخ، داستان او است. خداست که ریسمانها را می کشد. ما به کرات اشتباه می کنیم، ولی خدا هرگز. خدا نمی تواند اشتباه کند؛ چون او خدا است.

"همه چیزها": همه آنچه که برای شما اتفاق می افتد در نقشه خدا برای زندگیتان قرار دارد؛ که شامل اشتباهات، گناهان و زخمهای شما نیز می شود. این اتفاقات، بیماریها، قرض و بدهی، فاجعه ها، طلاق، و مرگ دوست داشتنی ترین اشخاص را نیز شامل می شود. خدا می تواند از بدترین شرارت، نیکی را بچیند. او این کار را بر جلتا انجام داد.

"بکار می برد": نه بطور جداگانه یا مستقلاً. اتفاقات در زندگی شما با هم در نقشه خدا به کار برده می شوند. آنها اعمال مجزا نیستند، بلکه قسمتهای کاملاً وابسته به یکدیگر در جریانی هستند که شما را شبیه مسیح سازند. برای پختن یک کیک می باید از آرد، نمک، تخم مرغ خام، شکر و روغن استفاده کنید. اگر هر کدام از اینها را بطور جداگانه بخورید، بی مزه و یا حتی تلخ خواهند بود. اما اگر آنها را با هم بپزید، خواهید دید که چقدر خوشمزه می شود. اگر همه تجربیات بی مزه و ناخوشایند خود را به خدا بدهید، او آنها را با هم مخلوط کرده و چیز خوبی از آن در خواهد آورد.

"برای خیریت": در اینجا منظورش این نیست که همه چیز در زندگی خوب است. بسیاری از چیزهایی که در دنیای ما اتفاق می افتد بد و شریرانه است، اما خدا در چین چیز خوب از آن، تخصص دارد. در فهرست اسامی نسب نامه رسمی عیسی مسیح (متی ۱: ۱-۱۶) چهار زن نام برده شده اند: تمار، راحاب، روت و بتشبع. تمار پدر شوهرش را فریفت تا حامله شود. راحاب فاحشه بود. روت حتی یهودی نیز نبود و با ازدواج کردن با یک مرد یهودی، شریعت یهود را زیر پا گذاشته بود. بتشبع با زنایی که با داود کرد باعث شد که شوهرش کشته شود. همه اینها شهرت خوبی نداشتند، اما خدا از بدی آنها نیکی را بوجود آورد و عیسی مسیح از نسل آنان بدنیا آمد. هدف خدا فراتر از مشکلات، دردها، و حتی گناهان ما است.

"کسانی... که او را دوست دارند و فرا خوانده شده اند": این وعده فقط برای فرزندان خداست و برای هر کسی نیست. همه چیز برای بدی آنانی که در ضدیت با خدا زندگی می کنند و در نگاه داشتن طریق خودشان اصرار دارند، با هم در کار می باشند.

"تا خواست او را انجام دهند": این خواست چیست؟ خواست خدا این است که ما **"به شباهت فرزندش در آئیم."** هر آنچه خدا اجازه می دهد در زندگی شما اتفاق بیافتد، به خاطر این هدف اتفاق افتاده است.

بنای شخصیت مسیح گونه

ما مانند جواهراتی هستیم، که با چکش و قلم درز مصیبتها، شکل گرفته ایم. اگر چکش جواهرساز باندازه کافی قوی نباشد تا زوایای تیز ما را بتراشد، خدا از پتک استفاده خواهد کرد. اگر ما واقعاً کله شق و سرسخت هستیم او از درل استفاده خواهد کرد. او همه چیز را امتحان خواهد کرد تا ما را شکل دهد.

هر مشکلی، فرصتی است برای شکل دادن شخصیت ما و هر قدر که این مشکل سخت تر باشد پتانسیل بیشتری برای بنای ماهیچه روحانی و شخصیت اخلاقی خواهیم داشت. پولس گفت: "زیرا می دانیم که سختیها بر دباری به بار می آورد و بر دباری، شخصیت را می سازد." (رومیان ۵: ۳-۴) آنچه در زندگی بیرونی شما اتفاق می افتد به اندازه آنچه در درون شما اتفاق می افتد مهم نیست. رویدادهای شما موقتی است، اما شخصیت شما تا ابد باقی خواهد ماند.

کتاب مقدس اغلب زحمات را با آتش طاهر کننده فلزات که هر ناخالصی را پاک می سازد، مقایسه می کند. پطرس گفت:

"این سختیها به منظور آزمایش ایمان شما پیش می آید، همانطور که آتش نیز طلا را می آزماید و پاک می سازد." (اول

پطرس ۱: ۷/الف) از یک نفره کار یا زرگر سوال شد: "چطور می دانی که کی نفره پاک است؟" او پاسخ داد: "وقتی خود را در آن می بینم." وقتی با زحمات پاک شدید، مردم می توانند انعکاس مسیح را در شما ببینند. یعقوب گفت: "زیرا در

آزمایش و سختی هاست که صبر و تحملتان بیشتر می شود." (یعقوب ۱: ۳)

با توجه به اینکه خدا در نظر دارد شما را شبیه مسیح سازد، پس شما را از همان تجربیاتی که مسیح از آن گذشت خواهد گذرانید. این شامل تنهایی، وسوسه، فشار، انتقاد، رد و طرد شدن و خیلی مشکلات دیگر می شود. کتاب مقدس می فرماید، عیسی مسیح "به مصیبت‌هایی که کشید، اطاعت را آموخت و کامل شد." (عبرانیان ۵: ۸-۹) چرا خدا آنچه را که اجازه داد پسرش تجربه کند می باید برای ما استثناء قائل شود؟ پولس گفت: "و اگر فرزندان خدا هستیم، وارثان او نیز خواهیم بود. عبارت دیگر، خدا تمام آن جلال و شکوهی را که به فرزند خود عیسی مسیح خواهد داد، به ما نیز عطا خواهد فرمود. اما اگر می خواهیم در آینده در جلال او شریک شویم، باید اکنون در دردها و رنجهای او نیز شریک گردیم." (رومیان ۸: ۱۷)

با مشکلات مانند مسیح برخورد کنیم

آنچه را خدا در نظر دارد، مشکلات بطور اتوماتیک تولید نمی کنند. بسیاری مردم بجای اینکه بهتر شوند، تلخ تر می شوند و هیچگاه رشد نمی کنند. شما باید به همانصورت که مسیح برخورد می کرد با مسائل برخورد کنید.

به یاد داشته باشید که نقشه خدا نیکو است. خدا می داند که برای شما بهترین چیزها چیست و در قلب خود بهترین شما را می خواهد. خدا به ارمیاء فرمود: "خواست و اراده من، سعادت‌مندی شماست و نه بدبختی تان، و کسی بجز من از آن آگاه نیست. من می خواهم به شما امید و آینده خوبی ببخشم." (ارمیاء ۲۹: ۱۱) یوسف این حقیقت را یاد گرفت وقتی به برادرانش که او را به بردگی فروخته بودند گفت: "هر چند شما به من بدی کردید، اما خدا عمل بد شما را برای من به نیکی مبدل نمود." (پیدایش ۵۰: ۲۰) حزقیا همین احساس را وقتی با بیماری مرگباری روبرو شده بود، بیان کرد: "بلی، به نفع من شد که این همه زحمت دیدم." (اشعیا ۳۸: ۱۷)

هر گاه خدا به خواهش شما برای کمک پاسخ منفی داد، به یاد بیاور که: "اما تأدیب خدا برای خیر و صلاح ماست، تا مانند او پاک و مقدس گردیم." (عبرانیان ۱۲: ۱۰ ب)

اینکه بر نقشه خدا متمرکز باشید و نه بر درد و سختی تان، برای شما حیاتی است. به همین صورت عیسی مسیح رنج صلیب را تحمل کرد و از ما خواسته شده که نمونه او را دنبال کنیم: "به عیسی چشم بدوزیم که چنین ایمانی را در قلب ما ایجاد کرده و آن را کامل خواهد ساخت. زیرا او خود نیز در همین مسیر، صلیب، و خفت و خواری آن را تحمل کرد، چون می دانست در پی آن، خوشی و شادی عظیمی نصیبش خواهد شد." (عبرانیان ۱۲: ۲ الف) کوری تن بوم

Corrie ten Boom که در اردوگاه مرگ نازیها رنج کشید، قدرت تمرکز بر نقشه خدا را بیان کرد: "اگر به دنیا نگاه کنید، پریشان خواهید شد. اگر به درون خود نگاه کنید، افسرده خواهید شد ولی اگر به مسیح نگاه کنید در آسایش خواهید بود!" تمرکز شما تعیین کننده احساسات شما خواهند بود. راز تحمل و پایداری در این است که به یاد آورید که رنج شما موقتی اما پاداش شما ابدی است. موسی زندگی پر از سختی ها را تحمل کرد "زیرا از پیش به پاداش چشم دوخته بود." (عبرانیان ۱۱: ۲۶) پولس رسول نیز به همین صورت مشکلات و سختی ها را تحمل کرد. او گفت: "زیرا رنجهای جزئی و گذرای ما جلالی ابدی بر ایمان به ارمغان می آورد که با آن رنجها قیاس پذیر نیست." (دوم قرنتیان ۴: ۱۷)

فکر شما متمرکز به مدت کوتاه نباشد بلکه به نتیجه نهانی نگاه کنید: "و اگر فرزندانیم، پس وارثان نیز هستیم، یعنی وارثان خدا و هم ارث با مسیح. زیرا اگر در رنجهای مسیح شریک باشیم، در جلال او نیز شریک خواهیم بود. در نظر من، رنجهای زمان حاضر در قیاس با جلالی که در ما آشکار خواهد شد، هیچ است." (رومیان ۸: ۱۷-۱۸)

شادی کنید و شکر کنید. کتاب مقدس به ما می فرماید: "در هر وضعی شکرگزار باشید، زیرا این است خواست خدا برای شما در مسیح عیسی." (اول تسالونیکیان ۵: ۱۸) این چطور امکان دارد؟ توجه داشته باشید که خدا به ما می گوید "در هر وضعی" شکرگزار باشیم و نه "برای هر وضعی". خدا از شما انتظار ندارد که برای بدی و شرارت، برای گناه، برای رنج و یا برای نتایج دردناکی که آنها در دنیا ایجاد می کنند، شکرگزار باشید. به جای آن، خدا می خواهد که شما او را شکر کنید برای اینکه از مشکلات شما استفاده خواهد کرد تا اهداف او عملی شود.

کتاب مقدس می فرماید: "همیشه در خداوند شاد باشید." (فیلیپیان ۴: ۴) در این آیه نمی گوید: "بخاطر رنجهایتان شادی کنید." این می شود مکتب لذت بردن از درد (مازوکسیسم). شما "در خداوند" شادی می کنید. هر اتفاقی که می افتد باز هم شما می توانید در محبت، حفاظت، حکمت، قدرت، و وفاداری خدا شادی کنید. عیسی مسیح فرمود: "در آن روز، شادی و پایجویی کنید، زیرا پاداشتان در آسمان عظیم است." (لوقا ۶: ۲۳)

ما همچنین می توانیم با شناخت به این مسئله که خدا با ما در رنجها همراه است، شادی کنیم. ما خدای دور و جدا را خدمت نمی کنیم که از کنار خط برای ما کلمات تکراری تشویق آمیز می پراند بلکه او وارد رنج ما می شود. عیسی مسیح این کار را در تجسم خود کرد، و روح او این کار را در ما اکنون انجام می دهد. خدا هرگز ما را به حال خود رها نخواهد کرد.

هرگز قبول نکنید که ناامید شوید. با استقامت و صبور باشید. کتاب مقدس می فرماید: " زیرا می دانید گذار ایمان شما از بوته آزمایشها، پایداری به بار می آورد. اما بگذارید پایداری کار خود را به کمال رساند تا بالغ و کامل شوید و چیزی کم نداشته باشید." (یعقوب ۱: ۳-۴)

بنای شخصیت، روند کندی است. هر گاه سعی کنیم مشکلات را در زندگی نادیده بگیریم و از آنها فرار کنیم، آنگاه این روند را دور می زنیم و در رشد خود تأخیر می اندازیم و در واقع با یک رنج بدتری به آخر خط می رسیم؛ رنجی بی ارزش که با انکار و کناره گیری همراه است.

وقتی نتایج ابدی رشد شخصیت خود را می قایید، آنگاه کمتر دعا‌های "مرا تسلی ده" را خواهید کرد(" کمک کن احساس خوبی داشته باشم") و بیشتر دعا‌های " شبیهت کردم" را خواهید کرد(" از این استفاده کن تا بیشتر شبیه تو شوم").

شما زمانی رشد می کنید که شروع به دیدن دست خدا در رویدادهای تصادفی، پریشان و به ظاهر غیر مهم می کنید. اگر همین اکنون با مشکلی روبرو هستید، نپرسید: "چرا من؟" بلکه بجای آن بپرسید: " از من می خواهی چه چیز را یاد بگیرم؟" پس از آن به خدا اعتماد کنید و در انجام آنچه صحیح است، ادامه دهید. " اگر می خواهید که خدا به وعده خود وفا کند، لازم است که شما نیز با کمال صبر و بردباری، خواست خدا را انجام دهید." (عبرانیان ۱۰: ۳۶)

ناامید نشوید بلکه رشد کنید!

نکته مورد توجه: پشت سر هر مشکلی هدفی هست.

آیه حفظی: " می دانیم در حق آنان که خدا را دوست می دارند و بر طبق اراده او فرا خوانده شده اند، همه چیزها با هم برای خیریت در کار است." (رومیان ۸: ۲۸)

سوالی که باید از خود بکنید: کدام مشکل در زندگیم باعث بزرگترین رشد در من شده است؟

(فصل بیست و ششم)

رشد توسط وسوسه

"خوشابه حال کسی که آزمایشهای سخت زندگی را متحمل می شود، زیرا وقتی از این آزمایشها سربلند بیرون آمد، خداوند تاج حیات را به او عطا خواهد فرمود، تاجی که به تمام دوستداران خود وعده داده است." (یعقوب ۱: ۱۲)

"وسوسه های من، فوق لیسانس من در الهیات بوده اند." مارتین لوتر

هر وسوسه ای، فرصتی است برای انجام کاری نیکو.

در طریق رشد روحانی، وقتی متوجه می شوید که وسوسه بهمان اندازه که فرصتی است برای اینکه کاری اشتباه انجام دهید می تواند فرصتی برای انجام کار درست باشد، آنگاه حتی وسوسه بجای اینکه سنگ لغزش باشد، پلکان ترقی می شود. وسوسه امکان انتخاب را بوجود می آورد. در حالیکه وسوسه سلاح ابتدایی شیطان در نابود کردن شما است، خدا می خواهد از آن برای رشد شما بهره بگیرد. هر بار که بجای گناه کردن، انتخاب می کنید که کاری نیکو کنید، در شباهت به شخصیت مسیح رشد می کنید.

برای درک این مطلب، می باید ابتدا، کیفیتهای شخصیت عیسی مسیح را بشناسید. یکی از توضیحات فشرده و مختصر شخصیت او، میوه روح است: "اما هرگاه روح خدا زندگی ما را هدایت فرماید، این ثمرات را در زندگی ما بوجود خواهد آورد: محبت، شادی، آرامش، بردباری، مهربانی، نیکوکاری، وفاداری، فروتنی و خویشننداری." (غلاطیان ۵: ۲۲-۲۳)

این نه خصوصیت، در حقیقت، بسط حکم اعظم و تصویری از توصیف زیبای عیسی مسیح است. عیسی، تجسم محبت کامل، شادی، آرامش، بردباری و بقیه میوه ها در یک شخص واحد است. داشتن میوه روح، یعنی شبیه مسیح بودن. چگونه روح القدس این نه میوه را در زندگی شما تولید می کند؟ آیا او در یک لحظه آنها را در ما خلق می کند؟ آیا این به آن معنی است که یک صبح بیدار خواهید شد و یکدفعه از این خصوصیات بطور کامل رشد خواهید یافت و پر خواهید شد؟ خیر. میوه همیشه رشد می کند و به آهستگی می رسد.

این جمله بعدی یکی از مهمترین حقایق روحانی است که در عمرتان یاد خواهید گرفت: خدا، میوه روح را با اجازه دادن به اینکه شما موقعیتهایی را تجربه کنید که در آن وسوسه می شوید تا کاملاً مخالف خصوصیات میوه روح عمل کنید، در شما توسعه می دهد! رشد شخصیت همیشه خواهان انتخاب است، و وسوسه این فرصت را ایجاد می کند.

برای مثال، خدا زمانی به ما یاد می دهد چگونه محبت کنیم که افرادی را که دوست داشتی نیستند، در اطراف ما قرار می دهد. اینکه افرادی را دوست داشته باشیم که دوست داشتی و مهربان هستند، شخصیت ما را شکل نخواهد داد. خدا در عمق غم، به ما خوشی واقعی را وقتی به سوی او بر می گردیم، تعلیم می دهد. خوشحالی به رویدادهای خارجی بستگی دارد، اما شادی بر اساس رابطه شما با خدا، می باشد.

خدا آرامش واقعی را در ما، زمانی رشد و توسعه نمی دهد که همه چیز باب مراد ما باشد، بلکه در زمان آشفتگی و پریشانی آن را انجام می دهد. هر کس می تواند در غروب زیبای خورشید یا استراحت در تعطیلات، آرامش داشته باشد. ما آرامش واقعی را زمانی یاد می گیریم که انتخاب می کنیم در پیشامدهایی که وسوسه می شویم غصه بخوریم یا بترسیم، به خدا توکل می کنیم.

به همین ترتیب، صبر و بردباری زمانی که در آن مجبور می شویم منتظر شویم و وسوسه می شویم که عصبانی شویم یا از کوره در برویم، رشد می کند.

خدا از وضعیت مخالف هر میوه استفاده می کند تا برای ما یک انتخاب بوجود آورد. شما نمی توانید ادعا کنید که آدم خوبی هستید، اگر هیچ وقت آزمایش نشده اید که آدم بدی باشید. نمی توانید ادعا کنید آدم وفاداری هستید، اگر هرگز وسوسه نشده اید که بی وفا باشید. صداقت و راستی با غلبه بر وسوسه توسط ناراستی، ساخته می شود؛ فروتنی زمانی رشد می کند که غرور و تکبر را رد می کنیم؛ و پایداری و استقامت زمانی رشد می کند که وسوسه می شوید ناامید شوید. هر بار که بر یک وسوسه پیروز می شوید، بیشتر شبیه مسیح می شوید!

طرز کار وسوسه

اینکه بدانیم که کار شیطان کاملاً قابل پیش بینی است، ما را خیلی کمک می کند. او از زمان خلقت، همان استراتژی و فریب کهنه را بکار می برد. همه وسوسه ها از یک نوع طرح پیروی می کنند و به این خاطر پولس رسول گفت: "همگی ما از حيله های او آگاهیم." (۲ قرنتیان ۱۱: ۳) از کتاب مقدس ما یاد می گیریم که وسوسه چهار مرحله را طی می کند که شیطان هم برای آدم و حوا و هم برای عیسی مسیح بکار برد.

در مرحله اول، شیطان میل و اشتیاقی را در درون شما شناسایی می کند. این اشتیاق می تواند گناه آلود باشد، مانند میل به انتقام یا کنترل دیگران، و یا می تواند میل طبیعی و مشروع، مانند اشتیاق به محبت شدن و قدردانی شدن یا احساس لذت کردن، باشد. وسوسه زمانی شروع می شود که شیطان (با ایجاد فکری در شما) پیشنهاد می کند که تسلیم خواسته شریرانه ای شوید و یا آرزویی مشروع را بصورت اشتباه و یا در وقت اشتباه عملی سازید. همیشه از راه های میان بر برحذر باشید. آنها اغلب وسوسه می باشند! شیطان در گوش شما نجوا می کند که: "این حق تو است! آن را باید همین الان داشته باشی! خیلی هیجان انگیز... آرام بخش... و یا لذت بخش خواهد بود."

ما همیشه فکر می کنیم که وسوسه در اطراف ما است، اما خدا می فرماید وسوسه از درون ما شروع می شود. اگر شما اشتیاق و میل درونی نداشته باشید، وسوسه شما را جذب نخواهد کرد. وسوسه، همیشه در فکر شما آغاز می شود و نه در رویدادها و پیشامدها. عیسی مسیح فرمود: "از وجود و قلب انسان است که فکرهای نادرست بیرون می آیند، و منجر به اعمال نادرست می شوند، اعمالی نظیر: بزدلی، آدم کشی، زناکاری، طمع به مال دیگران، شرارت، فریب و تقلب، شهوت، حسادت، بدگویی و غیبت، خودپسندی و هر گونه حماقت دیگر. تمام این چیزهای شرم آور از وجود و قلب انسان سرچشمه می گیرد و انسان را نجس ساخته، از خدا دور می کند." (مرقس ۷: ۲۱-۲۳) یعقوب به ما گوشزد می کند که: "آیا علت آنها، آرزوهای ناپاکی نیست که در وجود شما منزل دارد؟" (یعقوب ۴: ۱)

مرحله دوم، شک است. شیطان تلاش دارد تا شما را نسبت به آنچه خدا در مورد گناه فرموده، در شک بیاندازد: آیا این واقعا خطا است؟ آیا واقعا خدا فرموده که آن را نکنید؟ آیا منظور خدا از وضع این قانون، شخص دیگری یا وقت دیگری نبود؟ آیا خدا نمی خواهد من خوشحال باشم؟ کتاب مقدس هشدار می دهد: "ای برادران هشیار باشید که از شما کسی بل شورو و بی ایمان نداشته باشد که از خدای زنده رویگردان شود." (عبرانیان ۳: ۱۲)

مرحله سوم، فریب است. شیطان قادر به راستگویی نیست و "پیر دروغگویان" (یوحنا ۸: ۴۴) نامیده شده. هر آنچه او به شما می گوید نادرست و یا نیمه درست خواهد بود. شیطان دروغ خود را جایگزین آنچه خدا قبلا در کلامش فرموده است، می کند. شیطان می گوید: "تو نمی میری، بلکه مانند خدا حکیم تر خواهی شد. تو می توانی از دست آن خلاص شوی. هیچ کس نخواهد فهمید. این مشکل تو را حل خواهد کرد. در ضمن، مگر هر کسی این کار را انجام نمی دهد؟ این فقط یک گناه کوچک است." اما گناه کوچک مانند این است که کمی حامله شوی: اما بالاخره خود را نشان خواهد داد.

مرحله چهارم، ناطاعتی است. نهایتاً به آنچه که در فکرتان با آن بازی می کردید، عمل خواهید کرد. آنچه با یک ایده شروع شد، رفتاری را بدنبال خواهد آورد و شما تسلیم آنچه توجه شما را جلب کرده بود می شوید. دروغ شیطان را باور می کنید و در تله ای که یعقوب نسبت به آن به ما هشدار می دهد می افتید: "هنگامی که کسی وسوسه می شود، هوای نفس خود اوست که او را می فریبد و به دام می افکند. هوای نفس که آستان شود، گناه می زاید و گناه نیز چون به ثمر رسد، مرگ به بار می آورد. برادران عزیز من، فریفته مشوید!" (یعقوب ۱: ۱۴-۱۶)

پیروزی بر وسوسه

درک این مطلب که طرز کار وسوسه چگونه است، خیلی مفید است، اما قدمهای مشخصی وجود دارند که می باید بردارید تا بر آن غلبه یابید.

ترس را قبول نکنید. بسیاری از مسیحیان بخاطر افکار وسوسه آمیز می ترسند و روحیه شان ضعیف می شود و بخاطر اینکه بر وسوسه مسلط نبوده اند احساس تقصیر می کنند. آنها فقط بخاطر اینکه وسوسه شده اند، از خود شرم دارند. این تعبیر غلط از رشد می باشد. وسوسه هرگز شما را رها نخواهد کرد.

از یک جهت، می توانید وسوسه را یک تحسین یا تعریف و تمجید بدانید. شیطان نیازی به وسوسه کردن آنانی که در حال انجام دادن خواست شریرانه او هستند، ندارد؛ آنها از پیش، مال او هستند. وسوسه، نشاندهنده آن است که شیطان از شما متفر است و نه اینکه شما ضعیف یا دنیوی هستید. در ضمن، وسوسه قسمت طبیعی انسان بودن و زندگی در دنیای سقوط کرده است. بخاطر آن متعجب، سراسیمه و ناامید نشو. در مورد اجتناب ناپذیر بودن وسوسه، واقعیت را بپذیر؛ شما هرگز نمی توانید از آن بطور کامل چشم ببوشید. کتاب مقدس می فرماید: "وسوسه هایی که به سراغ شما می آیند... و نه اینکه اگر وسوسه ای سراغ شما بیاید. و بعد پولس نصیحت می کند که: "وسوسه هایی که شما با آن روبرو می شوید، وسوسه هایی است که برای تمام مردم پیش می آید." (۱ قرنتیان ۱۰: ۱۳)

وسوسه شدن، گناه نیست. عیسی مسیح وسوسه شد، ولی او هرگز گناه نکرد (عبرانیان ۴: ۱۵). وسوسه، زمانی تبدیل به گناه می شود که تسلیم آن می شوید. مارتین لوتر گفت: "شما نمی توانید پرندها را از پریدن در بالای سرتان مانع شوید، اما می توانید از آشیانه درست کردن آنها در موهایتان جلوگیری کنید." شما نمی توانید شیطان در ایجاد افکار شوید، اما البته قادر هستید که انتخاب کنید به آنها عمل نکنید.

برای مثال، بسیاری از مردم تفاوت میان کشش فیزیکی یا تحریک جنسی و شهوت را نمی دانند. اینها یکی نیستند. خدا هر یک از ما را یک موجود جنسی آفریده، و این نیکو است. کشش و تحریک، عکس العمل خدادادی طبیعی و بی اختیاری در برابر زیبایی فیزیکی می باشند، در حالیکه شهوت عمل عمدی ارادی می باشد. شهوت انتخابی است که در فکرتان در مورد اینکه با بدنشان چه می خواهید بکنید، می کنید. شما می توانید جذب بشوید و یا حتی تحریک شوید، بدون آنکه انتخاب کنید با شهوت گناه کنید. بسیاری مردم، مخصوصاً مردان مسیحی، بخاطر اینکه هورمونهای

خدادادی آنها عمل می کنند، احساس گناه می کنند. آنها وقتی بطور غیر ارادی زن جذابی را می بینند، آن را شهوت می پندارند و احساس شرم و محکومیت می کنند. اما کشش، تا زمانی که شروع به مشغول شدن در آن نکرده اید، شهوت نیست.

در واقع، هر چه در رشد خود نسبت به خدا، پیشرفت کنید، همانقدر نیز شیطان سعی خواهد کرد شما را وسوسه کند. از لحظه ای که فرزند خدا می شوید، شیطان، مانند تبهکاری، "قراردادی" را بر ضد شما انتشار می دهد. شما دشمن او می شوید و او نقشه سقوط شما را می کشد.

گاهی اوقات، وقتی در حال دعا هستید، شیطان فکر عجیب و غریب یا شریرانه ای را در شما ایجاد خواهد کرد، تا حواس شما را پرت کند و باعث خجالت شما شود. با این چیزها هراسی به خود راه ندهید و خجالت نکشید، بلکه بدانید که شیطان از دعاها می ترسد و تمام تلاش خود را خواهد کرد تا شما را از آن بازدارد. بجای محکوم کردن خود با گفتن اینکه: "چطور می توانستم چنین فکری را بکنم؟" با آن بعنوان یک حواس پرتی از طرف شیطان برخورد کنید و فوراً باز هم به خدا متمرکز شوید.

خصوصیات وسوسه تان را تشخیص دهید و برای آن آماده باشید. وضعیتهای مشخصی وجود دارند که شما را نسبت به وسوسه، بیشتر از هر وضعیت دیگری آسیب پذیر می سازند. بعضی پیشامدها باعث لغزش فوری شما خواهند شد، در حالیکه بعضی دیگر زیاد جدی نیستند. این وضعیتها مختص ضعفهای شما هستند و شما باید آنها را بشناسید، چون شیطان مسلماً با آنها آشنا است! او دقیقاً می داند چه چیزی شما را به خطا وادار می کند، و او دائماً کار می کند تا شما را در آن وضعیتها قرار دهد. پطرس هشدار می دهد: "هشیار و مراقب باشید، زیرا دشمن شما، شیطان، همچون شیری گرسنه، غران به هر سو می گردد تا طعمه ای بیابد و آن را ببلعد." (۱ پطرس ۵:۸)

از خود بپرسید: "من بیشتر چه موقع وسوسه می شوم؟ چه روزی در هفته؟ چه وقت در روز؟" از خود بپرسید: "کجا بیشتر وسوسه می شوم؟ در محل کار؟ در خانه؟ در خانه همسایه؟ در باشگاه ورزشی؟ در یک فرودگاه یا متلی خارج از شهر؟"

از خود بپرسید: "بیشتر نزد چه کسی وسوسه می شوم؟ دوستان؟ همکاران؟ پیش جمعیت بیگانه؟ وقتی تنها هستم؟" همچنین از خود بپرسید: "معمولاً وقتی اکثر وقتهایی که وسوسه می شوم چگونه احساس می کنم؟" شاید آن وقت که خسته یا تنها یا کسل یا افسرده یا تحت فشار هستید. همچنین می تواند زمانی باشد که از کسی رنجیده اید یا عصبانی یا نگران هستید و یا پس از یک موفقیت بزرگ یا وضعیت روحانی بالا باشد.

می باید خصوصیت خاص وسوسه تان را شناسایی کنید و بعد آماده شوید که از آن وضعیتها تا آنجا که امکان دارد پرهیز کنید. کتاب مقدس مکرراً به ما یادآور می شود که برای روبرو شدن با وسوسه از پیش آماده باشیم (متی ۲۶:۴۱؛ افسسیان ۶:۱۰-۱۸؛ ۱ تسالونیکیان ۵:۶-۸؛ ۱ پطرس ۱:۱۳؛ ۷:۴؛ ۵:۸). پولس گفت: "ابلیس را مجال ندهید." (افسسیان ۴:۲۷) برنامه ریزی حکیمانه، وسوسه را کاهش می دهد. نصیحت امثال سلیمان را دنبال کنید: "مواظب راهی که در آن قدم می گذاری باش. همیشه در راه راست گام بردار تا در امان باشی. از راه راست منحرف نشو و خود را از بدی دور نگه دار." (امثال ۲۶:۴-۲۷) "طریق راستان، اجتناب نمودن از بدی است، و هر که راه خود را نگاه دارد جان خویش را محافظت می نماید." (امثال ۱۶:۱۷)

از خدا طلب کمک کن. آسمان خطوط تلفنی اضطراری بیست و چهار ساعته دارد. خدا از شما می خواهد که کمک او را در پیروزی بر وسوسه بطلبید. او می فرماید: "هنگامی که در مشکلات هستید مرا بخوانید؛ من شما را نجات خواهم داد و شما مرا ستایش خواهید کرد." (مزمور ۵۰:۱۵)

من این را دعای "مایکروویوی" می نامم، چون سریع و بجا است: کمک! اس او اس (پیام رادیویی کشتی ها و هواپیماها برای درخواست کمک)! وقتی وسوسه ضربه می زند، وقتی برای مکالمه طولانی با خدا ندارید و به سادگی فریاد می زنید. داود، دانیال، پطرس، پولس، و میلیونها افراد دیگر اینچنین دعاها را اضطراری را برای دریافت کمک در مشکلات کرده اند.

کتاب مقدس ضمانت می کند که فریاد ما برای کمک شنیده خواهد شد، چون مسیح در کشمکش ما، همدرد ما است. او با وسوسه های ما روبرو شد. او "از ضعفهای ما بی خبر نیست، زیرا او خود در همین امور وسوسه شد، اما حتی یکبار هم به زانو در نیامد و گناه نکرد." (عبرانیان ۴:۱۵)

اگر خدا منتظر است تا ما را در مغلوب ساختن وسوسه کمک کند، چرا ما اغلب به او رو نمی کنیم؟ باور کنید، گاهی اوقات ما نمی خواهیم به ما کمک شود! ما با اینکه می دانیم که تسلیم شدن به وسوسه اشتباه است، می خواهیم این کار را بکنیم. ما در آن لحظه فکر می کنیم که بیشتر از خدا می دانیم، چه چیزی بنفع ما است.

بعضی اوقات نیز خجالت می کشیم از خدا کمک بخواهیم، چون بارها و بارها به یک نوع وسوسه تسلیم شده ایم. اما وقتی ما به آمدن نزد خدا ادامه می دهیم، خدا هرگز رنجیده، خسته و بی صبر نمی شود. کتاب مقدس می فرماید: "پس با اطمینان به تخت فیض نزدیک شویم تا رحمت بیابیم و فیضی را حاصل کنیم که به هنگام نیاز یاریمان دهد." (عبرانیان ۴:۱۶)

محبت خدا ابدی است، و صبر او تا ابد تحمل می کند. اگر می باید دوپست مرتبه در روز برای طلب کمک خدا، فریاد کنید تا بر وسوسه خاصی پیروز شوید، او هنوز مشتاق عطای فیض و رحمت خواهد بود، پس با دلیری نزدیک شوید. از او بخواهید تا قدرت انجام کار درست را به شما بدهد و بعد، از او انتظار داشته باشید تا آن را برای شما مهیا کند. وسوسه ها ما را به خدا وابسته نگه می دارند. همانگونه که ریشه های درخت با وزیدن باد به طرف درخت، قویتر رشد می کنند، هر دفعه که پس از یک وسوسه سربلند می ایستید، بیشتر شبیه مسیح می شوید. وقتی بلغزید- که البته اتفاق خواهد افتاد- بدانید که مهلک و کشنده نیست. بجای تسلیم شدن یا ناامید شدن، به خدا نگاه کنید، و از او توقع داشته باشید که شما را کمک کند، و پاداشی که در انتظار شما است به یاد بیاورید: "خوشایه حال آن که در آزمایشها استقامت نشان می دهد، زیرا چون از بوته آزمایش سربلند بیرون آید، تاج حیاتی را خواهد یافت که خدا به دوستداران خویش وعده فرموده است." (یعقوب ۱:۲۰)

نکته مورد توجه: هر وسوسه ای، فرصتی است برای انجام کار نیکو.
آیه حفظی: "خوشایه حال آن که در آزمایشها استقامت نشان می دهد، زیرا چون از بوته آزمایش سربلند بیرون آید، تاج حیاتی را خواهد یافت که خدا به دوستداران خویش وعده فرموده است." (یعقوب ۱:۲۰)
سوالی که باید از خود بکنید: کدام خصوصیت مسیح گونه را می توانم در خود، با غلبه بر وسوسه ای که اغلب با آن روبرو هستیم، در خود توسعه و رشد دهم.

(فصل بیست و هفتم)

غلبه بر وسوسه

" از افکار و امیال شهوت آلود که جوانان را اغلب اسیر می سازد، بگریز و در پی اموری باش که تو را به کارهای خوب تشویق می کند. " (دوم تیموتاؤس ۲: ۲۲)

" اما این را بیاد داشته باشید که وسوسه هایی که به سراغ شما می آیند، از وسوسه هایی که دیگران دچار آنند، دشوارتر نمی باشد. هیچ وسوسه ای نیست که نتوان در مقابل آن ایستادگی کرد. پس در برابر آنها مقاومت کنید و اطمینان داشته باشید که خدا نخواهد گذارد که بیش از حد توانایی خود وسوسه شوید؛ و به شما قدرت خواهد بخشید تا بتوانید در برابر آن تاب بیاورید. او به شما نشان خواهد داد که چگونه از وسوسه ها بگریزید و در دام آنها نیفتید. " (اول قرنتیان ۱۰: ۱۳)

همیشه راه گریز وجود دارد.

گاهی شاید اینطور احساس کنید که یک وسوسه بیش از حد تحمل شما است، اما این دروغ شیطان است. خدا وعده داده است که هرگز باری را بیشتر از آن قدرتی که در درون شما نهاده بر شما نهد. او به هیچ وسوسه ای که شما نتوانید بر آن چیره شوید، اجازه نخواهد داد.

اما فراموش نکنید که شما می باید سهم خود را با عمل کردن به چهار کلید کتاب مقدسی، برای غلبه بر وسوسه، انجام دهید.

توجه خود را به چیز دیگری متمرکز سازید. شاید تعجب کنید که در هیچ جای کتاب مقدس به ما گفته نشده که " با وسوسه مقاومت کنیم"، بلکه به ما گفته شده که " با شریر مقاومت کنیم" (یعقوب ۴: ۷) اما مقاومت در برابر شریر، همانطور که بعداً شرح خواهیم داد، با مقاومت در برابر وسوسه خیلی فرق می کند. بجای مقاومت با وسوسه، به ما نصیحت شده که توجه خود را به چیز دیگری متمرکز کنیم، چون ایستادگی و مقاومت در برابر یک فکر، عملی نیست. این کار تنها، تمرکز ما را بر چیز غلط تشدید می کند و وسوسه را قویتر می کند. در اینجا لازم است توضیح دهیم:

هر بار که تلاش می کنید فکری را از مغزتان بیرون کنید، آن را عمیق تر به حافظه خود می کشانید. با مقاومت در برابر این فکر، در حقیقت شما آن را تقویت می کنید. این مسئله در مورد وسوسه نیز صدق می کند. شما با مبارزه در برابر احساس وسوسه بر آن پیروز نمی شوید. هر قدر بیشتر با احساس مبارزه می کنید، همانقدر شما را از پا در می آورد و کنترل می کند. هر بار که در باره آن فکر می کنید، آن را تقویت می دهید.

با توجه به اینکه وسوسه همیشه با یک فکر شروع می شود، سریع ترین راه خنثی کردن فریب آن، با برگرداندن توجهتان به چیز دیگری می باشد. با خود فکر مبارزه و مقاومت نکنید، بلکه فقط کانال فکر خود را عوض کنید و بگذارید ایده دیگری توجه شما را به خود جلب کند. این اولین قدم در پیروزی بر وسوسه است.

در فکرتان است که بر نبرد گناه، پیروز می شوید یا شکست می خورید. هر چیزی که توجه شما را جلب کند، شما را بدست خواهد آورد. به همین علت ایوب گفت: " با چشمان خود عهد بستم که هرگز با نظر شهوت به دختری نگاه نکنم" (ایوب ۱: ۳۱) و داود دعا کرد: " مگذار به آنچه بی ارزش است توجه کنم" (زمزمور ۱۱۹: ۳۷ الف)

آیا برایتان اتفاق نیافتاده که تبلیغات غذایی را در تلویزیون تماشا کرده اید و احساس کرده اید که گرسنه اید؟ آیا اتفاق نیافتاده که شنیده اید کسی سرفه کرده و فوراً خواسته اید گلویتان را تمیز کنید؟ یا کسی را دیده اید که خمیازه بلند کشیده و احساس کرده اید که خودتان هم می خواهید خمیازه بکشید؟ (ممکن است در حالیکه این قسمت را می خوانید خودتان خمیازه بکشید!) این قدرت تلقین است. ما بطور طبیعی بطرف چیزی که توجه ما به آن جلب شده، کشانده می شویم. هر چه بیشتر در مورد چیزی فکر کنید، همانقدر آن مسئله بر شما مسلط خواهد شد.

به همین علت تکرار اینکه "من باید از زیاده روی در خوردن... یا سیگار کشیدن... یا شهوت باز ایستم" خود را گول زدن است. این مسئله شما را بر آنچه خودتان نمی خواهید متمرکز می سازد. این مثل اعلام کردن این جمله است که: "من آنچه را مادرم کرده هرگز انجام نخواهم داد." با اینکار شما خود را آماده می کنید که آن را تکرار کنید.

بیشتر رژیم های غذایی کار ساز نیستند، چون تمام مدت شما را به فکر کردن در مورد غذا مشغول می سازند و ضامن می شوند که شما گرسنه خواهید شد. به همین ترتیب، سخنرانی که دائم به خود می گوید: "عصبی نباش!" خود را

تحریک می کند که عصبی شود! بجای این کار او باید بر هر چیز دیگری بجز احساساتش متمرکز شود- یعنی بر خدا و بر اهمیت سخنرانی اش و یا نیاز آنانی که شنونده هستند.

وسوسه با جلب توجه شما کردن، شروع می شود. آنچه توجه شما را به خود جلب می کند، احساسات شما را بر می انگیزاند. و احساسات شما، رفتار شما را به فعالیت و می دارد، و به آنچه احساس می کردید، عمل می کنید. هر چه بیشتر بر اینکه "من نمی خواهم این کار را بکنم"، متمرکز شوید، همانقدر بیشتر در دام آن می افتید.

نادیده گرفتن وسوسه، خیلی مؤثرتر از مبارزه با آن است. همینکه فکر شما مشغول چیز دیگری شود، وسوسه قدرت خود را از دست می دهد. پس هر گاه وسوسه شما را پای تلفن صدا می کند، با آن بحث نکنید، بلکه فقط گوشی را پائین بگذارید!

گاهی اوقات این کار به معنای ترک فیزیکی موقعیت وسوسه می باشد. این تنها جایی است که فرار کار درستی است. بلند شو و تلویزیون را خاموش کن. از گروهی که در حال غیبت کردن هستند، جدا شو. سینما را در وسط فیلم، ترک کن. برای اینکه گزیده نشوی، از زنبورها دور باش. همه کار بکنید تا توجهتان را به چیز دیگری مشغول سازید. فکر شما، از نظر روحانی، آسیب پذیرترین عضو بدن شما است. برای کاستن وسوسه، فکرتان را مشغول کلام خدا و افکار نیکوی دیگر کنید. شما با فکر کردن در مورد چیزی بهتر، بر فکر بد پیروز می شوید. این قاعده جایگزینی است. شما با نیکویی بر بدی پیروز می شوید (رومان ۱۲: ۲۱). زمانی که فکر شما قبلاً با چیز دیگری پر شده، شیطان نمی تواند توجه شما را به خود جلب کند. به همین علت کتاب مقدس مرتباً به ما می فرماید که فکر خود را متمرکز سازیم: "اندیشه خود را بر عیسی معطوف کنید" (عبرانیان ۱: ۳) "عیسی مسیح را به خاطر دار" (نوم تیموتاوس ۸: ۲) "هر آنچه راست است، هر آنچه والاست، هر آنچه درست است، هر آنچه پاک است، هر آنچه دوست داشتنی و هر آنچه ستودنی است، بدان ببندید" (فیلیپیان ۴: ۸)

اگر واقعاً برای غلبه بر وسوسه جدی هستید، می باید فکرتان را اداره کنید و نیروی مصرفی رسانه خود را کنترل کنید. حکیمترین شخصی که بر زمین زندگی کرده هشدار داد: "مواظب افکار باش، زیرا زندگی انسان از افکارش شکل می گیرد" (امثال ۲۳: ۴) بدون تفاوت گذاشتن یا تبعیضی هیچ اشغالی را به فکر راه نده. گزیننده باشید و گزینشی عمل کنید. آنچه را که در موردش فکر می کنید با دقت انتخاب کنید. پولس را پیروی کنید: "هر اندیشه ای را به اطاعت از مسیح اسیر می سازیم" (نوم قرنتیان ۵: ۱۰) این کار، یک عمر تمرین می خواهد، اما به کمک روح القدس شما می توانید کیفیت فکر کردن خود را برنامه ریزی کنید.

کشمکش خود را با یک دوست خداترس یا گروه حمایت کننده در میان بگذار. احتیاج نیست که به همه دنیا این مسئله را پخش کنی اما حداقل به یک نفر نیاز دارید که کشمکشهای خود را صادقانه با او در میان بگذارید. کتاب مقدس می فرماید: "یو نفر از یک نفر بهترند... اگر یکی از آنها بیفتد، دیگری او را بلند می کند؛ اما چه بیچاره است شخصی که می افتد ولی کسی را ندارد که به او کمک کند" (جامعه ۴: ۹-۱۰)

می خواهم خیلی واضح بگویم: اگر مبارزه با یک عادت بد مضمّن، یا اعتیاد، یا وسوسه ای را پیوسته می بازید و در یک دایره تکرار انگیزه خوب-سقوط-احساس تقصیر گیر کرده اید، این را بدانید که بتنهایی به وضعیت بهتری نخواهید رسید! شما به کمک مردم دیگر احتیاج دارید. بعضی وسوسه ها تنها توسط کمک یک دوست که برای شما دعا می کند، شما را تشویق می کند، و شما را پاسخگو می سازد، شکست می پذیرند.

نقشه خدا برای رشد و آزادی شما شامل مسیحیان دیگر نیز می شود. مشارکت مورد اطمینان و صادقانه، پادزهر کشمکش تنهایی شما، در برابر گناهانی است که هرگز از جایشان تکان نمی خورند. خدا می فرماید که این تنها راه شما برای رهایی است: "پس نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید" (یعقوب ۵: ۱۶)

آیا واقعاً می خواهید از وسوسه مداومی که بارها و بارها شما را شکست داده، شفا یابید؟ راه حل خدا ساده است: آن را سرکوب نکن؛ بلکه اعتراف کن! آن را پنهان نکن؛ آشکار کن. آشکار کردن احساسات، آغاز شفا است.

مخفی کردن زخمتان، آن را بدتر می کند. مشکلات در تاریکی رشد می کنند و بزرگتر و بزرگتر می شوند، اما وقتی در نور راستی افشاء می شوند، کوچک می شوند و حل می شوند. شما به همان اندازه که اسرار دارید، مریض هستید. پس نقاب خود را بردارید، و از تظاهر به اینکه شخص کاملی هستید باز ایستید، و در آزادی گام بردارید.

در کلیسای سدلبک Saddleback ما قدرت عجیب این قاعده را در شکستن اسارت های در ظاهر نامیدانه و وسوسه های مداوم، وقتی که برنامه هایی را به اسم جشن بهبود و ترمیم ترتیب داده ایم، دیده ایم. این برنامه یک روند هشت قدمی کتاب مقدسی می باشد که بر اساس خوشبحالهای مسیح می باشد و در گروه های کوچک حمایت کننده عملی می شود. در عرض ده سال گذشته حدود ۵۰۰۰ نفر از همه گونه عادات و زخمها و اعتیادها آزاد شده اند. امروزه این برنامه در هزاران کلیسا استفاده می شود و من این برنامه را برای کلیسای شما هم پیشنهاد می کنم.

شیطان می خواهد که شما فکر کنید که گناه و وسوسه شما تک است، پس باید آن را مخفی نگه دارید. حقیقت این است که همه ما در یک کشتی همسفر هستیم. همه ما با وسوسه های یکسانی دست به گریبان هستیم (اول قرنتیان ۱۰: ۱۳) و "همه ما گناه کرده ایم" (رومان ۳: ۲۳) میلیونها نفر همان احساسی را که شما می کنید احساس کرده اند و همان کشمکشهایی که شما در حال حاضر، درگیر آن هستید، درگیر شده اند.

دلیل اینکه اشتباهات خود را مخفی می کنیم، غرور ما است. ما دوست داریم دیگران فکر کنند که ما هر چیزی را "تحت کنترل" خود داریم. حقیقت این است که هر چیزی که شما قادر به صحبت در باره اش نیستید، قبلاً در زندگی شما خارج از کنترل شما است: مشکلات مادی، ازدواج، بچه ها، افکار، مسائل جنسی، عادات مخفی، یا هر چیز دیگر. اگر می توانستید به تنهایی آنها را حل کنید، تابحال کرده بودید. اما واقعیت این است که نمی توانید. قدرت ارادی و راه حل های شخصی، کافی نیستند.

بعضی مشکلات خیلی ریشه دار، همیشگی و خیلی بزرگتر از آن است که بتوانید بتنهایی از عهده آن بر آئید. شما به یک گروه کوچک یا دوستی که به او پاسخگو باشید نیاز دارید که شما را تشویق و حمایت خواهد کرد و برایتان دعا خواهد کرد و شما را بی قید و شرط محبت خواهد کرد و نیز شما را نسبت به خود پاسخگو خواهد دانست و به همین صورت، بعد از آن شما همان کارها را برای آنها خواهید کرد.

هرگاه کسی می خواهد چیزی محرمانه به من بگوید و اظهار می دارد که: "من این چیز را تابحال به کسی نگفته ام"، برای آن شخص هیجان زده می شوم، چون می دانم که آنها در حال تجربه کردن شفا و آزادی عظیمی هستند. سوپاپ فشار رها می شود، و برای اولین بار روزنه امیدی را برای آینده شان می بیند. این مسئله همیشه زمانی اتفاق می افتد که آنچه را خدا به ما گفته، با اعتراف به کشمکشهایمان به دوستی خداترس، اطاعت می کنیم.

بگذارید از شما سؤال سختی را بکنم: آنچه را که تظاهر می کنید، آیا آن چیز، مشکل شما در زندگی نیست؟ از صحبت کردن در مورد چه چیزی می ترسید؟ شما به تنهایی قادر به حل آن نیستید. البته، اعتراف به ضعفهایمان در حضور دیگران فروتنی می خواهد، اما فراموش نکنید که نداشتن فروتنی دقیقاً همان چیزی است که مانع شفای شما است. کتاب مقدس می فرماید: "خدا به شخص فروتن قوت می بخشد، اما با شخص متکبر و مغرور مخالفت می کند. بنابراین، خود را با فروتنی به خدا بسپارید." (یعقوب ۶: ۴-۷/الف)

با شریر مقاومت کنید. پس از آنکه خود را فروتن کردیم و به خدا سپردیم، به ما گفته شده که با شریر مقاومت کنیم. بقیه یعقوب ۷: ۴ می گوید: "بر برابر ابلیس ایستادگی کنید، که از شما خواهد گریخت" ما در برابر حملات او بطور خنثی، کناره گیری نمی کنیم بلکه با او می جنگیم.

عهدجدید، اغلب، زندگی مسیحی را بعنوان جنگ روحانی بر علیه نیروهای شریر به تصویر می کشد و از واژه های جنگی مانند نبرد، تسخیر، جدوجهد کردن، و پیروزی استفاده می کند. مسیحیان اغلب با سربازانی که در قلمرو دشمن خدمت می کنند، مقایسه می شوند.

چگونه می توانیم با شریر مقاومت کنیم؟ پولس به ما می گوید: "کلاهخود نجات را بر سر نهد و شمشیر روح را که کلام خداست، به دست گیرد." (افسیسیان ۶: ۱۷) اولین قدم، پذیرش نجات خدا است. شما تا زمانی که به مسیح بلی نگفته اید، نمی توانید به شیطان نه بگویید. بدون مسیح، ما در برابر شیطان بی دفاع هستیم، اما با "کلاهخود نجات" افکار ما توسط خدا محافظت می شوند. این را بیاد داشته باشید: اگر ایماندار هستید، شیطان هرگز نمی تواند شما را مجبور به انجام کاری بکند. او فقط می تواند پیشنهاد کند.

ثانیاً، می باید کلام خدا را بعنوان سلاحی بر علیه شیطان بکار گیرید. وقتی عیسی مسیح در بیابان وسوسه شد، این نمونه را برای ما بجای گذاشت. هر بار که شیطان وسوسه ای را پیشنهاد کرد، عیسی مسیح با نقل قولی از کلام خدا با آن مقابله کرد. او با شیطان بحث نکرد. او وقتی وسوسه شد که قدرت خود را برای رفع نیاز شخصی بکار برد، نگفت: "من گرسنه نیستم". او به سادگی آیه ای را که حفظ کرده بود، نقل کرد. ما هم باید همین کار را بکنیم. در کلام خدا قدرتی هست که شیطان از آن می ترسد.

هرگز سعی نکن با شریر بحث کنی. او با داشتن هزاران سال تمرین، خیلی بهتر از شما می تواند بحث کند. شما با نظر یا منطق خود نمی توانید شیطان را از میدان بیرون کنید، اما می توانید اسلحه ای را استفاده کنید که او را به لرزه در می آورد- راستی خدا. به این علت حفظ آیات کتاب مقدس در شکست وسوسه کاملاً اساسی است. هر بار که وسوسه شوید، این آیات به سرعت در اختیار شما خواهند بود. مانند مسیح، حقیقت را در قلبتان انبار شده خواهید داشت و آماده خواهید بود که آن را بیاد آورید.

اگر هیچ آیه کتاب مقدسی را از بر نکرده اید، هیچ گلوله ای در تفنگتان ندارید! من شما را دعوت می کنم که در بقیه عمرتان یک آیه را در هفته حفظ کنید. تصور کنید چقدر قویتر خواهید بود.

آسیب پذیری خود را درک کنید. خدا به ما هشدار می دهد که هرگز جسور و مغرور نباشیم؛ این نسخه فاجعه است. ارمیا گفت: "هیچ چیز مثل دل انسان فریبکار و شرور نیست" (ارمیا ۹: ۱۷) این به آن معناست که ما انسانها در فریب دادن خود، خیلی ماهر هستیم. اگر موقعیت آن باشد، هر کدام از ما، برای انجام هر گناهی مستعد هستیم. ما نباید هیچگاه سپرهای خود را پائین بگذاریم و فکر کنیم که دیگر از وسوسه رد شدیم.

با بی توجهی خود را در وضعیتهای وسوسه انگیز قرار ندهید، بلکه از آنها دوری کنید (امثال ۱۴: ۱۶). به یاد داشته باشید که خود را از وسوسه خارج نگه داشتن آسانتر است از خود را از آن بیرون آوردن. کتاب مقدس می فرماید: "پس هشیار باشید و فکر نکنید که از ایشان بهتر هستید! شما نیز ممکن است در دام گناه گرفتار شوید." (اول قرنتیان ۱۰: ۱۲)

نکته مورد توجه: همیشه راه گریزی وجود دارد.

آیه حفظی: " خدا امین است؛ او اجازه نمی دهد بیش از توان خود آزموده شوید، بلکه به وقت آزمایش، راه گریزی نیز فراهم می سازد تا تاب تحملش را داشته باشید." (اول قرنتیان ۱۰: ۱۳ب)

سوالی که باید از خود بکنید: از چه کسی می توانم بخواهم که دوست روحانی من باشد تا برای غلبه بر وسوسه مزمن و مداوم با دعا برای من، مرا یاری کند؟

(فصل بیست و هشتم)

وقت می خواهد

" برای هر چیز زمانی است و هر مطلبی را زیر آسمان وقتی است." (جامعه ۳: ۱)
" اطمینان دارم خدا که این عمل نیکو را در شما آغاز نمود، شما را یاری خواهد داد تا در فیض او رشد کنید تا به هنگام بازگشت عیسی مسیح، کار او در شما تکمیل شده باشد." (فیلیپیان ۱: ۶)

هیچ میان بری برای رشد وجود ندارد.

سالها طول می کشد تا بالغ می شویم، و یک فصل کامل طول می کشد تا میوه رشد می کند و می رسد. برای میوه روح نیز همین امر صدق می کند. رشد شخصیت مسیح گونه با عجله و سرعت عملی نمی شود. رشد روحانی، مانند رشد فیزیکی، زمان می برد.

وقتی سعی می کنید تا میوه را سریعتر به عمل آورید، میوه مزه خود را از دست می دهد. در آمریکا، معمولاً "گوجه ها را نرسیده می چینند تا در راه رسیدن به مغازه ها له نشوند. پس از آن، قبل از اینکه فروخته شوند، به این گوجه های سبز گاز CO₂ (مونواکسیدکربن) می پاشند تا آنها را فوراً قرمز کنند. این گوجه های گاز زده شده خوردنی هستند، اما طعم آنها به هیچ وجه قابل مقایسه با گوجه های آرام آرام رشد کرده در مزرعه های گوجه نیست.

در حالیکه تمام توجه ما به این است که **چقدر سریع** باید رشد کنیم، برای خدا این اهمیت دارد که **چقدر قوی و استوار** رشد می کنیم. خدا به زندگیهای ما از ابدیت و برای ابدیت نگاه می کند و به این علت هیچوقت عجول نیست.

لین آدامز (Lane Adams) روند رشد روحانی را با استراتژی ای که نیروهای متفقین در جنگ جهانی دوم برای آزادسازی جزایر جنوب اقیانوس آرام بکار بردند، مقایسه می کند. در ابتدا آنها می بایست یک جزیره را، با ضعیف کردن مقاومت دشمن، توسط گوله باران توپها از کشتی هایی که در ساحل دریا بودند، "تضعیف" می کردند. پس از آن گروه کوچکی از تفنگداران دریایی به جزیره حمله می بردند و پایگاهی را در اراضی ساحلی که قسمت کوچکی از جزیره بود، برقرار می کردند تا بتوانند کنترل را بدست بگیرند. همینکه امنیت پایگاه تضمین می شد، آنها شروع به مرحله طولانی آزادسازی بقیه جزیره می کردند یعنی قسمت به قسمت آن جزیره را به تسخیر در می آوردند، اما نباید فراموش کرد که همه اینها بدون نبردهای ایثارگرانه نبود.

آدامز این خط موازی را کشید: قبل از اینکه مسیح به زندگیهای ما با توبه ما حمله کند، گاهی اوقات او باید با اجازه دادن به ورود مشکلاتی در زندگیمان که نمی توانیم آنها را حل کنیم، ما را "تضعیف" کند. وقتی مسیح در قلب ما را برای اولین بار می کوبد، در حالیکه بعضی زندگیشان را برایش باز می کنند ولی اکثر ما حالت مقاومت و دفاعی به خود می گیریم. در واقع مسیح در تجربه قبل از توبه مان می گوید: "من بر در قلبت ایستاده ام و بمباران می کنم!"

لحظه ای که مسیح را می پذیری، خدا "پایگاهی" را در زندگیت قرار می دهد. شاید فکر کنی که تمام زندگیت را به او تسلیم کرده ای، ولی حقیقت این است که در زندگیت خیلی چیزها اتفاق می افتد که خود شما از آن خبر ندارید. شما در زمان توبه، آنقدر از وجود خود را به خدا تقدیم می کنید که در آن لحظه از آن واقف هستید. البته اشکالی ندارد. همینکه مسیح پایگاهی را در وجود شما بدست می آورد، او عملیات جنگی خود را شروع می کند تا زمینهای بیشتری را به تصرف خود در آورد، تا اینکه تمام زندگی شما متعلق به او می شود. مسلماً کشمکشها و نبردها خواهد بود، اما نتایج آن غیر قابل تردید است. خدا وعده داده که: "آن که کاری نیکو در شما آغاز کرد، آن را تا روز عیسی مسیح به کمال خواهد رسانید." (فیلیپیان ۱: ۶)

شاگردی، روند شباهت به مسیح است. کتاب مقدس می فرماید: "تا سرانجام همه ما در ایمان و شناخت خود از فرزند خدا متحد شده، رشد کنیم و به بری مسیح برسیم." (افسیسیان ۴: ۱۳) هدف نهایی شما، شباهت به مسیح است، اما سفر شما به اندازه زندگی شما طول خواهد کشید.

تا اینجا دیدیم که سفر ما شامل **ایمان داشتن** (توسط پرستش)، **تعلق** (توسط مشارکت)، و **تبدیل شدن** (توسط شاگردی) می شود. هر روز خدا می خواهد شما بیشتر شبیه او شوید: "و زندگی را به صورت انسان تازه ای شروع کرده اید- انسانی که پیوسته در شباهت به خالق خود به شکل تازه ای در می آید." (کولسیان ۳: ۱۰/الف)

امروزه، ذهن ما مشغول سرعت است، اما برای خدا، بیشتر ثبات و استحکام اهمیت دارد تا سرعت. ما در پی نصب سریع و میان برها و راه حل های فوری هستیم. ما یک موعظه، یا یک سمینار و یا یک تجربه می خواهیم که فوراً همه مشکلات را حل کند، همه وسوسه ها را دور کند و ما را از همه دردها و فشارهای رشد نجات دهد. اما رشد واقعی هر قدر هم که قوی و تکان دهنده باشد، هرگز نتیجه یک تجربه تک و انفرادی نیست. رشد، تدریجی است. کتاب مقدس می

فرماید: "در اثر کاری که خداوند یعنی روح القدس در وجودمان انجام می دهد، با جلالی روز افرون، بتدریج شبیه او می شویم." (دوم قرنتیان ۳: ۱۸ ب)

چرا این مسئله، زمان طولانی می خواهد؟

اگر چه خدا می توانست فوراً ما را تبدیل کند، اما صلاح دیده ما را بتدریج رشد دهد. عیسی مسیح در رشد شاگردانش، محتاط بود. همانگونه که خدا به اسرائیلیان اجازه داد سرزمین موعود را "به تدریج" (تثنیه ۲۰: ۷) متصرف شوند، تا دستپاچه نشوند، او ترجیح می دهد با قدمهای رو به رشد در زندگی ما کار کند. چرا برای تبدیل و عوض شدن و رشد این همه وقت لازم است؟ چند دلیل وجود دارد.

ما آهسته یاد می گیریم. ما گاهی اوقات درسی را می باید چهل یا پنجاه بار دوباره یاد بگیریم تا آن را واقعاً درک کنیم. مشکل بارها عود می کند و ما فکر می کنیم: "وای نه، من که قبلاً آن را یاد گرفته بودم!" - اما خدا بهتر از شما می داند. تاریخ اسرائیل نشان می دهد که ما چقدر سریع درسهایی را که خدا به ما می دهد فراموش می کنیم و چقدر زود به خصوصیات رفتاری کهنه رجوع می کنیم. ما نیازمند نمایشهای تکراری هستیم.

خیلی چیزها داریم که از یاد ببریم. خیلی از افراد برای مشکلات شخصی و رابطه ای، که سالها طول کشیده تا شکل گرفته، نزد مشاور می روند و می گویند: "من احتیاج دارم مرا اصلاح کنید و یک ساعت بیشتر وقت ندارم." آنها با بی تجربگی و خامی انتظار دارند که مشکلی که مدت طولانی وجود دارد و ریشه عمیق دارد به سرعت حل شود. با توجه به اینکه اکثر مشکلات ما و همه عاداتهای زشت ما در عرض یک شب بوجود نیامده اند، منطقی به نظر نمی رسد که انتظار داشته باشیم که آنها سریعاً از بین بروند. هیچ قرص، یا دعا، یا قاعده ای وجود ندارد که خرابی سالهای زیاد را فوراً منتفی سازد. این مسئله نیاز به کار سخت انتقال و جابجایی دارد. کتاب مقدس آن را "انسان قدیم را از تن در آوردن" و "انسان جدید را در بر کردن" (رومان ۱۳: ۱۲؛ افسسیان ۴: ۲۲-۲۵؛ کولسیان ۳: ۷-۱۰) می نامد. وقتی در زمان توبه تان طبیعت کاملاً تازه ای به شما بخشیده شد نباید فراموش کنید که هنوز عاداتها و خصوصیات و اعمال کهنه دارید که احتیاج دارید از بین بروند و جابجایی صورت گیرد.

ما از اینکه با فروتنی با حقیقت مربوط به خود روبرو شویم، می ترسیم. من قبلاً اشاره کرده ام که حقیقت ما را آزاد خواهد کرد ولی پیش از آنکه ما را آزاد سازد احساس بدی به ما دست می دهد. ترس از اینکه صادقانه با نقص شخصیتی مان روبرو شویم، ما را در زندان نفی و انکار نگاه می دارد. تنها، زمانی که اجازه می دهیم خدا حقیقت خود را بر تقصیرات، اشتباهات و مسائلمان بتاباند می توانیم شروع به کار بر روی آنها کنیم. به این علت بدون خصوصیت فروتنی و تعلیم پذیری نمی توانید رشد کنید.

رشد اغلب دردناک و ترسناک است. هیچ رشدی بدون تغییر نیست و هیچ تغییری بدون ترس و خسارت نیست و هیچ خسارتی بدون درد نیست. هر تغییری شامل نوعی خسارت می شود: شما می باید راههای قدیمی را ترک کنید تا چیزهای جدید را تجربه کنید. ما از این خسارتهای می ترسیم، حتی اگر راه های قدیمی ما خراب کننده باشد، مانند کفشهایی که کهنه شده اند برای ما حداقل راحت و آشنا به نظر می رسند. مردم اغلب هویت خود را بر اساس نقصها و عیبهایشان بنا می کنند. ما به خود می گوئیم: "این درست شبیه من است که چنین و چنان می کنم." و یا "من اینطور هستم." نگرانی ناخودآگاه ما این است که اگر عادت یا زخم یا مسئله خود را ترک کنم، به چه چیز تبدیل خواهم شد؟ و این ترس و نگرانی رشد شما را به تعویق خواهد انداخت.

عاداتها در طی زمان رشد می کنند. به یاد داشته باشید که شخصیت شما مجموعه ای از کل عاداتهای شما است. نمی توانید مدعی شوید که مهربان هستید، مگر آنکه عاداتاً مهربان باشید. شما مهربانی را بدون آنکه در مورد آن فکر کنید، ظاهر می سازید. شما نمی توانید مدعی شوید که روراست و صادقید، مگر آنکه صداقت عادت همیشگی شما باشد. شوهری که فقط اوقات به زنش وفادار است به هیچ عنوان وفادار و امین نیست! عادت شما شخصیت شما را معرفی می کند.

تنها یک راه برای رشد دادن عاداتهای شخصیت مسیح گونه وجود دارد: باید آنها را تمرین کنید. و این وقت می خواهد! هیچ عادت فوری وجود ندارد. پولس تیموتاؤس را تشویق کرد که: "در این امور بکوش و خود را به تمامی وقف آن کن تا پیشرفت تو بر همه آشکار شود." (اول تیموتاؤس ۴: ۱۵)

اگر مدتی طولانی به چیزی عمل کنید، در آن چیز مهارت پیدا می کنید. تکرار، مادر شخصیت و مهارت است. این عاداتهای رشد دهنده شخصیت، اغلب "انضباطهای روحانی" نامیده شده اند و کتابهای عالی بسیاری وجود دارند که

تعلیم می دهند چگونه به این هدف برسید. ضمیمه ۲ را برای خواندن فهرست کتابهایی که برای رشد روحانی پیشنهاد شده اند را ببینید.

عجله نکنید

در حالیکه از نظر روحانی رشد می کنید، چند راه وجود دارد که در این مرحله با خدا همکاری کنید. **ایمان داشته باشید که حتی وقتی شما احساس نمی کنید، خدا در زندگی شما کار می کند.** گاهی اوقات رشد روحانی کاری طاقت فرسا و خسته کننده است و در هر زمان، یک قدم کوتاه برداشته می شود. توقع پیشرفت تدریجی داشته باشید. کتاب مقدس می فرماید: "برای هر چیز زمانی است و هر مطلبی را زیر آسمان وقتی است" (جامعه ۱:۳) در زندگی روحانی شما نیز فصلها و زمانهایی وجود دارد. گاهی اوقات رشد فوی شکوفه را تجربه خواهید کرد (بهار) که به دنبال آن دوران استحکام و آزمایشات می آید (پائیز و زمستان). اما با عادتها و زخمها و مشکلاتی که دوست دارید بطور معجزه آسا محو شوند، چه خواهد شد؟ این عالی است که برای معجزه ای دعا شود، اما اگر پاسخ آن با تغییر تدریجی داده می شود، ناامید نشوید. در طول زمان، جریان آب آهسته و مداوم سخت ترین صخره ها را خواهد سائید و تخته سنگ را تبدیل به سنگریزه می نماید. در طول زمان، جوانه کوچک تبدیل به درخت ماموت می شود که طول آن ده متر و پنجاه سانت است.

از درسهایی که یاد گرفته اید دفتر یادداشت و ثبت وقایع روز تهیه کنید. این دفتر خاطرات نیست بلکه دفتر ثبت آنچه یاد می گیرید. آنچه خدا به شما مکاشفه می دهد و با درسهای زندگی ای را که در مورد خودتان، زندگی، روابط، و هر چیز دیگر به شما یاد می دهد یادداشت کنید. آنها را بنویسید تا بتوانید به آنها رجوع کنید و بیاد آورید و به نسل بعدی منتقل سازید (مزمور ۱۰۲:۱۸؛ دوم تیموتائوس ۳:۱۴). علت اینکه ما درسها را بارها باید یاد بگیریم این است که ما آنها را فراموش می کنیم. مرور دفتر ثبت درسهای روحانی شما، می تواند مانع از بسیاری دردها و غصه های غیرضروری شما شود. کتاب مقدس می فرماید: "به پیغام و کلامی که شنیده ایم، بوقت توجه نماییم، مبدا ایمان خود را از دست بدهیم" (عبرانیان ۲:۱)

نسبت به خدا و خود صبور باشید. یکی از ناامیدیهای زندگی این است که جدول ساعات کاری خدا بندرت مانند جدول ما است. ما اغلب عجله داریم در حالیکه خدا اینطور نیست. شاید از پیشرفت آهسته ای که به نظر در زندگیتان می کنید، احساس یأس یا ناامیدی کنید. به یاد داشته باشید که خدا هرگز عجله نمی کند، بلکه همیشه به موقع عمل می کند. او از تمام دوران زندگیت استفاده خواهد کرد تا تو را برای نقشی که در ابدیت خواهی داشت، آماده سازد. کتاب مقدس مملو از نمونه هایی است که خدا از مراحل طولانی، برای رشد شخصیت و آن هم مخصوصاً در رهبران بهره می جوید. هشتاد سال طول کشید که خدا موسی را آماده کرد که چهل سال آن شامل بیابان بود. برای مدت ۱۴۶۰۰ روز موسی انتظار می کشید و در حیرت و شگفت بود که: "آیا الآن وقتش است؟" ولی خدا مرتباً می گفت: "نه هنوز."

برعکس تیزتر کتابهای عوام پسند، هیچ طرق آسان برای رشد یا رازهای قدوسیت فوری وجود ندارد. وقتی خدا می خواهد قارچی بسازد، این کار را یک شبه انجام می دهد، اما وقتی می خواهد درخت بلوطی بسازد، صد سال طول می کشد. مردان و زنان بزرگ از میان کشمکشها و طوفانها و زمان زحمات رشد کرده اند. با این مراحل و روند صبور باشید و تحمل کنید. یعقوب نصیحت کرد: "پس بگذارید صبرتان فزونی یابد و نکوشید از زیر بار مشکلات شانه خالی کنید، زیرا وقتی صبرتان به حد کمال رسید، افرادی کامل و بالغ خواهید شد و به هیچ چیز نیاز نخواهید داشت" (یعقوب ۴:۱)

مأیوس نشوید. وقتی حقوق بخاطر اینکه فکر می کرد خدا به اندازه کافی سریع عمل نمی کند، افسرده شده بود، خدا این را به او گفت: "اگر چه آنچه به تو نشان می دهم در حال حاضر اتفاق نمی افتد، ولی مطمئن باش که سرانجام در وقت معین بوقوع خواهد پیوست. هر چند تا وقوع آن، مدت زیادی طول بکشد، ولی منتظر آن باش، زیرا وقوع آن حتمی و بدون تأخیر خواهد بود" (حقوق ۲:۳) هیچوقت تعویق نشانه نفی یا انکار از طرف خدا نیست. همیشه به یاد بیاور که چقدر جلو آمده ای و نه اینکه چقدر راه در پیش داری. هنوز جایی که می خواهی نیستی، اما آنجایی نیز که بودی، الآن نیستی. سالها پیش مردم دکمه ای که مورد علاقه عموم بود می پوشیدند که این حروف روی آن نوشته شده بود: PBPGINFWMY. این حروف مخفف این جمله می شد: "لطفاً صبور باش، خدا هنوز کارش را با من تمام نکرده." خدا کارش را با تو نیز هنوز تمام نکرده است، پس به حرکتت به طرف جلو ادامه بده. حتی حلازون هم با پشتکار و استقامت وارد کشتی نوح شد!

نکته مورد توجه: برای رشد، میان بری وجود ندارد.

آیه حفظی: "من اطمینان دارم آن خدائی که در شما کار نیکوئی شروع کرد تا روز عیسی مسیح آن را به کمال خواهد رسانید." (فیلیپیان ۱: ۶ ترجمه انجیل شریف)

سوالی که باید از خود بکنید: در کدام قسمت از رشد روحانی ام، بیشتر احتیاج دارم تا صبور باشم و پشتکار داشته باشم؟

هدف #۴

شما متصور شده اید تا خدا را خدمت کنید

"ما فقط خدمتگزاران خدا هستیم و هر یک عطا و خدمت خاصی داریم... خدمت من این بود که بذر کلام خدا را در قلبهای شما بکارم، و خدمت اپلس این بود که آن را آبیاری کند. اما این خدا بود که باعث رشد آن در قلبهای شما گردید." (اول قرنتیان ۳: ۵-۶)

(فصل بیست و نهم)

پذیرش تکلیفتان

"این خداست که ما را از نو آفریده و این زندگی جدید را از فیض وجود عیسی مسیح به ما داده است؛ و از زمانهای دور دست، نقشه خدا این بوده که ما این زندگی جدید را صرف خدمت به دیگران نماییم." (افسیان ۲: ۱۰)

"بر روی زمین آنچه را که به من محول کرده بودی، انجام دادم تا باعث بزرگی و جلال تو شوم." (یوحنا ۱۷: ۴)

شما بر زمین قرار دارید تا سهمی در آن داشته باشید.

شما فقط برای مصرف منابع، آفریده نشده اید، تا بخورید، نفس بکشید، و فضایی را اشغال کنید. خدا شما را طراحی کرده که با زندگیتان فرقی ایجاد کنید. در حالیکه بسیاری از کتابهای پر فروش سعی می کنند به شما نصیحتی بکنند که چگونه بهترین ها را از زندگیتان کسب کنید، این هدفی نیست که خدا شما را برای آن ساخته است. شما آفریده شده اید که به حیات زمین چیزی اضافه کنید و نه اینکه فقط از آن استفاده کنید. خدا از شما می خواهد چیزی را برگردانید. این هدف چهارم خدا برای زندگیتان است، و این هدف "خدمت" یا کار شما نامیده شده. کتاب مقدس جزئیات این مسئله را روشن می کند.

شما آفریده شده اید تا خدا را خدمت کنید. کتاب مقدس می فرماید: "زیرا ساخته دست خدایم، و در مسیح عیسی آفریده شده ایم تا کارهای نیک انجام دهیم، کارهایی که خدا از پیش مهیا کرد تا در آنها گام برداریم." (افسیان ۲: ۱۰) این "کارهای نیک" خدمت شما هستند. هرگاه دیگران را به هر طریقی خدمت می کنید، در واقع خدا را خدمت می کنید (کولسیان ۳: ۲۳-۲۴؛ متی ۲۵: ۳۴-۴۵؛ افسسیان ۶: ۷) و یکی از هدفایتان را به کمال می رسانید. در دو فصل آینده خواهید دید که چگونه خدا شما را با دقت برای این هدف شکل داده. آنچه خدا به ارمیاء گفت در مورد شما نیز صدق می کند: "قبل از آنکه تو را در شکم صورت بندم تو را شناختم و قبل از بیرون آمدنت از رحم تو را تقدیس نمودم و تو را نبی امتهای قرار دادم." (ارمیا ۱: ۵) شما بر این سیاره برای تکلیف بخصوصی قرار داده شده اید.

شما نجات یافته اید تا خدا را خدمت کنید. کتاب مقدس می فرماید: "این خداست که ما را نجات داد و برای خدمت خود برگزید، نه به دلیل لیاقت ما، بلکه بسبب اینکه پیش از آفرینش جهان اراده فرموده بود لطف و محبت خود را بوسیله عیسی مسیح به ما نشان دهد." (دوم تیموتائوس ۱: ۹) خدا شما را نجات داد تا شما "کار مقدس" او را انجام دهید. شما با خدمت کردن نجات نیافته اید، بلکه برای خدمت کردن نجات یافته اید. شما در ملکوت خدا جایی دارید و هدفی دارید و نیز نقش و وظیفه ای دارید که باید به اتمام برسانید. و این به زندگی شما ارزش و اهمیت بزرگی می بخشد.

نجات شما به قیمت فدای جان مسیح تمام شد. کتاب مقدس به ما یاد آور می شود که: "به بهایی گران خرید شده اید، پس خدا را بر بدن خود تجلیل کنید." (اول قرنتیان ۶: ۲۰) ما خدا را بخاطر احساس تقصیر یا ترس یا حتی انجام وظیفه خدمت نمی کنیم بلکه با شادی و قدردانی عمیق قلبی برای آنچه او بخاطر ما انجام داده است. ما زندگیمای خود را مدیون او هستیم. توسط نجات، گذشته ما بخشیده شده و به زمان حاضر ما معنا بخشیده شده و امنیت آینده ما تضمین شده است. و پولس رسول در نور این همه فوائد عالی نتیجه می گیرد: "در مقابل این لطف و رحمت خدا، التماس می کنم که بدنهای خود را مانند قربانی زنده و مقدس به او تقدیم کنید، زیرا این است قربانی که مورد پسند اوست. شایسته است او را این چنین عبادت و خدمت کنید." (رومیان ۱۲: ۱)

یوحنا رسول تعلیم داد که خدمت محبتانه ما به دیگران ثابت می کند که ما حقیقتاً "نجات یافته ایم." او گفت: "ما می دانیم که از مرگ به زندگی منتقل شده ایم، زیرا برادران را محبت می کنیم." (اول یوحنا ۳: ۱۴) اگر من محبتی نسبت به دیگران نداشتم، و هیچ اشتیاقی به خدمت به دیگران نیز نداشتم و تنها چیزی که مورد توجه من بود نیازهایم بود، می بایست از خود سؤال می کردم که آیا مسیح واقعا در زندگیم وجود دارد. قلب نجات یافته، قلبی است که می خواهد خدمت کند.

واژه دیگری که برای کار کردن برای خدا استفاده می شود و توسط بسیاری از مردم اشتباه درک شده، کلمه "خدمت" می باشد. وقتی اکثر مردم کلمه "خدمت" را می شنوند، آنها فوراً به یاد شبانان، کشیشان، و روحانیون حرفه ای می افتند، اما خدا می فرماید هر عضو خانواده او یک "خادم" می باشد. در کتاب مقدس کلمه غلام و خادم، مانند کار و خدمت هم معنی و مترادف هم هستند. اگر یک مسیحی هستید، پس خادم هستید و هر وقت که کاری می کنید، در حقیقت خدمت می کنید.

وقتی مادر زن مریض پطرس توسط عیسی مسیح شفا یافت، او با بهره گیری از هدیه تازه سلامتی اش فوراً "برخواست و مشغول پذیرایی از عیسی شد." (متی ۱۵: ۸) این، آن کاری است که ما باید بکنیم. ما شفا یافته ایم تا دیگران را کمک کنیم. برکت یافته ایم تا برکت باشیم. نجات یافته ایم تا خدمت کنیم و نه اینکه در گوشه ای بنشینیم و منتظر آسمان باشیم. آیا تابحال از خود این سوال را کرده اید که چرا خدا، در همان لحظه ای که فیض او را پذیرفتیم، ما را به آسمان نبرد؟ چرا ما را در دنیای سقوط کرده رها کرده؟ او ما را در اینجا رها کرده تا هدفهای او را عملی سازیم. از لحظه ای که نجات یافته اید، هدف او این است که شما را برای هدفهایش استفاده کند. خدا **خدمتی** در کلیسایش و **مأموریتی** در دنیا برای شما در نظر دارد.

شما دعوت شده اید که خدا را خدمت کنید. وقتی در ایمانتان رشد کرده اید، شاید فکر کرده اید خوانده شدن یا "دعوت" شدن توسط خدا، چیزی است که تنها مبشرین، شبانان یا راهبه ها و دیگر خادمین تمام وقت کلیسا تجربه می کنند، اما کتاب مقدس می فرماید که همه مسیحیان برای خدمت دعوت شده اند (افسیان ۴: ۱؛ همچنین رومیان ۱: ۶-۷؛ ۸: ۲۸-۳۰؛ اول قرنتیان ۱: ۲ و ۹ و ۲۶؛ ۱۷: ۷؛ فیلیپیان ۳: ۱۴؛ اول پطرس ۲: ۹؛ دوم پطرس ۱: ۳ را ببینید). دعوت شما به نجات شامل دعوت شما به خدمت نیز می شد. هر دوی اینها یکی هستند. صرف نظر از شغل و حرفه تان، شما به خدمت **تمام وقت** مسیحی دعوت شده اید. "مسیحی بدون خدمت" دو کلمه متضاد هستند.

کتاب مقدس می فرماید: "خدا ما را نجات داده و به زندگی مقدس فرا خوانده است. این نه به سبب اعمال ما، بلکه به خاطر قصد و فیض خود اوست." (دوم تیموتاؤس ۱: ۹) و پطرس اضافه می کند: "شما ملتای مقدس و قوم خاص خدا هستید تا اعمال و صفات عالی خدائی که شما را از تاریکی به نور عجیب خود دعوت کرده است به همه اعلام نمایند." (اول پطرس ۲: ۹) هر بار که از توانائی های خدادادیتان، برای کمک به دیگران استفاده می کنید، دعوت خود را به کمال می رسانید.

کتاب مقدس می فرماید: "اکنون به آن کسی که پس از مرگ زنده شد تعلق دارید، تا در نتیجه برای خدا ثمری بیاوریم." (رومان ۷: ۴) چقدر از وقت شما صرف خدمت خدا می شود؟ در بعضی از کلیساهای چین به نوایمانان اینچنین خوش آمد می گویند: "عیسی اکنون یک جفت چشم برای دیدن، گوشهای تازه برای شنیدن، دستهای جدید برای کمک کردن، و قلبی نو برای محبت به دیگران دارد."

یکی از دلایلی که شما می باید به خانواده کلیسائی ببیوندد، این است که دعوت خود را در خدمت به دیگر ایمانداران به روشهای عملی تحقق ببخشید. کتاب مقدس می فرماید: "شما همگی با هم بدن مسیح هستید، اما هر یک به تنهایی عضوی مستقل و ضروری در این بدن می باشید." (اول قرنتیان ۱۲: ۲۷) خدمت شما مطمئناً در بدن مسیح لازم است. می توانید این را از هر کلیسای محلی جویا شوید. هر کدام از ما نقشی داریم که باید ایفاء کنیم و هر نقشی اهمیت دارد. هیچ خدمت کوچکی برای خدا وجود ندارد و همه آنها به یک اندازه مهم هستند.

به همین ترتیب هیچ خدمات ناچیز در کلیسا وجود ندارد. بعضی قابل رؤیت و بعضی پشت پرده است، اما همه باارزش می باشند. در واقع خدمات کوچک و پوشیده گاهی اوقات مؤثرترین می باشند. در خانه ما مهمترین چراغ، چلچراغی نیست که در اطاق نهارخوری آویزان است بلکه چراغ کوچک شبانه است که وقتی نیمه شب از خواب بیدار می شوم، از برخورد پنجه پای من به چیزی جلوگیری می کند. هیچ ارتباطی بین اندازه و اهمیت وجود ندارد. برای ادامه کار، هر خدمتی مهم است، چون همه ما به هم نیازمندیم.

وقتی یک قسمت از بدنتان دیگر نمی تواند کار کند، چه اتفاقی می افتد؟ مریض می شوید و بقیه اعضای بدن شروع به درد کشیدن می کنند. تصور کنید اگر جگر تان تصمیم بگیرد برای خود زندگی کند و بگوید: "من خسته شده ام! من دیگر نمی خواهم بدن را خدمت کنم! من یک سال تعطیلی می خواهم که کمی به خود برسم. من باید آنچه را که برای خودم خوب است انجام دهم! بگذار یک قسمت دیگری از بدن کار مرا به عهده بگیرد." چه اتفاقی خواهد افتاد؟ بدنتان از بین خواهد رفت. امروزه هزاران کلیسا بخاطر مسیحیانی که نمی خواهند خدمت کنند، در حال مرگ هستند. آنها در کنار خط، بعنوان تماشاچی می نشینند، و بدن رنج می کشد.

به شما دستور داده شده که خدا را خدمت کنید. مسیح اشتباه نمی کرد، وقتی فرمود: "چنانکه پسر انسان نیز نیامد تا خدمتش کند، بلکه آمد تا خدمت کند و جانش را چون بهایی به عوض بسیاری بدهد." (متی ۲۰: ۲۸) خدمت برای مسیحیان یک امر اختیاری نیست که ببینیم اگر وقتی پیدا کردیم، خدمت را به برنامه مان ضمیمه کنیم بلکه این مسئله، قلب زندگی مسیحی است. عیسی مسیح آمد "تا خدمت کند" و تا "بدهد" و این دو فعل می باید معرف زندگی شما نیز، بر زمین باشد. مادر ترزا گفته: "زندگی مقدس عبارت است از انجام کار خدا با لبخند."

عیسی مسیح تعلیم داد که رشد مسیحی هرگز در خودش یک هدف نیست. رشد به منظور خدمت است! ما رشد می کنیم تا بتوانیم کاری بکنیم. کافی نیست که فقط یاد بگیریم و یاد بگیریم، بلکه باید به آنچه که می دانیم عمل کنیم و به آنچه ادعا

می کنیم ایمان داریم، اقدام کنیم. **عقیده و ایمان بدون تجلی و ابراز، باعث افسردگی می شود.** مطالعه، بدون خدمت، موجب رکود روحانی می شود. مقایسه قدیمی بین دریای جلیل و دریای مرده، هنوز حقیقت دارد. جلیل دریاچه ای است پر از زندگی، چون آب وارد آن می شود و نیز از آن خارج می شود. در نقطه مقابل آن، در دریای مرده حیاتی وجود ندارد، چون از این دریا آبی خارج نمی شود و راکد شده است.

شاید **آخرین** چیزی که بسیاری از ایمانداران امروزه به آن نیازمند هستند، این است که به مطالعه کتاب مقدس دیگری بروند. آنها خیلی بیشتر از آنچه که عمل کنند، می دانند. آنچه آنها شدیدا" به آن احتیاج دارند تجربیات **خدمتی** است که بوسیله آن، آنها می توانند از ماهیچه های روحانیشان استفاده کنند.

خدمت، درست برعکس تمایل طبیعی ما می باشد. بیشتر اوقات ما مایل هستیم دیگران **"ما را خدمت کنند"** تا اینکه ما **"خدمت کنیم"**. ما می گوییم: "من به دنبال کلیسایی هستم که احتیاجاتم را رفع کند و باعث برکت من شود." و نه اینکه: "من به دنبال جایی هستم که خدمت کنم و برکتی باشم." ما انتظار داریم دیگران ما را خدمت کنند و نه بالعکس. ولی در حین اینکه در مسیح رشد می کنیم، تمرکز زندگی ما باید به طرف زندگی خدمتی بچرخد. پیرو بالغ عیسی مسیح از این سؤال باز می ایستد که: "چه کسی نیاز مرا رفع خواهد کرد؟" و شروع به این سؤال می کند: "چه کسی را می توانم کمک کنم؟" آیا **تابحال** این سؤال را از خود کرده اید؟

آماده شدن برای ابدیت

در پایان زندگیتان بر زمین، می باید در برابر خدا بایستید، و او شروع خواهد کرد به ارزیابی این که چطور در زندگیتان دیگران را خدمت کرده اید. کتاب مقدس می فرماید: **"هر یک از ما باید به خدا حساب پس بدهیم."** (رومیان ۱۴: ۱۲) در باره مفاهیم این مسئله فکر کنید. یک روز خدا زمان و انرژی ای را که برای خود صرف کرده ایم با آنچه در خدمت دیگران بکار برده ایم مقایسه خواهد کرد.

در آن لحظه، تمام بهانه های ما برای خود محوری پوچ و توخالی دیده خواهد شد: "من خیلی مشغول بودم" یا اینکه "من هدفهای خودم را داشتم" یا "من مشغول کار و تفریح و آماده شدن برای بازنشستگی بودم." خدا به تمام این بهانه ها این پاسخ را خواهد داد: "متأسفم. پاسخ غلط بود. من تو را آفریدم، نجات دادم، و خواندم و به تو حکم کردم تا زندگی پر از خدمت داشته باشی. کدام قسمت را متوجه نشدی؟" کتاب مقدس به بی ایمانان هشدار می دهد: **"اما بر خودخواهان... خشم و غضب خود را فرو خواهد ریخت."** (رومیان ۲: ۸) اما برای مسیحیان این به معنای از دست دادن پادشاهی ابدی است.

ما زمانی پر از حیات و زندگی هستیم که به دیگران کمک می کنیم. عیسی مسیح فرمود: **"هر که بخاطر من و بخاطر پیام نجاتبخش انجیل، حاضر باشد جانش را فدا کند، آن را نجات خواهد داد. ولی هر که تلاش کند جانش را حفظ نماید آن را از دست خواهد داد."** (مرقس ۸: ۳۵؛ همچنین متی ۱۰: ۳۹؛ لوقا ۹: ۲۴؛ ۱۷: ۳۳) این حقیقت آنقدر اهمیت دارد که پنج بار در انجیل تکرار شده است. اگر خدمت نمی کنید، شما فقط وجود دارید، اما زندگی به منظور خدمت است. خدا از شما می خواهد که یاد بگیرید دیگران را بدون خودخواهی محبت و خدمت کنید.

خدمت و معنا

شما زندگیتان را فدای چیزی خواهید کرد. آن چیز چه خواهد بود: شغل، ورزش، مشغولیت، شهرت، ثروت؟ هیچکدام از اینها اهمیت و معنای بجای ماندنی و ابدی نخواهند داشت. خدمت، شاهره معنا و مفهوم واقعی است. توسط خدمت، ما معنای زندگیمان را کشف می کنیم. کتاب مقدس می فرماید: **"هر یک از ما معنا و وظیفه مان را بعنوان بخشی از بدن او پیدا می کنیم."** (رومیان ۱۲: ۵ ترجمه آزاد کتاب مقدس)

در حالیکه با هم در خانواده خدا خدمت می کنیم، زندگی ما اهمیت ابدی می یابد. پولس گفت: **"بدن فقط دارای یک عضو نیست، بلکه اعضای گوناگون دارد."** (اول قرنتیان ۱۲: ۱ الف و ۱۹)

خدا می خواهد از شما برای ایجاد تغییری در این دنیا استفاده کند. او می خواهد از طریق شما کار کند. آنچه اهمیت دارد **طول** عمرتان نیست بلکه **اهداء** عمرتان می باشد. نه اینکه چه مدت زندگی کردید، بلکه **چطور** زندگی کردید.

اگر مشغول کار یا خدمتی نبوده اید، چه بهانه ای داشته اید؟ ابراهیم پیر بود، یعقوب ناامن بود، لیه جذاب نبود، یوسف اذیت و آزار دیده بود، موسی لکنت زبان داشت، جدعون فقیر بود، شمشون وابسته بود، راحاب فاحشه بود، داود رابطه با زنی داشت و همه گونه مشکلات خانوادگی، ایلیاء می خواست خودکشی کند، ارمیاء افسرده بود، یونس مایل نبود، نعومی بیوه بود، یحیی تعمید دهنده شکسته نفس بود، پطرس بدون فکر قبلی عمل می کرد و عصبی بود، مرتا خیلی نگران بود، زن سامری دارای ازدواجهای شکست خورده زیادی بود، زکی مورد پسند عام نبود، توما شکاک بود، پولس دارای ضعف بدنی بود و تیموتاؤس ترسو و خجالتی بود. اینها همه وصله های ناجور متفاوتی بودند، اما خدا از هر کدام از آنها در خدمت خود استفاده کرد. اگر از بهانه جویی دست بکشید، خدا از شما نیز استفاده خواهد کرد.

نکته مورد توجه: خدمت اختیاری نیست.

آیه حفظی: " زیرا ساخته دست خدا/بیم، و در مسیح عیسی آفریده شده ایم تا کار های نیک انجام دهیم، کار هایی که خدا از
بیش مهیا کرد تا در آنها گام برداریم." (افسیان ۲: ۱۰)

سوالی که باید از خود بکنید: چه چیزی مانع من در پذیرش دعوت خدا برای خدمت به او می شود؟

(فصل سی ام)

متصور شده برای خدمت خدا

"دستهایت مرا جمیعاً و تماماً" سرشته است، و مرا آفریده است. (ایوب ۱۰: ۸)
"این قوم را برای خود ایجاد کردم تا تسبیح مرا بخوانند." (اشعیا ۴۳: ۲۱)

شما برای خدمت خدا ساخته شده اید.

خدا به هر مخلوق خود که بر روی این سیاره قرار داده، مهارت و تخصص خاصی بخشیده است. بعضی از حیوانات می دوند، بعضی جست و خیز می کنند، بعضی شنا می کنند، بعضی در سوراخهای زیر زمین زندگی می کنند و بعضی پرواز می کنند. هر کدام از آنها، بر اساس روشی که بوسیله خدا شکل گرفته اند، نقش بخصوصی را ایفاء می کنند. در مورد انسانها نیز همین قانون صدق می کند. هر کدام از ما به طرز بی نظیری طراحی شده ایم، یا "ساخته شده ایم" تا کارهای بخصوصی را انجام دهیم.

قبل از آنکه هر معماری طرح ساختمان جدیدی را بریزد، از خود می پرسد: "هدف آن چه خواهد بود؟ از آن چگونه استفاده خواهد شد؟" کارکرد هر ساختمانی، تعیین کننده شکل آن خواهد بود. قبل از آنکه خدا شما را بیافریند، او در مورد اینکه بر روی زمین می خواهد چه نقشی داشته باشید، تصمیم گرفت. او، اول دقیقاً نقشه کشید که از شما چه خدمتی می خواهد، و برای آن وظایف شما را ساخت. شما آنطوری باید باشید که هستید، چون برای خدمت خاصی ساخته شده اید.

کتاب مقدس می فرماید: "زیرا ساخته دست خدا، و در مسیح عیسی آفریده شده ایم تا کارهای نیک انجام دهیم، کارهایی که خدا از پیش مهیا کرد تا در آنها گام برداریم." (افسیان ۲: ۱۰) کلمه انگیزی که ما برای شعر بکار می بریم، از کلمه یونانی گرفته شده که بمعنی "ساخته دست" می باشد. شما، هنر صنعت دست خدا هستید. شما ثمره یک خط تولید نیستید، که بدون نقشه و فکری، اتوماتیک وار ساخته می شوند. شما طرح سفارشی و تک و اولین شاهکار هستید. خدا از قصد، شما را طوری ساخته و شکل داده، تا او را به نوعی خدمت کنید، که آن خدمت شما بی نظیر باشد. او ترکیب دی ان ای شما را با دقت خاصی شکل بخشیده، که باعث خلقت شما شده. داود خدا را برای توجه عالی شخصی اش به این جزئیات، می پرسد و می گوید: "تو مرا در رحم مادرم نقش بستی و مرا بوجود آوردی. تو را شکر می کنم که مرا اینچنین شگفت انگیز آفریده ای! با تمام وجود دریافته ام که کارهای تو عظیم و شگفت انگیز است." (مز مور ۱۳۹: ۱۳-۱۴) همانطور که استر و اترز گفته: "خدا آشغال نمی سازد."

خدا نه فقط شما را پیش از تولدتان شکل داده، بلکه برای پشتیبانی از شکل دادن شما، برای هر روز زندگی شما نقشه ای کشیده. داود ادامه می دهد: "حتی پیش از آنکه من بوجود بیایم تو مرا دیده بودی. پیش از آنکه روزهای زندگی من آغاز شود، تو همه آنها را در دفتر خود ثبت کرده بودی." (مز مور ۱۳۹: ۱۶) این به آن معناست، که چیزی در زندگی شما نیست که اتفاق بیافتد و بی اهمیت باشد. خدا از همه آنها استفاده می کند تا شما را برای خدمت به دیگران و خودش شکل بدهد.

خدا هیچ چیزی را تلف نمی کند. اگر او نمی خواست از توانائیها، علاقه ها، استعدادها، عطایا، شخصیت و تجربیات زندگی شما برای جلال خود استفاده کند، آنها را به شما نمی داد. با شناخت و درک این عوامل، می توانید اراده خدا را برای زندگی خود کشف کنید.

کتاب مقدس می فرماید که شما "بطرز عجیبی، پیچیده" هستید. شما ترکیبی از عوامل مختلف بسیاری هستید. برای کمک به اینکه این پنج عامل از عوامل فوق را به یاد بسپارید از حروف اول کلمات این پنج عامل، کلمه ساده ای را بوجود آورده ام: **"عداشت"**. در این فصل و نیز فصل بعدی به این پنج عامل نظری خواهیم افکند و به دنبال آن توضیح خواهیم داد که چگونه فرم و شکل خود را کشف کرده، و از آن استفاده کنید.

چگونه خدا شما را برای خدمتتان شکل می دهد

خدا همیشه با هر تکلیفی که به ما می دهد، به آنچه برای عملی ساختن آن تکلیف نیاز داریم، مجهز می سازد. این ترکیب سفارشی توانائیها، فرم یا شکل شما خوانده می شود:

عطایای روحانی

دل

استعدادها

شخصیت

تجربه

عداشت: باز کردن هدایا و عطایای روحانیتان

خدا به هر ایمانداری هدایای روحانی می بخشد تا برای خدمت استفاده شوند. (رومیان ۱۲: ۴-۸؛ اول قرنتیان ۱۲؛ افسسیان ۸: ۴-۱۵؛ اول قرنتیان ۷: ۷) اینها تواناییها و استعدادهای مخصوص خدادادی می باشند که خدا فقط به ایمانداران برای خدمت خود می بخشد. کتاب مقدس می فرماید: "اما شخص بی ایمان قادر نیست افکار و اسرار خدا را که روح القدس به ما می آموزد، درک کند و ببیند." (اول قرنتیان ۲: ۱۴)

شما لیاقت عطایای روحانیتان را ندارید و آنها را با تلاش خود به دست نمی آورید؛ و به این علت آنها، عطایا یا هدایا خوانده می شوند! خدا از طریق آنها فیض و محبت خود را به شما ابراز می کند. "مسیح طبق صلاحیت خود، از دولت کرم خویش به هر یک از ما فیض خاصی بخشیده است" (افسسیان ۷: ۴) در ضمن شما نمی توانید آن عطایی را که خودتان دوست دارید داشته باشید، دریافت کنید؛ بلکه خدا آن را تعیین می کند. پولس شرح می دهد که: "اما تمام این عطایا از جانب یک روح، یعنی همان روح القدس است، و اوست که تصمیم می گیرد به هر کس چه عطایی ببخشد." (اول قرنتیان ۱۲: ۱۱)

بخاطر اینکه خدا تنوع را دوست دارد و می خواهد که ما اهمیت داشته باشیم، به همه ما، یک عطا یا هدیه داده نمی شود. (اول قرنتیان ۱۲: ۲۹-۳۰) و نیز هیچ فردی همه عطایا را دریافت نمی کند. اگر شما همه عطایا را داشتید، نیازی به کس دیگر در خود نمی دیدید، و این برخلاف یکی از اهداف خدا می بود، که به ما تعلیم داده که نسبت به یکدیگر محبت و وابستگی داشته باشیم.

عطایای روحانی شما برای نفع شخصی به شما داده نشده، بلکه برای نفع دیگران، به همان صورت که دیگر عطایا به افراد دیگر برای سودبخشی و نفع شما داده شده است. کتاب مقدس می فرماید: "در هر فرد، روح خدا به نوعی خاص برای خیریت تمام مردم تجلی می کند." (اول قرنتیان ۱۲: ۷ ترجمه انجیل شریف) خدا به این طریق عمل می کند تا ما به یکدیگر احتیاج داشته باشیم. وقتی ما عطایای خود را با یکدیگر استفاده می کنیم، به همه ما نفعی می رسد. اگر دیگران عطایای خود را بکار نبرند، به شما خیانت می شود، و اگر شما از عطایای خود استفاده نکنید، به آنها خیانت می شود. به این علت است که به ما دستور داده شده که عطایای روحانی خود را کشف کنیم و توسعه ببخشیم. آیا شما برای کشف عطایای روحانی خود وقت صرف کرده اید؟ هدیه ای که باز نشده باشد، بی فایده است.

هر بار که این حقایق اساسی را در مورد عطایا فراموش می کنیم، مشکلی در کلیسا بوجود می آید. دو مشکل مشترک عبارتند از: "حسودی نسبت به عطا" و "پرتو افکنی یا نورافکنی عطا". اولی، زمانی اتفاق می افتد که عطای خود را با عطایای دیگران مقایسه می کنیم و بخاطر اینکه خدا از دیگران استفاده می کند، بی میل یا حسود می شویم. دومین مشکل زمانی اتفاق می افتد که از هر کس دیگر انتظار داریم که عطایای ما را داشته باشند و آنچه را که ما دعوت شده ایم انجام دهیم آنها نیز انجام دهند و به همان اندازه که ما برای آن اشتیاق داریم، آنها نیز داشته باشند. کتاب مقدس می فرماید: "خدمات ما گوناگون است، اما تمام این خدمات برای یک خداوند است." (اول قرنتیان ۱۲: ۵ ترجمه انجیل شریف) گاهی اوقات به عطایای روحانی بقدری بیش از حد تأکید می شود که به قیمت غفلت از عوامل دیگری که خدا برای شکل دادن شما برای خدمت استفاده می کند، تمام می شود. عطایای شما یکی از **کلیدها** را برای **کشف** اراده خدا برای خدمتان روشن می سازد، اما نباید فراموش کنید که عطایای روحانی شما کل تصویر نیستند. خدا شما را به چهار طریق دیگر نیز شکل بخشیده:

عداشت: به ندای قلبتان گوش دهید

وقتی کتاب مقدس از واژه قلب یا دل استفاده می کند، منظورش بقیه ای از تمایلات، امیدها، علاقه ها، آرزوها، رویاها و اشتیاقهای شما می باشد. دل شما نمایاننده منشع همه انگیزه هایتان می باشد، یعنی آنچه دوست دارید انجام دهید و آنچه برای شما خیلی مهم است. حتی امروزه نیز وقتی می گوییم: "با تمام قلبم تو را دوست دارم." این کلمه را به همین منظور استفاده می کنیم.

کتاب مقدس می فرماید: "همانطور که انسان در آب، صورت خود را می بیند، در وجود دیگران نیز وجود خویش را مشاهده می کند." (امثال ۲۷: ۱۹) قلب شما، وجود شما را ظاهر می سازد؛ آنچه شما واقعا هستید و نه آنچه دیگران در مورد شما فکر می کنند که هستید و یا رویدادها شما را مجبور می کنند که باشید. قلب شما تعیین می کند که چرا آنطور که انجام می دهی می گویی، چرا آنطور که انجام می دهی، احساس می کنی، و چرا آنطور که انجام می دهی عمل می کنی. (متی ۱۲: ۳۴؛ مزمور ۷۳: ۲۳؛ امثال ۴: ۲۳)

از نظر فیزیکی ضربان قلب هر یک از ما با دیگری فرق می کند. درست همانطور که اثر انگشت ما، اثر چشم ما، اثر صدای ما با دیگران فرق می کند، ضربان قلب ما هم کمی متفاوت از دیگران عمل می کند. واقعا! خیلی تعجب آور است که از میلیاردها انسانی که بر روی زمین تابحال زندگی کرده اند، هیچکدام ضربان قلب شما را نداشته اند. به همین طریق، خدا به هر یک از ما **"ضربان قلب"** احساسی خاصی را داده، که وقتی در مورد موضوعات، فعالیتها یا رویدادهایی که برای ما مهم است، فکر می کنیم، شروع به زدن می کند. برای ما بطور غریزی، بعضی چیزها مهم است و بعضی چیزها، خیر. اینها نشانه ها و اثراتی هستند که نشان می دهند در چه قسمتی باید خدمت کنید.

کلمه دیگری که می توانیم برای قلب استفاده کنیم، **اشتیاق** است. موضوعات خاصی هست که شما نسبت به آنها اشتیاق شدید دارید، در حالیکه در مورد چیزهای دیگر شاید اشتیاق کمتری نشان می دهید. بعضی تجربیات شما را هیجان زده می کنند و توجه شما را به خود جلب می کنند در حالیکه بعضی دیگر برایتان جالب نیست و به اندازه ای خسته کننده است که اشک شما را در می آورد. اینها طبیعت قلب شما را نشان می دهند.

شاید وقتی در حال رشد بودید، این را کشف کرده اید که بعضی موضوعات شدیداً برای شما جالب بود، در حالیکه اعضای دیگر خانواده توجه زیادی به آن نمی کردند. این کنجکاویها از کجا به سراغ شما آمد؟ آنها از خدا بودند. خدا با بخشیدن این علاقه های مادرزادی، هدفی را دنبال می کرد. ضربان قلب احساسی شما، دومین کلید درک شکل و فرم شما برای خدمتتان می باشد. هیچگاه از علائق خود چشم پوشی نکنید بلکه فکر کنید که چطور آنها می توانند برای جلال خدا بکار روند. دلیلی هست که شما دوست دارید این کارها را بکنید.

کتاب مقدس مکرراً می فرماید: **"خدا را با تمام دل و جان خدمت کنید."** (تثنیه ۱۰:۱۳؛ اول سموئیل ۱۲:۲۰؛ رومیان ۹:۱؛ افسسیان ۶:۶) خدا می خواهد که شما با شور و شوق و نه از روی وظیفه، خدمت کنید. کم اتفاق می افتد که مردم در کارهایی که از آنها لذت نمی برند و یا احساس تمایل ندارند، پیشرفتی داشته باشند. خدا از شما می خواهد از علائق طبیعی خود برای خدمت به دیگران استفاده کنید. گوش دادن به هیجان داخلی می تواند شما را به طرف خدمتی که خدا برای شما در نظر دارد، هدایت کند.

چطور می توانید بدانید که خدا را با تمام قلب خدمت می کنید؟ اولین نشانه گویای این مسئله **هیجان** است. وقتی کاری را که دوست دارید بکنید، انجام می دهید، نیازی به اینکه کسی به شما انگیزه بدهد یا به چالش بطلبد یا شما را چک بکند، نخواهد بود. شما آن را فقط برای لذت بردن انجام می دهید. شما به دنبال پاداش یا تشویق یا حقوق نیستید، بلکه آن را فقط به خاطر میل قلبی انجام می دهید. برعکس آن نیز حقیقت دارد: وقتی برای آنچه که انجام می دهید میل و اشتیاقی ندارید، براحتمی ناامید می شوید.

دومین خصوصیت خدمت خدا با تمام دل و جان، **مؤثر بودن** است. هر بار که کاری را انجام می دهید که خدا شما را بی تاب ساخته تا دوست داشته باشید بکنید، در آن کار مهارت پیدا می کنید. میل و اشتیاق ایجاد کننده کمال است. اگر برای کاری علاقه ندارید، بعید به نظر می آید که در آن پیشرفتی داشته باشید. در نقطه مقابل آن، آنانی که بالاترین موفقیتها را در زمینه های مختلف، بدست آورده اند، آنانی هستند که بخاطر شور و شوق، و نه از روی وظیفه یا به منظور سود و بهره جویی، کاری را کرده اند.

ما همگی شنیده ایم که مردم می گویند: "من شغلی را انتخاب کرده ام که از آن نفرت دارم تا پول زیادی بدست آورم و بالاخره کاری را بکنم که دوستش دارم." این اشتباه بزرگی است. زندگی خود را برای شغلی که بیان کننده اشتیاق قلبیتان نیست، تلف نکنید. به یاد داشته باشید که بزرگترین چیزها در زندگی در واقع **اجناس** نیستند. معنا و مفهوم، خیلی مهمتر از پول می باشد. ثروتمندترین مرد در دنیا گفته ای دارد که می گوید: **"دارایی کم همراه با خداترسی بهتر است از ثروت هنگفت با اضطراب."** (امثال ۱۵:۱۶)

فقط به منظور به دست آوردن **"یک زندگی خوب"** درجا نزنید، چون زندگی خوب به اندازه ای هم که فکر می کنید خوب نیست. نهایتاً این زندگی شما را راضی نگه نخواهد داشت. شما می توانید خیلی چیزها برای ادامه زندگی داشته باشید و هنوز چیزی برای زندگی کردن نداشته باشید. از امروز تصمیم بگیرید که بجای داشتن **"زندگی بهتر"** خدا را با آن چیزی که میل قلبیتان آن را بیان می کند، خدمت کنید. آنچه را که دوست دارید انجام دهید، کشف کنید، یعنی آنچه را خدا برای آن به شما میل و اشتیاق داده و بعد آن را برای جلال او بکنید.

نکته مورد توجه: من برای خدمت خدا ساخته شده ام.

آیه حفظی: **"عملها گوناگونند، اما همان خداست که همه را در همه به عمل می آورد."** (اول قرنتیان ۱۲:۶)

سوالی که باید از خود بکنید: به چه طریقی می توانم خود را در حال خدمت به دیگران با شور و اشتیاق در حالیکه آن را دوست دارم ببینم.

(فصل سی و یکم)

درک تصویر شما

"تو مرا در رحم مادر نقش بستی و مرا بوجود آوردی." (مزمور ۱۳۹: ۱۳)

شما بی نظیر هستید.

خدا هر یک از ما را طوری طراحی کرده که نسخه دیگری از ما نباشد. هیچکس نیست که دقیقاً "عوامل ترکیبی شبیه شما را که بی نظیر است، داشته باشد. این به آن معناست که هیچکس دیگر بر زمین نمی تواند نقشی را که خدا برای شما در نظر گرفته، ایفاء کند. اگر شما سهم بیمانند خود را در بدن مسیح نداشته باشید، کاری از پیش نخواهد رفت. کتاب مقدس می فرماید: "عطایایی که خدا به ما می بخشد گوناگون است... می توان خدا را از راه های مختلف خدمت کرد... خدا یکی است، اما به صورت های مختلف در زندگی ما عمل می کند." (اول قرنتیان ۱۲: ۴-۶) در فصل گذشته به دو عامل از آنها نظری افکندیم: عطایای روحانی شما و قلبتان. اکنون به بقیه تصویر شما برای خدمت خدا نگاهی خواهیم داشت.

عداشت: بکارگیری توانائی هایتان

توانائی های شما، در واقع استعدادهای طبیعی شما می باشد که با آنها متولد شده اید. بعضی مردم نوعی توانائی طبیعی توسط کلمات را دارند: آنها از رحم مادر در حال صحبت کردن بیرون آمده اند! مردم دیگر توانائی های طبیعی ورزشی دارند که در هماهنگی فیزیکی برتری دارند. در حالیکه دیگران در ریاضیات یا موسیقی یا علم مکانیک خوب هستند. وقتی خدا تصمیم گرفت خیمه و ظروف آن را برای عبادت بسازد، او صنعتگران و هنرمندان را تهیه کرد که با: "ساختن ظروف طلا و نقره و مفرغ، همچنین در کار خراطی و جواهرسازی و هر صنعتی..." (خروج ۳۱: ۵-۷) مجهز بودند. امروز نیز، هنوز خدا این توانائیا و هزاران نوع دیگر آن را ارزانی می دارد، تا مردم بتوانند او را خدمت کنند. **همه استعدادهای ما خدادادی است.** حتی استعدادهایی که برای گناه استفاده می شوند، خدادادی می باشند. تنها فرق آنها این است که از آنها سوء استفاده می شود و ضایع می شوند. کتاب مقدس می فرماید: "خدا از روی لطف خود، به هر یک از ما نعمت و عطای خاصی بخشیده است تا وظایف خاصی را انجام دهیم." (رومیان ۱: ۶-۷) با توجه به اینکه استعدادهای طبیعی شما خدادادی هستند، پس به همان اندازه عطایای روحانیتان، مهم و "روحانی" هستند. تنها تفاوت آنها با یکدیگر این است که استعدادهای طبیعی در تولدتان به شما بخشیده شده است.

یکی از بهانه های قابل استفاده عموم که مردم برای خدمت نکردن بکار می برند این است که: "من هیچ استعدادی برای ارائه کردن ندارم." این کاملاً خنده دار است. شما ده ها، و احتمالاً صدها استعداد مخفی، شناخته نشده، و بهره برداری نشده در خود دارید که دست نخورده باقی مانده اند. بسیاری از مطالعات نشان داده اند که یک شخص معمولی دارای ۵۰۰ الی ۷۰۰ توانائی و استعداد متفاوت است؛ پس خیلی بیشتر از آنچه که فکر می کنید دارای استعداد هستید. برای مثال، مغز شما ۱۰۰ تریلیون واقعیت را می تواند انبار کند. فکر شما می تواند با ۱۵۰۰۰ تصمیمات در یک ثانیه سر و کار داشته باشد، البته در صورتی که سیستم هضم شما بخوبی کار کند. دماغ شما می تواند تا ۱۰۰۰۰ نوع بو و عطر را استشمام کند. لمس شما یک جنس به کلفتی ۲۵۰۰۰/۱-م اینچ را کشف کند، و زبان شما می تواند یک قسمت جوهر گنه گنه را در ۲ میلیون قسمت آب مزه کند. شما بچه ای از استعدادهای باورنکردنی هستید و خلقتی عجیب از خدا می باشید. قسمتی از مسئولیت کلیسا شناختن و آزاد کردن استعدادهای شما برای خدمت خدا می باشد.

هر استعدادی می تواند برای جلال خدا استفاده شود. پولس گفت: "هر چه می کنید، خواه خوردن، خواه نوشیدن و خواه هر کار دیگر، همه را برای جلال خدا بکنید." (اول قرنتیان ۱۰: ۳۱) کتاب مقدس پر است از نمونه های استعدادهای متفاوت که خدا برای جلال خود استفاده می کند. تعداد خیلی کمی از آن را که در کتاب مقدس به آن اشاره شده در اینجا می آوریم: استعداد هنری، استعداد معماری، اداری، پختن، کشتی سازی، آب نبات ساختن، مباحثه، طراحی، مومیایی کردن، قلاب دوزی کردن، حکاکی کردن، کشاورزی، ماهیگیری، باغبانی، رهبری، مدیریت، بنائی، نواختن موسیقی، ساختن آلات جنگی، گلدوزی، نقاشی، زراعت، دلایل فلسفی آوردن، استعداد ماشین آلات، اختراع کردن، نجاری، کشتیرانی، فروش، سرباز بودن، خیاطی، تعلیم، نوشتن ادبیات و شعر. کتاب مقدس می فرماید: "خدا یکی است، اما به صورت های مختلف در زندگی ما عمل می کند. او همان خداست که در همه ما و بوسیله ما که از آن او هستیم، کار می کند." (اول قرنتیان ۱۲: ۶) خدا در کلیسایش جایی دارد که تخصص شما در آن بدرخشد و کار مؤثری انجام دهید و این وظیفه شماست که آن جا را پیدا کنید.

خدا به بعضی از مردم توانائی کسب پول زیاد می دهد. موسی به اسرائیلیها گفت: "همیشه به خاطر داشته باشید که خداوند، خدایتان است که توانایی ثروتمند شدن را به شما می دهد." (تثنیه ۱۸: ۸) مردمی که این استعداد را دارند در شروع کار تجاری، معاملات و خرید و فروش کردن و جمع آوری سود، مهارت دارند. اگر این استعداد تجاری را دارید، می باید آن را برای جلال خدا استفاده کنید. چطور؟ اولاً، بپذیر که استعداد شما از خدا است و این کار را به او

نسبت بده. ثانیاً، از تجارت خود برای خدمت به نیاز دیگران و شهادت دادن به بی ایمانان استفاده کنید. ثالثاً، حداقل، ده یک درآمدتان را به عنوان یک عمل پرستشی به خدا برگردانید (تثنیه ۱۴: ۲۳؛ ملاکی ۳: ۸-۱۱). و در نهایت، هدفان به جای بنای کردن ثروت، بنا کردن ملکوت باشد. در باره این مسئله در فصل ۳۴ بیشتر توضیح خواهیم داد.

آنچه که می توانم انجام دهم، خدا آنرا از من می خواهد که بکنم. شما تنها شخص بر زمین هستید که از استعدادهایتان می توانید استفاده کنید. هیچ کس دیگر جای شما را نمی تواند بگیرد، چون آنها آن شکل بی مانندی را که خدا به شما بخشیده، ندارند. کتاب مقدس می فرماید که خدا ما را با همه چیزها مجهز می سازد "تا اراده او را بجا آورید." (عبرانیان ۱۳: ۲۱) برای کشف اراده خدا در زندگیتان، می بایست با جدیت آنچه را که خوب می توانید انجام دهید با آنچه که نمی توانید خوب انجام دهید، متمایز سازید. اگر خداوند به شما صدای زیبایی نداده، پس از شما انتظار ندارد که خواننده اپرا شوید. خدا هیچوقت از شما نخواهد خواست تا زندگی خود را وقف کاری بکنید که برای آن هیچ استعدادی ندارید. از طرف دیگر، داشتن استعدادهایی که دارید نشانه ای است از آنچه خدا می خواهد با زندگیتان بکنید. آنها کلیدهایی برای شناخت اراده خدا برای شما هستند. اگر در طراحی یا استخدام کردن یا نقاشی خوب هستید، کاملاً روشن است که نقشه خدا برای زندگی شما به نوعی، آن استعداد می باشد. خدا استعدادها را تلف نمی کند؛ بلکه دعوت و خواندگی ما را با استعدادهایمان تطبیق می دهد.

استعدادهای شما فقط برای رفع نیازهایتان به شما داده نشده، بلکه خدا آنها را برای استفاده در خدمتتان بخشیده است. پطرس گفت: "خداوند به هر یک از شما عطای خاصی بخشیده است؛ این عطایا را برای کمک به هم بکار گیرید و به این وسیله، یکدیگر را از برکات و مواهب پر تنوع خدا بهره مند سازید." (اول پطرس ۴: ۱۰)

در حالیکه این کتاب را می نویسم، ۷۰۰۰ نفر در کلیسای سدلیک Saddleback از استعدادهایشان در خدمت در تولید هر گونه کاری که تصور کنید، استفاده می کنند: تعمیر ماشینهای هدیه داده شده برای دادن به نیازمندان، پیدا کردن بهترین قیمتها برای خریدهای کلیسایی، طراحی کردن، بایگانی و سازماندهی پرونده ها، هنری را طراحی کردن، برنامه ها، ساختمانها، تدارک نگهداری و مراقبتهای پزشکی، تدارک خوراکیها و پذیرایی، ساختن سرودها، تعلیم موسیقی، نوشتن پیشنهاد کمک و اهداء، مربی گری تیمها، انجام تحقیقات برای موعظه ها یا ترجمه آنها، و صداها کار و وظیفه تخصصی دیگر. به تازه ایمانان گفته می شود که: "آنچه که در آن خوب هستید، می باید برای کلیسایتان آن را انجام دهید!"

عداشت: بکارگیری شخصیتتان

ما واقعاً به اینکه هر کدام از ما چقدر بی نظیر و بی مانند هستیم، واقف نیستیم. مولکولهای دی ان ای به طرق نامحدودی می توانند با هم متحد شوند. عددی که می شود پیدا کرد این است: ۱۰ به توان ۴۰۰/۰۰۰/۰۰۰ - م قدرت. از این عدد نتیجه گرفته می شود که نمی توانید هیچ وقت کسی را مثل خود پیدا کنید. اگر می بایست این عدد را با هر صفری که به اندازه یک اینچ پهنا داشته باشد بنویسید، احتیاج به نوار کاغذی می داشتید که ۳۷/۰۰۰ مایل، طول آن می بود!

برای روشن کردن این مسئله، بعضی دانشمندان حدس زده اند که همه ذرات در کائنات به اندازه یک ۱۰ با ۷۶ صفر در کنارش می باشند، که خیلی کمتر از احتمالات دی ان ای شما هستند. بی نظیری شما یک واقعیت علمی زندگی است. وقتی خدا شما را ساخت، او قالب را شکست. هرگز کسی دقیقاً مثل شما نبوده و نخواهد بود.

این کاملاً روشن است که خدا تنوع را دوست دارد؛ فقط به اطرافتان نظری بیافکنید! او هر یک از ما را با ترکیب خاص ویژگی شخصیتی آفریده است. خدا درون گراها و برون گراها را ساخت. او بعضی مردم را طوری ساخت که عادت جاری را دوست دارند و آنهائیکه تنوع را دوست دارند. او بعضی مردم را "متفکر" و بعضی دیگر را "احساسی" ساخت. بعضی مردم وقتی کاری انفرادی به آنها سپرده می شود بهتر کار می کنند، در حالیکه دیگران در یک تیم بهتر کار می کنند. کتاب مقدس می فرماید: "عملها گوناگونند، اما همان خداست که همه را در همه به عمل می آورد." (اول قرنتیان ۱۲: ۴)

کتاب مقدس به ما دلایل زیادی ارائه می دهد که خدا از همه نوع شخصیتها استفاده می کند. پطرس شخصی خوش بین بود. پولس تندخو بود. ارمیاء افسرده بود. وقتی به تفاوت شخصیتی دوازده شاگرد نگاه می کنید، خیلی راحت می توانید بفهمید چرا آنها گاهی اوقات بین خود کشمکشها داشتند.

هیچ مزاج یا حالت "صحیح" یا "غلط" برای خدمت وجود ندارد. ما به همه نوع شخصیتها برای تعادل بخشیدن به کلیسا و مزه دادن به آن احتیاج داریم. اگر همه ما درخت وانیل ساده ای بودیم، دنیا جای خیلی خسته کننده ای می شد. خوشبختانه، مردم دارای بیش از سی و یک مزه هستند.

شخصیت شما بر اینکه چطور و کجا استعدادها و عطایای روحانیان را بکار خواهید گرفت، تأثیر خواهد گذاشت. برای مثال، شاید دو نفر همان عطای بشارت را داشته باشند ولی اگر یکی درون گرا و دیگری برون گرا باشد، این عطا به طرق مختلفی ابراز خواهد شد.

نجارها خوب می دانند که آسانتر است در مسیر دستگاه تراش، چوب را بتراشند تا برعکس آن. به همین ترتیب، وقتی مجبور می شوید به نوعی خدمت کنید که برای مزاجتان، "خارج از شخصیت" شما است، نتیجه آن بحران و رنج می شود و نیرو و انرژی بیشتری را مصرف خواهید کرد در حالیکه نتیجه آن کمتر از خوب خواهد بود. به این علت تقلید از خدمت کسی دیگر هیچگاه کارساز نیست. شما شخصیت آنها را ندارید. گذشته از این، خدا شما را ساخته که خودتان باشید! شما می توانید از نمونه های دیگران یاد بگیرید ولی باید آنچه را برای **شکل دادن** به خود از آنها یاد می گیرید از فیلتر بگذرانید. امروزه کتابها و وسایل زیادی هستند که می توانند به شما کمک کنند شخصیت خود را درک کنید تا بتوانید مشخص کنید چگونه آن را برای خدا بکار گیرید.

شخصیتهای مختلف ما، مثل یک شیشه لکه دار، نور خدا را به رنگها و طرحهای مختلف منعکس می سازند. و این خانواده خدا را در عمق و تنوع آن برکت می دهد. و نیز باعث برکت شخص ما نیز می شود. وقتی کاری را که خدا شما را برای آن ساخته انجام می دهید، احساس خوبی خواهید کرد. وقتی در سازگاری با شخصیتی که خدا به شما داده خدمت می کنید، احساس رضایت، خشنودی و ثمربخشی می کنید.

عداشت: استفاده کردن از تجربیاتتان

شما با تجربیاتی که خیلی از آنها خارج از کنترل شما بوده، در زندگی شکل گرفته اید. خدا به همه این تجربیات اجازه داده تا اتفاق بیافتند تا به هدف خود برای شکل بخشیدن شما برسند (رومان: ۸: ۲۸-۲۹) برای مشخص کردن تصویرتان برای خدمت خدا، می باید حداقل شش نوع تجربه از گذشته تان را بیازمایید:

- تجربیات خانوادگی: در حالیکه در خانواده تان رشد می کردید، چه چیزهایی یاد گرفتید؟
- تجربیات تحصیلی: موضوعات مورد علاقه تان در مدرسه چه بود؟
- تجربیات شغلی: در چه کارهایی بیشتر مؤثر بوده اید و لذت برده اید؟
- تجربیات روحانی: پرمعنا ترین لحظات شما با خدا چه بوده اند؟
- تجربیات خدمتی: در گذشته چگونه خدا را خدمت کرده اید؟
- تجربیات غم انگیز: از چه مشکلاتی، رنجشهایی، خارها و زحماتی درس یاد گرفته اید؟

در حقیقت آخرین دسته یعنی تجربیات غم انگیز را خدا خیلی بیشتر از همه برای آماده کردن شما برای خدمت استفاده می کند. **خدا هیچ رنجش و دردی را هرگز به هدر نمی دهد!** در واقع، بزرگترین خدمت شما از میان بزرگترین رنجش و آسیب شما بیرون خواهد آمد. چه کسی بهتر از زوجی که خود فرزند مبتلا به مرض از کار افتادگی دارند می تواند به یک کودک از کار افتاده خدمت کند؟ چه کسی می تواند بهتر از یک الکلست که خود با این دیو مبارزه کرده و آزاد شده به یک الکلست کمک کند تا آزاد شود؟ چه کسی می تواند بهتر از زنی که شوهرش او را برای رابطه با زن دیگری ترک کرده، زن دیگری را که مبتلا به همین مشکل است کمک کند؟

خدا عمداً اجازه می دهد تا شما از این تجربیات تلخ عبور کنید تا شما را برای خدمت به دیگران مجهز سازد. کتاب مقس می فرماید: **"که به ما در همه سختیهایمان دلگرمی می بخشد تا ما نیز بتوانیم با آن دلگرمی که از او یافته ایم،**

دیگران را که از سختیها می گذرند، دلگرم سازیم." (دوم قرن نین: ۱: ۴)

اگر واقعاً می خواهید خدا از شما استفاده کند، می باید یک حقیقت پر قدرت را درک کنید: همان تجربیاتی که در زندگی بیشتر از همه، از آنها منزجر بوده اید و پشیمان هستید؛ یعنی همانهایی که خواسته اید مخفی سازید و فراموش کنید؛ تجربیاتی هستند که خدا می خواهد از آنها برای کمک به دیگران استفاده کند. آنها خدمت شما هستند!

برای اینکه خدا از تجربیات غم انگیز شما استفاده کند، می باید شما مایل باشید که آنها را با دیگران در میان بگذارید. می باید از پوشاندن آنها دست بکشید و صادقانه اشتباهات، تقصیرات و ترسهایتان را اعتراف کنید. احتمالاً با انجام دادن این کار مؤثرترین خدمت خود را خواهید کرد. وقتی ما با مردم در مورد اینکه چگونه فیض خدا در ضعف به ما کمک کرد صحبت می کنیم، این کار خیلی بیشتر از افتخار از نقاط قوتمان باعث تشویق آنها می شود.

پولس این حقیقت را درک کرد، پس او در مورد کشمکشهایش با افسردگی صادقانه صحبت کرد. او اعتراف کرد:

"ایمانداران عزیز، بی شک شنیده اید که در ایالت آسیا چه سختی ها کشیدیم. فشار مشکلات بحدی بود که امید نداشتیم

زنده بمانیم، و احساس می کردیم که محکوم به مرگ هستیم، چون برای نجات خود، کاری از دستان بر نمی آمد. اما

این زحمات درس خوبی به ما داد تا دیگر به خودمان متکی نباشیم، بلکه به خدایی توکل کنیم که می تواند حتی مرده ها

را زنده کند. پس همه چیز را به دست خدا سپردیم. او نیز ما را یاری داد و از مرگی وحشتناک رهایی داد؛ و امید داریم

که بعد از این نیز باز ما را رهایی بخشد." (دوم قرن نین: ۱: ۸-۱۰)

اگر پولس تجربه شک و افسردگی خود را مثل رازی در خود نگه می داشت، میلیونها انسان هرگز از آن بهره ای نمی گرفتند. تنها تجربیاتی که با دیگران در میان گذاشته شده، آنها را کمک خواهد کرد. آلدوس هاکسلی Aldous Huxley گفت: "تجربه چیزی نیست که نسبت به شما اتفاق می افتد، بلکه تجربه کاری است که شما با آنچه برایتان اتفاق می افتد می کنید." با آنچه که عبور کرده اید، چه خواهید کرد؟ درد و رنج خود را هدر ندهید بلکه از آن برای کمک به دیگران استفاده کنید.

در حالیکه به پنج طریقی که خدا برای شکل دادن شما به منظور خدمت نظر افکندیم، امیدوارم قدردانی عمیق تری از قدرت خدا خواهید کرد و تصویر روشن تری از این مسئله دارید که خدا شما را برای هدف خدمت به او، آماده کرده است.

راز ثمربخش بودن و راضی و خشنود بودن در خدمت در استفاده از شکلی است که گرفته اید. زمانی که از **عطایای روحانی و استعدادهایتان** در حیطه **علاقه قلبیتان** و به بهترین نوعی که بیان کننده **شخصیت** شما و **تجربیات** شماست استفاده کنید، بسیار مؤثر خواهید بود. هر قدر اندازه مناسب باشد، همانقدر موفق خواهید بود.

نکته مورد توجه: هیچکس نمی تواند مثل من باشد.

آیه حفظی: "خداوند به هر یک از شما عطای خاصی بخشیده است؛ این عطایا را برای کمک به هم یکار بگیرید و به این وسیله، یکدیگر را از برکات و مواهب پرتنوع خدا بهره مند سازید." (اول پطرس ۴: ۱۰)

سوالی که باید از خود بکنید: چه استعداد خدادادی یا تجربه شخصی را می توانم به کلیسایم ارائه دهم؟

(فصل سی و دوم)

استفاده از آنچه خدا به شما داد

"هر یک از ما عضوی از بدن او هستیم و برای تکمیل آن لازم می‌باشیم و مسئولیت و وظیفه‌ای مشخص در آن داریم. اما در کل، همه متعلق به یکدیگریم و به هم نیاز داریم." (رومیان ۱۲: ۵)

"آنچه شما هستید، هدیه خدا به شما است؛ و آن استفاده‌ای که از خود می‌کنید، هدیه شما به خدا است." گفته دانمارکی

خدا شایسته است که بهترین تلاش خود را برای او بکنید. او شما را برای هدفی ساخته، و او از شما انتظار دارد که از آنچه به شما داده شده بهترین استفاده را بکنید. او از شما این توقع را ندارد که در باره استعدادهایی که ندارید غصه بخورید یا طمع بورزید. بلکه بجای آن او انتظار دارد تا بر استعدادهایی که به شما داده تا از آن استفاده کنید، تمرکز کنید.

وقتی سعی می‌کنید تا به طریقی که شکل داده نشده اید خدا را خدمت کنید، احساسی شبیه این خواهید داشت که میخ چهارگوشی را بخواهید به زور در یک سوراخ گرد فرو کنید. این کار ناامیدکننده است و نتایج محدودی را به همراه دارد. این کار وقت شما، استعدادتان و انرژی‌تان را نیز به هدر می‌دهد. بهترین بهره‌برداری از زندگی‌تان زمانی است که خدا را به همان شکلی که ساخته شده اید، خدمت کنید. برای نیل به این هدف می‌بایست فرم خود را کشف کرده، بپذیرید و از آن لذت ببرید، و پس از آن تا به نهایت پتانسیلی که دارد گسترش دهید.

فرم یا شکل خود را کشف کنید

کتاب مقدس می‌فرماید: "بیون تأمل دست به کاری نزنید، بلکه سعی کنید خواست و اراده خدا را دریابید و مطابق آن زندگی کنید." (افسیسیان ۱۷: ۵) یک روز هم تلف نکنید. از همین لحظه سعی کنید آنچه را خدا برای شما در نظر گرفته که باشید و بکنید را کشف کنید و مشخص کنید.

با ارزیابی عطایا و استعدادهایتان شروع کنید. توجه طولانی و صادقانه به آنچه که در آن خوب هستید و آنچه در آن خوب نیستید، بکنید. پولس نصیحت کرد: "در باره خود درست قضاوت کنید." (رومیان ۱۲: ۳ب) فهرستی تهیه کنید. نظر منصفانه مردم را جویا شوید. به آنها بگویید که به دنبال حقیقت هستید و نه طالب تعریف و تمجید. عطایای روحانی و استعدادهای طبیعی همیشه می‌باید توسط دیگران تأیید شوند. اگر شما فکر می‌کنید که معلم یا خواننده با استعدادی هستید و هیچ کس موافق آن نیست، حدس شما چه خواهد بود؟ اگر می‌خواهید بدانید که آیا عطای رهبری دارید، به پشت سرتان نظری بیافکنید! اگر کسی از شما پیروی نمی‌کند، شما یک رهبر نیستید.

سوالاتی از این قبیل از خود بکنید: در چه زمینه‌ای در زندگیم ثمره‌ای دیده‌ام که مردم دیگر آن را تصدیق کرده‌اند؟ کجا بیشتر موفق بوده‌ام؟ آزمایشهای مختلف عطایای روحانی و فهرست استعدادها می‌توانند بالارزش باشند، ولی در مفید بودن محدود هستند. در وهله اول، آنها با معیار معینی سنجیده و طبقه‌بندی شده‌اند، به این علت آنها بی‌نظیری و بی‌همتایی شما را به حساب نمی‌آورند. در وهله دوم، هیچ تعریفی از عطایای روحانی در کتاب مقدس نشده است، پس هر تعریفی، دل‌خواهی انجام پذیرفته و معمولاً "نماینده تمایلات فرقه‌ای است. مشکل دیگر این است که، هر قدر بیشتر رشد می‌کنید، احتمال بیشتری برای ظهور خصوصیات تعداد زیادی از عطایا می‌رود. ممکن است علت اینکه در حال خدمت یا تعلیم یا سخاوتمندی هستید، این باشد که رشد کرده‌اید تا اینکه عطای روحانی شما باشد.

بهترین راه کشف عطایا و استعدادهایتان این است که در موقعیتهای مختلف خدمتی آن را مورد آزمایش قرار دهید. در زمان جوانی صدها آزمایش عطایا و استعدادها را انجام دادم، ولی تا زمانی که به کار تعلیم نپرداختم، متوجه نشدم که این عطا را دارم! درست وقتی شروع به پذیرفتن فرصتهایی برای صحبت کردن نمودم، نتایج آن را دیدم، دیگران مرا تأیید کردند، و فهمیدم "خدا مرا برای انجام این کار مستعد ساخته است!"

خیلی از کتابها مراحل کشف استعدادها و عطایا را برعکس پیشنهاد می‌کنند. آنها می‌گویند: "عطای روحانی خود را کشف کن، و بعد خواهی فهمید که چه خدمتی باید داشته باشی." حقیقت امر این است که مسئله درست برعکس آن است. فقط شروع به خدمت کردن بکنید و خدمات مختلف را آزمایش کنید و آنگاه خواهید دانست که عطای شما چیست. تا زمانی که وارد خدمت نشده‌اید، قادر نخواهید بود که بدانید در چه چیزی مهارت دارید.

شما دهها استعداد و عطای پنهان دارید و از آنها آگاه نیستید، چون آنها را تجربه نکرده‌اید. پس شما را تشویق می‌کنم که آنچه را تابحال انجام نداده‌اید شروع به انجام آن بکنید. مهم نیست که چند سال دارید. از شما خواهش می‌کنم که هرگز از آزمایش کردن دست بر ندارید. من افراد زیادی را ملاقات کرده‌ام که در سنین هفتاد و هشتاد سالگی استعدادهای مخفی‌شان را کشف کرده‌اند. من زن نود ساله‌ای می‌شناسم که در مسابقات ده کیلومتری دو شرکت می‌کند و می‌برد و تا هفتاد و هشت سالگی از لذتی که از دویدن می‌برد، آگاه نبود!

تا زمانی که داوطلب خدمت در جایی نشده اید، شروع به کشف عطای خود نکنید. فوراً شروع به خدمت کنید. با انجام دادن خدمات مختلف، عطایای خود را در می یابید. سعی کنید تعلیم دهید یا رهبری کنید یا سازماندهی کنید یا وسیله موسیقی ای را بنوازید و یا با نوجوانان کار کنید. شما نمی توانید بدانید که در چه چیزی مهارت دارید تا زمانی که آن را تجربه نکرده اید. وقتی در آن کار موفق نشدید، آن را یک "آزمایش" بنامید و نه یک شکست. بالاخره خواهید فهمید که در چه چیزی خوب هستید.

به قلب و شخصیت خود ملاحظه کن. پولس نصیحت کرد: "هر کس وظیفه خود را به نحو احسن انجام دهد؛ آنگاه از کار خود رضایت حاصل خواهد کرد و دیگر نیازی نخواهد داشت که خود را با دیگران مقایسه کند." (غلاطیان ۴:۶) یک بار دیگر تکرار می کنم، خیلی مهم است که نظر آنانیکه شما را خوب می شناسند، جویا شوید. از خود این سوالها را بکنید: از چه کاری بیشتر لذت می برم؟ چه موقع خود را سرزنده و بشاش احساس می کنم؟ وقتی حساب وقت از دستم در می رود، چه می کنم؟ آیا جریان عادی را دوست دارم یا تنوع را؟ آیا دوست دارم در یک گروه کار کنم یا به تنهایی؟ آیا بیشتر درون گرا هستم یا برون گرا؟ آیا بیشتر شخصی متفکر هستم یا احساس کننده؟ چه چیزی را بیشتر دوست دارم- رقابت یا همکاری؟

تجربیات خود را بیازمانید و درسهای که از آنها آموخته اید را استخراج کنید. زندگی خود را دوره کنید و در مورد اینکه چگونه زندگیتان به شما شکل داده، فکر کنید. موسی به اسرائیلیان گفت: "به خاطر آورید چگونه خداوند شما را در بیابان چهل سال تمام هدایت کرد." (تثنیه ۲:۸) تجربیات فراموش شده، بی ارزش هستند و این دلیل خوبی است که دفتر وقایع روحانی داشته باشید. پولس در مورد ایمانداران غلطیه نگران بود که شاید آنها دردی را که از آن عبور کرده بودند به هدر بدهند. او گفت: "آیا همه آن چیزها بیهوده بر شما گذشته است؟ مگر آنکه برآستی بیهوده بوده باشد!" (غلاطیان ۴:۳)

بندرت اتفاق می افتد که ما هدف نیکوی خدا را در دردها و شکستها یا خجالتیهایی که می کشیم، ببینیم. وقتی مسیح پاهای پطرس را می شست، گفت: "اکنون از درک آنچه می کنم ناتوانی، اما بعد خواهی فهمید." (یوحنا ۱۳:۷) فقط پس از آنکه چیزی اتفاق افتاد متوجه می شویم که خدا از آن مشکل، قصد نیک داشت.

استخراج درسها از تجربیاتتان وقت می برد. من پیشنهاد می کنم که یک آخر هفته کامل را برای کنار کشیدن از همه کار برای مرور زندگیتان انتخاب کنید، جایی که توقف می کنید تا ببینید خدا چطور در لحظات معینی از زندگیتان کار کرده و ملاحظه کنید که او چگونه از شما می خواهد تا آن درسها را برای کمک به دیگران استفاده کنید. منابعی وجود دارند که می توانند شما را در انجام این امر مهم کمک کنند. برای این مسئله می توانید با وب سایت زیر تماس حاصل کنید:

www.purposedrivenlife.com

شکل یا فرم خود را بپذیرید و از آن لذت ببرید

با توجه به اینکه خدا می داند که بهترینها برای شما چیست، می بایست با قدردانی پذیرای شکلی که او شما را در آورده، باشید. کتاب مقدس می فرماید: "اما ای انسان، تو کیستی که با خدا مجادله کنی؟ آیا مصنوع به صانع خود بگوید چرا مرا چنین ساختی؟ آیا کوزه گر اختیار ندارد که از توده گلی واحد، ظرفی برای مصارف مهم و ظرفی دیگر برای مصارف معمولی بسازد؟" (رومان ۹: ۲۰-۲۱)

فرم و شکل شما بطرز استادانه ای توسط خدا برای اهداف خودش تعیین و مشخص شده، پس شما نباید از آن منزجر باشید یا آن را رد کنید. بجای آنکه سعی کنید خود را به شکل کس دیگری در آورید، می بایست از آن شکل و فرمی که خدا فقط به شما بخشیده، شاد باشید. "مسیح طبق صلاحیت خود، از دولت کرم خویش به هر یک از ما فیض خاصی بخشیده است." (افسیان ۴:۷)

بخشی از پذیرفتن شکل و فرمتان در قبول محدودیتها می باشد. هیچکس در همه چیز نمی تواند مهارت داشته باشد و هیچکس خواننده نشده که همه چیز باشد. هر یک از ما نقش و وظیفه معینی داریم. پولس فهمید که دعوت و خوانندگی او انجام هر کاری یا خشنود ساختن همه نبود بلکه می بایست فقط بر خدمت مخصوصی که خدا او را برای آن ساخته بود متمرکز باشد. (غلاطیان ۲: ۷-۸) او گفت: "در حدودی فخر می کنیم که خدا برایمان معین کرده است." (۲ تیموثی ۱: ۱۲)

کلمه **حدود** به این واقعیت اشاره می کند که خدا برای هر یک از ما زمینه و محیط خدمتی خاصی را تعیین کرده است. فرم و شکل شما تخصص شما را تعیین می کند. هر گاه سعی می کنیم که خدمت خود را خیلی فراتر از آنچه خدا ما را برای آن شکل داده توسعه دهیم، فشار عصبی زیادی را تجربه می کنیم. همانگونه که به هر دونده ای در مسابقه خط متفاوتی داده شده تا بدود، ما نیز فردا فردا می بایست "با صبر و شکیبایی در این میدان بسوی هدف برویم." (عبرانیان ۱۲: ۱) به دونده خط کناری خود حسادت موز، بلکه فقط متمرکز تمام کردن دور خود باشید.

خدا می خواهد شما با استفاده از آن فرم و شکلی که او به شما داده، لذت ببرید. کتاب مقدس می فرماید: "هر کس وظیفه خود را به نحو احسن انجام دهد؛ آنگاه از کار خود رضایت حاصل خواهد کرد و دیگر نیازی نخواهد داشت که خود را با دیگران مقایسه کند." (غلاطیان ۴:۶) شیطان به طرق مختلف سعی خواهد کرد که رضایت و لذت شما را از خدمتی که

می کنید بدزد: با وسوسه کردن شما برای مقایسه کردن خدمت خود با دیگران، و با وسوسه کردن شما برای **تطبیق دادن** خدمتتان با انتظارات و توقعات دیگران. هر دو اینها دامهای مرگباری هستند که شما را از روشهایی که خدا برای شما در نظر دارد تا خدمت کنید، پریشان و گیج خواهد کرد. هر گاه شادی خود در خدمت را از دست می دهید، شروع کنید به نگاه کردن به یکی از این وسوسه ها که آیا آنها علت اصلی هستند یا خیر؟

کتاب مقدس به ما هشدار می دهد که هرگز خود را با دیگران مقایسه نکنیم: "هر کس باید اعمال خود را بیازماید. در آن صورت فخر او به خودش خواهد بود، بی آنکه خود را با دیگران مقایسه کند." (غلاطیان ۶: ۴) دو دلیل برای اینکه چرا نباید هرگز فرم یا شکل، خدمت، یا نتایج خدمت خود را با دیگران مقایسه کنید، وجود دارند. اولاً، شما همیشه کسی را پیدا خواهید کرد که به نظر کارش را بهتر از شما انجام می دهد و این باعث دلسردی شما خواهد شد. و یا همیشه افرادی را پیدا خواهید کرد که به اندازه شما مؤثر خدمت نمی کنند و این امر شما را پر از غرور خواهد کرد. هر دوی این خصوصیات شما را از خدمت خارج خواهند کرد و خوشی شما را خواهند دزدید.

پولس گفت که این کار احمقانه ای است که خود را با دیگران مقایسه کنیم. او گفت: "ما جرأت نمی کنیم که خود را از زمره کسانی بشماریم یا با کسانی قیاس کنیم که خودستایند. چه نابخردانه است که آنان در باره خویشتن با میزانهای خویشان قضاوت می کنند و خود را با خود می سنجند." (دوم قرنتیان ۱۰: ۱۲)

شما با افرادی روبرو خواهید شد که شکل و خدمت شما را درک نمی کنند و از شما انتقاد خواهند کرد و سعی خواهند کرد شما را مجبور کنند که خود را با آنچه آنها فکر می کنند باید انجام دهید، تطبیق کنید. از آنها چشم پوشی کنید و آنها را نادیده بیندازید. پولس نیز اغلب می بایست با منتقدینی که خدمت او را درک نمی کردند و می خواستند بدنام کنند، برخورد کند. برخورد او همیشه به یک نوع بود: از مقایسه دوری جوید، با گرافه گوئی مقابله کنید، و فقط به دنبال تعریف و تمجید خدا از کارش باشید (اول قرنتیان ۱۰: ۱۲-۱۸).

یکی از علت هایی که پولس بطرز عالی توسط خدا بکار رفت، این بود که پریشانی بخاطر انتقاد یا مقایسه خدمتش با دیگران یا کشیده شدن به مباحثات بی ثمر در باره خدمتش را رد می کرد. همانگونه که جان بنیان گفته: "اگر زندگی من بی ثمر است، مسئله ای نیست که چه کسی از من تعریف می کند، و اگر زندگی من پرثمر است، مسئله ای نیست که چه کسی از من عیب جویی می کند."

در رشد دادن شکل و فرم خود ادامه دهید

مثل عیسی مسیح در باره قنطارها نشان می دهد که خدا از ما انتظار دارد که از آنچه او به ما داده بیشترین استفاده را بکنیم. ما می باید استعدادها و عطایایمان را گسترش دهیم، قلبهایمان را مشغول نگاهداریم، شخصیت خود را رشد دهیم، و تجربیات خود را وسیعتر سازیم تا بیش از پیش در خدمت خود مؤثر واقع شویم. پولس به فیلیپیان گفت که: "دعا می کنم که محبتتان نسبت به دیگران روز بروز فزونی یابد و دانش و بینش روحانی تان نیز به حد کمال برسد." (فیلیپیان ۱: ۹) و او به یاد تیموتاؤس آورد که: "عطای خدا را که به واسطه دست گذاشتن من، در تو جای گرفته، شعله ور سازی." (دوم تیموتاؤس ۶: ۱)

اگر ماهیچه های خود را ورزیده نسازید، ضعیف و لاغر خواهند شد. به همین ترتیب، اگر استعدادها و قابلیت هایی که خدا به شما داده بکار نبرید، آنها را از دست خواهید داد. عیسی مسیح مثل قنطارها را برای تصدیق همین حقیقت بیان کرد. ارباب با اشاره به غلامی که در استفاده از یک قنطارش قاصر آمده بود، فرمود: "آن قنطار را از او بگیر و به آن که ده قنطار دارد بدهید." (متی ۲۵: ۲۸) اگر در استفاده از آنچه به شما داده شده کوتاه بیایید، آن را از دست خواهید داد. قابلیت و توانایی ای را که دریافت کرده اید بکار برید و خدا آن را افزایش خواهد داد. پولس به تیموتاؤس گفت: "از این عطایا به بهترین نحو استفاده کن، و آنها را در خدمت خدا بکار ببر." (اول تیموتاؤس ۴: ۱۴-۱۵)

هر نوع عطایی که به شما بخشیده شده، می توانید در عمل آن را رشد داده و توسعه ببخشید. برای مثال: هیچکس عطای تعلیم را به حد کمال بدست نمی آورد. اما با مطالعه، توجه به نظر دیگران و تمرین، یک معلم "خوب" می تواند تبدیل به معلم "بهتری" بشود و با مرور زمان به سوی استادی ماهر رشد کند. از عطایی که رشد نصفه کاره داشته راضی نباشید. خود را توسعه دهید و آنچه که می توانید، بیاموزید. "در راه خدمت به خدا سخت بکوش تا او از تو راضی شود و هنگامی که خدمتت را ارزیابی می کند، شرمندة نشوی." (دوم تیموتاؤس ۲: ۱۵) از هر فرصت تعلیمی و تربیتی استفاده کنید تا شکل و فرم خود را توسعه دهید و به مهارت خدمتی خود شدت ببخشید.

ما خدا را در آسمان تا ابد خدمت خواهیم کرد. هم اکنون، با تمرین کردن بر زمین می توانیم خود را برای آن خدمت ابدی آماده کنیم. مانند قهرمانانی که خود را برای المپیک آماده می کنند، ما برای آن روز بزرگ تمرین می کنیم و ورزیده می شویم: "او برای بدست آوردن جایزه ای فانی، چنین زحماتی را متحمل می شود، ولی ما برای پاداش آسمانی کوشش می کنیم، که هرگز از بین نخواهد رفت." (اول قرنتیان ۹: ۲۵)

ما برای مسئولیتها و پاداشهای ابدی خود را آماده می کنیم.

نکته مورد توجه: خدا شایسته بهترین تلاش من است.

آیه حفظی: "سخت بکوش که مقبول خدا باشی، همچون خدمتکاری که او را سببی برای شرمساری نیست و کلام حقیقت را به درستی به کار می بندد." (دوم تیموتاؤس ۲: ۱۵)

سوالی که باید از خود بکنید: چگونه می توانم از آنچه خدا به من بخشیده، بهترین استفاده را بکنم؟

(فصل سی و سوم)

خادمین واقعی چگونه عمل می کنند

" هر که می خواهد در میان شما بزرگ باشد، باید خدمتگزار همه باشد. " (مرقس ۱۰: ۴۳)
" همانطور که درخت را از میوه اش می شناسند، ایشان را نیز می توان از اعمالشان شناخت. " (متی ۷: ۱۶)

ما با خدمت به دیگران، خدا را خدمت می کنیم.

دنیا بزرگی را در قدرت، مالکیت، نفوذ و مقام و منزلت می بیند. اگر می توانی از دیگران کار بکشی، به تو خوش آمد می گویند. در فرهنگ خودخواهانه ما، با این طرز تفکر که **من اول هستم**، عمل کردن مانند یک غلام، مفهومی نیست که همه بیسندند.

به هر ترتیب، عیسی مسیح بزرگی را در خدمت می دید و نه در مقام و منزلت. خدا بزرگی شما را با این تعیین می کند که چند نفر را خدمت می کنید و نه اینکه چند نفر شما را خدمت می کنند. این مسئله شدیدا" با برداشت دنیا از بزرگی تضاد دارد، و برای ما خیلی سخت است که آن را درک کنیم و خیلی کمتر به آن عمل می کنیم. شاگردان مسیح در مورد اینکه چه کسی شایستگی والاترین مقام را دارد، با هم بحث کردند. و اکنون پس از ۲۰۰۰ سال، رهبران مسیحی هنوز برای بدست آوردن مقام و برتری در کلیساها و فرقه ها و خدمات خود حيله گری می کنند.

هزاران کتاب در وصف رهبری نوشته شده، ولی کتابهای کمی در باره غلامی و خدمت نوشته شده. هر کس طالب رهبری است و هیچکس حاضر نیست غلام باشد. ما ترجیح می دهیم سرهنگ باشیم تا سرباز. حتی مسیحیان می خواهند " **رهبران- خادم** " باشند و نه خادم خالی. ولی برای شباهت به عیسی باید غلام بود و این آن چیزی بود که او خود را نامید.

در حالیکه شناخت شکل و فرم شما برای خدمت خدا مهم است، باید این را در نظر داشته باشید که داشتن قلب یک غلام خیلی مهمتر می باشد. به یاد داشته باشید که خدا شما را برای **خدمت** شکل داده و نه برای خودمحوری. بدون داشتن قلب غلامی، وسوسه خواهید شد که از شکل و فرم خود برای نفع شخصی سوء استفاده کنید. و نیز وسوسه خواهید شد که از آن بعنوان بهانه ای برای مستثنی قرار دادن خود از رفع بعضی نیازها، استفاده کنید.

خدا اغلب قلبهای ما را، با درخواست اینکه به نوعی که **شکل نگرفته ایم** خدمت کنیم، آزمایش می کند. اگر مردی را می بینید که در چاه می افتد، خدا از شما انتظار دارد او را از آن چاه بیرون بیاورید، نه اینکه بگویید: " من عطای رحمت و خدمت را ندارم. " در حالیکه امکان دارد برای وظیفه خاصی عطا نداشته باشید، خدا شما را برای انجام آن کار بخواند چون شخص دیگری در آن اطراف وجود ندارد که آن کار را بکند. خدمت **اصلی** شما می باید در محوطه شکل و فرم شما باشد، اما خدمت **فرعی** شما هر جایی می باشد که به شما نیاز است.

شکل و فرم شما نشان دهنده خدمت شما است، اما قلب غلامی شما نشان دهنده رشد شما خواهد بود. برای جمع کردن صندوقها و اشغالهای باقی مانده روی زمین بعد از جلسات احتیاج به عطا یا استعداد خاصی نیست. هر کس می تواند یک غلام باشد. فقط خصوصیات ممتاز می خواهد که این کار را بکنید.

امکان دارد برای تمام عمرتان در کلیسا خدمت کنید، بدون آنکه **غلام** بوده باشید. شما می باید قلب یک غلام را داشته باشید. چگونه می توانید تشخیص دهید که آیا قلب غلام را دارید یا خیر؟ عیسی مسیح فرمود: " همانطور که درخت را از میوه اش می شناسند، ایشان را نیز می توان از اعمالشان شناخت. " (متی ۷: ۱۶)

غلامان واقعی خود را برای خدمت، در دسترس قرار می دهند. غلامان وقت خود را با کارهای دیگری که می تواند در دسترس بودن آنها را محدود سازد، پر نمی کنند. آنها می خواهند هر وقت که برای خدمت دعوت شدند، آماده باشند که به وسط بپرند. یک غلام، مانند یک سرباز می باید همیشه آماده انجام وظیفه باشد: " هیچ کس به هنگام سربازی، خود را گرفتار مشغولیهای زندگی نمی سازد، چرا که خواهان جلب خشنودی فرمانده خویش است. " (دوم تیموتائوس ۲: ۴) اگر فقط زمانی که خود را راحت احساس می کنید خدمت کنید، شما یک غلام واقعی نیستید. غلامان واقعی آنچه که نیاز است، حتی وقتی احساس راحت نمی کنند، انجام می دهند.

آیا هر وقت که خدا از شما بخواهد، در دسترس قرار دارید؟ آیا او می تواند برنامه های شما را به هم بریزد، بدون آنکه شما بی میل شوید؟ بعنوان یک غلام، شما تعیین و انتخاب نمی کنید که کی و کجا باید خدمت کنید. غلام بودن یعنی اینکه حق کنترل برنامه تان را رها کنید و اجازه دهید هر وقت که خدا احتیاج دارد در آن مداخله کند.

اگر در شروع هر روز به یاد خود بیاورید که شما غلام خدا هستید، وقفه ها در کار، زیاد باعث ناامیدی شما نخواهند شد، چون برنامه شما در تقویمتان، تمام آن چیزهایی خواهد بود که خدا می خواهد در زندگیتان بگنجاند. غلامان وقفه ها در کار را قرار قبلی الهی برای خدمت می شمارند و برای فرصت عمل کردن به خدمت خوشحال هستند.

غلامان واقعی به نیازها توجه دارند. غلامان همیشه مراقب راههایی هستند که بتوانند به دیگران کمک کنند. وقتی آنها نیازی را می بینند، چنانکه کتاب مقدس می فرماید، فرصت را می قاپند تا آن نیاز را رفع کنند: "پس تا فرصت داریم به همه نیکی کنیم، به ویژه به اهل بیت ایمان" (غلاطیان ۶: ۱۰). هر گاه خدا شخصی را که نیازمند است، در کنار شما قرار می دهد، در حقیقت او به شما فرصت رشد در غلامی را می دهد. توجه داشته باشید که خدا می فرماید که نیازهای اهل بیت ایمان می باید برای شما الویت داشته باشند و نه اینکه در پایان لیست " کارهایی که باید انجام شوند" قرار گیرد.

ما موقعیتهای زیادی را برای خدمت از دست می دهیم، چون حساسیت و فوریت را درک نمی کنیم. فرصتهای بزرگ خدمت هرگز به مدت طولانی طول نمی کشد. آنها سریع از کنار شما رد می شوند و گاهی اوقات هیچگاه دوباره بر نمی گردند. شاید به شما یک فرصت برای خدمت به آن شخص، داده شود، پس وقت را غنیمت بشمارید: "هرگز به همسایه ات مگو: "برو فردا بیا"، اگر همان موقع می توانی به او کمک کنی" (امثال ۲۸: ۳).

جان و سلی خادم عالی خدا بود. انگیزه او این بود که: " تمام خوبی ای را که می توانی بکن، توسط تمام امکاناتی که می توانی، به هر طریقی که می توانی، در هر جایی که می توانی، در هر وقتی که می توانی، به هر شخص که می توانی، تا هر وقت که می توانی." این بزرگی است. شما می توانید با وظایف کوچکی که هیچ کس دیگر نمی خواهد بکند، شروع کنید. این کارهای کوچک را طوری انجام دهید که کار بزرگی هستند، چون خدا می بیند.

غلامان واقعی بهترین تلاش خود را با آنچه که در اختیار دارند می کنند. غلامان هیچگاه بهانه نمی آورند، وقت را تلف نمی کنند، یا برای موقعیتهای بهتر منتظر نمی مانند. غلامان هیچوقت نمی گویند: " یکی از این روزها" یا " وقتی زمانش برسد." آنها آنچه که نیاز به انجام دادن است، می کنند. کتاب مقدس می فرماید: "کشاورزی که برای کار کردن منتظر هوای مساعد بماند، نه چیزی خواهد کاشت و نه چیزی درو خواهد کرد." (جامعه ۴: ۱۱) خدا از شما انتظار دارد که آنچه می توانید، با آنچه که در اختیار دارید و هر جایی که هستید، انجام دهید. انجام دادن خدمت کمتر از کمال، همیشه بهتر است از بهترین قصد و انگیزه.

یکی از دلایلی که خیلی از مردم هرگز خدمت نمی کنند این است که آنها می ترسند **لیافت خدمت را نداشته باشند.** آنها این دروغ را که خدمت خدا فقط برای ستاره های بزرگ می باشد، باور کرده اند. بعضی کلیساها این افسانه را با ساختن بتی از " برتری"، پرورش داده اند، که این کار افرادی را که دارای استعداد عادی هستند، از دخیل شدن در کار مانع شده است.

شاید از بعضی شنیده اید که گفته اند: " اگر نمی توانی به بهترین نحو انجام دهی، انجام نده." تا آنجا که می دانم، عیسی مسیح چنین چیزی را هرگز نگفت! حقیقت امر این است که تقریباً هر کاری را که شروع به انجام آن می کنیم اصولاً نقصهایی دارد- و به این طریق است که ما یاد می گیریم. در کلیسای سدلیک Saddleback ما به قاعده " به اندازه کافی خوب" عمل می کنیم: حتماً نباید کاری برای خدا در حد کمال باشد تا او از آن استفاده کند و برکت دهد. ما ترجیح می دهیم هزاران مردم عادی را در خدمت بکار گیریم، تا اینکه کلیسای کاملی داشته باشیم که توسط چند نفر نخبه و نابغه اداره شود.

غلامان واقعی برای هر وظیفه ای به یک اندازه خود را وقف می کنند. هر کاری که غلامان انجام می دهند آن را " با جان و دل" (کولسیان ۳: ۲۳) انجام می دهند. مسئله ای نیست که اهمیت وظیفه چقدر باشد. تنها مسئله ای که مهم است این است که: آیا باید این کار انجام بشود یا خیر؟

شما هیچگاه در زندگی خود کیفیتی نخواهید داشت اگر خود را خیلی مهمتر از انجام دادن وظایف نوکرمآبانه بدانید. خدا هیچوقت شما را از خاکی و زمینی بودن مستثنی نخواهد دانست. این قسمتی از برنامه آموزشی شخصیت شما است. کتاب مقدس می فرماید: " زیرا اگر کسی خوشتن را فرد برجسته ای بدارد، در حالی که بواقع کسی نباشد، خود را فریب می دهد." (غلاطیان ۶: ۳) در همین خدمات کوچک است که ما بسوی شباهت به مسیح رشد می کنیم.

عیسی مسیح متخصص وظایف نوکرمآبانه ای بود که هر کس دیگر از آن دوری می گزید: شستن پاها، کمک به کودکان، تهیه صبحانه، و خدمت به جذامیان. هیچ چیز را پائین تر از شأن خود نمی دانست، چون او آمده بود که خدمت کند. **علی رغم بزرگیش نبود که عیسی مسیح این کارها را می کرد بلکه بخاطر اینکه بزرگ بود این کارها را می کرد،** و او از ما توقع دارد که نمونه او را دنبال کنیم. (یوحنا ۱۳: ۱۵)

وظایف حقیرانه اغلب نشاندهنده قلب بزرگ هستند. قلب غلامی شما در اعمال کوچکی ظاهر می شوند که دیگران اصلاً به فکر انجام آن نیستند، مانند پولس وقتی که پس از شکسته گشتی شدن، شروع به جمع آوری بوته کرد تا آتشی برای دیگران آماده سازد تا گرم شوند (اعمال ۳: ۲۸). او به اندازه هر کس دیگری خسته بود، ولی او آنچه را که هر کس به آن نیاز داشت، انجام داد. وقتی قلب غلامی دارید، هیچوقت کاری نیست که در شأن شما نباشد.

فرصتهای بزرگ اغلب خود را بصورت وظایف کوچک و حقیر در می آورند. چیزهای کوچک در زندگی تعیین کننده چیزهای بزرگ هستند. به دنبال وظایف بزرگ برای خدا نباشید که انجام دهید. براحتی کارهای نه- خیلی- بزرگ را انجام بده، و خدا شما را به کارهایی که می خواهد انجام دهد خواهد گماشت. اما قبل از آنکه کارهای خارق العاده انجام دهید، سعی کنید به طریقههای عادی خدمت کنید (لوقا ۱۶: ۱۰-۱۲).

همیشه برای انجام کارهای بزرگ برای خدا افراد بیشتری داوطلب خواهند بود تا برای انجام کارهای کوچک. صف برای رهبر شدن خیلی شلوغ است، اما زمین وسیعی در مقابل افرادی که می خواهند غلام باشند، باز است. گاهی اوقات برای افرادی که مقامی دارند **بطرف بالا** خدمت خواهید کرد، و گاهی اوقات برای افرادی که در نیاز هستند **بطرف پایین** خدمت خواهید کرد. به هر حال، اگر مایل هستید آنچه که احتیاج هست بکنید، قلب یک غلام را در خود توسعه می دهید.

غلامان واقعی نسبت به خدمتشان وفادار و امین هستند. غلامان وظایفشان را تمام می کنند، مسئولیت‌هایشان را انجام می دهند، به قول و وعده خود وفا می کنند و به تعهدات خود پایبند می باشند. آنها کاری را نصف کاره ترک نمی کنند، و وقتی مأیوس می شوند، کنار نمی کشند. آنها قابل اعتماد هستند و می شوند روی آنها حساب کرد.

وفاداری و امانت همیشه یک خصوصیت نادر و کمیابی بوده است (مزمور ۱۱۲: ۱؛ امثال ۲۰: ۶؛ فیلیپیان ۱۹: ۲۲). اکثر مردم معنای تعهد را نمی دانند. آنها بدون جدیت تعهدی را می کنند، بعد از آن با ناچیزترین دلیلی بی درنگ و بدون تأمل یا پشیمانی یا تأثر آن را می شکنند. کلیساها و سازمانهای دیگر، هر هفته می باید فوراً "چیزی را ببندیشند چون داوطلبین چیزی را آماده نکرده اند، یا نیامده اند، یا حتی تلفن نکرده اند که بگویند نخواهند آمد.

آیا دیگران می توانند روی شما حساب کنند؟ آیا وعده و وعیدهایی هستند که احتیاج داری به آنها وفا کنی، قولهایی که باید انجام دهی، یا تعهداتی که نسبت به آنها باید احترام بگذاری؟ این یک آزمایش است. خدا وفاداری شما را امتحان می کند. اگر این امتحان و آزمایش را قبول شوی، همکاران خوبی داری: ابراهیم، موسی، سموئیل، داود، دانیال، تیموتائوس، و پولس همگی خادمین و غلامان وفادار و امین خدا نامیده شده اند. حتی خیلی بهتر از اینها، خدا وعده داده که وفاداری شما را در ابدیت پاداش دهد. تصور کنید چه احساسی به شما دست خواهد داد، اگر روزی خدا به شما بگوید: "**آفرین، ای خادم نیکو و امین! در چیزهای کم امین بودی، پس تو را بر چیزهای بسیار خواهم گماشت. بیا و در شادی ارباب خود شریک شو!**" (متی ۲۵: ۲۳)

در ضمن، غلامان و خادمین امین هیچوقت بازنشسته نمی شوند. آنها تا زمانی که زنده هستند با وفاداری و امانت خدمت می کنند. شما می توانید در شغل خود بازنشسته شوید، ولی در خدمت خدا هیچوقت بازنشستگی نیست.

غلامان واقعی بی سرو صدا می مانند. غلامان هیچوقت بدنبال درجه بالاتر نیستند و توجه دیگران را بخود جلب نمی کنند. بجای اینکه بخواهند دیگران را تحت تأثیر قرار دهند و یا موفقیت کسب کنند، آنها "**با روحی فروتن یکدیگر را خدمت می نمایند.**" (اول پطرس ۵: ۵) اگر بخاطر خدمتشان شناخته شدند، آن را با فروتنی می پذیرند ولی اجازه نمی دهند بدنامی و رسوائی آنها را از کارشان پربشان سازد.

پولس رسول پرده از نوعی خدمت برداشت که در **ظاهر** روحانی است ولی در واقع تظاهر، نمایش و عملی است که می خواهد جلب توجه کند. او آن را "**خدمت حضور**" (افسیان ۶: ۶؛ کولسیان ۲: ۲۲) نامید، یعنی خدمت به این منظور که مردم را تحت تأثیر قرار دهیم که ببینند چقدر روحانی هستیم. این گناه فریسیان بود. آنها کمک به دیگران، هدیه دادن، و حتی دعا را تبدیل به نمایشی برای دیگران کرده بودند. عیسی مسیح از این رفتار نفرت داشت و هشدار داد: "**آگاه باشید که یارسانی خود را در برابر دیگران مردم به جا میاورید، به این قصد که شما را ببینند، و گرنه نزد پدر خود که در آسمان است، پاداشی نخواهید داشت.**" (متی ۶: ۱)

خودبزرگ بینی و غلامی قابل تلقیق نیستند. غلامان واقعی برای تشویق و تأیید دیگران خدمت نمی کنند. آنها در حضور یک نفر زندگی می کنند. چنانکه پولس گفت: "**اگر همچنان در پی خشنودی مردم بودم، خادم مسیح نمی بودم.**" (غلاطیان ۱: ۱۰)

شما غلامان واقعی زیادی را در صحنه نمایش زیر اشعه نور افکن خواهید دید. در واقع، اگر ممکن نیز باشد از آن خواهند گریخت. آنها با خدمت کردن در سکوت و در سایه، قانع و راضی هستند. یوسف نمونه عالی ما می باشد. او توجه دیگران را به خود جلب نمی کرد، بلکه در آرامی فوطیفار را، پس از آن زندانبانش را و بعد ساقی و خباز فرعون را خدمت کرد و خدا این رفتار و خصوصیت او را برکت داد. وقتی فرعون به او مقام والایی بخشید، یوسف هنوز قلب غلامی خود را نگه داشته بود، حتی در حالیکه برادرانش به او خیانت کرده بودند با آنها نیز قلب غلامی اش را نگاه داشت.

متأسفانه، امروزه بسیاری از رهبران با غلامی شروع می کنند ولی با شهرت تمام می کنند. آنها به جلب توجه بدون اینکه هشیار باشند که نورافکن وسط صحنه می تواند آنها را کور سازد، معتاد می شوند.

شاید در گمنامی در یک مکان کوچک و حقیری خدمت می کنید، در حالیکه احساس می کنید دیگران شما را نمی شناسند و از شما قدردانی نمی کنند. گوش بده: خدا تو را در جایی که هستی برای هدفی قرار داده! او تک تک موهای سر تو را شمرده است و او آدرس تو را می داند. بهتر است در همانجایی که هستی بمانی تا زمانی که او بخواهد تو را از جاییت تکان دهد. او اگر بخواهد تو را در جای دیگری استفاده کند، تو را باخبر خواهد ساخت. خدمت تو برای ملکوت خدا مهم است. "**وقتی مسیح که زندگی واقعی ماست بازگردد، شما نیز با او خواهید درخشید و در جلال و شکوه او شریک خواهید شد.**" (کولسیان ۳: ۴)

در آمریکا بیش از ۷۵۰ "تالار شهرت" وجود دارد و نیز بیش از ۴۵۰ انتشارات در مورد اشخاص مشهور وجود دارند، اما غلامان واقعی را در چنین جاهایی نخواهید یافت. گمنامی برای غلامان واقعی معنایی ندارد چون آنها تفاوت میان مقام و اهمیت را تشخیص می دهند. شما چندین اجزاء چشمگیر در بدنتان دارید که می توانستید بدون آنها نیز

زندگی کنید. قسمتهای داخلی و پنهان بدنانتان مهمترین و واجب ترین آن می باشند. در بدن مسیح نیز همینطور است. مهمترین خدمت اغلب خدمتی است که دیده نمی شود (اول قرننیا ۱۲: ۲۲-۲۴)

خدا در آسمان در حضور عام بسیاری از گمنامترین و ناشناخته ترین غلامانش را پاداش خواهد داد. افرادی که هیچ چیزی در باره شان بر زمین نشنیده ایم، که کودکان آسیب دیده احساسی را تعلیم داده اند، یا سالخورده‌گانی که اختیار خود را ندارند تمیز کرده اند و مبتلایان ایدز را پرستاری کرده اند، و به هزاران نوع پنهانی خدمت کرده اند.

با دانش به این مطلب، هیچگاه از اینکه خدمت تو پنهان می ماند یا از آن سوء استفاده می شود، ناامید و مأیوس نشو. در خدمت به خدا ادامه بده! "بنابر این، ای عزیزان، از آنجا که پیروزی ما در آینده حتمی است، پس در ایمان قوی و ثابت قدم بمانید و همواره مشغول خدمت به خداوند باشید، چون می دانید که خدمتتان به خداوند بی نتیجه نیست، و در قیامت هر کس پاداش اعمال خود را خواهد یافت." (اول قرننیا ۵: ۵۸)

حتی حقیرترین و پست ترین خدمت برای خدا مهم است و او پاداش آن را خواهد داد. کلمات عیسی مسیح را بیاد داشته باشید: "و اگر کسی به یکی از کوچکترین شاگردان من، بخاطر اینکه شاگرد من است، حتی یک لیوان آب خنک بدهد، او برای این کارش پاداش خواهد یافت." (متی ۱۰: ۴۲)

نکته مورد توجه: من با خدمت به دیگران، خدا را خدمت می کنم.

آیه حفظی: "هر که به این کوچکان، از آن رو که شاگرد منند، حتی جامی آب سرد بدهد، آمین، به شما می گویم، بی پاداش نخواهد ماند." (متی ۱۰: ۴۲)

سوالی که باید از خود بکنید: کدامیک از شش خصوصیات غلامان واقعی برای من سخت ترین است؟

(فصل سی و چهارم)

فکر کردن مانند یک غلام

"ولی خدمت گزار من کالیب شخصیت دیگری دارد و پیوسته از صمیم قلب مرا اطاعت کرده است." (اعداد ۱۴: ۲۴)
"شما باید همان طرز فکری را در پیش گیرید که مسیح داشت." (فیلیپیان ۲: ۵)

خدمت، در فکر شما شروع می شود.

خادم یا غلام شدن تغییر جهت فکر می خواهد یعنی تغییری در روش و رفتار. برای خدا همیشه اینکه چرا کاری را انجام می دهیم بیشتر از اینکه چه کاری را انجام می دهیم اهمیت دارد. رفتار و حالتی که ما بیشتر از موفقیت‌های ما اهمیت دارند. خدا از امصیای پادشاه خشنود نبود چون: "او هر چه در نظر خداوند پسندیده بود انجام می داد، اما نه با تمام دل و جان." (دوم تواریخ ۲۵)

خادمین واقعی خدا را با داشتن پنج حالت در ذهنیت خدمت می کنند:

۱- **خادمین یا غلامان بیشتر در مورد دیگران فکر می کنند تا در مورد خودشان.** خادمین به دیگران متمرکزند و نه بر خود. این فروتنی حقیقی است: نه اینکه خود را کم بشماریم بلکه کمتر در مورد خود فکر کنیم. آنها خود را فراموش می کنند. پولس گفت: "فقط به فکر خودتان نباشید، بلکه به کار و مسایل دیگران هم توجه نمایید." (فیلیپیان ۲: ۴) اینجاست که این اصطلاح "زندگی خود را از دست دادن" معنا پیدا می کند. فراموش کردن خود در خدمت به دیگران. وقتی از تمرکز بر نیازهای خودمان باز می ایستیم، آنگاه به احتیاجات اطرافیانمان واقف می شویم. عیسی مسیح "خود را خالی کرد و ذات غلام پذیرفت." (فیلیپیان ۲: ۷) آخرین دفعه ای که خود را برای نفع شخص دیگری خالی کردید کی بود؟ اگر از خود پر هستید نمی توانید خادم باشید. فقط زمانی که خود را فراموش می کنیم می توانیم کارهایی را بکنیم که شایسته یادآوری است.

متأسفانه، قسمت اعظم خدمت ما، اغلب خدمت به خود است. ما خدمت می کنیم تا دیگران از ما خوششان بیاید، ما را تحسین کنند و یا به هدفهای خود برسیم. این آلت دست قرار دادن دیگران است و نه خدمت. در حقیقت، تمام مدت ما بفکر خود هستیم و اینکه چقدر نابغه و عالی هستیم. بعضیها سعی می کنند از خدمت به عنوان وسیله داد و ستد با خدا استفاده کنند: "خدا یا من این کار را برای تو خواهم کرد، اگر تو نیز کاری برای من بکنی." خادمین واقعی از خدا برای رسیدن به هدفهای خود بهره نمی جویند بلکه آنها به خدا اجازه می دهند تا از آنها برای رسیدن به هدفهایش استفاده کند. کیفیت خود فراموش کردن، مانند وفاداری و امانت شدیدا کمیاب و نادر است. از میان همه افرادی که پولس می شناخت، تیموتاؤس تنها شخصی بود که پولس می توانست به او اشاره کند (فیلیپیان ۲: ۲۰-۲۱). خیلی سخت است که مانند یک غلام فکر کنم چون مشکل اساسی زندگی مرا به چالش می طلبد: من طبیعتاً خودخواه هستم. اکثراً در مورد خود فکر می کنم و به این علت فروتنی یک مبارزه روزانه است، درسی که مرتباً باید آن را یاد بگیرم. من دهها بار در روز با موقعیتهایی برای خادم بودن برخورد می کنم که در این موقعیتهای من این حق انتخاب داده می شود که بین رفع نیاز خود و دیگران تصمیم بگیرم. انکار نفس هسته غلامی و خادم بودن است.

وقتی دیگران با ما مثل غلام رفتار می کنند، آنگاه می توانیم در عکس العملیایمان قلب غلامی خود را بسنجیم و مورد آزمایش قرار دهیم. وقتی کسی قدر شما را نمی داند یا نقش رئیس برای شما بازی می کند و یا با شما بعنوان شخص کم اهمیت رفتار می کند، عکس العمل شما چیست؟ کتاب مقدس می فرماید: "اگر کسی مجبورت کند یک میل با او بروی، دو میل همراهش برو." (متی ۵: ۴۱)

۲- **خادمین مانند ناظران فکر می کنند و نه مالکان.** غلامان به یاد دارند که خدا مالک همه چیز است. در کتاب مقدس ناظر یا مباشر غلامی بود که به او ملکی سپرده شده بود تا اداره کند. یوسف بعنوان زندانی در مصر، چنین غلامی بود. فوطیفار خانه خود را به یوسف سپرد. و بعد از آن زندانبان، زندان را به یوسف سپرد. و بالاخره فرعون تمام ملتش را به او تسلیم کرد. غلامی و نظارت دست در دست یکدیگر به پیش می روند (اول قرنطیان ۴: ۱)، در ضمن اینکه، خدا انتظار دارد در هر دوی آنها وفادار باشیم. کتاب مقدس می فرماید: "انتظاری که از کارگزار می رود این است که امین باشد." (اول قرنطیان ۴: ۲). با منابعی که خدا در اختیار شما گذاشته چگونه رفتار می کنید؟

برای اینکه غلام واقعی باشید می باید مسئله پول را در زندگیتان مشخص کنید. عیسی مسیح فرمود: "هیچ غلامی دو ارباب را خدمت نتواند کرد... نمی توانید هم بنده خدا باشید، هم بنده پول." (لوقا ۱۶: ۱۳) او نگفت: "نباید باشید." بلکه "نمی توانید باشید." این غیر ممکن است. زندگی برای خدمت و زندگی برای پول هدفهای انحصاری دوجانبه می باشند. کدام را انتخاب خواهید کرد؟ اگر خادم خدا هستید نمی توانید بصورت قاچاقی برای خود کار کنید. تمام وقت شما به خدا تعلق دارد. او بر وفاداری انحصاری اصرار می ورزد و نه بر امانت نیمه وقت.

پول بزرگترین پتانسیل را برای جایگزین خدا شدن، در زندگی شما دارد. مردم بیشتری بخاطر خدمت توسط ماده گرایی از راه منحرف شده اند تا با هر چیز دیگری. آنها می گویند: "وقتی به هدفهای مالی خود رسیدم، خدا را خدمت خواهم کرد." این تصمیم احمقانه ای است که بخاطر آن تا ابد پشیمان خواهند بود. وقتی مسیح ارباب شما است، پول شما را خدمت می کند. ولی اگر پول ارباب شما است، شما غلام آن می شوید. مطمئناً ثروت گناه نیست، اما قصور در استفاده از آن برای جلال خدا مسلماً گناه است. خادمین خدا همیشه توجه بیشتری به خدمت دارند تا به پول.

کتاب مقدس صریحاً می گوید: خدا از پول استفاده می کند تا وفاداری تو را بعنوان یک خادم آزمایش کند. به این خاطر عیسی مسیح بیشتر از بهشت و جهنم در مورد پول صحبت کرد. او فرمود: "پس اگر در به کار بردن مال این دنیای فاسد امین نباشید، کیست که مال حقیقی را به شما بسیار؟" (لوقا ۱۶: ۱۱) اینکه با پولتان چطور برخورد می کنید بر اینکه چقدر خدا می تواند زندگی شما را برکت دهد، مؤثر است.

در فصل ۳۱، به دو نوع مردم اشاره کردم: بنا کنندگان ملکوت و بنا کنندگان ثروت. هر دوی آنها استعداد توسعه دادن کاری، معامله و فروش و سود کردن را دارند. بنا کنندگان ثروت به گردآوری ثروت برای خود بدون در نظر گرفتن مقداری که جمع می کنند، ادامه می دهند. اما بنا کنندگان ملکوت قاعده بازی را عوض می کنند. آنها نیز هنوز سعی می کنند که هر قدر که بتوانند پول بدست آورند، اما این کار را برای خرج کردن می کنند. آنها از ثرویشان برای حمایت مالی کردن از کلیسای خدا و مأموریت آن در دنیا استفاده می کنند.

در کلیسای سدلَبک Saddleback ما گروه CEO و صاحبان تجارتها را داریم که سعی می کنند هر قدر بیشتر که بتوانند کسب کنند، تا بتوانند برای پیشبرد ملکوت خدا بدهند. من شما را تشویق می کنم که با شایستگی صحبت کنید و یک گروه بنا کنندگان ملکوت در کلیسای شما شروع کنید. برای کمک به ضمیمه ۲ مراجعه کنید.

۳- خادمین در مورد کار خود فکر می کنند و نه در مورد اینکه دیگران چه می کنند. آنها خود را با دیگر خادمین مقایسه نمی کنند، از آنها انتقاد نمی کنند و نیز با آنها رقابت نمی کنند. آنها به اندازه کافی مشغول کاری هستند که خدا به آنها سپرده است.

رقابت در میان خادمین خدا به چند علت غیرمنطقی است: همه ما در یک تیم هستیم؛ هدف ما این است که خدا را جلال دهیم و نه خود را؛ به ما تکلیفهای متفاوت داده شده؛ و هر کدام از ما بصورت بی نظیری ساخته شده ایم. پولس گفت: "دیگر جاه طلب و شهرت طلب نخواهیم بود و در نتیجه، یکدیگر را نخواهیم رنجاند و به یکدیگر حسادت نخواهیم ورزید." (غلاطیان ۵: ۲۶)

جایی برای حسادت جزئی هم بین خادمین وجود ندارد. وقتی آنقدر مشغول هستید که خدمت کنید، دیگر وقتی برای انتقاد کردن ندارید. هر وقتی که برای انتقاد از دیگران صرف می شود می توانست برای خدمت به دیگران صرف شود. وقتی مرتاً از مریم نزد مسیح شکایت برد که او را در کار کمک نمی کند، او قلب غلامی خود را از دست داد. خادمین واقعی از بی انصافی شکایت نمی کنند، گروههای دلسوز ندارند و از آنانی که خدمت نمی کنند نمی رنجند. آنها به سادگی به خدا اعتماد می کنند و به خدمت ادامه می دهند.

کار ما این نیست که دیگر غلامان ارباب را ارزیابی کنیم و بسنجیم. کتاب مقدس می فرماید: "تو کیستی که بر خدمتکار شخصی دیگر حکم می کنی؟ استوار مانندن یا فرو افتادن او به آفایش مربوط است." (رومان ۱۴: ۴) در ضمن، این نیز کار ما نیست که از خود در برابر انتقادها دفاع کنیم. این کار ارباب شما است. از موسی یاد بگیرید و نمونه او را دنبال کنید که در برابر مخالفان مانند نحمیا فروتنی حقیقی را نشان داد، که پاسخ آنها به انتقادها بسادگی عبارت بود از: "من مشغول کار مهمی هستم و نمی توانم دست از کارم بکشم و بدین شما بیایم." (نحمیا ۴: ۶)

اگر مانند مسیح خدمت می کنید، باید انتظار انتقاد نیز داشته باشید. دنیا و حتی قسمت اعظم کلیسا، آنچه را خدا ارزش قائل است، درک نمی کنند. از یکی از زیباترین اظهار محبتها که نسبت به مسیح بود، توسط شاگردان انتقاد شد. مریم باارزشتین چیزی را که داشت، یعنی عطر گرانبها را، برداشت و بر سر عیسی مسیح ریخت. آنچه شاگردان خدمت افراطی او را "یک اتلاف" نامیدند، مسیح آن را "با اهمیت" نامید، و آنچه مهم بود این بود که نظر مسیح چه بود. خدمت شما برای مسیح صرف نظر از آنچه دیگران می گویند، هرگز تلف شده نیست.

۴- خادمین اساس هویت خود را در مسیح می دانند. خادمین احتیاجی ندارند که ارزش خود را ثابت کنند، چون آنها پیوسته به یاد می آورند که توسط فیض خدا محبت و پذیرفته شده اند. آنها داوطلبانه کارهایی را قبول می کنند که افراد سست و متزلزل آن کارها را برای خود "پست" می شمارند. یکی از نمونه های عمیق خدمت از یک تصور امن از خود، زمانی است که مسیح پاهای شاگردانش را می شوید. شستن پاها معادل پسری که کفشها را واکس می زند و دوره گرد است می باشد. کاری تهی از هرگونه مقام و شأن. ولی مسیح می دانست که کیست و این کار تصویری که او از خود داشت را تهدید نمی کرد. کتاب مقدس می فرماید: "عیسی که می دانست پدر همه چیز را به دست او سپرده است و از نزد خدا آمده و به نزد او می رود، از شام برخاست و خرقه از تن به در آورد و حوله ای برگرفته، به کمر بست." (یوحنا ۱۳: ۴-۳)

اگر می خواهید خادم باشید، باید هویت خود را در مسیح معین کنید. فقط افراد مطمئن و استوار می توانند خدمت کنند. افراد سست و متزلزل همیشه نگران هستند که دیگران آنها را چگونه می بینند. آنها از افشاء ضعفهایشان می ترسند و

خود را زیر لایه های محافظ غرور و تظاهر مخفی می کنند. هر قدر سست که باشید همانقدر نیز خدمت و تأیید و تصدیق دیگران را طالب خواهید بود.

هنری ناون Henri Nouwen گفت: " ما باید نسبت به کسانی که خدمتشان می کنیم مرده باشیم، یعنی نخواهیم دیگران معنا و مفهوم و ارزش ما را با پیمانه خود اندازه بگیرند و ارزیابی کنند... به این ترتیب از این که مورد دلسوزی و ترحم قرار بگیریم آزاد خواهیم شد." وقتی ارزش و هویت خود را بر اساس رابطه تان با مسیح قرار می دهید، از توقعات دیگران آزاد هستید، و همین به شما اجازه می دهد تا به بهترین نحوی آنها را خدمت کنید.

خادمین و غلامان نیازی به نشان ها و جایزه ها برای قدردانی از خدمتشان ندارند. آنها هیچ اصراری ندارند که با تیترو مقامی خطاب شوند و خود را با ردهای برتری نمی پوشانند. خادمین سمبلهای مقام و منزلت را لازم نمی دانند، و ارزش خود را با موفقیتهايشان نمی سنجند. پولس گفت: "زیرا نه آن که خودستایی کند، بلکه آن که خدا او را بستاید، بنییرفته می شود." (دوم قرنتیان ۱۰:۱)

اگر کسی بود که در تمام زندگیش فرصت به خود بالیدن داشت و می توانست خود را به آدم های گنده بچسباند، مسلماً این شخص کسی نبود جز یعقوب، برادر تنی مسیح. او بخاطر زندگی با عیسی مسیح بعنوان برادرش می بایست استوار نامه داشته باشد. با این همه، در ابتدای رساله اش خود را اینچنین معرفی می کند: "از یعقوب، غلام خدا و عیسی مسیح خداوند" (یعقوب ۱:۱) هر چه به مسیح نزدیکتر می شوید، کمتر نیاز این را می بینید که خود را بزرگ ببینید.

۵- خادمین خدمت را بعنوان یک فرصت می بینند و نه بعنوان وظیفه. آنها از کمک به مردم، نیازها را برآوردن و انجام خدمت لذت می برند. آنها "خداوند را با شادی عبادت می کنند" (مزمور ۱۰۰:۲) چرا آنها با شادی عبادت و خدمت می کنند؟ چون خداوند را دوست دارند و بخاطر فیضش شکرگزار هستند، آنها می دانند که خدمت بهترین بهره برداری از زندگی است و نیز می دانند که خدا پاداشی را و عده داده است. عیسی مسیح و عده داد: "کسی که مرا خدمت کند، پدرم او را سرافراز خواهد کرد" (یوحنا ۱۲:۲۶) پولس گفت: "زیرا خدا بی انصاف نیست. چگونه امکان دارد زحماتی را که در راه او متحمل شده اید فراموش کند، و یا محبتی را که نسبت به او داشته اید از یاد ببرد، محبتی که از طریق کمک به فرزندان خدا نشان داده و می دهید؟" (عبرانیان ۱۰:۶)

تصور کنید چه اتفاقی خواهد افتاد اگر ۱۰ درصد همه مسیحیان در تمام دنیا به نقش خود به عنوان خادمین واقعی با جدیت نگاه کنند. همه کارهای خوبی که می توانست انجام پذیرد را تصور کنید. آیا می خواهید جزو یکی از این افراد باشید؟ اینکه چه سنی دارید مسئله ای نیست، اگر شروع به تفکر و عمل مانند یک غلام و خادم بکنید خدا از شما استفاده خواهد کرد. آلبرت شوايتزر Albert Schweitzer گفت: " تنها مردم واقعا شاد، کسانی هستند که یاد گرفته اند چگونه خدمت کنند."

نکته مورد توجه: برای خادم بودن، می بایست مانند یک خادم نیز فکر کنم.

آیه حفظی: "همان طرز فکر را داشته باشید که مسیح عیسی داشت" (فیلیپیان ۲:۵)

سوالی که باید از خود بکنید: آیا برای من بیشتر مهم است که خدمت شوم یا اینکه راههایی را برای خدمت به دیگران بیابم؟

برای چه مقصودی بر زمین زندگی می‌کنم؟
امثال سلیمان ۱: ۲۸ و ارمیا ۱۷: ۷-۸

(فصل اول)

همه چیز با خدا شروع می‌شود؟ (کولسیان ۱: ۱۶)

تا وجود خدا را نپذیری مسئله هدف زندگی بی معنا خواهد بود. (برتراند راسل)

هدف زندگی خیلی بالاتر از موفقیت‌های شخصی یا آرامش فکری یا حتی خوشی شما است. خیلی عظیم تر از خانواده تان- موفقیت کاریتان یا آرزوها و خواسته هایتان می باشد. اگر می خواهید بدانید چرا بر زمین قرار دارید باید با خدا شروع کنید. شما با هدف او و برای هدف او متولد شده اید.

برای هزاران سال مسئله هدف انسان از زندگی سؤال بزرگی بوده است و این به خاطر نقطه شروع غلطی بوده که انسان داشته (انسان از خود شروع کرده به جای اینکه از خدا شروع کند). ما سؤالات خودمحوری می‌کنیم؛ مانند: من چه می‌خواهم بشوم؟ با زندگی خود چه کنم؟ هدفهای من چیست؟ آرزوهای من چیست؟ رؤیاهای من برای آینده چیست؟ اما با تمرکز بر خودمان هیچگاه هدف زندگی را نخواهیم یافت. کتاب مقدس می‌فرماید: "جان هر موجود زنده و نفس تمام بشر در دست خداست." (ایوب ۱۲: ۱۰) بر عکس همه فیلمها و آنچه که کتابهای معمول و سمینارها به شما می‌گویند - با نگاه به خودتان معنای زندگی را نخواهید یافت. شما خود را نیافریده اید و برای همین شما نمی‌توانید با نگاه به خود بفهمید برای چه آفریده شده اید؟ اگر کشفی جدید را به شما می‌دادیم شما به خودی خود طرز استفاده از آن را نمی‌توانستید بفهمید و با سوال از خود آن کشف نیز نمی‌توانستید طرز استفاده آن را بفهمید. شما می‌بایست از کاشف آن در مورد طرز استفاده از آن سوال کنید.

شما توسط خدا و برای خدا آفریده شده اید و تا زمانیکه این برایتان روشن نشده - زندگی مفهومی برای شما نخواهد داشت. در خداست که منشاء، هویت، معنا و مفهوم، هدف، اهمیت و سرنوشت خود را کشف می‌کنیم. بعضی‌ها از خدا برای با اهمیت نشان دادن خود استفاده می‌کنند. این نیز محکوم به سقوط است. شما برای خدا آفریده شده اید و نه خدا برای شما. کتاب مقدس می‌فرماید: "طرز فکر انسان نفسانی، مرگ است، اما طرز فکری که در سیطره روح قرار دارد، حیات و آرامش است." (رومیان ۶: ۸)

کتابهای بسیاری در مورد هدف زندگی نوشته شده ولی همه آنها کتابهای "خودمحور" هستند. حتی کتابهای مسیحی خود محور نیز وجود دارد. آنها پیشنهاداتی از این قبیل به شما می‌کنند: رؤیاهای خود را جدی بگیرید، ارزشهای خود را مشخص کنید، هدفهایی را تعیین کنید، سعی کنید آنچه را که در آن خوب هستید پیدا کنید، هدفتان والا باشد، برای آن بجنگید! برای آن منضبط باشید. ایمان داشته باشید که به هدفهایتان خواهید رسید. دیگران را در هدفتان شریک سازید. هیچوقت خسته نشوید.

البته که چنین توصیه‌هایی گاهی اوقات با موفقیت نیز همراه است ولی موفق بودن به هدف زندگی دوجیز کاملاً متفاوت می‌باشند. شما امکان دارد با تمرکز به هدفهایتان به آنها برسید و با استانداردهای دنیا به موفقیت والایی نائل شوید و هنوز هدف خدا را در زندگیتان گم کرده باشید. کتاب مقدس می‌فرماید: "زیرا هر که بخواند جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد، اما هر که به خاطر من جان خود را از دست بدهد، آن را باز خواهد یافت." (متی ۱۶: ۲۵)

این درسها برای موفقیت شما در شغلان یا رسیدن به آرزوهایتان یا نقشه کشیدن برای زندگیتان نیست. برعکس امکان دارد چیز کمتری نیز از شما بخواهد تا در زندگیتان انجام دهید.

حال چگونه به هدف زندگی برسیم؟ برای رسیدن به پاسخ این سوال دو راه وجود دارد: ۱) حدس زدن - این همان چیزی است که اکثر مردم انجام می‌دهند. برای قرن‌ها فلاسفه برجسته در مورد هدف زندگی حدس زده اند. فلسفه موضوع مهمی است و فواید خود را دارد ولی وقتی به مسئله هدف زندگی می‌رسد، حتی حکیم ترین فیلسوف فقط حدس می‌زند.

دکتر هوگ مورهد که پروفیسور فلسفه در دانشگاه ایلینویز شمال غربی بود از ۲۵۰ فیلسوف و دانشمند و نویسنده و روشنفکر برجسته در دنیا در نامه ای پرسید: "هدف زندگی چیست؟" و پس از آن او نظر آنها را در کتابی به چاپ رسانید. بعضی‌ها بهترین حدسهایشان را زدند و بعضی اعتراف کردند که هدفی را برای زندگی ساخته اند و بقیه انقدر صادق بودند که نوشتند در این مورد کاملاً "ناموفق می‌باشند. در حقیقت عده ای از روشنفکران بسیار مشهور از پروفیسور مورهد خواسته بودند که وقتی او هدف زندگی را یافت برای آنها نیز در نامه ای بنویسد.

اما خوشبختانه راه دیگری برای یافتن هدف زندگی وجود دارد: ۲) مکاشفه - ما می‌توانیم برای درک مفهوم زندگی به کلام خدا رجوع کنیم. بهترین راه برای شناخت هدف اختراعی سوال از مخترع است. برای فهمیدن هدف زندگی نیز یک راه وجود دارد: از خدا بپرسید.

خدا ما را در تاریکی قرار نداده که سرگردان شویم و حدسیات بزنیم. او پنج هدف خود را از زندگی ما در کتاب مقدس آشکار ساخته است. کتاب مقدس همه سؤالاتی که در مورد زندگی می‌باشد پاسخ گفته است. کتاب مقدس می‌فرماید: "بلکه از حکمت پنهان خدا سخن می‌گوییم که از دیده ها نهان است و خدا آن را پیش از آغاز زمان، برای جلال ما مقرر فرموده است." (اول قرنتیان ۲: ۷)

خدا نه فقط نقطه آغازین زندگی شماست بلکه منشاء است. برای درک هدف زندگیتان شما می‌باید به کلام خدا رجوع کنید و نه به حکمت دنیا. شما می‌بایست زندگی خود را بر حقایق ابدی بنیان گذارید. در ترجمه ای از کتاب مقدس افسسیان ۱: ۱۱ اینطور ترجمه شده است: "این در مسیح است که در می‌یابیم ما که هستیم و برای چه زندگی می‌کنیم. خیلی پیش از آنکه ما از مسیح بشنویم و به او امیدوار شویم، جisman او بر ما بود و نقشه‌هایی برای ما داشت، برای زندگی بر جلال که قسمتی از هدف اوست که

در هر چیز و هر کس عمل می‌کند." (ترجمه انگلیسی کتاب مقدس ام.اس.جی.)

این آیه سه موضوع را برای ما روشن می‌سازد:

- ۱- شما هدف و هویت خود را توسط رابطه با عیسی مسیح می یابید. اگر چنین رابطه ای را ندارید در فصلهای بعدی توضیح خواهیم داد چگونه این رابطه را برقرار کنید.
- ۲- خدا خیلی پیش از آنکه شما در مورد او فکر کنید در فکر شما بوده است. او هدف زندگیتان را قبل از آنکه وجود داشته باشید بدون مداخله شما تعیین کرده. شما می توانید شغل و همسر و مشغولیتها و قسمتهای زیاد دیگر زندگیتان را انتخاب کنید. اما هدفتان را شما انتخاب نمی کنید.
- ۳- هدف زندگی شما در هدف وسیعتری قرار دارد که خدا برای ابدیت طرح کرده است. و این درس در باره آن است.

آیه حفظی: کولسیان ۱:۱۶ب

(فصل دوم)

شما تصادفی وجود ندارید

اشعیا ۴۴:۲الف

"خدا با تاس بازی نمی کند." (گفته ای از آلبرت اینشتین)

شما یک تصادف نیستید. تولد شما یک اشتباه یا بدبختی نبوده است. شاید والدین شما نمی خواستند شما بدنیا بیایید ولی خدا می خواست و خدا بهیچوجه با تولد شما سورپریز نشده است. در حقیقت او منتظر آن بود. خیلی پیش از آنکه توسط والدینتان جنین تشکیل شود شما در فکر خدا بودید. او اول در مورد شما فکر کرد. این سرنوشت یا تقدیر یا شانس و اقبال یا تصادفی نیست که شما اکنون در این لحظه نفس می کشید. شما زنده اید چون خدا می خواست شما را بیافریند. کتاب مقدس می فرماید: "خداوند کار مرا به کمال خواهد رسانید." (زمور ۱۳۸:۸الف) یا در ترجمه ای دیگر می گوید: "خدا هدفش را برای من به کمال خواهد رسانید." خدا جزئی ترین قسمت بدن تو را طراحی کرده. او از پیش نژاد، رنگ پوست، موها و هر قسمت دیگر بدنتان را انتخاب کرده است. او بدنتان را آنطور که خودش می خواسته ساخته است. او همچنین استعدادهای طبیعی تو و بی همتایی شخصیت تو را شکل داده. کتاب مقدس می فرماید: "وقتی استخوانهایم در رحم مادرم بدقت شکل می گرفت و من در نهان نمو می کردم، تواز وجود من آگاه بودی-بله، حتی پیش از آنکه روزهای زندگی من آغاز شود، تو همه آنها را در دفتر خود ثبت کرده بودی." (زمور ۱۳۹:۱۵و۱۶)

خدا همچنین نقشه کشیده که کجا باید متولد شوی و کجا باید برای هدف او زندگی کنی. نژاد و ملیت تو یک تصادف نیست. خدا هیچ جایی برای تصادف نگذاشته است. او همه اینها را برای هدفهایش خلق کرده است. کتاب مقدس می فرماید: "او همه اقوام بشری را از یک انسان پدید آورد تا در سرتاسر زمین ساکن شوند، و زمانهای تعیین شده برای ایشان و حدود محل سکونتشان را مقرر فرمود." (اعمال ۱۷:۲۶) هیچ چیز در زندگی شما تصادفی نیست بلکه همه چیز هدفی دارد. خیلی عجیب تر از همه این است که خدا تصمیم گرفته که تو چگونه بدنیا بیایی. نه فقط اینکه موقعیت تولدتان و والدینتان چه بوده بلکه خدا نقشه ای برای آفریدن شما داشت. این مسئله ربطی به این ندارد که پدر و مادرتان خوب یا بد یا بی تفاوت بودند. خدا دقیقاً می دانست که این دو نفر یعنی والدین شما دارای شکل ژنتیکی درستی بودند که دقیقاً شما - بی که در فکر او بود خلق شود. آنها دی ان ای - ای را داشتند که خدا می خواست شما را بسازد. در حالیکه والدین نامشروع وجود دارند ولی فرزند نامشروع وجود ندارد. خیلی از والدین بچه هایشان را نا خواسته به دنیا آورده اند ولی خدا آنها را خواسته بود. هدف خدا حتی از اشتباه انسان و حتی گناه او استفاده می کند.

خدا هیچ چیز را تصادفی انجام نمی دهد و او هیچگاه اشتباه نمی کند. او دلیلی برای هر چه که می آفریند دارد. هر گیاه و حیوان توسط خدا طراحی شده و هر شخص با نقشه ای در فکر خدا طراحی شده. انگیزه خدا برای آفریدن شما محبتش بود. کتاب مقدس می فرماید: "پیش از آنکه او بنیاد زمین را بگذارد، ما را در فکرش داشت و محبت او بر ما متمرکز شده بود." (ترجمه ام اس جی کتاب مقدس) (افسیان ۴:۱)

خدا حتی پیش از آنکه او دنیا را بیافریند در مورد شما فکر می کرد. در حقیقت او دنیا را برای همین خلق کرد. خدا محیط این سیاره را طراحی کرد تا ما بتوانیم در آن زندگی کنیم. تمرکز محبت او بر ما است و ما با ارزشترین تمام خلقت او هستیم. کتاب مقدس می فرماید: "او چنین اراده فرمود که ما را با کلام حق تولید کند تا همچون نویر آفریده های او باشیم." (یعقوب ۱:۱۸) خدا اینقدر شما را دوست دارد و برای شما ارزش قائل است. هر چقدر دانشمندان دنیای ما را بیشتر می شناسند می فهمیم که ما چقدر ارزش داریم.

راستی چرا خدا اینهمه کار را کرد تا ما را بیافریند؟ چون او خدای محبت است. این نوع محبت غیر قابل درک است اما قابل اعتماد است. شما بعنوان هدف مخصوص محبت خدا آفریده شده اید. خدا شما را ساخت تا بتواند شما را محبت کند. این حقیقتی است که باید زندگیتان را روی آن بنا کنید.

کتاب مقدس می فرماید: "خدا محبت است." (اول یوحنا ۴:۸) در اینجا نمی گوید خدا محبت دارد. بلکه او محبت است! محبت جوهر شخصیت خدا است. در مشارکت تثلیث، محبت کامل وجود دارد، پس خدا به آفرینش شما نیازی نداشت. ولی او خواست تا شما را بیافریند تا محبتش را ابراز کند. کتاب مقدس می فرماید: "من شما را آفریده ام و از بدو تولد تاکنون از شما نگه داری کرده ام. من خدای شما هستم و تا وقتی بپوشید و موهایتان سفید شود از شما مراقبت خواهم کرد. من شما را آفریده ام و از شما نگه داری خواهم نمود. شما را با خود خواهم برد و نجات دهنده شما خواهم بود." (اشعیا ۴۶:۳-۴)

اگر خدایی نبود همه ما فقط تصادفی بیش نبودیم و نتیجه اتفاقی بی هدف کهکشانی می بودیم. اگر خدایی نبود، نه نیکی و نه بدی و نه هیچ امیدی برای عمر کوتاهاتان بر روی این زمین می بود.

ولی خبر خوشی داریم که خدایی وجود دارد که تو را برای دلیلی آفریده است و زندگی شما معنای پویایی دارد! و این معنا را زمانی در می یابیم که خدا را مرکز زندگی خود قرار دهیم. در حقیقت معنای رومیان ۲:۱۲ این است که: "دقیق ترین راه برای شناخت خود، با دانستن این است که خدا چیست و او برای ما چه می کند."

هدف # ۵

شما برای مأموریتی ساخته شده اید

"ثمره مرد عادل درخت حیات است، و کسی که جانها را صید کند حکیم است."
(امثال سلیمان ۱۱:۳۰)

(فصل سی و ششم)

ساخته شده برای یک مأموریت

"همانطور که تو مرا به این جهان فرستادی، من نیز ایشان را به میان مردم می فرستم." (یوحنا ۱۷:۱۸)

"تنها اگر بتوانم دور خود را به پایان رسانم و خدمتی را که از خداوند عیسی یافته ام، به کمال انجام دهم." (اعمال رسولان ۲۰:۲۴)

شما به این دنیا پا گذاشته اید تا وظیفه ای را به انجام رسانید. خداوند در حال کار کردن بر روی این دنیا است و از شما نیز انتظار دارد که با او همکاری کنید. این **مأموریت و وظیفه** شما است. خداوند، هم از شما انتظار دارد که در بدن مسیح به خدمت مشغول باشید و هم در این دنیا به مأموریت خود بپردازید. وظیفه شما، خدمت به ایمانداران است (کولسیان ۲۵:۱؛ اول قرنتیان ۵:۱۲). ولی مأموریت شما خدمت کردن به **آنانی است که مسیح را نمی شناسند**. به انجام رساندن مأموریتی که در این دنیا بر عهده شما است، پنجمین هدف خدا برای شما است. سهم شما از این مأموریت کاملاً **"تعیین و مشخص"** شده است. قسمتی از آن مسئولیتی می باشد که دیگران هم در آن سهیم هستند و قسمت دیگر مأموریت، خاص و منحصر به فرد شخص شما است. ما به هر دو بخش ذکر شده در مباحث آینده به تفصیل می پردازیم.

لغت انگلیسی **mission** از ریشه لاتین می آید که به معنای **"فرستادن"** است. مسیحی بودن شامل فرستاده شدن نیز می گردد، فرستاده شدن به دنیا بعنوان نمایندگان مسیح. عیسی مسیح می گوید: **"همان گونه که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می فرستم."** (یوحنا ۲۰:۲۱) عیسی مسیح به وضوح نشان می دهد که مأموریت خود را بر روی زمین شناخته بود. در سن دوازده سالگی گفت: **"باید من در امور پدر خود باشم."** (لوقا ۴۹:۲) و بیست و یکسال بعد هنگامی که بر روی صلیب جان می داد فرمود: **"تمام شد."** (یوحنا ۱۹:۳۰) این دو مورد مانند دو ستون و تکیه گاه محکم برای یک زندگی هدفمند می باشد. عیسی مسیح مأموریتی را که پدر بر عهده اش گذاشته بود به کاملیت به انجام رساند.

مأموریتی را که مسیح در مدت زمان حضورش بر روی زمین بر عهده داشت هم اکنون ما بر دوش گرفته ایم زیرا که بدن مسیح هستیم. آنچه او در جسم انسانی انجام داد، هم اکنون ما در بدن روحانی او یعنی کلیسا انجام می دهیم. ولی این مأموریت چیست؟ آشنا ساختن مردم با خدا! کتاب مقدس می فرماید: **"تمام این نیکویی ها از سوی خدایی است که بخاطر فداکاری عیسی مسیح، ما را با خود آشتی داده است، و این مسئولیت را به ما سپرده تا پیغام این آشتی را به دیگران نیز برسانیم."** (دوم قرنتیان ۵:۱۸)

خداوند می خواهد نسل بشر را از بند شیطان آزاد سازد و بار دیگر با او رابطه برقرار کند تا انسان نیز پنج هدفی را که تنها و تنها به دلیل آنها آفریده گشته ایم به انجام رساند. این پنج هدف عبارتند از: دوست داشتن خداوند، عضوی از خانواده او بودن، شبیه او شدن، به او خدمت کردن، به دیگران راجع به او گفتن. به محض اینکه ما متعلق به خداوند می شویم، او از ما استفاده می کند تا در دیگران نیز کار کند. او ما را نجات می دهد و سپس می فرستد تا کارش را به انجام رسانیم. کتاب مقدس می فرماید: **"پس سفیران مسیح هستیم."** (دوم قرنتیان ۵:۲۰) ما پیام آوران عشق و به عمل رسانندگان اهداف خداوند هستیم.

اهمیت مأموریت شما

به انجام رساندن مأموریتی که در زندگی خود بر زمین دارید قسمتی ضروری جهت زندگی کردن برای جلال خدا است. کتاب مقدس دلایل زیادی را ارائه می دهد تا نشان دهد چرا مأموریت شما اینقدر مهم است.

مأموریت شما دنباله کاری است که مسیح بر روی زمین انجام داد. بعنوان پیروان او، باید آنچه را که عیسی آغاز نمود، دنبال کنیم. مسیح فقط ما را نخوانده است که به سوی او آئیم بلکه برای او برویم و شاگرد بسازیم. مأموریت شما آنقدر مهم است که عیسی مسیح پنج بار آنرا در عهدجدید تکرار می کند و هر بار به شکلی متفاوت و در پنج کتاب مختلف در کتاب مقدس (متی ۲۸:۱۹-۲۰؛ مرقس ۱۶:۱۵؛ لوقا ۲۴:۲۴؛ یوحنا ۲۱:۲۱؛ اعمال رسولان ۸:۱). درست مثل اینکه عیسی می گفته: **"من واقعاً"** می خواهم که شما بروید و این کار را انجام دهید. با مطالعه این پنج دستور مسیح

به تمام جزئیات مأموریت خود پی خواهید برد؛ اینکه بر روی این زمین، در کجا، چه وقت، چرا و چگونه باید چه کاری را انجام دهید.

عیسی در بزرگترین فرمانش می گوید: "پس رفته همه امتها را شاگرد سازید و ایشانرا به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید و ایشانرا تعلیم دهید که همه امور را که به شما حکم کرده ام حفظ کنند و اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می باشم. آمین." (متی ۲۸: ۱۹-۲۰) این فرمان نه فقط به شبانان و مبشرین بلکه به تمام پیروان مسیح داده شد. این فرمان عیسی به شمایی است که این نوشته را می خوانید و به هیچ عنوان انجام این دستور به دلخواه شما نیست، بلکه الزامی می باشد. این کلمات مسیح، یک **پیشنهاد مهم** نیست. اگر شما عضوی از خانواده خداوند هستید پس وظیفه و مأموریتتان شاگرد سازی می باشد. انجام ندادن و نادیده گرفتن این فرمان یعنی نافرمانی از مسیح. شاید ندانید که خداوند شما را مسئول افرادی که در اطراف شما می باشند قرار داده است، افرادی که هنوز مسیح را نمی شناسند. کتاب مقدس می فرماید: "اگر من به شخص بکاری هشدار بدهم که محکوم به هلاکت است، و تو این هشدار را به او نرسی، او توبه نخواهد کرد و نجات نخواهد یافت. در اینصورت او به سبب گناهش هلاک خواهد شد؛ اما تو را مسئول هلاکت او خواهم دانست." (حزقیال ۱۸: ۳) شاید شما تنها مسیحی باشید که بعضی از مردم می شناسند و مأموریت شما این است که مسیح را با ایشان در میان بگذارید.

مأموریت شما یک افتخار بزرگ است. اگر چه این یک مسئولیت بزرگ و مهم می باشد ولی به همین ترتیب یک افتخار است که بتوانیم توسط خداوند مورد استفاده قرار گیریم. "همه چیز از خدا که ما را بواسطه عیسی مسیح با خود مصلحه داده و خدمت مصلحه را به ما سپرده است." (دوم قرنتیان ۵: ۱۸) مأموریت شما شامل دو افتخار بزرگ می شود: کار کردن در کنار خداوند و معرفی کردن او. ما در بنای ملکوت خداوند به عنوان همکارش به حساب خواهیم آمد. پولس ما را **"کارگر شریک"** می نامد و می گوید "ما همکاران خداوند هستیم." (دوم قرنتیان ۱: ۶) عیسی مسیح ما را نجات داد و در خانواده خودش قرار داد و روح خود را به ما بخشید و سپس ما را مأموریتش در دنیا ساخت. چه افتخاری! کتاب مقدس می فرماید: "ما سفیران مسیح هستیم. خدا بوسیله ما با شما سخن می گوید. وقتی ما چیزی را از شما درخواست می کنیم، مانند اینست که مسیح آن را از شما می خواهد. بنابر این، از جانب او از شما می خواهیم که لطف و محبت خود را رد نکنید و با او آشتی نمایید." (دوم قرنتیان ۵: ۲۰)

به دیگران بگوئید که می توانند زندگی جاودانی داشته باشند، زیرا این بزرگترین کاری است که می توانید برای ایشان انجام دهید. اگر همسایه شما سرطان و یا ایدز دارد و شما درمان بیماری او را می دانید، جنایت است که او را نجات ندهید و اطلاعات را در اختیارش نگذارید. بدتر از آن این است که راههای بخشش و هدف و آرامش یافتن و زندگی جاودانی داشتن را همچون یک راز برای خود نگاه داریم. ما عالی ترین اخبار را در اختیار داریم و در میان گذاشتن آنها با دیگران بزرگترین لطفی است که می توانیم به کسی داشته باشیم. یکی از مشکلاتی که سالها مسیحیان درگیرش بوده اند این است که بعد از ایمان آوردن به مسیح فراموش می کنند که زندگی بدون او چقدر مملو از ناامیدی می باشد. ما باید بخاطر داشته باشیم که مهم نیست چقدر انسانها در ظاهر قانع و یا موفق به نظر می رسند، آنچه اهمیت دارد این است که زندگی بدون مسیح آنان را دستخوش ناامیدی و گمگشتگی می سازد و به سوی جدایی ابدی از خداوند پیش می برد. کتاب مقدس می فرماید: "غیر از عیسی مسیح کسی نیست که بتواند ما را رستگار سازد!" (اعمال رسولان ۴: ۱۲) همه به عیسی مسیح احتیاج دارند.

مأموریت شما ارزش جاودانی دارد. این مأموریت شما زندگی افراد و سرنوشت ایشان را تا ابد تحت تأثیر قرار خواهد داد. پس می بینیم که از هر هدف و کار و مقصود دیگری که در زندگی داشته باشیم مهم تر است. نتایج و عواقب مأموریت ما برای همیشه باقی خواهد ماند ولی نتایج کار و شغل ما جاودانی نیست. هیچ کاری در نزد خداوند مهمتر از این نیست که شما به دیگران کمک کنید تا بتوانند یک رابطه عالی را با خداوند پایه ریزی کنند. به همین دلیل است که ما باید در مأموریت خود تعجیل کنیم. عیسی مسیح فرمود: "مادمیکه روز است مرا باید به کارهای فرستنده خود مشغول باشم و شب می آید که در آن هیچکس نمی تواند کاری کند." (یوحنا ۹: ۴) ساعتها و دقائق از دست می روند، پس برای انجام مأموریت خود حتی یک لحظه هم تأخیر نکنید. از همین حالا آغاز کنید و به سوی دیگران بروید و به انجام مأموریت خود بپردازید. روزی همه ما با آنانی که به سوی مسیح خوانده ایم در آسمان جشن خواهیم گرفت ولی تنها به اندازه مدت زندگی خود بر روی این زمین وقت داریم که ایشان را به سوی مسیح دعوت کنیم.

آنچه می گویم به این معنی نیست که از شغل خود دست بکشید و یک مبشر تمام وقت مسیح گردید. خداوند از شما انتظار دارد که در هر جایی که هستید پیام خوش را با دیگران در میان بگذارید. اگر یک دانش آموزید و یا یک مادر و یا یک معلم دبستان و یا فروشنده، و یا مدیر عامل یا هر کار دیگری که انجام می دهید، باید مستمرا "به انسانهایی که خداوند در اطرافتان گذاشته است و بر اساس هدف خاصی ایشان را سر راه شما قرار داده توجه کنید و با ایشان پیام خوش انجیل را در میان بگذارید.

مأموریت شما به زندگی شما معنا می بخشد. ویلیام جیمز William James می گوید: "بهترین استفاده از زندگی، صرف کردن آن برای چیزهایی می باشد که باعث جاودانگی زندگی می گردند." حقیقت این است که آنچه برای همیشه جاودانه باقی خواهد ماند ملکوت خداوند است. هر چیز دیگر در پایان از بین خواهد رفت. به همین خاطر

باید با هدف زندگی کنیم، زندگی خود را مملو از عبادت سازیم، مشارکت داشته باشیم، رشد روحانی کنیم، خدمت کنیم و مأموریت خود را بر روی زمین به انجام رسانیم. نتایج این فعالیتها برای همیشه باقی خواهند ماند.

اگر در به انجام رساندن آنچه خداوند بر عهده شما گذارده است موفقیتی کسب نکنید در واقع زندگی خود را به هدر داده اید، زندگی که خداوند بعنوان امانت به شما عطا فرموده است. پولس می گوید: "زندگی وقتی برایم ارزش دارد که آن را در راه خدمتی که عیسی خداوند به من سپرده است صرف کنم و آن را به کمال رسانم، یعنی پیغام خوش انجیل را به دیگران برسانم و بگویم که خدا مهربان است و همه را دوست دارد" (اعمال رسولان ۲۰: ۲۴) افرادی بر روی این سیاره زندگی می کنند که تنها شما قادر هستید به خاطر محل زندگی خود و هدفی که خداوند، شما را برای آن در این مکان قرار داده است به این افراد دسترسی داشته باشید. اگر فقط یک نفر به خاطر کار شما به بهشت برود، با زندگی خود یک تغییر بزرگ در ابدیت ایجاد کرده اید. شروع به نگاه کردن به اطراف خود به قلمرو مأموریت خود بنمایید و دعا کنید: "خدا یا چه کسی را در سر راه من قرار داده ای تا با مسیح او را آشنا کنم؟"

زمان بندی خداوند برای به پایان رساندن تاریخ بستگی به عملی شدن مأموریت ما دارد. امروزه در میان ایمانداران یک شوق و شور عجیبی برای بازگشت مسیح و پایان یافتن دنیا وجود دارد. کی اتفاق می افتد؟ درست قبل از اینکه مسیح به آسمان صعود کند شاگردان همین سؤال را از او کردند و جواب عیسی بسیار روشن و واضح بود. او فرمود: "بر شما نیست که ایام و زمانهایی را که پدر در اختیار خود نگاه داشته است بدانید؛ اما چون روح القدس بر شما آید، قدرت خواهید یافت و در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا دورترین نقاط جهان، شاهدان من خواهید بود" (اعمال رسولان ۱: ۷-۸)

وقتی که شاگردان می خواستند در مورد نبوت صحبت کنند، عیسی مسیح بسرعت جهت صحبت ایشان را به سوی بشارت برگرداند. عیسی از شاگردانش انتظار داشت که تمرکز خود را بر روی مأموریتشان بر زمین بگذارند. او بطور خلاصه اینچنین گفت: "جزئیات بازگشت من هیچ ربطی به شما ندارد بلکه آنچه مهم است و به شما مربوط می شود مأموریتی می باشد که بر عهده شما گذاشته ام. بر روی آن متمرکز باشید."

فکر کردن و اندیشیدن بر روی زمان دقیق بازگشت مسیح بی فایده است زیرا مسیح فرمود: "هیچ کس آن روز و ساعت را نمی داند جز پدر؛ حتی فرشتگان آسمان و پسر نیز از آن آگاه نیستند" (متی ۲۴: ۳۶) از آن جاییکه مسیح خود فرموده که از ساعت و روز این واقعه خبر ندارد، چرا شما باید سعی کنید که به آن پی ببرید؟ آنچه ما بطور مسلم می دانیم این است: "تا زمانی که تمام آن افراد مورد نظر خداوند پیام انجیل را نشنیده اند او بازگشت نخواهد کرد." عیسی مسیح فرمود: "و این بشارت پادشاهی در سرتاسر جهان اعلام خواهد شد تا شهادتی برای همه قومها باشد. آنگاه پایان فرا خواهد رسید" (متی ۲۴: ۱۴) اگر می خواهید مسیح زودتر بازگردد بر روی انجام دادن مأموریت خود متمرکز باشید نه پی بردن به نبوت! شاید ندانید که چقدر آسان حواس ما پرت می شود و ناگهان به کنار می رویم و از انجام مأموریت خود دست می کشیم، زیرا شیطان ترجیح می دهد شما هر کاری انجام دهید به غیر از در میان گذاشتن ایمانتان با دیگران! تا زمانی که نخواهید کسی را با خود به بهشت ببرید، شیطان به شما اجازه خواهد داد همه نوع کارهای خوب انجام دهید. ولی به محض اینکه در هدف خود جدی شوید و بخواهید مأموریتتان را به انجام رسانید تمام لذتها و تفریحات را در سر راه شما قرار می دهد. وقتی این اتفاق می افتد به خاطر آورید که عیسی فرمود: "کسی که تمام هوش و حواسش متوجه خدمت به من نباشد، لایق این خدمت نیست!" (لوقا ۹: ۶۲)

برای به انجام رساندن مأموریت خویش چه بهایی باید بپردازیم.

برای به کاملیت رساندن مأموریت خود ملزم هستیم که ارزشهای خود را رها کرده و ارزشهای مورد نظر خداوند را برای زندگی خویش انتخاب کنیم. شما نمی توانید هر چه که دوست دارید انتخاب کنید و انجام دهید و بقیه را به روال زندگی سابق خویش انجام دهید. شما باید همانطور که مسیح هم گفت، بگوئید: "اراده تو انجام شود، نه خواست من" (لوقا ۲۲: ۴۲) شما تمام آرزوها و حقوق و انتظارات و رویاها و نقشه های خود را تسلیم او می کنید. از دعاها و خود خواهانه دست بر می دارید و دیگر نمی گوئید که خداوند آنچه را می خواهم انجام دهم برکت بده و در عوض دعا می کنید: "خداوند به من کمک کن تا آنچه را تو برکت می دهی انجام دهم."

شما یک صفحه کاغذ سفید که نام خود را در پائین آن امضاء کرده اید به پدر آسمانی می دهید و می گوئید که وظایف زندگی شما را در آن بنویسد. کتاب مقدس می فرماید: "خود را کاملاً به خدا بسپارید و سراسر وجود خود را به او تقدیم کنید؛ ... باید وسیله ای مفید در دست خداوند باشید تا هدفهای نیکوی او را تحقق بخشید" (رومان ۱۲: ۶ اب)

اگر تصمیم بگیرید که در زندگی مأموریتی را که خداوند بر عهده شما قرار داده است انجام دهید و اهمیت ندهید که چه مشکلاتی در سر راه شما قرار خواهد گرفت، برکتی دریافت می کنید که کمتر کسی در زندگی آن را تجربه کرده است. در حقیقت خداوند برای مردان و زنانی که ملکوت او را بر زمین برقرار می کنند همه کار می کند. عیسی مسیح وعده داده است که: "بلکه نخست در پی پادشاهی خدا و انجام اراده او باشید، آنگاه همه اینها نیز به شما عطا خواهد شد" (متی ۶: ۳۳)

یکی دیگر برای مسیح

پدر من بیش از ۵۰ سال خداوند را خدمت کرده است و اکثرًا در کلیساهای کوچک و محلی و روستایی خدمت می کرده . او یک واعظ خیلی ساده بود ولی مردی بود که مأموریتی بر عهده داشت. فعالیت مورد علاقه او ساختن کلیساهای کوچک توسط داوطلبان این کار بود. در دوره زندگی خود پدر من بیش از ۱۵۰ کلیسا در کل دنیا بنا کرد. در سال ۱۹۹۹ پدر من بخاطر سرطان درگذشت. در هفته آخر بیماریش تمام مدت ۲۴ ساعت در حالت نیمه هوش بیدار بود. همانطور که در آن حالت چیزهایی می دید، بلند بلند صحبت می کرد و آنها را به زبان می آورد. در زمانی که کنار او نشسته بودم از رویاهایش که با صدای بلند مطرح می کرد چیزهای زیادی در مورد پدرم آموختم. او کلیساهای را یکی بعد از دیگری بنا کرد. یک شب از شبهای آخر همینطور که همسر من و خواهرزاده هایم و خودم در کنار او بودیم پدرم ناگهان فعال شد و خواست از تخت بیرون بیاید. البته او خیلی ضعیفتر از آن بود که بتواند این کار را انجام دهد و من و همسر من مانع این کار او شدیم و از او خواستیم که باز به بسترش بازگردد و بخوابد. ولی او اصرار داشت که از تخت بیرون بیاید. پس بالاخره همسر من پرسید: "جیمی می خواهی چکار کنی؟" او جواب داد: "باید یکنفر دیگر را برای مسیح نجات دهم!" و این را چندین مرتبه تکرار کرد. "باید یکنفر دیگر را برای مسیح نجات دهم... باید یکنفر دیگر را برای مسیح نجات دهم!"

در طول یک ساعت بعدی او تقریبًا صد بار آن جمله را تکرار کرد. در حالی که با چشمان اشکبار در کنار تخت او زانو می زدم، سرم را خم کردم تا از خداوند برای ایمان پدرم تشکر کنم. در همان لحظه پدرم دستان خود را بر سر من گذاشت، درست مانند اینکه می خواهد مسئولیت بزرگی را به من بدهد و گفت: "یکی دیگر را برای مسیح نجات بده! یکی دیگر را برای مسیح نجات بده!" من تصمیم گرفتم که آنچه را پدرم به من گفت در تمام زندگی به خاطر بسپرم و بر طبق آن عمل کنم. من شما را دعوت می کنم که به همین ترتیب شما نیز بر این روش تمرکز کنید، زیرا هیچ چیز به اندازه این موضوع در ابدیت تغییر و دگرگونی ایجاد نخواهد کرد. اگر می خواهید خداوند از شما استفاده کند باید در مورد آنچه برای خداوند اهمیت دارد، اهمیت قائل شوید. آنچه که خداوند بسیار و بیش از هر چیز دیگر مورد اهمیت قرار می دهد نجات و رهایی انسانهایی می باشد که به دست خودش خلق شده اند. او می خواهد که فرزندانش دوباره بسویش بازگردند، صلیب اثباتی برای همین است. من دعا می کنم که شما همیشه متوجه این موضوع باشید که باید به یکنفر دیگر برای مسیح پیام نجات را برسانید تا روزی که در مقابل تخت داوری خداوند ایستادید به جرأت بگوئید: "مأموریت انجام شد."

نکته مورد توجه: من به منظور مأموریتی خلق شده ام.

آیه حفظی: "پس بروید و همه قومها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر، پسر و روح القدس تعمید دهید و به آنان تعلیم دهید که هر آنچه به شما فرمان داده ام، به جا آورند. اینک من هر روزه تا پایان این عصر با شما هستم!" (متی ۲۸: ۱۹-۲۰)

سوالی که باید از خود بکنید: چه ترسهایی مانع به انجام رساندن مأموریتی که خداوند بر عهده ام گذاشته است می شود؟ چه چیز مانع می شود که من خبر خوش را به دیگران برسانم؟

(فصل سی و هفتم)

در میان گذاشتن پیام زندگیتان با دیگران

"هر که به پسر خدا ایمان دارد، این شهادت را در خود دارد." (اول یوحنا ۵: ۱۰ الف)
"اکنون کلام خداوند بوسیله شما در همه جا پخش شده و به گوش مردم سرزمینهای دیگر نیز رسیده است. هر جا قدم می گذاریم، سخن از ایمان حیرت انگیز شما به خداست؛ لذا نیازی نیست که ما دیگر چیزی در این خصوص بگوییم." (اول تسالونیکیان ۱: ۸)

خداوند در زندگی شما یک پیام قرار داده است که باید آنرا با دیگران در میان بگذارید. وقتی که ایمان می آورید به همان ترتیب یک پیام آور مسیح نیز می شوید. خداوند می خواهد که از طریق شما با دنیا صحبت کند. پولس رسول می گوید: "ما در مسیح با خلوص نیت سخن می گوییم، همچون کسانی که سخنگوی خدا/بند و در حضور او می ایستند." (دوم

قرنتیان ۲: ۱۷ ب)

شاید فکر کنید که چیزی برای در میان گذاشتن با دیگران ندارید ولی این شیطان است که سعی می کند شما را ساکت نگاه دارد. حقیقت این است که شما یک انبار پر از تجارب دارید که خداوند می خواهد از آنها استفاده کند و دیگران را نیز وارد خانواده خودش گرداند. کتاب مقدس می فرماید: "هر که به پسر خدا ایمان دارد، این شهادت را در خود دارد." (اول یوحنا ۵: ۱۰ الف) پیامی که شما در مورد زندگی خود به دیگران می دهید شامل چهار بخش می شود:

- **شهادت شما:** داستان رابطه شما با خداوند و اینکه چطور این رابطه شروع شد.
- **درسهای زندگی شما:** مهمترین درسهایی که خداوند به شما آموخته است.
- **علاق و اشتیاقهای الهی شما:** آنچه خداوند شما را برای اهمیت دادن به آنها شکل داده است.
- **خبر خوش:** پیام نجات

پیام زندگی شما شامل شهادتتان نیز می شود. شهادت شما و داستان زندگیتان بیان می کند که چگونه عیسی مسیح یک دگرگونی بزرگ برایتان ایجاد کرد. پطرس به ما می گوید که ما توسط خداوند انتخاب شدیم: "شما برگزیدگان خدا، و کاهنان پادشاهان عیسی، و قوم مقدس و خاص خدا می باشید، تا به این ترتیب به دیگران نشان دهید که خدا چگونه شما را از تاریکی به نور عجیب خود دعوت نموده است." (اول پطرس ۲: ۹) این اصل و جوهره شهادت دادن است، یعنی به سادگی با توجه به خداوند، تجارب شخصی خود را با دیگران در میان بگذارید. در یک دادگاه از شاهد انتظار ندارند که بر سر پرونده مجادله و بحث کند و بخواهد حقیقت را ثابت کند و یا بر رأی دادگاه اعتراضی داشته باشد، این وظیفه وکیل دعاوی است که این کارها را بکند. شاهدان به سادگی گزارش آنچه رخ داده است و یا آنچه را که دیده اند را می دهند.

عیسی مسیح فرمود: "شاهدان من خواهید بود." (اعمال رسولان ۱: ۸) نه اینکه "شما وکیل من خواهید بود." او از شما انتظار دارد که داستان خود را با دیگران در میان بگذارید. در میان گذاشتن آنچه برایتان توسط مسیح به وقوع پیوسته است یک بخش ضروری از مأموریت شما بر روی زمین است، زیرا کاری که انجام می دهید منحصر به فرد است. داستان دیگری همانند داستان شما وجود ندارد، پس فقط شما هستید که می توانید این داستان را به دیگران بگوئید. اگر این کار را نکنید برای همیشه برکت را از دست داده اید و داستانتان برای همیشه از بین خواهد رفت. شاید شما دانشجوی کتاب مقدس نباشید ولی صاحب زندگی خود هستید و خیلی سخت است که با تجربه شخصی کسی بحث و مجادله کرد. در حقیقت شهادت شخصی زندگی شما حتی از یک موعظه هم مؤثرتر است، زیرا آنانی که هنوز مسیح را نمی شناسند به شبان کلیسا به عنوان یک استاد و فروشنده ای که تجربه طولانی دارد می نگرند، اما آنان به شما به عنوان یک **"خریدار راضی"** نگاه می کنند و بیشتر باورتان دارند. داستانهای شخصی خیلی راحت تر به زندگیهای ما مربوط می شود تا آنچه مسئولین مربوطه می گویند و مردم دوست دارند به این داستانها گوش فرا دهند. این شهادتها توجه مردم را به خود جلب می کند و آن را تا مدتها به خاطر می سپردند. آنانی که مسیح را نمی شناسند هیچ علاقه ای ندارند به نقل قولهای شما از الهیدانان توجه کنند ولی یک کنجکاو ذاتی در درونشان می باشد که در مورد آنچه تجربه نکرده اند بشنوند. در میان گذاشتن داستانها باعث به وجود آمدن یک پل رابطه ای می شود که مسیح از روی این پل می تواند به قلب هر دو طرف رفت و آمد داشته باشد.

یکی دیگر از ارزشهای شهادتهای شما این است که در مقابل دفاعیات منطقی همچون یک میان بر عمل می کند. بسیاری از مردم که به قدرت کتاب مقدس باور ندارند و آنرا قبول نمی کنند به صحبتهای یک شخص فروتن گوش فرا می دهند و داستان او را باور می کنند. به همین خاطر است که پولس در شش مناسبت مختلف برای در میان گذاشتن انجیل بجای ذکر آیات کتاب مقدس از شهادت زندگی خود بهره می برد. (اعمال رسولان بابهای ۲۲ الی ۲۶)

کتاب مقدس می فرماید: "همواره آماده باشید تا هر کس دلیل امیدی را که در شماست ببرد، او را پاسخ گوید، اما به نرمی و با احترام." (اول پطرس ۳: ۱۵-۱۶) بهترین روش برای آماده بودن و مستعد گشتن، این است که شهادت خود را بر روی کاغذ آوریم و سپس آنرا به خاطر بسپاریم، به خصوص نکات مهم آن را. آنچه که نوشته اید به چهار بخش تقسیم کنید:

۱- قبل از اینکه مسیح را ملاقات کنم زندگی من چه شکلی داشت.

۲- چطور متوجه شدم که به عیسی محتاجم.

۳- چگونه زندگی خود را تسلیم مسیح کردم.

۴- تفاوتهایی که مسیح در زندگی من ایجاد کرد.

البته شما به غیر از شهادت نجاتتان، شهادتهای زیادی برای در میان گذاشتن با دیگران دارید. شما به خاطر هر کمکی که خداوند در زندگی شما کرده است، می توانید شهادت دهید. شما باید از مشکلات خود یک لیست تهیه کنید و همچنین از اوضاع و احوال و شرایطی که خداوند شما را از آنها بیرون آورده است، سپس با حساسیت فراوان آن قسمتهایی را که به زندگی دوستانتان مربوط می شود خارج سازید و برایشان تعریف کنید. هر موقعیتی شهادتهای مخصوص به خود را دارد.

پیام زندگی شما شامل درسهایی که از زندگی گرفته اید نیز می گردد. دومین بخش از پیغام زندگی شما حقایقی است که خداوند در رابطه با خودش به شما آموخته است. تجاربی که در زندگی از طریق این رابطه آموخته اید. اینها درسها و مکاشفاتی است که در مورد خداوند یاد گرفته اید، روابط، مشکلات، وسوسه ها و دیگر مواردی که در زندگی وجود دارند. داود در دعایش می گوید: "ای خداوند، راه اجرای احکام خود را به من بیاموز و من همیشه آنها را انجام خواهم داد." (زمور ۱۱۹: ۳۳) متأسفانه ما از این همه مواردی که در زندگی برایمان رخ می دهند، هیچ درس نمی گیریم. کتاب مقدس در مورد قوم اسرائیل می فرماید: "خداوند بارها بنی اسرائیل را از دست دشمنانشان نجات بخشید، ولی آنها هر بار بر ضد او شوریدند و در گناهان خود بیشتر غرق شدند." (زمور ۱۰۶: ۴۳) شما هم حتماً افرادی این چنین را ملاقات کرده اید.

اگر چه درس گرفتن از تجارب یک کار عاقلانه است، اما عاقلانه تر از آن درس گرفتن و استفاده از تجارب دیگران است. ما آنقدر وقت نداریم که بخواهیم همه چیز را خودمان به شخصه از زحمات و اشتباهاتمان تجربه کنیم. ما باید از زندگیهای یکدیگر درس بگیریم. کتاب مقدس می فرماید: "نصیحت شخص دانا برای گوش شنوا مانند حلقه طلا و جواهر، با ارزش است." (امثال سلیمان ۲۵: ۱۲)

مهمترین درسهایی را که در زندگی آموخته اید بر روی کاغذ بیاورید تا شاید بتوانید آنها را با دیگران نیز در میان بگذارید. ما باید از سلیمان متشکر باشیم که این کار را کرد و دو کتاب امثال و جامعه را در اختیار ما قرار داد که هر دوی آنها پر از دروس عملی زندگی می باشند. تصور کنید که با استفاده از تجارب دیگران تا چه حد می توانیم از خستگیها و فرسودگیهای غیرضروری اجتناب ورزیم. افراد بالغ، عادت بیرون کشیدن تجارب و درسهای مهم زندگی و نگاهی از آنها در ذهنشان را در خود رشد می دهند. من شما را تشویق می کنم که یک لیست از درسهای روزانه خود تهیه نمائید. مطمئناً تا زمانیکه آنها را به رشته تحریر در نیاورید و در جایی حفظشان نکنید، درسی از آنها نخواهید گرفت. در اینجا تعدادی سؤال را مطرح می کنیم که می توانند برای فعال کردن حافظه شما برای شروع، مفید باشند: (برای نمونه های کتاب مقدسی این پرسشها به این آیات توجه کنید: زمور ۵۱؛ فیلیپیان ۴: ۱۱-۱۳؛ دوم قرنتیان ۴: ۱۰-۱۱؛ زمور ۴۰؛ زمور ۷۱: ۱۱۹؛ پیدایش ۵۰: ۲۰)

• خداوند از شکستها چه چیزهایی به من آموخته است؟

• خداوند از بی پولی به من چه درسهایی یاد داده است؟

• خداوند از افسردگیها و دردها و غم به من چه آموخته است؟

• خداوند در صبر چه چیزهایی به من آموخته است؟

• خداوند از بیماری چه درسهایی به من یاد داده است؟

• خداوند از دل شکستگی چه چیزهایی به من آموخته است؟

• من از خانواده ام، کلیسا، روابطم، گروه خانگی ام و یا اوضاع و احوال و انتقادات چه درسهایی گرفته ام؟

پیام زندگی شما شامل در میان گذاشتن علایق و اشتیاقهای الهی شما نیز می شود. خداوند خدای شور و شوق و سراسر انرژی است. خداوند پر از شور و احساس ما، از چیزی متنفر و به همان اندازه به چیزی علاقمند است. هر قدر که به او نزدیک شوید، احساس و شور شما نیز به آنچه که او دوست دارد و از آنچه که او متنفر است بیشتر می گردد و از صمیم قلبتان به خواست او اهمیت می دهید و بنابر این روزی سخنگوی او در کل دنیا خواهید شد. شاید این شور و هیجان در مورد یک هدف باشد و یا یک مشکل و یا گروهی از مردم. هر چه که هست شما احساس می کنید که مجبورید در موردش صحبت کنید و کاری را به انجام رسانید که تغییری در اوضاع و احوال ایجاد می کند.

شما نمی توانید از صحبت کردن در مورد چیزهایی که بی نهایت به آنها علاقه مند هستید خودداری کنید. عیسی مسیح فرمود: "سخنان انسان، نشان دهنده باطن اوست." (متی ۲۳: ۱۲) دو نمونه ای که می توانیم ذکر کنیم داود و ارمیا می

باشند. داود می گوید: "برای خدمت در خانه تو شور و هیجان دارم." (زمزم ۹:۶۹) و ارمیا می گوید: "کلام تو در دلم مثل آتش، شعله ور می شود که تا مغز استخوانهایم را می سوزاند و نمی توانم آرام بگیرم." (ارمیا ۹:۲۰)

خداوند به عده ای از مردم یک شور و احساس الهی می بخشد که با چیزی مبارزه کنند و بر آن فائق آیند. این مورد می تواند گاهی مشکلات یا تجارب شخصی آنان باشد همچون اعتیاد و افسردگی و بیماری و بی استفاده بودن و دهها مشکل دیگر! گاهی اوقات خداوند این شور و اشتیاق خاص را به افرادی می دهد تا در گروهی صحبت کنند یا به جای آنانی که خود صحبت نمی کنند، صحبت کنند، مانند: بچه های سقط شده، جفا دیدگان، فقرا، زندانیان، سوء استفاده شدگان و آنانی که قانون، ایشان را نادیده گرفته است. کتاب مقدس پر است از فرامینی که می گوید باید از حقوق بی دفاعان دفاع کنیم. خداوند از افراد پرشور و مشتاق استفاده می کند تا ملکوتش را رشد و توسعه دهند. او ممکن است به شما نیز یک شور و هیجان الهی عطا کند تا یک کلیسای جدیدی را بنا کنید و خانواده ها را تقویت کنید و یا مخارج ترجمه های کتاب مقدس را تقبل کنید و یا رهبران مسیحی را تربیت کنید. شاید خداوند این اشتیاق را در شما قرار دهد که برای معرفی کلام خدا و مسیح با گروهی آشنا شوید و در زندگی آنها کار کنید. شاید خداوند بخواهد که شما با بازرگانان و یا جوانان و یا خارجیها و یا دانش آموزان و یا مادران جوان و یا آنانی که دارای عادات و علاقه های ورزشی خاصی هستند تماس و ارتباط برقرار کنید. اگر از خداوند بطلبید او نیز قلب شما را مملو از اشتیاق برای خدمت در یک گروه و یا کشور که عاجزانه و بی نهایت به یک شاهد مسیحی نیاز دارند، پر خواهد ساخت.

خداوند به هر کدام از ما اشتیاق و تمایل خاصی عطا کرده است تا آنچه را که می خواهد، به انجام رساند. شما نباید از دیگران انتظار داشته باشید که در مواردی همانند شما شور و اشتیاق نشان دهند. در عوض، باید به یکدیگر گوش فرا دهید و به ارزشها و پیامهای زندگی یکدیگر احترام بگذاریم، زیرا همه ما همه چیز را تجربه نکرده ایم. هیچگاه هیجانانگیز و اشتیاق دیگران را بی ارزش ندانید و کوچک و حقیر نشمارید. کتاب مقدس می فرماید: "غیرت داشتن نیکوست، به شرطی که با قصد نیکو باشد و همیشگی، نه فقط زمانی که من با شما هستم." (غلاطیان ۱:۴)

پیام زندگی شما شامل خبر خوش نیز می گردد. خبر خوش چیست؟ "انجیل نشان می دهد که خدا چگونه آدمیان را کاملاً نیک می شمارد و این پایه ایمان و بر ایمان بنا شده است." (رومان ۱:۱۷) "پیغام ما اینست که خدا در مسیح بود و مردم را به اوستی با خود فرا می خواند تا گناهانشان را ببخشاید و آثار آن را پاک نماید." (دوم قرنتیان ۵:۱۹) خبر خوش این است که وقتی به رحم و بخشش خداوند، در این مورد که ما را از طریق عیسی مسیح و کار او نجات داد، اطمینان می کنیم، از آن به بعد گناهان ما بخشیده می شود، برای زندگی خود هدفی می یابیم و در آینده خانه ای در آسمان بر ایمان مهیا می گردد.

صدها کتاب مبنی بر روشهای در میان گذاشتن خبر خوش به رشته تحریر در آمده است. من می توانم لیستی از این کتابها که برای من نیز پربار و نتیجه بخش بوده اند در اختیار شما قرار دهم (ضمیمه ۲). ولی تمام این تمرینهایی که در کتب مختلف نوشته شده اند، نمی توانند شما را برای شهادت دادن برای مسیح برانگیزانند مگر اینکه هشت موردی را که در مبحث گذشته بررسی کردیم در زندگی خود وارد سازیم و به آنها عمل نماییم. از همه اینها مهم تر این است که شما باید همانطور که خداوند انسانهای گمشده را دوست دارد، دوست بدارید.

خداوند هرگز کسی را که دوست نداشته باشد، نمی آفریند. همه برای او اهمیت دارند. وقتی که مسیح بر روی صلیب آغوش خود را گشود و بازوان خود را باز کرد، در واقع به ما گفت: "من شما را اینقدر دوست دارم!" کتاب مقدس می فرماید: "زیرا محبت مسیح بر ما حکمفرماست، چون یقین داریم که یک تن به خاطر همه مرد." (دوم قرنتیان ۵:۱۴) هر گاه در مورد مأموریت خود دچار عجز و ناتوانی و شک می گردید، فقط به کاری که مسیح بر روی صلیب انجام داد ببانیدید!

ما باید به آنانی که هنوز مسیح را نشناخته اند اهمیت دهیم زیرا که خداوند به آنها اهمیت می دهد. محبت هیچ انتخاب دیگری را باقی نمی گذارد. کتاب مقدس می فرماید: "کسی که محبت دارد نمی ترسد... زیرا محبت کامل ترس را دور می سازد." (اول یوحنا ۴:۱۸) یک پدر و مادر، در هنگام آتش سوزی بدون توجه به هیچ چیزی به داخل آتش می دوند تا فرزند خود را نجات دهند زیرا محبت آنان ترس را از میان بر می دارد. اگر تا به امروز برای در میان گذاشتن خبر خوش با دیگران دچار ترس و شک بوده اید، از خداوند بخواهید که قلبتان را مملو از محبت نسبت به ایشان سازد. کتاب مقدس می فرماید: " (خدا) نمی خواهد کسی نابود شود بلکه مایل است همه از گناهانشان توبه کنند." (دوم پطرس ۳:۹) تا زمانی که شخصی در سر راه شما است که هنوز مسیح را نمی شناسد باید برای او دعا کنید، به او محبت کنید و خبر خوش را با او در میان گذارید. و تا زمانی که یکنفر در گروه و دسته شما است که هنوز عضو خانواده خدا نگردیده است باید کلیسای شما این کوشش را بنماید که او را به درون خانواده خدا هدایت کند. کلیسایی که نخواهد رشد کند در واقع به دنیا می گوید: "برو به جهنم."

چه کارهایی حاضرید انجام دهید تا مردمی که می شناسید به آسمان روند؟ آنان را به کلیسا دعوت می کنید؟ داستان خود را با ایشان در میان می گذارید؟ این کتاب را به ایشان می دهید؟ آنان را به صرف غذا دعوت می کنید؟ هر روزه برایشان دعا می کنید تا نجات یابند؟ قلمرو مأموریت و خدمت شما محیط اطرافتان است. موقعیتهای و فرصتهایی را که خداوند در اختیارتان قرار می دهد از دست ندهید. کتاب مقدس می فرماید: "از هر فرصت نهایت استفاده را بکنید تا پیغام انجیل را به دیگران برسانید، و بدانید چگونه با کسانی که هنوز ایمان نیآورده اند، عاقلانه رفتار

نمایید." (کولسیان ۴: ۵) آیا کسی هست که بخاطر کار شما وارد بهشت می گردد؟ آیا کسی در بهشت این توانائی را خواهد داشت که بگوید از تو متشکرم. من اینجا هستم زیرا تو آنقدر برایم اهمیت قائل شدی که پیام خوش را با من در میان گذاشتی؟ تصور کنید سلام دادن و خوش آمد گفتن به آنانی که شما باعث نجاتشان شدید، در آسمان چه کار لذت بخشی خواهد بود! نجات یک روح و جان در این دنیا از هر هدف دیگری که در زندگی دارید مهم تر است. فقط انسانها هستند که برای همیشه جاودانه باقی خواهند ماند.

شما در این کتاب به پنج هدف خدا برای زندگیتان در زمین پی بردید: او شما را آفرید تا **عضو** یک خانواده باشید، شخصیت خودش را **داشته باشید**، او را **جلال دهید**، **خدمتگزار** فیض او باشید و **پیام رسان** خبر خوش گردید. از این پنج هدف **فقط** هدف پنجم است که می تواند بر روی زمین به انجام رسد. چهار مورد دیگر را در ابدیت نیز خواهیم داشت. به همین خاطر است که انتشار خبر خوش اینقدر اهمیت دارد؛ شما مدت زمان کوتاهی در اختیار دارید تا پیام زندگی خود را با دیگران در میان بگذارید و مأموریت خویش را به کمال رسانید.

نکته مورد توجه: خدا می خواهد از طریق من چیزی به دنیا بگوید.

آیه حفظی: "همواره آماده باشید تا هر کس دلیل امیدی را که در شماست بی‌رسد، او را پاسخ گوید، اما به نرمی و با احترام." (اول پطرس ۳: ۱۵-۱۶)

سوالی که باید از خود بکنید: خدا از من می خواهد با چه کسی پیام زندگی خود را در میان بگذارم.

(فصل سی و هشتم)

مسیحی در سطح جهانی شدن

"پس شما باید دقت کنید که چگونه زندگی می کنید، مثل اشخاص عاقل زندگی کنید، نه مانند نادانان." (افسیان ۵: ۱۵)

"بهوش باشید مبدا به راه نادرست بی دینان گمراه شوید و پایداری تان را از کف بدهید." (دوم پطرس ۳: ۱۷)

بزرگترین مسئولیت، همان مسئولیتی است که بر عهده شما گذاشته شده است. شما باید انتخاب کنید که آیا می خواهید یک مسیحی در سطح جهانی و یا یک مسیحی دنیوی باشید. مسیحیان دنیوی با دیدی سطحی به خداوند نگاه می کنند و تنها خداوند را برای استفاده های شخصی خود لازم دارند. آنان نجات یافته اند، ولی همچنان خودمحور باقی مانده اند. آنان به رفتن به کنسرتها و جلسات و سمینارهایی که بر ثروت ایشان می افزاید بسیار علاقه نشان می دهند ولی شما هرگز ایشان را در کنفرانس تیشیری برای مسیح نمی یابید، زیرا تمایلی به شرکت در آنها ندارند. دعاها و ایشان متمرکز بر احتیاجات شخصی و شادی و برکات شخصی زندگی خودشان است. ایمان آنها از نوع "اول-من" می باشد: چطور خداوند می تواند زندگی مرا راحت تر سازد؟ آنان به جای اینکه بخواهند در دست خداوند استفاده شوند، از خداوند برای رسیدن به اهدافشان استفاده می کنند. برعکس مسیحیان جهانی می دانند که نجات یافته اند تا به دیگران خدمت کنند و مأموریتی را به کمال رسانند. آنان مشتاقند که افتخار استفاده شدن در دستهای خداوند را داشته باشند. اینان همان مسیحیانی هستند که به صورت کامل "زنده" بر روی کره زمین زندگی می کنند. شادی و اعتماد و انرژی آنها مسری است، زیرا که می دانند در اطراف خویش تغییری ایجاد می کنند. آنان هر روز از با این امید از خواب بر می خیزند که خداوند از ایشان به طرز تازه ای استفاده کند. شما دوست دارید که جزو کدام دسته باشید؟

خداوند شما را دعوت می کند تا در بزرگترین و عظیم ترین و عالی ترین و متفاوت ترین جای تاریخ یعنی در ملکوتش شرکت کنید. تاریخ، داستان خداوند است. او خانواده خویش را برای ابد انتخاب می کند. هیچ چیزی بیشتر از اینها برای او ارزش ندارد و هیچ چیز در دنیا پایدار نیست. از کتاب مکاشفه در می یابیم که آنچه خداوند می خواهد به انجام خواهد رسید. یک روز فرمان بزرگ تبدیل به کمال بزرگ می گردد. در آسمان توده عظیمی از مردم "از هر نژاد و قوم و ملیت و زبان" (مکاشفه ۷: ۹) یک روز در مقابل عیسی مسیح خواهند ایستاد و او را عبادت خواهند نمود. یک مسیحی جهانی بودن، باعث می شود که قسمتی از ملکوت خداوند را پیشاپیش تجربه کنید.

وقتی که عیسی مسیح به شاگردانش فرمود: "بروید و خبر خوش را به همه اعلام نمایید." آن گروه کوچک و فقیر اهل خاورمیانه، ناگهان آشفته شدند. آنان اندیشیدند که باید با این حیوانات کند و کم سرعت به دور دنیا بروند؟ آنها تنها وسائل حمل و نقل ایشان بودند و هیچ کشتی اقیانوس پیما وجود نداشت، پس ایشان با موانع فیزیکی مواجه شده بودند. امروزه ما هواپیما و کشتی و قطار و اتوبوس و ماشین های سواری داریم. بالاخره دنیا تبدیل به یک دنیای کوچک شد که هر روز کوچکتر و کوچکتر نیز می شود. وقتی که عجله داشته باشید و زمان برایتان مهم باشد می توانید با یک پرواز سریع از روی اقیانوس رد شوید و روز بعد دوباره اگر لازم باشد در خانه خود باشید. بطور خلاصه بگویم که اکنون موقعیتهای موجود برای یک مسیحی عادی و روزمره برای شرکت در میسیونهای بین المللی کوتاه مدت هیچ محدودیت و مانعی نمی شناسد. هر گوشه از این جهان در دسترس شما می باشد، فقط کافی است که از صنعت سیر و سفر کمک بخواهید. ما برای پخش نکردن پیام خوش انجیل هیچ عذر موجهی نداریم.

امروزه با وجود اینترنت دنیا کوچکتر نیز شده است و اضافه بر آنها تلفن و فاکس. هر ایمانداری با دسترسی به اینترنت می تواند بطور شخصی تقریباً با همه ملتها در کل دنیا ارتباط برقرار کند. تمام دنیا در زیر انگشتان شما قرار دارد. حتی بسیاری از دهکده های دور دست دارای پست الکترونیکی (ایمیل) هستند و حالا شما می توانید بشارت الکترونیکی داشته باشید. با مردم در سویی دیگر از این دنیای بزرگ صحبت می کنید بدون اینکه حتی خانه خود را ترک کنید. در هیچ برهه زمانی انجام دادن فرمان خداوند در کل دنیا تا این اندازه آسان نبوده است. موانع سر راه ما در حال حاضر دیگر فاصله و قیمتها و حمل و نقل نمی باشد بلکه این افکار ما هستند که مشکل ساز شده اند. برای اینکه یک مسیحی جهانی شوید، باید روش تفکر خود را تغییر دهید. دید و نیتهای شما باید تغییر کنند.

چگونه می توانیم همچون یک مسیحی در سطح جهانی فکر کنیم؟

روش تفکر خود را از افکار خود محورانه به سوی فکر کردن برای دیگران تغییر دهید. کتاب مقدس می فرماید: "در درک و فهم کودک نباشید... بر عکس، در درک و فهم بالغ باشید." (اول قرنتیان ۱۴: ۲۰) این اولین قدم به سمت مسیحی جهانی شدن است. کودکان فقط به خود می اندیشند و بالغان به دیگران هم فکر می کنند. خدا می فرماید: "تنها به فکر خود نباشید، بلکه به دیگران نیز بیندیشید." (فیلیپیان ۲: ۴)

البته این یک دگرگونی ذهنی مشکل می باشد زیرا که ما ذاتاً به سوی خود جذب می شویم و تقریباً تمام تبلیغات ما را تشویق می کنند که به خودمان ببینیم. تنها راهی که از طریق آن می توانیم این نوع نگرش را دگرگون سازیم این است که لحظه به لحظه بیشتر خود را به خداوند وابسته کنیم. خوشبختانه او ما را در کشمکشها تنها نمی گذارد: "ولی ما نه روح این دنیا، بلکه روحی را یافته ایم که از خداست تا آنچه را خدا به ما عطا کرده است، بدانیم." (اول قرنتیان ۱۲: ۲) شروع کنید و از روح القدس بخواهید که برای شناخت نیازهای آنانی که هنوز مسیح را نشناخته اند به شما کمک کند تا همچنان که با ایشان صحبت می کنید به چیزهای بیشتری در مورد آنها دست یابید و تشنگی روحانی آنها را دریابید. با تمرین می توانید خود را عادت دهید که دعاهای تنفسی در سکوت داشته باشید و این کار را برای هر که ملاقات می کنید، انجام دهید. بگوئید که: "پدر، به من کمک کن که بفهمم چه چیزی مانع این شخص می شود تا تو را بشناسد." هدف شما باید این باشد که بفهمید افراد در کدام قسمت از سفر روحانی خود هستند و سپس هر کاری که ممکن است ایشان را به خدا نزدیکتر سازد، انجام دهید. شما می توانید از آنچه که پولس فکر می کرد بهره ببرید که می گفت: "پس آنچه را که دوست دارم، و یا به نفع خودم می باشد، انجام نمی دهم، بلکه کاری را می کنم که به نفع دیگران است تا ایشان نجات یابند." (اول قرنتیان ۱۰: ۳۳)

تفکر خود را از شکل بسته و محدود و محلی تبدیل به تفکری وسیع و جهانی سازید. خداوند ما جهانی است. او همیشه به کل دنیا اهمیت داده است: "خدا جهان را اینقدر محبت نمود..." (یوحنا ۳: ۱۶) از همان اول مایل بوده است که از هر نژاد و ملیتی برای خودش خانواده و خویشاوندانی داشته باشد. کتاب مقدس می فرماید: "او همه اقوام بشری را از یک انسان پدید آورد تا در سرتاسر زمین ساکن شوند؛ و زمانهای تعیین شده برای ایشان و حدود و محل سکونتشان را مقرر فرمود. تا مردم او را بجویند و چه بسا که در پی اش گشته، او را بیابند، هر چند از هیچ یک از ما دور نیست." (اعمال رسولان ۱۷: ۲۶-۲۷)

بیشتر افراد دنیا امروزه جهانی فکر می کنند. در تمام مشاغل و هر چیز دیگر از تمام ملیتها دستی را مشاهده می کنید. زندگیهای ما بطرز غیر قابل باوری و بطور متوالی با دیگر ملتها گره خورده است، زیرا که ما با یکدیگر مدها و موزیک و ورزش و حتی غذاهای سریع را تقسیم می کنیم. شاید اکثر لباسهایی که می پوشید و یا غذایی که می خورید متعلق به کشور دیگری باشد و در جایی دیگر تولید شده باشد. ما خیلی بیشتر از آنچه که شما حتی فکرش را کنید به هم وابسته هستیم. این روزها برای زندگی کردن روزهای جالبی هستند. تعداد مسیحیان بیش از گذشته است. پولس حق داشت که می گفت: "این پیغام، از روزی که آن را شنیدید و از لطف عظیم خدا نسبت به گناهکاران آگاهی یافتید، زندگی شما را دگرگون کرد. اکنون همین پیغام به سراسر دنیا رسیده است و در همه جا زندگی مردم را دگرگون می سازد." (کولسیان ۱: ۶)

برای اینکه شروع کنید و از این به بعد جهانی بیندیشید، می توانید از دعا کردن برای یک کشور خاص آغاز کنید. مسیحیان جهانی برای جهان دعا می کنند. یک کره و یا نقشه زمین را برمی دارند و برای ملت خاصی با نام بردن آنها دعا می کنند. کتاب مقدس می فرماید: "از من درخواست کن و من همه قوم ها را بعنوان میراث به تو خواهم بخشید و سراسر دنیا را ملک تو خواهم ساخت." (مزمور ۸۰: ۲) دعا مهم ترین وسیله شما برای مأموریتتان در کل زمین است. امکان دارد که مردم محبت ما را رد کنند و پیام ما را قبول ننمایند، اما در مقابل دعاهای ما بی دفاع هستند. همانند موشکهای قاره پیما می توانید با دعای خود قلب انسانی را که ۱۰ و یا ۱۰۰۰۰ فوت از شما دورتر است هدف قرار دهید.

برای چه چیزی باید دعا کنید؟ در کلام خدا متوجه می شویم که باید دعا کنیم تا شرایطی پیش آید که دیگران برای مسیح شهادت دهند و شاهدان او گردند (کولسیان ۳: ۴؛ رومیان ۱۰: ۱)، برای بشارت در مورد مسیح با جسارت و شجاعت دعا کنیم (افسیان ۱۹: ۶)، برای آنانی که قرار است ایمان آورند دعا کنیم (یوحنا ۱۷: ۲۰)، برای گسترش یافتن پیام خوش در دنیا دعا کنیم (دوم تسالونیکیان ۱: ۳) و همچنین برای اینکه کارگران مسیح روز به روز افزایش یابند (متی ۲۸: ۹) دعا شما را جزو همکاران مسیحی اقصی نقاط دنیا می سازد.

همچنین باید برای مبشرین و آنانی که مشغول خدمت می باشند، دعا کنید. پولس به دوستانش که با هم دعا می کردند، می گوید: "اما شما نیز باید با دعاهايتان ما را یاری کنید." (دوم قرنتیان ۱: ۱۱) اگر خواهان پیشنهاداتی برای دعای هوشیارانه برای دنیا و کارگران مسیحی هستید، ضمیمه ۲ را ببینید.

یکی دیگر از راههایی که می توانید افکار جهانی را در مغز خود پرورش دهید این است که اخبار جدید را ببینید و بخوانید، ولی با چشمی فرماينردار و مسئول. در هر جا که مشکل و درگیری و یا تغییری بوجود آمده است می توانید مطمئن باشید که خداوند می خواهد از این راه مردم را به سوی خود بخواند. مردم در زمانی که در حال تغییر و تحول و

یا تحت فشار هستند خیلی بیشتر به خداوند احترام می گذارند. زیرا که درصد تغییرات در دنیا روز بروز در حال افزایش است و همین باعث گردیده است که مردم بیش از گذشته آغوش خود را برای دریافت پیام خوش باز کنند. بهترین روش برای داشتن افکاری جهانی این است که بلند شویم و برای یک دوره کوتاه بشارتی برای مسیح به یک کشور دیگر برویم! برای یک چنین تجربه ای نمی توانید جایگزین دیگری بیابید، زیرا این یک تجربه عملی و زنده و ملموس می باشد. از بحث کردن و آموختن دست بردارید و عمل کنید!

من شما را تشویق می کنم که به اعماق شیرجه بزنید. در اعمال رسولان ۸:۱ مسیح الگوی خوبی در این زمینه به ما می دهد: "در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا دورترین نقاط جهان، شاهدان من خواهید بود." شاگردان مسیح باید به مردم خودشان این خبر را می رسانند (اورشلیم) و همچنین به دیگر نقاط یعنی یهودیه و به فرهنگهای دیگر همچون سامری ها و به تمام ملت های دیگر. توجه کنید که وظیفه و مأموریت ما همزمان انجام می شود، نه دوره ای! در حالیکه همه مبشر نیستند و این عطا مال همه نیست، ولی همه مسیحیان خوانده شده اند که مأموریتی را بر عهده گیرند. آیا شما از مسیحیان اعمال رسولان ۸:۱ هستید؟

هدفی را تعیین کنید و خود را وارد مأموریتی سازید، تا هر کدام از این چهار گروه را از پیام خوش آگاه سازید. من شما را تشویق می کنم که هر کاری امکان دارد بکنید تا در یک سفر بشارتی به کشوری بیگانه شرکت کنید و این کار را هر چه زودتر انجام دهید. تقریباً تمام مسئولین و مبشرین می توانند در این زمینه به شما کمک کنند. این کار قلب شما را وسیع می سازد، دید شما را رشد می دهد، ایمانتان را افزون می سازد و احساسات شما را عمیق می گرداند و وجود شما را از شادی پر می سازد که هیچگاه تجربه نکرده اید. این می تواند یک نقطه دگرگون کننده در زندگی شما باشد.

فکر خود را از " اینجا و حالا" بردارید و بر روی افکار ابدی متمرکز سازید. برای اینکه بهترین و غنی ترین استفاده را از زمان خود بر روی زمین بکنید باید که دارای دیدی ابدی و جاودانی باشید و این دید را حفظ کنید. این باعث می شود که شما آنچه را که کوچک می باشد برای خود بزرگ و اصلی نسازید و تشخیص دهید که چه چیزی ضروری و چه چیزی نهانی می باشد. پولس گفت: "پس نه بر آنچه دیدنی است، بلکه بر آنچه نادیدنی است چشم می بوزیم، زیرا دیدنیها گذرا، اما نادیدنیها جاودانی است." (دوم قرنتیان ۴:۱۸)

چقدر از آن چیزهایی که ما بیهوده وقت خود را برایشان تلف کردیم و انرژی صرفشان نمودیم از حالا به بعد در مقایسه با زندگی جاودانی ما بی ارزش می شوند. زندگی خود را فدای چیزهای موقتی و بی ارزش نکنید. عیسی مسیح فرمود: "کسی که تمام هوش و حواسش متوجه خدمت به من نباشد، لایق این خدمت نیست!" (لوقا ۹:۴۷) پولس هشدار داد: "آنانی که از امکانات مادی دنیا بر خور دارند، طوری زندگی کنند که به این دنیا دلبسته نشوند، زیرا شکل کنونی دنیا بزودی از بین خواهد رفت." (اول قرنتیان ۷:۳۱)

چه چیزی در سر راه مأموریت شما قرار گرفته است؟ چه چیزی مانع می شود که شما یک مسیحی جهانی باشید؟ هر چه که هست رهاش کنید و بگذارید برود. "بیابید هر آنچه را که سبب کندی یا عقب افتادن ما در این مسابقه می شود، از خود دور کنیم." (عبرانیان ۱۲:۱)

عیسی مسیح به ما گفت: "گنج خود را در آسمان بیندوزید." (متی ۲۰:۲۱) چطور می توانیم این کار را انجام دهیم؟ در یکی از گفته های عیسی مسیح که بیش از هر گفته دیگرش اشتباهات درک می شود، می خوانیم: "مال این دنیای فاسد را برای یافتن دوستان صرف کنید تا چون از آن مال اثری نماند، شما را در خانه های جاودانی بپذیرند." (لوقا ۹:۱) عیسی مسیح نمی گوید که دوستان خود را با پول بخرید. منظور او این بوده است که شما باید از پولی که خداوند در اختیارتان قرار داده است استفاده کنید و مردم را بسوی مسیح دعوت نمائید و بعد از این همین افراد در زندگی جاودانی دوستان شما خواهند بود که به شما خوش آمد می گویند. این بهترین سرمایه گذاری می باشد که یکنفر می تواند انجام دهد.

شاید این اصطلاح را شنیده باشید که می گویند: "نمی توانی این ها را با خودت ببری." اما در کتاب مقدس می گوید که می توانیم پیشاپیش آنها توسط کسانی که به آسمان می روند، به آنجا بفرستیم! کتاب مقدس می فرماید: "با این اعمال نیک، ایشان گنجی واقعی برای خود در آسمان ذخیره می کنند. این مطمئن ترین سرمایه گذاری برای بدست آوردن زندگی جاوید است؛ از این گذشته، زندگی پرثمری نیز در این دنیا خواهند داشت." (اول تیموتائوس ۶:۱۹)

بجای اینکه بدنبال عذر و بهانه بگردید، سعی کنید با خلایق خویش راههایی را بیابید که وظیفه و مأموریتان را به انجام رسانید. اگر شما مایل باشید، همیشه راهی برای انجام دادن آن وجود دارد و همچنین نیرویی که بخواهد در مواقع ضروری به شما کمک کند. در اینجا به یک سری از عذر ها و بهانه های مصطلح اشاره می کنم:

- **"من فقط انگلیسی صحبت می کنم."** این در واقع یک برتری و نقطه مثبت است زیرا در بسیاری از کشورها میلیون ها نفر هستند که می خواهند انگلیسی یاد بگیرند و مشتاق هستند که آن را تمرین کنند.
- **"من چیزی برای ارائه دادن ندارم."** چرا! اتفاقاً دارید! تمام توانائیها و تجارب شما که باعث شکل دادن شما شده است می تواند در جایی مورد استفاده قرار گیرد.
- **"من خیلی پیر (یا خیلی جوان) هستم."** اکثر دفاتر بشارتی یا میسیونری مطابق سن افراد، دوره های کوتاه مدت بشارتی دارند که شما می توانید قسمت مناسب با سن و سال خود را انتخاب و در آن شرکت کنید.

با اینکه سارا می گفت خیلی پیرتر از آن است که بتواند توسط خداوند مورد استفاده قرار گیرد و یا ارمیاء که می گفت خیلی جوان است، ولی خداوند بدون توجه به عذر و بهانه هایشان از آنها استفاده کرد. "خداوند فرمود: "چنین مگو! چون به هر جایی که تو را بفرستم، خواهی رفت و هر چه به تو بگویم، خواهی گفت. از مردم نترس، زیرا من با تو هستم و از تو محافظت می کنم." (ارمیاء ۱: ۸-۱۰)

شاید شما نیز فکر می کنید که نیاز به شکل خاصی برای خوانده شدن دارید و هنوز منتظر یک تجربه و احساس خاص می باشید. اما خداوند همین حالا هم چندین مرتبه شما را صدا کرده است. همه ما خوانده شده ایم که پنج هدف خداوند را در زندگی خویش به انجام رسانیم: عبادت کنیم، مشارکت کنیم، شبیه او گردیم، خدمت کنیم و در مأموریت خویش در کنار پدر آسمانی باشیم. خداوند نمی خواهد که تنها بعضی از افراد را مورد استفاده قرار دهد. او می خواهد از همه قوش استفاده کند. ما همه خوانده شده ایم که برای خدا در مأموریت باشیم. او از تمام کلیسا انتظار دارد که تمام انجیل را به تمام دنیا برساند. (از پیمان لوزان سال ۱۹۷۴)

بسیاری از مسیحیان در زندگیهای خود اهداف خداوند را به انجام نمی رسانند زیرا هرگز از خداوند درخواست نکرده اند که از ایشان استفاده کند و در جایی بعنوان مبشر مشغول خدمت به خداوند گردند. به هر دلیلی، ترس یا نادیده گرفتن، این افراد ذهن خود را بر روی امکان چنین عملی بسته اند و نخواستند که به عنوان یک مبشر به خدمت بپردازند. اگر وسوسه شده اید که بگوئید (نه) بهتر است اول تمام امکانات اطرافتان را سبک سنگین کنید، چون بهتر است که هر چه زودتر دعا کنید و ببینید که خواست خدا برای شما در سال آینده چه می باشد. حالا که قلبهای تشنه و آماده در تمام نقاط دنیا منتظر آب حیات هستند به هزاران مبشر نیاز است که خبر خوش انجیل را به آنان برسانند.

اگر می خواهید که همچون مسیح باشید، باید قلبتان برای تمام دنیا بتپد. شما نمی توانید به ایمان آوردن دوستان و خانواده تان قناعت کنید. بیش از شش میلیارد نفر در کل دنیا وجود دارند که مسیح می خواهد آنان نجات یابند. مسیح می فرماید: "هر که بخاطر من و بخاطر پیام نجاتبخش انجیل، حاضر باشد جانش را فدا کند، آن را نجات خواهد داد. ولی هر که تلاش کند جانش را حفظ نماید آن را از دست خواهد داد." (مرقس ۸: ۳۵) فرمان بزرگ، فرمانی برای شما می باشد و به انجام رساندن سهم خود، راز یک زندگی پرمعنا می باشد.

نکته مورد توجه: مهم ترین مأموریت، مأموریت من است.

آیه حفظی: "بوسیله ما اراده تو در جهان شناخته شود و خبر خوش نجات تو به همه مردم روی زمین برسد." (زمزم ۶۷: ۲)

سوالی که باید از خود بکنید: برای رفتن به یک دوره کوتاه مدت بشارتی در سال آینده چه قدمهایی بر خواهم داشت؟

(فصل سی و نهم) متعادل کردن زندگیتان

"پس مراقب اعمال و رفتارتان باشید، زیرا در روزهای دشواری زندگی می کنیم. به همین جهت، جهالت و نادانی را از خود دور کرده، عاقل و خرداندیش باشید، و از هر فرصتی سود بجوید تا اعمال نیک بجا آورید." (افسیان ۵: ۱۵)

"مراقب خود باشید و بسوی اشتباهات این اشخاص بدکار کشیده نشوید، مبادا شما نیز از راه راست منحرف گردید." (دوم پطرس ۳: ۱۷)

مبارک هستند کسانی که متعادل هستند؛ آنان بیش از دیگران پایدار خواهند بود. یکی از وقایعی که در المپیک تابستانی رخ می دهد Pantathlon می باشد. این از پنج ورزش تشکیل شده است: تیراندازی، اسب سواری، دو، شنا و پرتاب وزنه. هدف Pantathlon نه فقط موفقیت در یک یا دو مورد از آنها بلکه در هر پنج ورزش می باشد.

زندگی شما نیز ترکیبی از پنج هدف می باشد که باید آنها را در توازن نگاه دارید. این اهداف توسط مسیحیان اولیه همانطور که در اعمال رسولان ۲ نوشته شده است تمرین می گردیده و همچنین توسط پولس در افسسیان باب ۴ توضیح داده شده است و در یوحنا باب ۱۷ الگویی از آن توسط مسیح در اختیار ما قرار گرفته است ولی همه آنها بطور خلاصه در فرمان بزرگ و مهم مسیح آمده است. این عبارات تمام آنچه را که در این کتاب خواندیم یعنی پنج هدف خداوند در زندگی ما را خلاصه می کند:

- ۱- **خداوند خدای خود را به تمامی دل محبت کن:** شما برای خوشنودی و رضایت خداوند ساخته شدید، پس هدف شما این است که خداوند را با عبادت کردن او، دوست بدارید و محبت کنید.
- ۲- **همسایه ات را همچون خود دوست بدار:** شما برای خدمت کردن شکل گرفته اید، پس هدف دیگران این است که از طریق خدمت خود به دیگران محبت نشان دهید.
- ۳- **بروید شاگرد بسازید:** شما برای مأموریتی ساخته شده اید، پس هدف دیگر در زندگی شما در میان گذاشتن پیام خداوند از طریق بشارت دادن، می باشد.
- ۴- **آنان را تعمید دهید:** طرح شما یک طرح خانوادگی و جمعی است و آفریده شده اید تا عضو خانواده خدا باشید، پس باید از طریق مشارکت با دیگر ایمانداران، عضوی از کلیسا به حساب بیایید و از این طریق شناخته شوید.
- ۵- **ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده ام حفظ کنند.** شما برای شباهت به مسیح خلق شده اید، پس هدفتان این باشد که رشد کنید و در شاگردی مسیح بلوغ یابید.

تعهدی بزرگ نسبت به فرمانی بزرگ و قبول مسئولیتی والا از شما یک مسیحی منحصر به فرد می سازد. متعادل نگاه داشتن این پنج هدف کار آسانی نیست. ما آن اهدافی را که نسبت به آنها احساس خوبی داریم بیشتر مورد تأیید قرار می دهیم و به آن عمل می کنیم و به تعدادی دیگر از اهداف بی اهمیت می شویم. کلیساها نیز چنین کاری می کنند. ولی شما می توانید زندگی خود را از طریق پیوستن به گروههای کوچک و قابل اعتماد در کلیسا و یا ارزیابی روحانی کردن خود بطور مستمر و با نوشتن پیشرفتهای خود در دفتر یادداشت روزانه و همچنین توسط انتقال دادن آنچه که می آموزید به دیگران، زندگی خود را متعادل نگاه دارید. این چهار عملکرد مهم در یک زندگی هدفمند است. اگر برای شما متعادل بودن و در راه اهداف باقی ماندن مهم است باید این عادات را در خود پرورش دهید.

در مورد آن با دوستان روحانی و یا گروههای کوچک خود صحبت کنید: برای اینکه آنچه در این کتاب به رشته تحریر در آمده است بطور زنده در زندگی شما به انجام رسد و بطور کامل طرز فکر شما گردد، بهتر است با دیگران در مورد آن صحبت کنید و در گروههای کوچک آن را در میان بگذارید. کتاب مقدس می فرماید: "همانطور که آهن، آهن را می تراشد، دوست نیز شخصیت دوستش را اصلاح می کند." (امثال سلیمان ۲۷: ۱۷) ما بهترینها را در اتحاد و یکی بودن با یکدیگر می آموزیم. در مصاحبت ما با یکدیگر افکار ما فعال و حساس و باورهای ما عمیق و دقیق می گردند.

من جدا" شما را تشویق می کنم که در گروه های کوچک جمع شوید و این کتاب را بخوانید و آن را با دوستانتان مرور کنید و هر هفته این کار را انجام دهید. در مورد نتایج و کاربرد عملی هر بخش با یکدیگر صحبت کنید. از یکدیگر بپرسید که " حالا چه باید کرد؟ " آنچه خواندم برای من و خویشاوندانم و کلیسایم چه معنایی داشت؟ " در مورد آنچه خواندم چه خواهم کرد؟ " پولس گفت: " هر چه از من دیدید و آموختید، در زندگیتان بکار گیرید. " (فیلیپیان ۴: ۹) در ضمیمه ۱ فهرستی از سؤالات قابل بحث در گروه های کوچکتان یا در کلاس مدرسه یکشنبه تان آماده کرده ام که می توانید از آنها استفاده کنید.

وقتی که افراد در یک گروه کوچک برای خواندن یک کتاب بدور هم جمع می شوند، بهره ای خاص از کتاب می برند که در خلوت و به تنهایی خواندن از آن کتاب این استفاده به دست نمی آید. شما می توانید که از آنچه خود از کتاب می گیرید به دیگران نیز بدهید و همچنین از آنچه دیگران از کتاب برداشت می کنند بهره برید. می توانید مثالهای حقیقی از زندگی خود بیاورید. می توانید برای یکدیگر دعا کنید و همدیگر را تشویق کنید و از یکدیگر در راه به انجام رساندن این اهداف حمایت کنید. به خاطر داشته باشید که قرار است ما با یکدیگر رشد کنیم و نه جداگانه. کتاب مقدس می فرماید: " به تشویق و تقویت یکدیگر ادامه دهید. " (اول تسالونیکیان ۵: ۱۱) بعد از پایان رساندن این کتاب در یک گروه می توانید شروع به خواندن دیگر نوشته های من در مورد زندگی هدفمند که برای گروهها و کلاسهای دیگر در دسترس می باشند، بنمائید (به ضمیمه ۲ توجه کنید).

من همچنین شما را تشویق می کنم که بطور جدی کتاب مقدس را شخصا مطالعه کنید. من بیشتر از هزار آیه در این کتاب ذکر کرده ام که می توانید آنها را به خاطر بسپارید و در مضمون آن آیه مطالعه کنید. لطفاً ضمیمه ۳ را بخوانید که در آن توضیح داده شده که چرا در این کتاب از ترجمه های مختلف استفاده شده است. برای حفظ این بابها برای مطالعه روزانه، توانایی آن را نداشتم که مضمون هر آیه را برای خواننده توضیح دهم اما کتاب مقدس به طوری نوشته شده که گاهی اوقات باید قسمتها و بابها و حتی کل کتاب را خواند تا مفهوم آن بدست آید. کتاب " روشهای مطالعه شخصی کتاب مقدس " من می تواند شما را در این زمینه کمک کند.

برای خود همیشه یک ارزیابی روزانه روحانی قرار دهید. بهترین راه برای تعادل بخشیدن خود در مورد این پنج هدف ذکر شده این است که بطور مستمر و پی در پی خود را مورد ارزیابی قرار دهید. خداوند به این کار اهمیت و ارزش خاصی می دهد. حداقل پنج بار در عهده جدید به ما گفته شده است که سلامتی روحانی خود را مورد ارزیابی قرار دهید. (مراثی ارمیا ۳: ۴۰؛ اول قرننتیان ۱۱: ۲۸ و ۳۱؛ ۵: ۱۳؛ غلاطیان ۴: ۶) کتاب مقدس می فرماید: " خود را امتحان کنید! آیا مسیحی واقعی هستید؟ آیا از امتحان ایمان، سر بلند بیرون خواهید آمد؟ آیا حضور و قدرت مسیح را در وجودتان روز بروز بیشتر حس می کنید یا اینکه فقط در ظاهر مسیحی هستید؟ " (دوم قرننتیان ۱۳: ۵)

برای اینکه از نظر جسمانی در سلامت خود اطمینان حاصل کنید نیاز دارید که هر چند وقت یکبار خود را آزمایش نمائید و با دکترتان ملاقت کنید و دکتر نشانه های حیات شما و فشارخون و حرارت بدن و وزن و دیگر موارد را در بدنتان مورد بررسی قرار دهد. در مورد سلامتی روحانی شما نیز اوضاع به همین ترتیب است و شما احتیاج به آزمایش مستمر و پی در پی دارید که بفهمید آیا این پنج نشانه حیات یعنی عبادت و مشارکت و رشد در شخصیت مسیح و خدمت و مأموریت، در روح و جان شما وجود دارند و فعال هستند یا خیر. ارمیا نصیحت کرد: " بجای گله و شکایت بیایید کردار خود را بسنجیم و بسوی خداوند بازگردیم. " (مراثی ارمیا ۳: ۴۰)

در کلیسای سدلبک Saddleback ما یک روش ساده را برای ارزیابی کردن وجود پنج هدف مهم خداوند در زندگیمان بدست آورده ایم که تا به حال به هزاران نفر کمک کرده است تا در طریق زندگی درست باقی بمانند. اگر شما به یک کپی از این دستورالعمل نیاز دارید می توانید برای من e-mail بفرستید و من آنرا برایتان با پست الکترونیکی بفرستم (به ضمیمه ۲ توجه کنید). شما وقتی که ببینید این روش ارزیابی تا چه حد به تعادل شما در زندگی و سلامت و رشد روحانیتان کمک می کند، تعجب خواهید کرد. پولس تشویق کرد: " کاری را که در ابتدا با اشتیاق فراوان پیشنهاد کردید، اکنون به مرحله عمل در آورید. " (دوم قرننتیان ۱۱: ۸)

رشد و پیشرفتهای خود را در یک دفترچه یادداشت بنویسید: بهترین روش برای اینکه پیشرفت خود را سرعت ببخشید و تقویت کنید تا اهداف خداوند در زندگیتان به کمال برسد نوشتن گزارشات پیشرفتهایتان از نظر روحانی می باشد. آنچه یادداشت می کنید اتفاقات روزانه زندگی نیست بلکه ضبط و نگهداری دروس زندگی شما است که نمی خواهید فراموش کنید. کتاب مقدس می فرماید: " باید به پیغام و کلامی که شنیده ایم، بدقت توجه نماییم، مبدا ایمان خود را از دست بدهیم. " (عبرانیان ۲: ۱) ما آنچه را که ضبط می کنیم به خاطر می سپاریم.

نوشتن خیلی کمک می کند که کار خداوند در زندگی ما به روشنی و وضوح آشکار شود. داورسون تروتمن Dawson Trotman گفته ای داشت که: " وقتی افکار از میان انگشتان شما بر روی کاغذ می آیند، آزاد و رها می شوند. " در کتاب مقدس نمونه های زیادی به چشم می خورد که خداوند متذکر گردیده است تا گزارشات روحانی خود را بنویسید و نگهداری نمائید. کتاب مقدس می فرماید: " موسی طبق دستور خداوند مراحل سفر آنها را نوشته بود. " (اعداد ۳۳: ۲) آیا خوشحال نیستید که خداوند به موسی فرمان داد گزارشات سفر قوم بنی اسرائیل را بنویسد و او نیز اطاعت کرد؟ اگر موسی تنبلی می کرد، آنگاه از خواندن دروس پر قدرت و ارزشمند کتاب خروج محروم شده بودیم.

اگرچه نوشته های شما شاید به شهرت کتاب خروج که توسط موسی نوشته شد نرسد و آن همه خواننده نداشته باشد ولی به هر حال اهمیت خاص خود را دارد. ترجمه NIV کتاب مقدس می گوید: "موسی مراحل سفرشان را ثبت کرد." زندگی ما یک سفر است و سفر به سفرنامه نیاز دارد. من امیدوارم که شما در مورد مراحل سفر روحانیان در زندگی هدفمند خود، خواهید نوشت.

فقط چیزهای عالی و دوست داشتنی را ننویسید. همانطور که داود نیز شکها و ترسها و درگیریهایی خود را نوشته بود، شما نیز آنها را بر روی کاغذ آورید. آنچه که میان شما و خداوند است بر روی کاغذ آورید. بزرگترین درسهای ما در درها و رنجهای نصیبمان می شود. در کتاب مقدس نوشته شده است که خداوند حساب اشکهای ما را نیز دارد (زمور ۵۶: ۸). هر گاه مشکلات بر سر راهمان قرار می گیرند بهتر است که بخاطر آوریم خداوند برای به انجام رساندن تمام پنج هدفش از آنها استفاده می کند. مشکلات شما را وادار می سازد که تمرکز خود را بر خداوند بگذارید، در مشارکتهای به یکدیگر نزدیکتر شوید و شخصیت خود را بیشتر شبیه مسیح سازید و به خدمت خانواده خدا مشغول شوید و شهادتی برای دیگران داشته باشید. هر مشکلی، یک هدایت کننده هدفمند است.

در میان دردآورترین تجارب، نویسنده مزامیر نوشت: "آنچه که خداوند انجام می دهد برای نسل آینده نوشته خواهد شد تا ایشان نیز او را ستایش کنند" (زمور ۱۰۲: ۱۸). شما نسبت به نسل آینده مسئول هستید که آنچه خداوند در زندگی شما انجام داده است را در اختیارشان بگذارید و به ایشان بگوئید که چگونه برای اهدافش از شما استفاده کرده است. این شهادتی است که حتی بعد از ورود شما به آسمان با دیگران صحبت می کند و زندگی ایشان را دگرگون می سازد.

آنچه را که می دانید به دیگران انتقال دهید: اگر می خواهید که به رشد ادامه دهید، بهترین راه این است که آنچه را آموخته اید به دیگران نیز انتقال دهید. در امثال سلیمان می خوانیم: "شخص سخاوتمند کامیاب می شود و هر که دیگران را سیراب کند خود نیز سیراب خواهد شد" (امثال سلیمان ۱۱: ۲۵). آنانی که مکاشفات و درسهایشان را به دیگران منتقل می کنند، از خداوند بیشتر و بیشتر دریافت می کنند.

حال که شما هدف زندگی را دریافته اید، مسئولیت دارید که آنها را با دیگران نیز در میان بگذارید. خداوند شما را می خواند که پیام آوران او باشید. پولس گفت: "آنچه را که در حضور گواهان بسیار از من شنیدی، به مردمان امینی بسیار که از عهده آموزش دیگران نیز برآیند" (۲ تیموتاوس ۲: ۲). من از طریق این کتاب چیزهایی را که از دیگران آموخته بودم، در اختیارتان قرار دادم و حالا این وظیفه شما است که هر چه آموختید به دیگران انتقال دهید.

شما به احتمال زیاد صدها نفر را می شناسید که آنها هنوز اهداف زندگی خود را نمی دانند. این حقایق را با فرزندان خود در میان بگذارید، با دوستان خود و با همسایگان خود و با آنانی که با شما همکار هستند. اگر شما این کتاب را در دسترس یک دوست قرار می دهید بهتر است که یک یادداشت کوتاه نیز در آخرین صفحه آن بنویسید.

هر چه بیشتر بدانید خداوند نیز از شما انتظار دارد که به دیگران بیشتر کمک کنید. یعقوب گفت: "هر که بداند چه کاری درست است و آن را انجام ندهد، گناه کرده است" (یعقوب ۴: ۱۷). هر چه داناتر و آگاه تر شویم مسئولیتهای ما نیز بیشتر می شود. ولی انتقال دادن اهداف زندگی به دیگران و صحبت کردن در مورد آنها خیلی بیشتر از یک تعهد معنا دارد. این کار یکی از بزرگترین افتخارات است که می تواند نصیب کسی شود. تصور کنید که اگر هر کسی در این دنیا اهداف خود را می شناخت چقدر دنیا تغییر می کرد. پولس گفت: "اگر این امور را به برادران گوشزد کنی، خادم نیکوی مسیح عیسی خواهی بود" (اول تیموتاوس ۴: ۶).

همه اینها برای جلال خدا است

دلیل انتقال دادن آنچه که ما می آموزیم به دیگران این است که خدا را جلال دهیم و ملکوت او را وسعت بخشیم. او شب قبل از مصلوب شدنش به سوی پدر چشم دوخت و گفت: "من کاری را که به من سپردی، به کمال رساندم، و این گونه تو را بر روی زمین جلال دادم" (یوحنا ۱۷: ۴). وقتی که مسیح این کلمات را بعنوان دعا بر زبان می آورد هنوز برای گناهان ما جان ن داده بود، پس چه کاری را به انجام رسانده بود؟ در این لحظه عیسی از چیز دیگری نام می برد که آشتی انسان با خدا نبود! جواب در آنچه در بیست آیه بعد در دعایش می گوید نهفته است (یوحنا ۱۷: ۶-۲۶).

عیسی مسیح به پدرش گفت که در سه سال آخر زندگیش در حال انجام چه کاری بود: آماده کردن شاگردانش برای زیستن برای اهداف خدا. او آنها را کمک کرد تا خدا را بشناسند و محبت کنند (پرستش)، به آنها تعلیم داد یکدیگر را دوست داشته باشند (مشارکت)، کلام را به ایشان داد تا بسوی بلوغ کامل رشد کنند (شاگردی)، به آنها نشان داد چگونه خدمت کنند (خدمت)، و آنها را فرستاد تا به دیگران نیز بگویند (مأموریت). عیسی مسیح الگوی یک زندگی هدفمند را در اختیار شاگردان قرار داد و به ایشان آموخت که چگونه بر اساس آن زندگی کنند. این کاری بود که مسیح با انجام دادن آن پدر را جلال داد.

امروز خدا هر کدام از ما را برای انجام همان مسئولیت فرا خوانده است. نه تنها خدا از ما انتظار دارد که یک زندگی هدفمند داشته باشیم بلکه از ما می خواهد به دیگران هم کمک کنیم تا یک زندگی هدفمند را دنبال کنند. خدا از ما می خواهد که با مردم در باره مسیح صحبت کنیم و ایشان را به مشارکت با او دعوت کنیم و به ایشان کمک کنیم که رشد کنند و به بلوغ برسند و جای خویش را برای خدمت پیدا کنند و سپس ایشان را بفرستیم تا دیگران را دعوت نمایند.

این تمام آن چیزی است که یک زندگی هدفمند لازم دارد. بدون در نظر گرفتن سن و سال خود، بقیه زندگی شما می تواند بهترین قسمت زندگی شما گردد و از همین امروز می توانید یک زندگی هدفمند را شروع کنید.

نکته مورد توجه: افراد متعادل مبارک هستند.

آیه حفظی: " پس بسیار مراقب باشید که چگونه رفتار می کنید، رفتاری نه چون نادانان بلکه چون دانایان." (افسیان ۵: ۱۵)

سوالی که باید از خود بکنید: کدام یک از چهار فعالیت مهم را باید اول شروع کنم تا از طریق انجام دادن آن بتوانم در این راه باقی بمانم و اهداف خدا را به شکلی متعادل، در زندگی خود بجا آورم.

(فصل چهارم)

زندگی با هدف

"انسان نقشه های زیادی در سر می پروراند، اما نقشه هایی که مطابق با خواست خدا باشد اجرا خواهد شد." (امثال سلیمان ۱۹: ۲۱)
"اما داوود... به اراده خدا مردمان عصر خویش را خدمت کرد..." (اعمال رسولان ۱۳: ۳۶)

زندگی با هدف، تنها راهی است که می توان با انجام آن **حقیقتاً** زندگی کرد. بقیه چیزها صرفاً وجود دارند. اکثر مردم با سه مورد اولیه و اصولی در زندگی خود درگیر هستند: اولین آن، **خصوصیات و شخصیت** ایشان است: "من که هستم". دومین مورد **اهمیت داشتن** است: "آیا من به اندازه کافی اهمیت دارم؟" و سومین مورد، **تأثیر** است: "جای من در زندگی کجا است؟" جواب تمام این سؤالات در پنج هدف خداوند برای شما یافت می شود. در بالاخانه، در شبی که مسیح آخرین لحظات را سپری می کرد و با شاگردان مشغول صحبت بود، پاهای ایشان را شست و به ایشان فرمود: "**اکنون که اینها را می دانید، خوشبختانه اگر بدانها عمل کنید**" (یوحنا ۱۳: ۱۷) وقتی که می دانید خداوند از شما چه انتظاری دارد، با انجام دادن آن از طرف خداوند برکت دریافت خواهید کرد. حالا که به پایان این سفر چهل روزه رسیدید و می دانید که هدف خداوند برای زندگی شما چیست، اگر آنها را به انجام برسانید از خداوند برکت دریافت خواهید کرد!

شاید معنی این حرف من این باشد که از انجام کارهای دیگر دست بردارید. شما با زندگی خود "کارهای خوب" زیادی می توانید انجام دهید ولی حقیقت این است که انجام پنج هدف خداوند در زندگیتان ضروری ترین کاری است که **باید** به انجام رسانید.

متأسفانه خیلی راحت است که حواسمان به چیزهای دیگر جلب شود و آنچه را که بسیار اهمیت دارد فراموش کنیم. خیلی راحت است که از آنچه ارزش و اهمیت دارد جدا گردیم و به آرامی از آن دورتر و دورتر شویم. برای اجتناب و جلوگیری از وقوع چنین اتفاقی باید بیانیه هدفمندی را پرورش دهیم و در زندگی خود آنها را مستمراً تکرار کنیم و مرور نمائیم.

بیانیه هدفمند برای زندگی ما چیست؟

این بیانیه ای است که اهداف خدا را برای زندگی ما خلاصه می کند: با استفاده از کلمات خودتان تعهد خویش با خدا را تأیید می کنید و اهداف او را در زندگی به جا می آورید. یک بیانیه هدفمند شامل لیست مقاصد ما **نمی شود**. مقصود ما موقتی است ولی اهداف ما ابدی هستند. کتاب مقدس می فرماید: "**اما تصمیم خداوند قطعی است و نقشه های او تا ابد پایدار است**" (مزمور ۱۱۰: ۳۳)

این بیانیه ای است که به مسیر زندگی شما اشاره می کند: با نوشتن اهداف خود بر روی کاغذ خود را وادار می سازید که به طوری خاص در مورد مسیر زندگی خویش بیندیشید. کتاب مقدس می فرماید: "**مواظب راهی که در آن قدم می گذاری باش، همیشه در راه راست گام بردار تا در امان باشی**" (امثال سلیمان ۲۶: ۴) بیانیه هدفمند در زندگی شما نه تنها در مورد آنچه که قصد دارید با وقت و پول و زندگی خود انجام دهید، صحبت می کند بلکه همچنین اشاره به کارهایی دارد که نمی خواهید انجام دهید. در امثال سلیمان می خوانیم: "**هدف مردان عاقل تحصیل حکمت است، اما شخص نادان در زندگی هیچ هدفی ندارد**" (امثال سلیمان ۱۷: ۲۴)

این بیانیه ای است که "موفقیت" را برای شما تعریف می کند: این بیانیه به آنچه که ایمان دارید مهم هستند اشاره دارد و نه آنچه که دنیا معتقد است که اهمیت دارد. اینها ارزشهای شما را مشخص می کنند. پولس گفت: "**تا بتوانید چیزهای بهتر را تشخیص دهید**" (فیلیپیان ۱: ۱۰)

این بیانیه ای است که نقش شما را مشخص می کند: شما ممکن است در مراحل مختلف زندگی، نقشهای متفاوتی بر عهده داشته باشید، اما هدف شما هرگز تغییر نمی یابد زیرا آنها از هر نقشی که شما بر عهده داشته باشید مهم تر هستند.

این بیانیه بیانگر شکل و فرم شما می باشد: این بیانیه منعکس کننده شکل خاصی می باشد که خداوند بر اساس آن شما را ساخت تا او را خدمت کنید. وقت صرف کنید و بیانیه هدفمند زندگی خود را بنویسید. سعی نکنید که آنها را در یک جمله خلاصه کنید و نیز سعی نکنید در اولین صفحات، چیز کاملی از آن در بیاورید. این کار پر اهمیتی است و نیاز

به تمرکز دارد. فقط افکار خود را به همان سرعتی که به ذهنتان خطور می کنند بر روی کاغذ آورید. همیشه ویراستاری و تدوین از نوشتن و آفریدن راحت تر است. در اینجا پنج سؤال وجود دارند که در طی آماده کردن بیانیه هدفمند خود باید آنها را مورد توجه قرار دهید:

پنج سؤال بزرگ زندگی

چه چیزی در زندگی من مرکزیت خواهد داشت؟ این سؤال پرستش و عبادت است. برای چه کسی می خواهید زندگی کنید؟ دور چه محوری زندگی خود را بنا می کنیم؟ شما می توانید شغل و یا فامیل و یا ورزش و سرگرمی و یا پول و خوش گذرانی و بسیاری از فعالیتهای دیگر را مرکز زندگی خود سازید و بنای زندگی را دور این موارد پایه ریزی کنید. اینها همه خوب هستند ولی متعلق به مرکز زندگی شما نمی باشند. هیچکدام از آنها آنقدر قدرت ندارند که در هنگام فرو پاشیدن زندگی، شما را استوار و محکم نگاه دارند. شما به یک مرکز شکست ناپذیر و پایدار نیاز دارید. آسای پادشاه به قوم یهود گفت: "که یهوه خدای پیران خود را بطلبند" (دوم تواریخ ۴: ۱۴) حقیقت این است که هر چه در مرکز زندگی شما است، خدای شما است. وقتی که شما زندگی خود را تقدیم مسیح کردید، او به سوی مرکز زندگی شما حرکت کرد، ولی این شما هستید که از طریق پرستش، مسیح را در مرکز زندگی خود نگاه می دارید. پولس گفت: "دعا می کنم که مسیح از راه ایمانتان، کاملاً در دل شما جای گیرد" (افسیان ۱۷: ۳)

از کجا می فهمید که خداوند در مرکز زندگی شما قرار دارد؟ وقتی خدا در مرکز زندگی شما باشد، عبادتش می کنید و وقتی او غایب است، شما نگران هستید. نگرانی هشداری است که به ما اطلاع می دهد که خدا از مرکز زندگی ما کنار رفته است. به محض اینکه او را دوباره در مرکز قرار دهید، دوباره آرامش خود را بدست خواهید آورد. کتاب مقدس می فرماید: "از آرامش خدا بهره مند خواهید شد... این آرامش الهی به فکر و دل شما که به عیسی مسیح ایمان آورده اید، راحتی و آسایش خواهد بخشید" (فیلیپیان ۷: ۴)

شخصیت زندگی من چه خواهد بود؟ این سؤال شاگردی است. چه نوع انسانی خواهید بود؟ خدا بیشتر به اینکه چه هستید اهمیت می دهد تا اینکه چه می کنید. به خاطر داشته باشید که شخصیت خود را به ابدیت خواهید برد و نه شغل و کار خود را. فهرستی از کیفیتهای شخصیتی خود که می خواهید بر روی آنها کار کنید تهیه نمایید و آنها را در زندگی خویش رشد دهید. می توانید با میوه روح (غلاطیان ۵: ۲۲-۲۳) یا موعظه سر کوه (متی ۵: ۳-۱۲) آغاز کنید. پطرس گفت: "برای دسترسی به این برکات، علاوه بر ایمان، به خصلت های دیگری نیز نیاز دارید؛ بلی، باید سخت بکوشید که نیک باشید، خدا را بهتر بشناسید و به اراده او پی ببرید" (دوم پطرس ۱: ۵) وقتی که دچار لغزش می شوید دلسرد و تسلیم نشوید. برای اینکه شخصیت مسیح در شما شکل گیرد یک عمر باید وقت صرف کنید. پولس به تیموتاؤس گفت: "به وقت مراقب زندگی و تعالیمی که می دهی باش، و آنچه را که راست و درست است انجام بده" (اول تیموتاؤس ۱: ۶-۴)

سهم من در این زندگی چه خواهد بود؟ این سؤال مربوط به خدمت است. خدمت شما در بدن مسیح چیست؟ با شناخت عطایای روح و دل واستعدادها و توانائیا و شخصیت و تجارب (عداشرت)، نقش شما در خانواده خدا چیست؟ چطور می توانید در اطراف خود تغییری ایجاد کنید؟ آیا گروه مشخصی هستند که من مسئول خدمت به ایشان می باشم؟ پولس به دو نکته مفید در هنگام به انجام رسانیدن خدمت به خدا اشاره می کند: "بنابر این، از هدایای شما دو نتیجه نیکو حاصل می شود: یکی آنکه احتیاجات مؤمنین برطرف می گردد، و دیگر آنکه باعث می شود بسبب آن، خدا را شکر کنند" (دوم قرنتیان ۹: ۱۲)

اگرچه شما برای خدمت به دیگران طراحی شده اید ولی حتی مسیح هم نیازهای همه مردم را بر روی زمین برطرف نساخت. شما باید بر اساس طرح و شکل وجودتان انتخاب کنید که به چه کسانی و در چه زمینه هایی می توانید کمک نمایید. باید از خودتان پرسید که: دوست دارم به چه کسی بیش از دیگران کمک کنم؟ عیسی مسیح فرمود: "من شما را برگزیدم و مقرر داشتم تا بروید و میوه آورید و میوه شما بماند" (یوحنا ۱۵: ۱۶) هر کدام از ما میوه مخصوص به خودش را به بار می آورد.

ارتباطات زندگی من به چه صورتی خواهد بود؟ این سؤال در مورد مأموریت شما در باره آنانی است که هنوز مسیح را نشناخته اند. بیانیه مأموریتی شما، قسمتی از بیانیه هدفمند می باشد. این بیانیه باید شامل تعهد شما برای در میان گذاشتن شهادتها و خبر خوش انجیل با دیگران باشد. شما همچنین باید فهرستی از دروس زندگی خود و علائق خدایسندانه ای که احساس می کنید خدا به شما داده تا با مردم دنیا در میان بگذارید، تهیه کنید. در حین اینکه در مسیح رشد می کنید، ممکن است خداوند گروهی از مردم را به عنوان هدف برای شما قرار دهد تا با آنها باشید و در میانشان به عنوان وسیله ای در دست خداوند کار کنید. حتماً این را در بیانیه خود اضافه کنید.

اگر شما فرزندان دارید، بخشی از مأموریت شما این است که فرزندان خود را در شناخت مسیح تربیت کنید و کمکشان کنید که اهداف خود را در زندگی دریابند و سپس ایشان را بفرستید تا مأموریت خویش را در دنیا به انجام رسانند. اگر دوست دارید می توانید بیانیه یوشع را نیز در بیانیه تان قید کنید: "من و خانواده ام خداوند را عبادت خواهیم"

نمود: (یوشع ۲۴: ۱۵) البته می باید زندگی ما طوری باشد که بر پیغامی که ما به دیگران می رسانیم ارزش بگذارد و از آن حمایت کند. قبل از اینکه اکثر بی ایمانان بخواهند کتاب مقدس را قبول کنند و به آن اطمینان کنند، می خواهند بدانند که آیا ما به شخصه قابل اطمینان هستیم یا خیر؟ به همین خاطر است که کتاب مقدس می فرماید: "قطر از شما می خواهم که به شیوه شایسته انجیل مسیح رفتار کنید." (فیلیپیان ۱: ۲۷)

جامعه زندگی من چه خواهد بود؟ این سؤال مربوط به مشارکت است. از چه طریقی می خواهید به آنانی که مسیح را نمی شناسند نشان دهید که با ایمانداران دیگر ارتباط دارید و عضو خانواده خدا هستید؟ در کجا آن فرامینی را که در رابطه با "یکدیگر" داده شده به عمل می آورید؟ به عنوان یک عضو فعال، عضو کدام کلیسا خواهید بود؟ هر چه بیشتر بلوغ یابید و رشد کنید، به بدن مسیح بیشتر علاقه پیدا می کنید و می خواهید که خود را فدایش کنید. کتاب مقدس می فرماید: "مسیح نیز کلیسا را محبت کرد و جان خویش را فدای آن نمود." (افسیان ۵: ۲۵) می باید در بیانیه خود عشق نسبت به خدا و کلیسای او را نیز بگنجانید. شما جواب خود را در کتاب مقدس و در تمام آیاتی که در مورد مشارکت و رابطه با یکدیگر صحبت نموده است می توانید بیابید. در همین کتاب نیز آیات زیادی در این زمینه وجود دارند. شاید هفته ها و یا ماهها وقت شما صرف نوشتن بیانیه ای شود که کاملاً مورد نظرتان باشد. در مورد این مسئله دعا کنید، فکر کنید و با دوستان نزدیکتان صحبت کنید و از آیات کتاب مقدس ایده بگیرید. ممکن است قبل از بدست آوردن آن نوشته ای که مطلوب نظرتان است کاغذهای زیادی را سیاه کنید و جملات زیادی بنویسید. حتی بعد از نوشتن و حاصل نمودن بیانیه اصلی باز هم امکان دارد در آن تغییراتی بوجود آورید زیرا خدا هر روزه با شما صحبت می کند و مکاشفات جدیدی از طرح و شکل شما، به شما می دهد. اگر دوست دارید نمونه هایی از بیانیه هایی را که دیگران برشته تحریر در آورده اند، ببینید برای من با پست الکترونیکی (ایمیل) نامه بفرستید و من آنها را در اختیارتان قرار خواهم داد (به ضمیمه ۲ توجه کنید).

به اضافه نوشتن بیانیه هدف زندگی به شما توصیه می کنم که بیانیه های کوتاه تری نیز تهیه کنید تا بتوانید آنها را به خاطر بسپارید و سعی کنید که پنج هدف اصلی را در آنها بگنجانید و با به خاطر آوردن آنها از ایشان الهام بگیرید. آنگاه می توانید هر روز آنها را به خود یاد آوری کنید. سلیمان اینطور نصیحت کرد: "زیرا حفظ کردن آنها در دل و قرار دادن آنها بر زبان، کار پسندیده ای است." (امثال سلیمان ۲۲: ۱۸) در زیر چند نمونه را ذکر می کنیم:

- "هدف زندگی من این است که عیسی مسیح را بپرستم و عبادت کنم و با تمام وجود دوستش بدارم، با همان طرحی که خدا مرا بر اساسش شکل داده، او را خدمت کنم، با خانواده روحانی ام مشارکت داشته باشم، در شخصیت هر روزه بیشتر شبیه او گردم و مأموریتی را که بر عهده ام قرار داده در دنیا به انجام رسانم تا او جلال یابد."
- "هدف زندگی من این است که عضوی از خانواده خدا باشم و الگویی از شخصیت او بردارم و همانند او گردم و به خاطر گذشت و محبتی که در حق من کرده است خدمتگزارش باشم و پیام آور کلامش گردم و جلال او را از طریق زندگی ام آشکار سازم."
- "هدف زندگی من این است که مسیح را دوست بدارم و در او رشد کنم، او را با دیگران در میان بگذارم، از طریق خدمت به کلیسایش او را خدمت کرده باشم، خویشاوندان و دیگران را نیز تشویق کنم که چنین کاری کنند."
- "هدف زندگی من این است که نسبت به مهم ترین و بزرگترین حکم و فرمان دنیا متعهد باشم و خود را نسبت به انجام آن مسئول بدانم."
- "هدف من شبیه مسیح شدن است، خانواده من کلیسا است، خدمت من است، مأموریت من است، انگیزه من جلال دادن خداوند است."

شاید تعجب کنید و از خود بپرسید که: "پس خواست خدا در مورد شغل و ازدواج من چه می شود؟ و یا کجا باید زندگی کنم و یا به مدرسه بروم؟"

صادقانه بگویم، اینها همه در مرتبه دوم در زندگی شما قرار می گیرند، و امکانات متعدد وجود خواهد داشت که همه آنها می توانند اراده خدا برای شما باشند. آنچه بیشتر از همه اهمیت دارد این است که بدون در نظر گرفتن اینکه کجا زندگی می کنید یا کار می کنید و یا با چه کسی ازدواج می کنید، اهداف ابدی خدا را به انجام برسانید. کتاب مقدس می فرماید: "انسان نقشه های زیادی در سر می پروراند، اما نقشه هایی که مطابق با خواست خدا باشد اجرا خواهد شد." (امثال سلیمان ۱۹: ۲۱) برای زندگیتان، بر اهداف خدا متمرکز شوید و نه بر نقشه های خود، چون این اهداف خدا است که تا ابد باقی خواهند ماند.

یکبار شنیدم که کسی می گفت بیانیه خود را بر اساس آن سخنانی پایه ریزی کنید که میل دارید در روز تدفین شما، دیگران در مورد شما بگویند. یعنی تصور کنید که می خواهید یک مقاله در مورد محسنات خود برشته تحریر در آورید و سپس بر اساس آن بیانیه هدفمند خود را بنویسید. نه! این روش درستی نیست، چون در پایان زندگی شما دیگر اهمیتی ندارد که در مورد شما چه فکر می کنند. تنها چیزی که مهم است، نظر خدا در مورد شما است. کتاب مقدس می فرماید: "ما در پی خشنود ساختن مردم نیستیم، بلکه خشنودی خدایی را طالبیم که دلهای ما را می آزماید." (اول

تسالونیکیان ۲: ۴)

به هر حال یک روز خداوند جوابهای شما را به این سؤالات مرور خواهد نمود. آیا مسیح را مرکز زندگی خود قرار دادید؟ آیا شخصیت خود را همچون او رشد دادید؟ آیا زندگی خود را صرف خدمت کردن به دیگران نمودید؟ آیا خبر خوش را در اختیار دیگران قرار دادید و مأموریتتان را به انجام رساندید؟ آیا خانواده او را محبت نمودید و با ایشان مشارکت داشتید؟ اینها نکاتی است که از چشم خدا هرگز دور نمی ماند و بر روی آنها حساب می کند. همانطور که پولس گفت: "بلکه در محدوده کارهایی افتخار می کنیم که خدا توسط ما انجام داده است" (دوم قرنتیان، ۱: ۱۳)

خدا می خواهد از شما استفاده کند

حدود سی سال پیش، توجه من به یک جمله کوتاه در اعمال رسولان ۳۶: ۱۳ جلب شد که جهت زندگی مرا برای همیشه تغییر داد. روی هم رفته تمام آن از هفت کلمه (در زبان انگلیسی) تشکیل می شد ولی درست همانند اثر یک اتوی داغ در زندگی من برای همیشه این کلمات حک شدند: "اما داوود... به اراده خدا مردمان عصر خویش را خدمت کرد" (اعمال ۱۳: ۴۶ الف) حالا می فهمیم که چرا خدا داود را "مرغوب دل خود" (اعمال ۲۲: ۱۳) نامید. داود زندگی خود را برای به انجام رساندن اهداف خدا، تقدیم کرده بود.

فکر می کنم که در دنیا هیچ بیانیه ای عظیم تر از این نباشد. تصور کنید که یک چنین جمله ای بر روی سنگ قبر شما حک گردیده باشد: "کسی که در تمام نسل خود خدا را خدمت نمود." امیدوارم که مردم پس از مرگ من چنین نظری در مورد من داشته باشند و در این زمینه دعا می کنم. همچنین دعا می کنم که نظر مردم در مورد شما نیز همین باشد. به همین خاطر بود که این کتاب را برای شما نوشتم. این جمله، نهایت تعریف یک زندگی عالی است. شما اهداف خدا را بصورت نامحدود و جاودانی بجا می آورید و این کار را در طی نسل خود در محدوده زمان و بصورت موقتی به کاملیت می رسانید. این معنی یک **زندگی هدفمند** است. نه نسل دیروز و نه نسل فردا قادر هستند که امروز خدا را خدمت کنند. تنها ما در حال حاضر می توانیم این کار را انجام دهیم. همانند استر خدا شما را خلق کرده است تا در یک چنین زمان و موقعیتی او را خدمت کنید (استر ۴: ۱۴). خدا همچنان بدنبال افرادی می گردد که از آنها استفاده کند. کتاب مقدس می فرماید: "خداوند به تمام جهان چشم دوخته است تا کسانی را که از دل و جان به او وفادارند، بیابد و به آنان قوت ببخشد" (دوم تواریخ ۹: ۱۶) آیا شما کسی هستید که خدا برای به انجام رساندن اهدافش از شما استفاده کند؟ آیا اهداف خدا را در نسل خود به جا می آورید؟

زندگی پولس یک زندگی هدفمند بود. او گفت: "پس من این گونه می نوم، نه چون کسی که بی هدف است؛ و مشیت می زنم، نه چون کسی که هوا را بزند" (اول قرنتیان ۹: ۲۶) تنها دلیل او برای زندگی به انجام رساندن اهدافی بود که خدا برای او داشت. او گفت: "مرا زیستن مسیح است، و مردن، سود" (فیلیپیان ۱: ۲۱) پولس از اینکه بمیرد یا بماند ترس و واهمه ای نداشت. در هر صورت می خواست خواست خدا را انجام دهد. او حاضر نبود در این راه ببازد. روزی تاریخ به پایان خواهد رسید ولی ابدیت ادامه خواهد داشت.

ویلیام کری William Carey گفته: "آینده به روشنی وعده های خدا است." وقتی که به انجام رساندن اهدافتان سخت به نظر می رسد دلسرد نشوید. پاداش خود را به یاد آورید که برای همیشه جاودانی و پایدار است. کتاب مقدس می فرماید: "زیرا رنجهای جزئی و گذرای ما جلالی ابدی بر ایمان به ارمغان می آورد که با آن رنجها قیاس پذیر نیست" (دوم قرنتیان ۴: ۱۷)

تصور کنید که همه ما روزی در مقابل تخت پر جلال خدا بایستیم و به خاطر زندگی های خود از مسیح با قلبی پر از قدردانی تشکر کنیم و همگی با هم بگوئیم: "خداوند، جلال و حرمت و قدرت، برانزده توست، زیرا تو آفریننده تمام موجودات هستی و همه چیز به اراده تو بوجود آمد" (مکاشفه ۴: ۱۱) ما او را به خاطر نقشه اش ستایش خواهیم کرد و به دلیل اهداف او تا به ابد خواهیم زیست!

نکته مورد توجه: زندگی هدفمند تنها شکل یک زندگی حقیقی است.

آیه حفظی: "اما داوود... به اراده خدا مردمان عصر خویش را خدمت کرد..." (اعمال رسولان ۱۳: ۳۶)

سوالی که باید از خود بکنید: کی وقت خواهم گذاشت تا به پنج سؤال بزرگ زندگی جواب دهم؟ کی هدفم را بر روی کاغذ خواهم آورد؟